

# مجلس پنجاه و نهم: عمومیت معاد براى تمام موجودات زمین و آسمان‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحکیمُ فى کتابِه الکریم:

 ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ.

 (آیه سوّم، از سوره أحقاف: چهل و ششمین سوره از قرآن كریم)

 «ما آسمانها و زمین را و آنچه را در بین آنهاست نیافریدیم مگر به حقّ و اجل مسمّى؛ و كسانى كه كفر ورزیده‌اند روى میگردانند از آنچه را كه به آنها بیم داده شده است.»

 و نیز نظیر این آیه است:

 أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ

رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ‌[[1]](#footnote-1)

 «آیا مردم در نفوس خود اندیشه نمى‌نمایند، كه خداوند آسمانها و زمین و آنچه را كه در بین آنهاست، نیافریده است مگر به حقّ و اجل مسمّى؟ و بدرستى كه بسیارى از مردم به لقاء پروردگارشان كافرند».

## اجل مسمّى، زندگى جاوید هر موجود نزد خداست‌

 ما بحول الله و قوّته، در مجلس دوّم از جلد اوّل مطالبى را درباره اجل و اجل مسمّى بیان كرده‌ایم، و تا حدّى روشن شده است كه تمام موجودات زمینى و آسمانى داراى أمدى معین و حدّى محدودند؛ امّا اجل مسمّى كه نزد خداست، به مفاد:

 ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ‌[[2]](#footnote-2)

 «آنچه در نزد شماست نابود مى‌شود، و آنچه در نزد خداست باقى میماند.»

 آن اجل مسمّى نَفاد و نابودى ندارد؛ و این اجل‌هاى متعارف، نمودى و ظاهرى و مقام نازلى از آن اجل مسمّى است. و در حقیقت، اجل واقعیتى است واحد كه دو جهت دارد: یك جهت به طرف عالم طبع و فساد و كثرت است، و جهت دیگر به طرف عالم تجرّد و ثبات و وحدت؛ این جهت را اجل و آن جهت را اجل مسمّى گویند.

 این دو آیه اى كه ذكر شد، این‌طور مى‌فهماند كه خلقت آسمانها و زمین و ما بینَهما به حقّ است و به اجل مسمّى است. و «باء» بحقّ و أجل مسمّى، یا براى سببیت است و یا براى مصاحبت؛ یعنى ما آنها

را به سبب حقّ و أجل مسمّى، و یا با مصاحبت حقّ و أجل مسمّى آفریدیم.

 اجل مسمّى همان زندگى جاویدان عند الله است، زندگى پیروزمندانه و مظفّرانه و سعادت‌آمیز، و زندگى تامّ و تمامى كه زوال و فناء و نیستى و نابودى و تباه و فساد و خرابى ندارد و همچون زندگى دنیوى مخلوط و مشوب به دردها و رنج‌ها و مصیبت‌ها نیست، بلكه یكسره نور و تجرّد و واقعیت و حقیقت است. و این حیات دنیوى مرتبه نازل و درجه ضعیفى است از آن، چون به واسطه تقید و تعین آن حقیقت به لباس قید و كثرت، و تحدّد آن به حدود و قیودِ این عالم طبع، آن حقیقت پائین آمده و در لباس حدود و تعینات تجلّى نموده است.

## همه موجودات، پوینده بسوى حقّ هستند

 و آیه شریفه: وَ إِنْ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ‌.[[3]](#footnote-3)

 «و هیچ چیزى از اشیاء نیست مگر آنكه خزائن آن در نزد ماست، و ما آن چیز را از آن خزائن پائین نمى‌آوریم مگر به اندازه معلوم و مشخّص!»

 این مطلب را مبین میكند؛ و چون منبع حیاتِ جمیع موجودات، همان خزانه‌هاى غیر محدوده در نزد خداست، و خلقت و آفرینش آنها نزول از آن خزینه‌ها و منبع‌هاى وسیع و مطلق و مجرّد و غیر مقدّر به قَدَرات است، و آن منابع اصلى و حقیقى مصدر پیدایش این‌

موجودات كثیر مى‌باشد، و آن اطلاق، اصل این تعینات و آن اجمال، سر منشأ این تفاصیل و آن وَحَدات، منبع این كثرات است؛ لا محاله باید آن خزائن مملوّ و سرشار از حیات تامّه غیر محدوده بوده باشد. این از یك سوى بحث.

 و از سوى دیگر، میدانیم كه این عالم عبث و بیهوده و لغو پیدایش نیافته است؛ اگر ما به جنبه نفاد و زوال و فناء و فساد و آلام و رنجها و مصائب و مرگ‌ها توجّه كنیم و دنباله این را آن حیات ابدى و سرمدى نگیریم و این را راه وصول به آن حقیقت ثابت نگیریم، بنابراین خلقت عالم بیهوده و عبث خواهد بود.

 و امّا اگر این حركت‌ها بسوى مقصدى، و این پویائى‌ها براى مطلبى، و این جستجوها براى مقصودى، و این فراق‌ها براى وصالى، و این مجازها براى حقیقتى، و این جنبش‌ها براى سكونى، و بالاخره این سیرها براى رسیدن به منزلگهى است؛ پس منزلگاه این عالم متحرّك همان معادِ آنست، كه در آنجا میرود و میرسد و مى‌آرامد.

 ما براى عدم بطلان عالم، برهان فلسفى و عقلى داریم كه بالاخره در هر جائى كه حركتى باشد، هدفى و منتهائى است. و چون اثبات كرده‌ایم كه اساس عالم بر حقّ است، بنابراین نمى‌تواند باطل، غایت و نتیجه اساس حقّ بوده باشد.

 چون باطل و بیهوده و عبث و لغو، چیزى است كه داراى غرض و غایتى نیست، و امّا حقّ چنانچه در حركت باشد، بسوى حقّ حركت میكند و به حقّ میرسد و آن حقّ، غایتِ ارادى آن فعل بوده‌

است؛ فعل ارادى متحرّك را به مراد محرّك میرساند و نفس محرّك كه علّت فاعلى تحریك است، علّت غائى آن نیز مى‌باشد.

 و بنابراین، محال است كه غایت و مراد از فعل (آن فعلى كه اصل وجود آن، پویائى و حركت است) نفس خود فعل بوده باشد؛ پس نمى‌تواند غرض از عالمِ خلق خود عالم خلق بوده باشد، با فرض آنكه عالم خلق را پویا و جویا و سیار و متحرّك در ذات خود مى‌بینیم. و بنابراین اصل، حتماً باید این حركت رو به سوى سكون مطلق، و این جوشش رو به سمت آرامش، و این غلغله رو به طرف سكوت، و این تغییر و تبدیل رو به طرف ثبات و استقرار بوده باشد؛ و الّا لغویت و بطلان این عالم را مستلزم است.

 آرى، نسبت به موجوداتى كه ابداً داراى حركت نیستند، نه حركت ذاتى و نه حركت عارضى، بلكه از اوّل وجودشان در ابتداى آفرینش با ثبات و استقرار و تجرّد آفریده شده‌اند و از نقصان به سوى كمال در حركت نیستند، معاد نیست. چون بدئى نیست كه عودى داشته باشد، و نزولى نیست تا صعودى را به دنبال آرد، و حركتى نیست تا طالب سكونى شود. و آن اختصاص به أسماء و صفات كلّیه الهیه، و اسم اعظم، و روح كه از همه فرشتگان افضل است، و مخلَصین كه مُهَیمِن بر عالم كثرت و واسطه فیض از مبدأ واجب به ماهیات و قوالب امكانیه هستند دارد؛ و ما در این رشته سخن خواهیم گفت.

## آفرینش باطل نیست، و همه بسوى خدا در حركتند

 آیاتى در قرآن كریم داریم كه مثل دو آیه سابق الذّكر دلالت دارند

بر عدم بطلان عالم، مثل آیه:

 وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ[[4]](#footnote-4).

 «و ما آسمان و زمین و آنچه را كه در بین آنهاست باطل و جزاف خلق ننمودیم؛ این پندار كسانى است كه كفر مى‌ورزند. پس واى بر كسانى كه كفر میورزند از آتش دوزخ.»

 و مثل:

 إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ\* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى‌ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ.[[5]](#footnote-5)

 «حقّاً كه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‌ها و علاماتى است براى خردمندان؛ آن كسانى كه در حال ایستاده و نشسته ذكر خدا میكنند و آنگاه كه بر پهلویشان مى‌آرامند ذكر خدا میكنند، و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفكّر مى‌نمایند كه: اى پروردگار ما! تو این دستگاه عظیم را بیهوده و باطل نیافریده اى! تو پاك و منزّه هستى از آنكه بیهوده بیافرینى! پس ما را از عذاب آتش محفوظ و مصون بدار!»

 و مثل آیه:

 وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ\* لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فاعِلِينَ\* بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ‌[[6]](#footnote-6).

 «و ما در خلقت آسمان و زمین و آنچه كه در بین آنهاست، بازیگر نبوده‌ایم (به بازیچه نیافریده‌ایم) اگر مى‌خواستیم جهان هستى را بازیچه گرفته و كار بیهوده و عبثى كرده باشیم، میكردیم (و هیچكس را بر ما حقّ اعتراضى نبود؛ و لیكن آنچه آفریده‌ایم عین مصلحت و حكمت است.)

 و ما علاوه بر اینكه كار باطل نمى‌كنیم، همیشه حقّ را بر باطل مى‌زنیم و غلبه میدهیم بطورى كه باطل را نابود و نیست میگرداند، پس باطل از بین میرود؛ و واى بر شما كه خداوند را به كار باطل و بازیچه توصیف میكنید!»

 و از همه این آیات روشن‌تر و واضح‌تر آیه:

 أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ‌.[[7]](#footnote-7)

 «خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد، پس جارى شد و هر

وادى و محلّى به اندازه گنجایش خویش از آن بر گرفت. و در اثر جریان سیل بر روى آن كفى بالا آمد و روى آب را بپوشانید. و از آنچه را كه مردم در آتش بر آن مى‌دمند و آتش را بر آن مشتعل میكنند تا زینتى یا متاعى براى خود بسازند نیز یك چنین كفى بر روى آن پدیدار مى‌شود؛ این طور خداوند حقّ را و باطل را به هم میزند و در هم مى‌آمیزد، پس آن كف به بیهودگى از بین میرود و نیست و نابود میشود؛ ولى آنچه براى مردم مفید است و به آنها منفعت میرساند، در روى زمین باقى مى‌ماند؛ و این طور خداوند مثل‌هائى میزند.»

 یعنى باطل صورتى از باطل دارد و دوام ندارد؛ بلكه مسیر بر حقّ است و در باطن هر باطلى حقّى است كه پایدار است. و این مَثَل‌ها را خداوند میزند تا شما از جریان گذشت زمان و تغییرات عالم و مصائب و شدائد پى به حقّى برید كه پیوسته توأم با آن جریانات بوده و از آنها انفكاك ندارد؛ پس عالم حركتش بسوى حقّ است.

 ما در ابحاث گذشته گفته‌ایم كه تمام عالم زنده است و داراى شعور و قدرت است؛ حیوانات، نباتات و جمادات هم داراى قوّه ادراك و قدرت هستند. و بنابراین ما چنین مى‌پنداریم كه جمادات از حیات و علم خالى هستند، ولى حقّ مطلب در مسأله اینست كه خالى نیستند ولى ما نمى‌دانیم.

 خداوند هم در این آیات خلقت، چون: ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى‌، و چون آیه: وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا، فرقى بین موجودات‌

زنده در نظر ما و در پندار ما، و بین موجودات غیر زنده نمى‌گذارد و براى همه آنها به اطلاق و عموم حكم به معاد و حشر مى‌فرماید.

 پس معاد اختصاصى به انس و جنّ ندارد، فرشتگان و نباتات و جمادات و بطور كلّى هر چه موجود زمینى و یا آسمانى و یا موجود بَینهما شمرده مى‌شود داراى معاد و حَشْر خواهد بود.

## در پویائى بسوى حقّ فرقى بین جانداران و جمادات نیست‌

 و امّا در خصوص موجودات زنده چون انواع و اصناف مختلف و بى شمار حیوانات زمینى و دریائى و هوائى، این آیه شاهد صدق، و بر مدّعاى ما صراحت و نصوصیت دارد:

 وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‌ءٍ ثُمَّ إِلى‌ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ‌[[8]](#footnote-8).

 «و هیچ جنبنده اى در زمین (دریا و روى زمین) نیست و هیچ پرنده اى با دو بال خود پرواز نمى‌كند، مگر اینكه آنها امّت‌هائى همانند شما هستند. ما در نوشتن كتاب تكوین (كه عالم وجود و امكان است) از هیچ چیز دریغ ننموده‌ایم و كوتاهى نكرده‌ایم؛ و سپس همه بسوى پروردگارشان محشور مى‌شوند.»

 ظاهر این آیه مباركه میرساند كه چون آنها امّت‌هائى همچون انسان هستند، كه در خلقت عبث و بیهوده و باطل نیستند، بنابراین محشور مى‌شوند؛ پس در آفرینش آنها نیز غایتى مقصود، و نهایتى مطلوب است، و آن غایت بازگشت و عود آنهاست بسوى پروردگارشان.

 پس این افتراق و نشر و پراكندگى كه در این عالم است به جهت اجتماع و حشر و اتّصالى است كه در آنجاست. این مقدّمه و آن ذو المقدّمه است؛ همچنان كه این افتراق و نشرى كه در این عالم است، در ابتدا نیز از جهت نزول از عالم جمع و حشر بوده است؛ وَ إِنْ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ‌ این حقیقت را به خوبى مبین میدارد. و همچنین در مقام أسماء و صفات حضرت أحدیت سبحانه و تعالى، از این قرار است كه اسماء جزئیه و متعینه، مرتبه نزول اسماء و صفات كلّیه، در هر عالمى هر یك به رتبه خود و به درجه خود؛ و اسماء و صفات كلّیه، مرتبه صعود و اطلاق اسماء و صفات جزئیه، در هر عالمى هر یك به نوبه خود و به درجه خود هستند؛ تا برسد به آن اسماء و صفاتى كه مِن جمیع الجهات از حدود تعینات مبرّى، و از كثرات عالم صورت و معنى نیز خارج، و حتّى از تعابیر انطباق مفاهیم متعدّده نیز مُخَلّى و مبرّى باشند.

 سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ\* إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ‌[[9]](#footnote-9).

 «منزّه است خدا از آنچه كه او را بدان توصیف میكنند مگر از توصیف بندگان مُخلَص خدا».

## لزوم حشر و معاد حیوانات‌

 پس آنچه از آیه گذشته در سوره انعام استفاده شد، اینست كه: حشر حیوانات بسوى خداوندشان نتیجه و حاصل از اینست كه امّت‌هائى همچون انسان هستند، و علّت و سبب این آفرینش را همانند انسان چنین میفرماید كه‌ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‌ءٍ، ما

در كتاب آفرینش و صحیفه الهیه تكوین از آفریدن هیچ چیزى كه داراى غایت و نهایتى باشد و بر اساس حقّ در حركت باشد، دریغ ننموده‌ایم؛ و جهت آن همین است كه كتاب تكوین قصورى ندارد و در آن عبث و بیهودگى وجود ندارد.

 چون این كتاب همان كتابى است كه درباره آن میگوید:

 هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِ‌[[10]](#footnote-10).

 «اینست كتاب ما كه با شما به حقّ سخن میگوید.»

 و حقّانیت این كتاب، ایجاب میكند كه اختلافاتى كه در بین موجودات ذى‌حیات هست، و بعضى را جنبنده میكند و بعضى را خزنده و بعضى را پرنده و بعضى را شناور، و بواسطه این اختلافات داراى أشكال و صور مختلفى میگردند و داراى أفعال و خواصّى مى‌شوند كه هر یك از این امّت‌ها را از غیرش جدا مى‌سازد و متمایز میكند، آنها را لغو و باطل نكند و بیهوده و عبث نسازد. بلكه این اختلافات هر یك به نوبه خود در وصول به غایت مؤثّر باشد، و در رسیدن به كمال مطلوب هر شیئى نسبت به خودش، و نهایت حركت اختصاصى هر یك مفید واقع گردد؛ بدون آنكه قبل از رسیدن به غایتِ مطلوب، در بین راه آنها را دستخوش هلاك و بوار سازد و به دیار نیستى و نابودى گسیل دارد.

 و گرنه این اختلاف در موجودات باطل بود و در كتاب الهى تفریط و كوتاهى و قصور مشاهد مى‌شد و به اتقان و استوارى آن‌

اخلال وارد مى‌گشت؛ وَ سُبْحانَ اللهِ أنْ یكونَ فى فِعْلِهِ تَفْریطٌ كَما لا یكونُ فى صِفاتِهِ وَ ذاتِهِ قُصورٌ.

 پس محصّل مطلب این شد كه حیواناتِ زمینى امّت‌هائى همچون بشرند، و درباره آنان همان عودى كه براى انسان و اجتماع او در نزد پروردگارش هست خواهد بود.

 و نیز این آیه معاد جنبندگان را بطور كلّى میرساند:

 وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِيهِما مِنْ دابَّةٍ وَ هُوَ عَلى‌ جَمْعِهِمْ إِذا يَشاءُ قَدِيرٌ[[11]](#footnote-11) ..

 «و از جمله آیات و نشانه‌هاى خدا آفرینش آسمانها و زمین و آنچه را كه خداوند از اصناف جنبندگان در آسمانها و زمین پراكنده و منتشر كرده است مى‌باشد؛ و پروردگار بر جمع كردن آنها در آن وقتى كه بخواهد تواناست.»

## معناى فرد و فُرادى و جمع در قرآن‌

 چون در این آیه نیز حكم «جمع» را كه همان حشر است، براى تمام افراد ذى‌روحى كه در آسمانها و زمین است اثبات كرده است. و نظیر این آیه نیز در سوره مریم است:

 إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً\* لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا\* وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً.[[12]](#footnote-12)

 «هیچ یك از كسانى كه در آسمانها و زمین هستند تحقّقى ندارند مگر آنكه به نزد پروردگار رحمن، در حال عبودیت رهسپارند.

 خداوند حقّاً یكایك آنها را احصاء فرموده و به شمارش صحیح و دقیق در آورده است، و تمام افراد آن در روز قیامت بسوى خداوند در حال تنهائى واردشوندگانند.»

 مراد از اینكه تمام افراد به نزد خداوند در حال عبودیت رهسپارند، اینست كه تمام افراد توجّه تامّشان به خداست و در صفت مملوكیت محضه در برابر او تكویناً سر تسلیم فرود آورده‌اند؛ پس هر یك از آنها لا یمْلِک لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ لا حَیاةً وَ لَا نُشوراً.

 و امّا مراد از اینكه در روز قیامت تنها به نزد خداوند مى‌آیند، اینست كه همه صِفرالكفّ و تهیدستند؛ از اسباب و تعینات دنیا هیچ با خود نبرده‌اند، و حَول و قوّه و اولاد و اعوان و عشیره و اموال و اعتباراتى كه به حسب ظاهر در دنیا موجب شخصیت و استكبارشان بود با خود نبرده‌اند.

 وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ‌[[13]](#footnote-13).

 «تمام اقسام سبب‌هاى دنیویه از آنها جدا مى‌شود و بریده میگردد.»

 و اینست معناى فرد كه در آیه آمده است: وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً

 یعنى هر كس بسوى خدا مى‌رود، لخت و عریان به حسب معنى میرود و با نفس خود هیچ یك از متعلّقاتى را كه در دنیا ادّعاى‌

مالكیت آن را داشت نمى‌برد، و به تمام معنَى الكلمه تنهاست؛ و در آنجا عَبْد است به حقیقت معناى عبودیت.

 همیشه عبد بود و مالك نبود و نخواهد شد؛ لیكن در عالم مجاز و در پشت حجاب انانیت ادّعاى ربوبیت كرد و دعوى ملكیت نمود، اینك كه روز قیامت و روز ظهور و بروز حقائق است روشن مى‌شود كه حقّاً عبد بوده و خواهد بود.

## معاد سكّان آسمانها و زمین به حال فُرادى‌ است؛ یعنى بدون تعین‌

 و همین معناى فَرد است كه در آیه دیگر به صیغه جمع آمده و فُرادى ذكر شده است:

 وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى‌ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرى‌ مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ‌[[14]](#footnote-14).

(فرشتگان در وقت قبض روح به ستمگران میگویند:) و به تحقیق كه شما به نزد ما فُرادَى (تنها و بدون تعین و اسباب و وسائل) آمده‌اید، همچنان كه همینطور ما شما را در اوّلین مرحله خلقت آفریده‌ایم! و آنچه را كه ما به شما به عنوان بهره بردارى داده‌ایم همه را پشت سر نهاده اید! و ما با شما، شفیعانتان را كه چنین مى‌پنداشتید كه در امر شما شریكانى بوده باشند نمى‌بینیم! حقّاً بین شما و آنها بریده شد و جدائى افتاد، و آنچه را كه مى‌پنداشتید به دیار نابودى و گُمى كشیده شد!»

 و در این آیه كریمه جُملات‌ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ تَرَكْتُمْ‌، وَ ما نَرى‌ مَعَكُمْ‌ و لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ‌، همگى به عنوان تفسیر و بیان براى كلمه فُرادَى آمده است.

 و بنابراین در آیه مورد بحث‌ وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً نیز مطلب همین طور است؛ یعنى تمام موجودات آسمانها و زمین در روز قیامت به حال فرد (تنها و بدون هیچ جنبه تعین) در نزد خداوند مى‌آیند.

 و حال كه معناى فرد دانسته شد، و دانستیم كه معنایش اینست كه هر كس برود فرد میرود و بدون تعینات نفسانیه و كثرات صوریه است، معناى جمع نیز روشن میشود؛ چون آنچه در اذهان عامّه از معناى جمع است همان اجتماع مردم و گرد آمدن افراد به دور یكدیگر است، و از لفظ جمع كه یكى از أسماء قیامت است، نیز در وهله نخست همین معنى به ذهن متبادر مى‌شود.

 ولى حال فهمیده شد كه معناى آن لطیفه دیگرى است، و آن ورود به عالمى است كه در آنجا كثرات اعتباریه، و توهّمات صوریه، و تقیدات مموّهه، و هر چه از شوائب فرق است از بین میرود. اینجا عالم تفریق و نشر است، و آنجا عالم جمع و حشر. اینجا افتراق از حقیقت و معنى و تلبّس به لباس كثرت و آثار كثرت از هر گونه كثرات است، و آنجا اجتماع؛ یعنى در جمعیتِ نفس خود در آمدن، و كثرت و آثار آن را به دنبال گذاشتن، و شوائب دوئیت و بیگانگى و اعتباریات تخیلیه و صوریه را فراموش كردن و در خاك نسیان سپردن‌

است.

## از أسامى قیامت، یوم الجمع است‌

 در آنجا هر كس به بهشت رود و یا به جهنّم رهسپار گردد با آن گروهى كه هم دست و هم داستان است اجتماع میكند و به حال اجتماع میرود؛ یعنى كثرات و جهات تمییزیه و تفریقیه ریخته مى‌شود و اصل و مبدأ نفوس حَسنه، با یكدگر چون شیر و شكر به هم آمیخته مى‌شوند و داخل در بهشت میروند. و اصل و مبدأ نفوس سیئه نیز با یكدگر چون زهر و حنظل آمیخته مى‌شوند و به جهنّم روانه میگردند؛ اینست معناى جمع كه در آیات قرآنیه از ذكر آن و ذكر حَشر بسیار سخن به میان آمده است؛ و یوْمُ الْجَمْع‌ یكى از اسامى روز قیامت قرار گرفته است.

 و این معناى بسیار دقیقى است كه از الفاظ فرد و فُرادى‌ كه در آیات آمده است، و آن در قبال لفظ جمع مى‌باشد استفاده گردیده است؛ و اطلاق لفظ جمع و حشر در بسیارى از آیات است مثل آیه: لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى‌ يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ‌[[15]](#footnote-15).

 «خداوند البتّه شما را در روز قیامت كه در آن شكّى نیست، به مقام جمع، جمعیت میدهد.»

 و مثل آیه: يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ‌.[[16]](#footnote-16)

 «روزى است كه خداوند شما را براى یوم الجمع، جمع مى‌كند، و آن روز روز تغابن است.»

 پس معناى فرد و جمع كه در اذهان ما بصورت دو معناى مختلف و مقابل یكدیگر بود، در اینجا داراى معناى واحدى شد؛ یعنى فرادَى رفتن بسوى حضرت احدیت لازمه‌اش جمعیت است كه كثرات مفرّقه و مشتّته فراموش شود.

 و در مسأله شفاعت و لحوق و الحاق به حول و قوّه خدا خواهیم دید كه چگونه این لفظِ جمع در میدانِ بروز و ظهور آمده و پرچمدار حلّ آن مسائل میگردد.

 و بر همین اصل نیز معناى آیه ٧١ و آیه ٧٣ از سوره ٣٩: زمر روشن میگردد:

 وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى‌ جَهَنَّمَ زُمَراً.

 وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً.

 «و سوق داده مى‌شوند كسانى كه كفر ورزیده‌اند به سوى جهنّم دسته دسته.»

 «و سوق داده مى‌شوند كسانى كه تقواى پروردگارشان را به جاى آوردند به سوى بهشت دسته دسته.»

 این دستجات، ترتیب و تنظیمش بر اساس همان جمع است، كه افرادى كه با هم، هم فكر و هم عقیده و هم مسلك باشند جهاتِ تفریقیه و تمایزات شخصیه را افكنده و با هم در مقام جمع متّحد و پیوسته گردیده و یكپارچه به بهشت میروند و یا به جهنّم رهسپار مى‌شوند.

 و نیز آیه كریمه ذیل معناى خود را خوب مبین مى‌دارد:

 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى‌ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ\* لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى‌ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ‌[[17]](#footnote-17).

 «و كسانى كه كافر شده‌اند، بسوى جهنّم حشر و جمع مى‌شوند، براى اینكه خداوند پلیدان را از پاكیزگان جدا سازد و جنس پلید را بعضى را به روى بعضى دیگر قرار دهد و متراكم و بسته و یك پارچه كند و سپس در جهنّم وارد كند؛ ایشانند زیانكاران.»

 بارى آیه‌ وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً داراى دلالت بر حَشر و معادِ ذوى الارواح بود.

## حشر جمادات در آیات قرآن‌

 از جمله آیاتى كه دلالت بر حشر و معاد غیر ذوى الارواح از جمادات غیر صاحب شعور دارد، این آیه است:

 وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى‌ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ\* وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ‌.[[18]](#footnote-18)

 «و كدام فردى گمراه‌تر است از كسى كه از غیر خدا كسى را مى‌خواند كه تا روز قیامت هم نمى‌تواند پاسخ او را بدهد و دعوت او را اجابت كند، و آن خوانده‌شدگان از خواندن اینان غفلت دارند؛ و چون مردم محشور گردند آنها دشمنانشان خواهند بود و به عبادت و پرستش ایشان كافر مى‌باشند.»

 چون ضمیر كانُوا در هر دو جا (كانُوا لَهُمْ‌ و كانُوا بِعِبادَتِهِمْ) راجع به معبودات جمادى و نباتى غیر از بشر و فرشتگان است، و در این آیه منصوص است كه این معبودها در روز قیامت محشور میگردند و به عبادت عابدینِ آنها كفر میورزند؛ و علّت اینكه ما در اینجا مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ‌ را از غیر ذوى العقول گرفتیم و ضمیر كانُوا را به آن رجوع دادیم، آنست كه در سوره فاطر مى‌فرماید:

 ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ\* إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ.[[19]](#footnote-19).

 «اینست خداوند، اى مردم! پروردگار شماست! پادشاهى و حكمرانى اختصاص به او دارد. و آن كسانى كه شما از غیر خدا آنها را میخوانید، به قدر یك قِطمیر (پوست نازكى كه بین پوست خرما و هسته آن است) اختیار و ملكیتى ندارند؛ اگر شما آنها را بخوانید، صداى شما را نمى‌شنوند! و اگر بشنوند، اجابت نمى‌كنند! و در روز قیامت به این شركى كه آورده‌اید و آنها را در كار خدا دخالت داده‌اید كفر مى‌ورزند! و اى پیامبر! هیچ كس همچون خداوند دانا و خبیر، تو را از حقائق آگاه نكرد!»

 در این آیات به قرینة إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ‌، وَ به قرینه‌ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ‌ مى‌فهمیم كه مراد از شركائى كه‌

مشركین در اینجا شریك قرار داده‌اند همین بت‌ها و اصنامِ جامد و فاقد شعور هستند؛ پس آنها در روز قیامت محشور مى‌شوند و به شرك مشركین كفر میورزند و آن را انكار میكنند. و كفر آنان در روز قیامت و اعراض آنها از مشركین كه عبادت كنندگان آنها هستند، به این است كه میگویند: بار پروردگارا! ما از اعمال آنها و كردار آنها تبرّى و بیزارى جسته‌ایم! و بسوى تو توجّه كرده و التجاء نموده‌ایم! اصولًا آنها ما را عبادت نكردند، و با وجود حقّانیت و اصالت تو پرستشى نسبت به ما سزاوار نیست و متحقّق نخواهد شد.

 تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيَّانا يَعْبُدُونَ‌[[20]](#footnote-20).

 و چون مراد از آیه قبل كه میفرماید: مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى‌ يَوْمِ الْقِيامَةِ، در این آیه به مصادیق‌ إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ‌ تفسیر و بیان شده است، فلهذا مراد از مَنْ لا يَسْتَجِيبُ‌ نیز همین اصنام جامد و بت‌هاى فاقد ادراك و شعورند كه به نصّ همین آیه در روز قیامت محشور مى‌شوند، و دشمنانِ عبادت كنندگان خود و مشركان به خدا خواهند بود؛ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ.

 و از جمله آیات دالّه بر بعثت جمادات این آیه است:

 وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ\* أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ‌.[[21]](#footnote-21)

 «و آن كسانى را كه غیر از خدا مردم به عنوان عبادت میخوانند، آنان چیزى را نیافریده‌اند، و خودشان آفریده شده‌اند. مردگانى هستند غیر زندگان؛ و اصلًا نمى‌فهمند و شعور ندارند كه چه موقع براى قیامت برانگیخته مى‌شوند.»

 كلمه‌ أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ، گرچه به حسب معناى دقّى عقلى، شامل افراد ذى‌روح چون فراعنه زمان كه مردم را به پرستش خود مى‌خوانند نیز میشود؛ لیكن به حسب ظاهر همان اصنام و بت‌هائى است كه مشركین جاهلیت آنها را معبود خود قرار مى‌داده‌اند.

 و این آیه با صراحت میگوید آن اصنام و بت‌ها موقعِ معاد و حشر خود را نمى‌دانند.

 و از جمله آیاتى كه دلالت بر حشر جمادات میكند، این آیه است:

 وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ[[22]](#footnote-22).

 «و گمان نبرند كسانى كه از انفاق آنچه را كه خداوند از فضل خود به آنها داده است بخل مى‌ورزند كه آن بخل براى آنها خوبى و خیر است؛ بلكه براى آنها بدى و شرّ است و به زودى همان اموال مورد بخل را خداوند به صورت طوق و گردن‌بندى در روز قیامت در مى‌آورد و به گردنشان مى‌آویزد. و براى خداست میراث آسمانها و

زمین، و خداوند به آنچه مى‌كنید داناست.»

 در این آیه شریفه چون میفرماید: نفس اموالى كه از انفاق آن بخل میورزند به صورت طوق بر گردن بخیلان آویزان مى‌شود، پس معاد اموال مورد بخل در جهنّم همان طوق بر گردن بخیلان است.

## اثبات علم و حیات براى نباتات و جمادات و حیوانات، طبق آیات قرآن‌

 بارى، در این آیاتى كه اینجا آوردیم و نسبت به جمادات حكم حشر و معاد را میفهماند؛ از اینكه ضمائر ذوى العقول همانند: وَ هُوَ عَلى‌ جَمْعِهِمْ‌، وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ‌، و كانُوا لَهُمْ‌، وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ‌، ما يَمْلِكُونَ‌، إِنْ تَدْعُوهُمْ‌، لا يَسْمَعُوا، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا، يَكْفُرُونَ‌، وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ‌ را در این آیات استعمال نموده است، استفاده مى‌شود كه بعث نباتات و جمادات در قیامت ملازم با حیات و علم است، و آنجا عالم حیات و علم است، آنجا حیات و علم فوران دارد و از هر موجودى حتّى از یك ذرّه بى مقدار علم و حیات تراوش دارد. آیه ٢٩ از سوره ٤٢: شورى، بسیار با لطف و اشاره این معنى را میرساند:

 وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِيهِما مِنْ دابَّةٍ وَ هُوَ عَلى‌ جَمْعِهِمْ إِذا يَشاءُ قَدِيرٌ.

 «و از آیات خداوند آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنها از جنبندگان خدا منتشر كرده است مى‌باشد، و خداوند بر جمع و حشر آنها زمانى كه بخواهد تواناست.»

 ظاهراً ضمیر جَمْعِهِمْ‌ به‌ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِيهِما مِنْ دابَّةٍ رجوع میكند و این دلالت بر حیات و علم آسمان‌ها و زمین و

جمیع جنبندگانى كه در آسمانها و زمین است دارد.

 و ما در فصل شهادت شهود و گواهان در روز قیامت‌[[23]](#footnote-23) مبرهن داشتیم كه شهادت چه در مرحله تحمّل و چه در مرحله أداء مستلزم حیات و علم است؛ و ظواهر آیاتى كه دلالت بر شهادت جمادات چون اعضاء و اجزاء بدن و أمكنه و ازمنه و غیرها مى‌دهد، سرایت حیات و علم را به جمیع موجودات میرساند.

 این مباحثى كه ما در اینجا آوردیم، دلالتِ آیات كریمه قرآنیه بر حشر و معاد نباتات و جمادات و تمام موجودات آسمانى و زمینى بود، و البتّه از دقّت نظر عقلى و فلسفى نیز استفاده شد؛ و ما در مجلس ٤٠ كه در جلد ٦ است مطالب بسیار نفیسى از مرحوم صدر المتألّهین رحمة الله علیه از «رسالة حشر» آوردیم.

 و روایات نیز درباره حشر غیر بشر و ملائكه از صنوف مخلوقات و موجوداتى كه خداوند در آسمانها و زمین و ما بینهما آفریده است بسیار است؛ مثل روایاتى كه دلالت دارد بر آنكه سگ اصحاب كهف و ناقه حضرت صالح پیغمبر در بهشت هستند، و آنكه وُحوش و سگ‌ها در جهنّم داخل میشوند و مجرمان را با دندان پاره میكنند، و اینكه شترى كه بر روى آن سه بار و یا هفت بار سفر حج كنند از شتران بهشت است و درباره قصاصِ خداوند از قَرْناء براى‌ جَمّاء و درباره‌ ضَحایا و قربانى‌ها، روایاتى بود كه در مجلس گذشته بیان كردیم.

## حیوانات بر حسب درجه وجودى خود داراى شعور و ادراكند

 حیوانات داراى شعور و ادراك و فهم هستند و همین شعور و

فهم ایجاب میكند كه داراى حشر و معاد باشند؛ بلكه جمله‌ أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ‌ دلالت بر بسیارى از معانى دارد كه هر چند ما به آنها به دیده حقارت مى‌نگریم، ولى چنین نیست. آنها هم مانند انسان عالمى دارند، مبدأى، و منتهائى، و سیرى و مسیرى، و هدف و مقصودى، و شعور و ادراكى؛ و علاوه بر جهات ظاهریه طبیعیه چون قوّه نامیه و جاذبه و دافعه و مُولّده و غاذیه، در جهات باطنیه چون مثال و نفس، آرزوها و اراده‌ها و تصمیم‌گیرى‌ها، همانند انسان داراى وجود و ماهیتى هستند، البتّه نسبت به خود و در حیطه ظرفیت و سعه وجودى خود.

 بزرگان در احوال آنها مطالعاتى كرده‌اند و رسائل و كتبى به رشته تحریر در آورده‌اند كه حقّاً انسان را دچار تعجّب و حیرت میكند. قرآن كریم ما را دعوت به تفكّر و اندیشه درباره آنها میكند، و این عجائب و غرائب را آیاتى از عظمت و جلال حضرت بارى تعالى شأنُه العزیز مى‌شمرد و میفرماید:

 أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ بَصِيرٌ[[24]](#footnote-24).

 «آیا این مردم به پرندگان در بالاى سرشان در آسمان نمى‌نگرند كه چگونه آنها در حال طَیران، بال‌هاى خود را باز میكنند و چگونه جمع مى‌كنند؟ هیچ كس آنها را نگاه نمى‌دارد، مگر خداوند رحمن كه حقّاً او به هر چیز بصیر و بیناست.»

 همه مورّخین داستان اصحاب فیل و قصد تخریب مكّه را نوشته‌اند، و در اشعار جاهلیت آمده و آن واقعه را مبدأ تاریخ قرار داده‌اند، كه چگونه خداوند پادشاه یمن را كه جدّ نجاشى بود و اسمش‌ أبْرَهَة بْن صَباح اشْرَم‌ و كنیه‌اش‌ أبو یکسوم‌ بود و با لشكر عظیمى با فیل‌هاى جنگى به سمت مكّه رهسپار بود، به دست مرغانى كه به پرواز درآمدند و بر سر آنان سنگ ریختند، به هلاكت رسانید.

 وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ\* تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ‌[[25]](#footnote-25).

 «و خداوند بر آن لشكر مرغانى را كه بطور متفرّق و دسته دسته مى‌آمدند، به مأموریت فرستاد تا با سنگ‌هائى كه از سجّیل (سنگ گِل ـ كلوخ) بود آنها را هدف تیر خود بسازند.»

 آفتاب كه طلوع كرد مرغان بر فراز آسمان بر بالاى سرِ لشكر پدیدار شدند و مشغول تیراندازى گشتند، با هر پرنده اى سه سنگ بود كه یكى را در منقار داشت و دو تاى دیگر را با دو پاى خود نگاه داشته بود.

 سنگ‌ها را درست بر هدف فرود مى‌آوردند و به آنها میزدند، و چون سه سنگ را میزدند، میرفتند و پرندگان مجهّز به سه سنگ و تازه نفس مى‌آمدند. و هیچ یك از آن سنگ‌ها به شكمى نخورد مگر آنكه آن را پاره كرد، و بر استخوانى فرود نیامد مگر آنكه آن را سست و سوراخ كرد.[[26]](#footnote-26)

## داستان حضرت سلیمان و مور در قرآن‌

 داستان حضرت سلیمان على نبینا و آله و علیه السّلام عجیب است كه خداوند، علاوه بر لشكریانش از جنّ و انس، مرغان پرنده را مأمور و از لشكریانش نمود، سلیمان زبان مرغان را میدانست و پرندگان را به مأموریت میفرستاد.

 وَ قالَ يا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ\* وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ‌[[27]](#footnote-27).

 «سلیمان گفت: اى مردم! به ما سخنان پرندگان تعلیم داده شده است؛ و از هر چیز به ما داده شده است و حقّاً این فضل آشكارى است، و براى سلیمان، لشكریانش كه از جنّ و انس و پرندگان بودند، مجتمع شدند، و آنها پس از این به مأموریت‌هاى خود مأمور و متفرّق مى‌گشتند.»

 حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى‌ وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ‌.[[28]](#footnote-28)

 «سلیمان با لشكریانش آمدند تا به وادى نَمْل (یك بیابان وسیع كه سرشار از مورچگان بود) رسیدند، یك مورچه ماده گفت: اى جماعت مورچگان! شما در مسكن‌هاى خود و خانه‌هاى خود

بروید! براى آنكه سلیمان و لشكریانش شما را پایمال مى‌كنند! و آنان شعور ندارند.»

 ملاحظه مى‌شود كه اوّلًا از این آیه استفاده میشود كه: مورچه اى به سخن آمد و این مطلب را گفت، پس مورچگان سخن دارند، تفهیم و تفهّم دارند.

 دوّم اینكه: مورچه سلیمان را شناخت و دانست كه این لشكر عظیم، لشكر اوست، و البتّه معلوم است كه شناخت چنین امرى براى مور ضعیف بسیار مهمّ است.

 سوّم اینكه: میدانست لشكر سلیمان مورچگان را لگدمال میكنند و با اسبان خود آنها را لِه مى‌نمایند، و علاوه میدانست كه سلیمان و لشكریان نمى‌دانند: حال یا اصولًا نمى‌دانند كه شما مورچگان مالیده مى‌شوید! و یا میدانند ولى آن را ظلم نمى‌پندارند و نسبت به آن دقّتى را كه در حركت و سیر خود باید، به عمل نمى‌آورند؛ و معلوم است كه فهمیدن این معانى باطنیه و اخبار از افعال سلیمان و جُنود، آنهم بر وجه ستم و یا غیر ستم كه هنوز واقع نشده است، بسیار مهمّ است.

 چهارم آنكه: این مور به سلیمان نسبت عدم شعور میدهد و سلیمان با آن حشمت و جلال و با آن سیطره و قدرت را بواسطه حَطْم مورچگان، به بى شعورى و نافهمى مستند میكند.

 سلیمان نیز از آن مورچه در برابر این نسبت‌ها مؤاخذه اى ننمود و این گفتار او را خلاف صواب ندانست، بلكه از گفتار مور تبسّمى كرد

و به خنده در آمد و از خداى خود خواست كه او را توفیق دهد تا سپاس نعمت‌هائى را كه به او و به والدینش داده است به جاى آرد، و اعمال صالحه خدا پسندانه انجام دهد، و به رحمت خود او را در زمره بندگان صالح خود قرار دهد:

 فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى‌ والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبادِكَ الصَّالِحِينَ‌[[29]](#footnote-29).

 خداوندا در عالم چه چیز است؟ و چه غوغائیست كه ما أبداً خبر نداریم؟ داستان مورچگان و موریانه‌ها چیست؟ توالد و تناسل و صیغه عقد اخوّت و نكاح و معاملات و مناجات و سیر و سلوك آنان چگونه است؟ حیات و موت آنها چطور است؟ اینجاست كه حقّاً انسان را در بُهْت و حیرت فرو مى‌برد و او را گنگ و لال میكند.

 ما تَرى‌ فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرى‌ مِنْ فُطُورٍ\* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ.[[30]](#footnote-30)

 «هیچگاه در دستگاه آفرینش خداوند رحمن اختلاف و دگرگونى و نقصانى نخواهى یافت! پس با چشم تیزبین و دیده بصیرت بنگر كه آیا میتوانى در آن سستى و خللى ببینى؟! و سپس دیده تیزبین و چشم بصیرت خود را دوباره بیفكن و بنگر كه در این حال چشم بصر و دیده‌

بصیرت، زبون و ذلیل و ناتوان و حسرت زده به تو باز میگردد.»

## داستان حضرت سلیمان و هدهد در قرآن و نكات آن‌

 هُدهُد نیز به سلیمان نسبت عدم احاطه علم و دانش را داد و گفت كه: من براى تو از شهر سَبا خبر یقینى و حتمى را مى‌آورم.

 وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ\* لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ\* فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ‌[[31]](#footnote-31).

 «سلیمان از حال پرندگان جویا شد، و چون همه حاضر شدند گفت: من هدهد را نمى‌بینم! آیا عذر موجّهى دارد، یا بدون عذر غیبت كرده است؟! من او را به عذاب شدیدى تعذیب میكنم، و یا او را سر مى‌بُرم، و یا او باید براى من حجّتى قاطع و برهانى استوار بیاورد!

 چندان زمان زیادى درنگ نكرد كه هدهد آمد و گفت: اى سلیمان! من احاطه علمى پیدا كرده‌ام به آنچه را كه علم تو بدانجا احاطه ننموده است! من از شهر سَبا براى تو خبر حتمى و یقینى آورده‌ام!»

 «من در آنجا چنین یافتم كه زنى، پادشاهى و سلطنت آنجا را به عهده دارد، و از هر چیز از قدرت و مكنت به او داده شده است و داراى تخت بزرگى است.

 من چنین یافتم كه آن زن و تمام اقوام و پیروانش خورشید را

سجده مى‌كنند و خدا را سجده نمى‌نمایند، و شیطان بر آنها چیره گشته و كردارشان را براى آنها زینت داده است و در نتیجه از سلوك راه خدا به دور افتاده‌اند، و آنان هدایت نیافته‌اند.»

 «سلیمان گفت: ما در این گفتار تو تأمّل و تفحّص خواهیم نمود كه آیا راست مى‌گوئى، و یا از دروغگویانى!؟ این نامه مرا بردار و نزد آنها بیفكن و سپس از آنها روى گردان! و نظر كن كه آنها در برابر این نامه چه عكس العملى دارند؟!»

 قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكاذِبِينَ\* اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ‌[[32]](#footnote-32).

 بارى در این داستان نیز از احوال هدهد مطالبى است:

 اوّل: آنكه هدهد در نزد سلیمان در وهله اوّل حاضر نبود، و سپس حاضر شد؛ پس هدهد كه از شهر سبا آمده است و خبر آورده است، از احضار سلیمان خبر داشته و در باطن مطّلع بوده است، ولى تأخیر آمدن را مُستند به عذر موجّهى كه خبر تازه براى سلیمان آوردن است، قرار داده است.

 دوّم: آنكه مى‌دانسته است در شهر سبا زنى پادشاه است، فرق بین زن و مرد را مى‌گذاشته است و به علاوه از قدرت و عظمت او با خبر بوده است.

 سوّم: آنكه از ذهن سلیمان خبر داشته و مى‌دانسته است كه سلیمان اطّلاعى در این موضوع ندارد.

 چهارم: آنكه مى‌دانسته است كه آن زن كه بلقیس است با پیروانش خورشید پرست هستند و خدا پرست نیستند. و نیز مى‌دانسته است كه این بواسطه تسویلات شیطان است كه آنان را از راه خدا باز داشته است؛ و راه حقّ و سبیل واضح راه خداست.

 و سلیمان كلام او را نفى نكرد، بلكه عجیب آنكه گفت: ما باید تو را امتحان كنیم كه آیا راست مى‌گوئى یا نه!؟ و در اینجا سلیمان براى تشخیص صدق هدهد، نیازمند به امتحان و ارسال نامه شد.

## داستانهائى از غرائز و شعور حیوانات و وفاى سگ‌

 بارى، منظور آنست كه اینها حقائقى است از عالم حیوانات، و انسان باید حقّاً این گفتار خداوند كه: أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ‌ مى‌باشد را، به دیده اعجاب و اعجاز بنگرد.

 ناقه حضرت سجّاد علیه السّلام بعد از رحلت آن حضرت، نخورد و نیاشامید بلكه یكسره بسوى قبر رفت و آن‌قدر سر خود را بر زمین زد تا جان داد.[[33]](#footnote-33)

 داستان فرار كردن شترى از كشتارگاه مشهد، و بیرون دویدن از قصّاب‌خانه كه خارج از شهر بوده است، و خیابان‌هاى سرِ راه را یكى پس از دیگرى بدون یك اشتباه پیمودن، و بالاخره در بالا خیابان آمدن و از دَرِ صحنِ مطهّر وارد صحن شدن، و از آنجا یكسره به پشت پنجره فولاد كه محلّ التجاء و نیاز پناهندگان است دویدن، و در آنجا روى زمین نشستن و رو به پنجره و قبر مطهّر نمودن؛ از امورى است كه جاى شبهه و تردید نیست. براى همه واضح و مشهود بود؛ ما هم در جرائد خواندیم و انكار احدى را نشنیدیم، بلكه همه اهل مشهد مقدّس رضوى علیه آلاف التّحیة و الثّناء شاهد و گواه صدق بر این قضیه بوده و هستند.[[34]](#footnote-34)

 از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است كه: اسب سوارى حضرت سید الشّهداء أبا عبد الله الحسین با صداى بلند شیهه میكشید و پیشانى خود را به خون آن حضرت آلوده مى‌نمود و مى‌بوئید و فریاد میزد: الظَّلیمَةَ الظَّلیمَةَ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتِ ابْنَ بِنْتِ نَبِیها.[[35]](#footnote-35)

 «فریادرس! فریادرس! از امّتى كه پسر دختر پیغمبر خود را كشتند.»

 مرحومه والده ما رحمة الله علیها براى ما (فرزندان خود) نقل میكرد كه: در آن وقتى كه در طهران هنوز ماشین و درشكه نبود و مردم با اسب و قاطر و الاغ به هر جا میخواستند میرفتند، علماء هم هر یك به نوبه خود مركبى داشتند و در حیاط بیرونى نگاهدارى میكردند.

 میفرمود: پدر شما الاغى داشت مِصْرى ـ كه در تُند رفتن و كوچكى و سبكى مشهور و معروفند ـ و هر جا میخواست برود: مسجد و درس و غیره، با همین الاغ مصرى میرفت.

 و هر وقت از بیرون مى‌آمد، قبل از استراحت خود، به این الاغ مى‌رسید و علوفه میداد.

 تا وقتى كه ایشان عازم اعتاب مقدّسه با كجاوه و قافله شدند، و تصدّى امور منزل ما به دست بزرگترین عموى ما مرحوم حاج سید محمّد كاظم قرار گرفت، و ایشان براى این الاغ علوفه مى‌بردند و ابداً نمى‌خورد. هر چه مهربانى و تیمار میكردند سودى نبخشید و تا سه روز تمام این حیوان گرسنه ماند، ناچار این حیوان را به كسى بخشیدند، تا به هر قسم كه ممكن است از آن استمالت كند شاید از مرگ نجات یابد.

 یكى از اساتید بزرگ ما در علم عرفان الهى: مرحوم رضوان مقام عرفان الحقّ و الیقین آیه الله آقاى حاج شیخ محمّد جواد انصارى‌

همدانى رحمة الله علیه میفرمودند: یك نفر از سالكین كه شب براى نماز شب برخاسته بود، شنیده بود كه سگ همسایه سوره و الشّمْس را میخواند.

 اینجانب چنین گمان دارم كه این قضیه براى خود ایشان بوده است و لیكن چون بزرگان غالباً در مقام بیان، این‌گونه امور را نسبت به خود نمى‌دهند؛ فلهذا به عنوان یك نفر سالك بیان كرده‌اند. و باز در نزد حقیر، خواندن سگ، سوره و الشّمس را مكاشفه بوده است كه براى ایشان از صداى سگ حاصل شده است و چون ایشان در آن وقت به مجاهدات نفسانیه براى تزكیه نفس اشتغال داشته‌اند این سوره كه داراى سوگندهاى بسیار براى اثبات نجاح و رستگارى نسبت به تزكیه كنندگان نفس است براى ایشان تحقّق پذیرفته است.

 و نیز از وفاى سگ داستانهائى را نقل میفرمود؛ از جمله آنكه:

 روزى مرحوم حسین‌على میرزا فرمانفرما در كنار دریا و براى شنا كردن آماده شده بود، سگى داشت كه مانعش مى‌شود؛ فرمانفرما اعتنائى نمى‌كند، و همین كه اراده میكند در آب برود، ناگهان سگ خود را در دریا مى‌اندازد و حیوانى بزرگ فوراً او را مى‌بلعد. فرمانفرما از رفتن به دریا منصرف مى‌شود، و مى‌فهمد كه این سگ براى این منظور از رفتن او به دریا جلوگیرى میكرده است و اینك كه دیده است منع او فائده بخش نیست خود را انداخته و جان خود را براى سلامتى او فدا كرده است.

 و از جمله آنكه:

 از مرحوم حاج معتمد الدّوله فرهاد میرزا نقل است كه او میگوید: من در طهران با سفیر انگلیس آشنائى داشتم، و روزى به دیدنش رفتم، او آلبوم عكس‌هاى خود را براى نشان دادن به من آورد و مرتّباً نشان میداد، تا رسید به عكس سگى، او را كه دید گریه كرد.

 من تعجّب كردم و پرسیدم چرا گریه كردى؟

 گفت: من خاطره عجیبى از وفاى این سگ دارم! روزى كه در لندن از طرف حكومت براى مأموریتى بنا شد به خارج شهر بروم، و قدرى مسافت بود؛ كیف خود را كه در آن اسناد دولتى بود و بسیار مهمّ بود، و نیز از اسكناس هم در آن بود برداشتم و رهسپار شدم. سگى داشتم كه او هم همراه من آمد تا رسیدم به درختى، در زیر سایه درخت قدرى استراحت كردم و سپس برخاستم و عازم بر حركت شدم!

 در این حال سگ مانع شد و از رفتن من جلوگیرى میكرد، هر چه كردم بروم فائده اى نكرد؛ و در رفتن ناچار بودم، فلهذا هفت تیر خود را كه همراهم بود در آورده و چند تیر به او زدم و رفتم. چون قدرى از راه را پیمودم ناگهان متوجّه شدم كه كیف را در زیر درخت جا گذاشته‌ام و فراموش كرده‌ام بیاورم، فوراً به سمت درخت برگشتم و دانستم كه این همه ممانعت سگ براى این بوده است.

 چون به زیر درخت رسیدم كیف را نیافتم، بسیار متأثّر شدم كه هم سگ را بى‌جهت كشته‌ام و هم كیف از دست رفته است. با خود گفتم به سراغ سگ بروم و ببینم او در چه حالى است؟ چون به محلّ‌

تیر زدن رسیدم، قدرى خون بر روى زمین مشاهده كردم، و دیدم گویا سگ حركت نموده و راه رفته است، به دنبال اثر خون آمدم، دیدم كه سگ در گودالى افتاده و جان داده است و كیف مرا بر دندان خود گرفته است.

 دانستم كه این حیوان كه ممانعت خود را در رفتن من بدون فائده دید، پس از تیر زدن و حركت كردن به فكر افتاده است كه كیف را از دستبرد راهگذر دور نگاه دارد، شاید بدین وسیله به دست من برسد. لذا با آن حال جراحت، خود را به زیر درخت كشانده و كیف را از سر راه برداشته و به كنارى در گودالى رفته و جان داده است!

 آیا سزاوار نیست من براى این سگ، غمگین باشم؟!

 بارى، از وفاى سگ حكایت‌ها و داستان‌ها نقل میكنند، و چه بسا دیده شده است كه این حیوان به جهت حفظ و پاسدارى از اموال صاحبش، در سرماى زمستان جان داده و خشك شده است، در حالى كه آمدن او به پناهى گرم و مناسب امكان داشته است.

## حیوانات در برخى غرائز و قُوا از انسان قوى‌ترند

 از این معانى نفسانیه گذشته، بعضى از حیوانات احساسشان به مراتب بیشتر از انسان است. سگ زلزله را قبل از وقوعش مى‌فهمد و حسّ شامّه در گربه و مورچه بسیار قوى است.

 گویند: جسم اگر امواج و ارتعاشش در ثانیه كمتر از شانزده بار باشد براى گوش انسان محسوس نمى‌شود و اگر از بیست هزار بار در ثانیه نیز بیشتر باشد، باز گوش نمى‌شنود؛ ولى گوش بعضى از حیوانات تا هفتاد و هشتاد هزار یا بیشتر از آن را ادراك مى‌كند.

 اینها همه شواهدیست زنده براى معاد و حشر حیوانات، كه همچون انسان امّت‌هائى هستند كه در حیطه وجودى خود هزاران اثر و خاصیت دارند كه براى انسان جز مقدار بسیار كمى از آن، مجهول است.

 در شهادت أمیر المؤمنین و حضرت سید الشّهداء علیهما السّلام زیر هر سنگى را در بیت المقدس بر میداشتند خونِ تازه بود.

 عصاى حضرت موسى به امر خدا تبدیل به اژدها شد و به حركت در آمد كه خود آن حضرت هم از او بترسید.

 وَ أَلْقِ عَصاكَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يا مُوسى‌ لا تَخَفْ إِنِّي لا يَخافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ‌.[[36]](#footnote-36)

 «و اى موسى! عصاى خود را بیفكن! پس چون دید كه آن عصا به حركت و جنبش افتاد كه همچون اژدهائى در حركت است، چنان موسى ترسید كه پا به فرار گذارد و دیگر روى خود را به عقب باز نگردانید! و در این وقت به او خطاب رسید كه اى موسى مترس! زیرا كه پیامبران مرسل در نزد من نمى‌ترسند!»

 و باد كه از جمادات است در تحت امر سلیمان شد كه به هر جا كه امر كند برود:

 فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ‌.[[37]](#footnote-37)

 «ما باد را تحت فرمان او آوردیم كه به امر او با آرامى هر جا كه‌

بخواهد برود».

## همه عالم به سوى غایة الغایات در حركت است‌

 اینها آیات و روایاتى بود در مسأله معاد و حشر جمیع موجودات آسمانى و زمینى؛ و محصّل مطلب اینكه همان طور كه تمام این عالم، یك عالم وُحْدانى بهم پیوسته و مرتبط، و تمام ذرّات و قوایش درهم آمیخته، و تمام مخلوقاتش مرتبط و متّصل و مجتمع است، و تمام این عالم داراى مبدأ واحدى است كه به امر او خلق شده، و بدین صورت و كیفیت از عوالم بالا تنزّل پیدا نموده است؛ همینطور یك پارچه بسوى همان مبدأ واحد در حركت است، و بسوى خداوند معاد دارد؛ و دیگر با وجود این صنع عجیب و خلقت بدیع، معنى ندارد كه جزئى از آن معاد حاصل كند و به هدف و مقصود برسد، و جزئى دیگر از آن راكد و متوقّف گردد و از حركت بسوى خداوند معبود و مقصود باز ایستد و بیهوده و معطّل بماند.

 و در این رجوع بین كوچك و بزرگ، و عالم و جاهل، و فقیر و غنىّ، و زن و مرد، و انسان و جنّ و فرشته، و حیوان بیابانى و دریائى و پرنده هوائى، و نباتات و اشجار و گیاهان و جمادات، هیچ تفاوتى نیست. و تمام موجوداتى كه داراى قوّه و استعدادند، باید به مرحله تكامل و فعلیت خود درآیند؛ و الّا نقض غرض لازم مى‌آید و این عالم مُتقن و محكم به صورت عَبَث و باطل تبدیل مى‌شود؛ مُهر إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ‌[[38]](#footnote-38). بدون استثناء بر پیشانى مبارك رسول گرامى و

سائر افراد زده شده؛ و خطاب‌ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ\* ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ تُبْعَثُونَ‌[[39]](#footnote-39). همه را رسیده، و به آن وطن مألوف و مبدأ عود دعوت كرده و به حركت در آورده است.

 يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُ‌[[40]](#footnote-40) همه را به نیاز و التجاء و انجذاب معنوى بسوى خداوند رحیم و غنىّ و عالِم و قدیر جذب میكند؛ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ[[41]](#footnote-41) وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ،[[42]](#footnote-42) عالم امكان و كاخ وجود را به غایت مطلوبه خود میرساند. و اوست‌ غایةُ الْغایات‌؛ همچنان كه اوست‌ مَبْدَأُ الْمَبادى.

 لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.[[43]](#footnote-43)

 «اختصاص به خدا دارد حكمرانى و سلطنت آسمانها و زمین؛ و بسوى او بازگشت میكند امور.»

 اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‌[[44]](#footnote-44).

 «خداوند است كه عالم آفرینش را از ابتدا خلقت كرد، و پس از آن بازگشت میدهد؛ و سپس عود شما بسوى خدا خواهد بود.»

## مجرّدات محضه و مخلَصین داراى معاد نیستند

 آیاتى كه از قرآن كریم درباره معاد و حشر مخلوقات بیان كردیم، راجع به مخلوقات آسمانها و زمین بود؛ امّا نسبت به معاد موجوداتى كه در ماوراء آسمانها و زمین هستند و از چرخ زمان و مكان خارجند و از مقام فعلیت تامّه برخوردارند، تعرّضى به آنها نشده است و از معادِ آنها ذكرى به میان نیامده است.

 آنان موجوداتى هستند كه وجودشان را چیزى محدود نكرده است، و ذواتشان را اندازه و قدرى تقدیر ننموده است؛ از حدّ و اندازه و مقدار و قَدَرَ عالیترند، و از تعین و تقید رفیع‌تر؛ فقط خلقت آنان با فعلیت تامّه از جانب مبدأ متعال صورت گرفته است و درباره آنها معاد متصوّر نیست؛ بَدْء و عَوْد آنها یكى است.

 آیات راجع به معاد، درباره موجودات زمینى و آسمانى است؛ آنها خارج از آسمانها هستند، و آن صفات و جلوه‌ها و بروزاتى كه در روز قیامت است براى آنان پیوسته هست.

 آنان داراى قوّه و استعداد نیستند كه به مرحله فعلیت برسانند، بلكه فعلیتِ محضند و نور صرفند و ثابتند.

 و بدین موجودات فعلیه محضه از نقطه نظر احكام، مُخلَصون ملحق مى‌شوند؛ چون ما در طىّ فصول گذشته از حالات و مقامات و درجات مخلَصین ذكرى كامل به میان آوردیم و آثار و خصوصیات استثنائیه آنان را بیان كردیم، و دانسته شد كه آنان همیشه در نزد خدا هستند و حجابى ندارند، بلكه خود آنها نزدیكترین حجابند. آنان در زمین و آسمان نیستند، و از زمان و مكان فارغند، و مُهَیمن و مسیطر

بر كافّه مخلوقات إلهیه هستند، و هم در مبدأ و هم در معاد واسطه بین خالق و مخلوقند. و آنان از حكم قبض روح به توسّط مَلك الموت و دستیارانش در استثناء قرار گرفته‌اند، و از ترس و وحشت نفخه فَزَع و از موت نفخه صَعْق در امانند. و آنان در عَرَصات قیامت و صحراى محشر حضور ندارند، بلكه در حجاب أقرب كه مسلّط بر عرصه قیامت است حاضرند، و در روز قیامت حكمرانان براى ورود در بهشت و دوزخند.

 فقط این دسته از موجودات معاد ندارند، چون عود و بدئشان یكى است، و داراى قوّه و حركت نیستند، و از طبع و آثار عالم طبع مبرّى و منزّهند. و امّا بقیه موجودات هر چه باشند و هر كجا باشند، چون داراى قوّه و استعداد و قابلیت مى‌باشند، داراى حركتند و حركت آنها بسوى اصل و مقرّ اوّلیه آنان است؛ پس همه معاد دارند، چون خداوند منتهاى همه چیز است، همچنان كه او ابتداى هر چیزیست؛ وَ أَنَّ إِلى‌ رَبِّكَ الْمُنْتَهى‌[[45]](#footnote-45).

 «و بدرستى كه حقّاً منتهاى همه موجودات و عالم آفرینش بسوى پروردگار تو خواهد بود.»

## مبدأ المبادى همان غایة الغایات است‌

 و عمده دلیل فلسفى بر این حقیقت، همان وحدتِ فاعل و غایت است؛ كه هر چیزى كه مبدأ چیز دیگرى بوده است غایت همان چیز است؛ و هر چیزى كه از چیز دیگرى تعین گرفته است و در ذات خود هستى پذیرفته است، ناچار باید انتهایش هم بسوى همان‌

چیز بوده باشد.

 هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ‌[[46]](#footnote-46).

 «اوست اوّل، و اوست آخر، و اوست ظاهر، و اوست باطن؛ و او به هر چیزى داناست.»

 و از همین قاعده و قانون كلّى كه معلول در مرتبه نازله علّت است، مى‌توان استفاده كرد كه هر یك از بهشت و جهنّم داراى درجات و مراتب متفاوتى است؛ مراتب بهشت از بالا شروع مى‌شود و به پائین مى‌آید؛ أعلى درجه آن بالاترین درجه، و پائین‌ترین مرحله آن نازل‌ترین آنهاست، و هر مرتبه از مراتب فوق بر مرتبه ما دون خود مهیمن و مسیطر است.

 و به عكسِ درجاتِ بهشت، مراتب جهنّم از پائین شروع مى‌شود و به بالا مى‌آید؛ و شدیدترین مرتبه، مرتبه پائین‌تر است، و بعد از آن، بالاى آن است و همین طور تا برسد به مرتبه اوّل.

 و نیز از آنچه گفته شد به دست مى‌آید كه هر درجه بالاى از بهشت در حكم فاعل درجه پائین‌تر است تا برسد به پائین‌ترین درجه، و هر درجه از پائین جهنّم در حكم فاعل درجه بالاتر از آنست تا برسد به بالاترین درجه؛ و ما بحول و قوّه خداوند امید است در مباحث جنّت و نار مشروحاً بیاناتى داشته باشیم؛ وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ‌.

# مجلس شصتم: شفاعت و مسائل كلى آن‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كتابِه الكریم:

 يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً\* وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلى‌ جَهَنَّمَ وِرْداً\* لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً.

 (آیات هشتاد و پنجم تا هشتاد و هفتم، از سوره مریم: نوزدهمین سوره از قرآن كریم)

(اى پیغمبر بیاد آور!) روزى را كه ما متّقیان را مجتمعاً به سوى خداوند بخشنده محشور خواهیم نمود! و مجرمان و تبهكاران را به سوى جهنّم وارد خواهیم ساخت؛ در آن هنگام هیچكس قدرت و توانائى بر شفاعت را ندارد، مگر آن كسى كه از خداوند بخشنده عهدنامه توحید و تقرّب كامل را اخذ نموده باشد.»

 بحث شفاعت از بهترین و عالى‌ترین ابحاث معاد است؛ و چه در آیات قرآنیه و چه در روایات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین سخن از این موضوع بسیار به میان آمده است، و در بین باحثین نیز مذاكره و گفتگو زیاد شده است، تا به حدّى كه بعضى تا آنجا زیاده روى كرده‌اند كه شفاعت را به نصّاب و معاندان هم رسانیده‌اند و همه را مشمول شفاعت محمّدیه دانسته‌اند، و برخى آن‌قدر كوتاه آمده‌اند كه شفاعت را به كلّى انكار، و فقط در امور تكوینیه مُجرى دانسته‌اند، و در امور تشریعیه عفو و اغماض از مجرم و عذاب الهى را امرى مُنكَر پنداشته‌اند.

 كتابهائى كه از طرفین در ردّ و اثبات نگاشته شده است بسیار زیاد است، و بحث‌هاى طویل الذّیل نیز فراوان شده است. و بهترین بحث‌هائى كه أخیراً در این موضوع شده است، و بر پایه تفسیر آیات به آیات مبتنى است و از روایات صحیحه و بحث‌هاى اجتماعیه و فلسفیه نیز برخوردار است، بحث‌هاى حضرت استاد گرانقدر ما: علّامه طباطبائى در «المیزان‌[[47]](#footnote-47)» است، و نیز در رساله معاد[[48]](#footnote-48) به نوبه خود با نهایت ایجاز و اختصار از ارتباط زنجیرى آیات قرآن استفاده كرده‌اند.

 و ما به حول و قوّه خداوند متعال امیدواریم به مقدار كافى در این موضوع بحث و در اطراف و جوانب آن بررسى كامل به عمل‌

آوریم. اینك نظرى اجمالى به معناى شفاعت در لغت مى‌افكنیم:

## معناى لغوى شفاعت‌

 در لسان العرب» گوید: «شَفَعَ لى، یشْفَعُ، شَفاعَةً، وَ تَشَفَّعَ‌؛ یعنى طلب كرد. و شَفیع‌ همان شافِع است كه جمع آن‌ شُفَعاء آید، و در قرآن كریم كه آمده است: مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْها وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْها،[[49]](#footnote-49). یعنى عملى را بر عملى دیگر زیاد كند.

 و در حدیث درباره حدود آمده است كه:

 إِذَا بَلَغَ الحَدُّ السُّلْطَانَ فَلَعَنَ اللهُ الشَّافِعَ وَ الْمُشَفِّع‌.[[50]](#footnote-50)

 و در احادیث، ذكر شفاعت در امور دنیا و آخرت، زیاد به میان آمده است و آن عبارت است از درخواست گذشت و اغماض از گناهان و جرائم. و مُشَفِّع‌ كسى را گویند كه شفاعت را قبول كند، و مُشَفَّع‌ كسى را گویند كه شفاعت او قبول شود.»

## معناى شَفْع و وَتْر در لغت‌

 و در «تاج العروس» گوید: «شَفْع‌ به معناى زیادى است و در

معناى آیه مباركه‌ مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً راغب گوید معنایش آنست كه: كسى منضمّ شود به غیر خودش و او را كمك كند و شَفْع‌ و شَفیع‌ او گردد در كار خیر و یا در كار شرّ، و در منفعت و مضرّت آن با او مشاركت نماید. و بعضى گفته‌اند كه مراد آنست كه انسان راهى را براى دیگرى در كار خیر یا كار شرّى باز كند و آن دیگرى به او در این عمل اقتدا كند، پس این شخص جفت او در آن عمل شده است؛ همچنان كه رسول أكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

 مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً قَبِیحَةً فَلَهُ إثْمُهَا وَ إثْمُ مَنْ عَمِلَ بِهَا[[51]](#footnote-51).»

 و در «صحاح اللغه» گوید: «شَفْع‌ در مقابل وَتْر است كه همان معناى زوج باشد؛ شما مى‌گوئید: کانَ وَتْراً فَشَفَعْتُهُ شَفْعاً، تك بود، من آن را جفت و زوج قرار دادم.»

 و در نهایة ابن أثیر همان چیزى را كه از «لسان العرب» نقل كردیم ذكر كرده است.

 و در «مجمع البحرین» گوید: «شَفیع‌ صاحب شفاعت است؛ خداوند فرموده است: مَن یشْفَعْ شَفعَةً حَسَنَةً یکن لَهُ و نَصِیبٌ مِنْهَا.

 گفته شده است: مراد آنست كه هر كس بین دو نفر را صلح دهد، براى او بهره اى از آن مى‌باشد؛ وَ مَنْ یشْفَعْ شَفعَةً سَیئَةً،

یعنى مثلًا براى نمّامى بسوى نمیمه برود و بین دو نفر اختلاف اندازد، از براى او گناهى از آن نمیمه مى‌باشد.»

 و در «لغت نامه دهخدا» گوید: از «ناظم الاطبّاء» و «صراح اللغه» نقل است كه به معناى خواهش گرى و پایمردى آید. و در یادداشت‌هاى دهخدا به معناى خواهش گرى و خواهش گرى كردن و پایمردى آید. و در «مهذّب الاسماء» و «السّامى فى الاسامى» به معناى خواهش آمده است. و در «ناظم الاطبّاء» به معناى توسّط و میانجى گرى و پادرمیانى است. و نیز در «ناظم الاطبّاء» به معناى درخواست و استدعاى عفو و بخشش آمده است. و در یادداشت‌هاى دهخدا نیز به معناى میانگى در پیش شاهى یا بزرگى تا بر گناهكار بخشاید. و در «فرهنگ آنندراج» گوید: فارسیان به معنى آمرزش خواستن گنهكار را با لفظ كردن و بردن استعمال نمایند.»

 و از مجموع آنچه ذكر شد استفاده مى‌شود كه شفاعت به معناى تقویت كردن و امداد نمودن و نیرو بخشیدن به چیزى و یا به كسى است كه ضعیف باشد، و نیازمند به كمك و معاونت و نیرو باشد. و این لغت را از نقطه نظر تأیید و تقویتِ آن موجودِ نیازمند به قوّه استعمال كنند تا او به سرحدّ اعتدال و كمال و عدم نیازمندى درآید؛ مثلًا عصاى دستِ نیازمند به عصا را شفیع گویند، چون صاحب عصا به واسطه ضعف بدن و پا و كمر محتاج به عصاست و این عصا كمك مى‌كند و رفع نیازمندى او را مى‌نماید، و براى حركت و راه رفتن‌

به واسطه تكیه به عصا نیازمندى او مرتفع و جبران مى‌گردد.

 امّا پا را شفیع نمى‌گویند گرچه یك پا نیز موجب تقویت پاى دیگر است و با یك پا انسان نمى‌تواند راه برود؛ براى آنكه در عصا ملاحظه عنوان تقویتِ بدن در حال رفتن و ایستادن لحاظ شده است، ولى در پا این معنى ملاحظه نشده است. و شَفْع در مقابل وَتْر است؛ یعنى یكّه و تنهائى كه نیازمند به تأیید و تقویت نیست.

 و بنابراین ما سه لغت داریم: شَفْع‌ و وَتْر، زَوْج‌ و فَرْد، اثْنَین‌ و واحِد.

 واحِد یعنى یك، كه در آن هیچ معنائى غیر وحدانیت یعنى یكى بودن ملاحظه نشده است؛ و در مقابل آن‌ اثْنان‌ است یعنى دو كه فقط عدد واحد، بدون هیچ لحاظ دیگرى یكبار تكرار شده است.

 فَرْد یعنى تنها، كه در آن مقابله با عدد زوج كه به معناى جفت و دو لنگه‌گى و دو پایگى است لحاظ شده است؛ و در مقابل آن‌ زَوْج‌ است یعنى جفت بودن و دو لنگه و دو پایه بودن.

 وَتْر یعنى تنهائى كه محتاج به كمك و معاونت نیست؛ و در مقابل آن‌ شَفْع‌ است، یعنى كمك و معاون و مؤیدِ چیزى كه در او نیازمندى به كمك ملحوظ گردیده است.

 و لهذا در مادّه وتر در «مجمع البحرَین» گفت است: «گفته شده است كه: در تفسیر آیه كریمه‌ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ مراد از وتر روز عَرفَه و مراد از شفع روز عید قربان است. و گفته شده است كه: مراد از وتر

خداست و مراد از شفع مخلوقات است كه أزواجاً خلقت یافته‌اند. و گفته شده است كه: مراد از وتر آدم أبو البشر است كه به زوجه‌اش حوّا زوج گردید. و گفته شده است كه: مراد از شَفْع‌ و وَتْر نماز است كه بعضى از آن وتر و بعضى از آن شفع است». ـ انتهى‌

 یعنى یك ركعتى كه فى حدّ نفسه تامّ و تمام است، و یك نماز دیگرى كه بدون ضمّ ركعت دوّم به ركعت اوّل تامّ و تمام نیست. و بطور كلّى مى‌توان گفت كه شفیع عبارت است از انضمام وسیله و اسبابى به چیزى و یا به كسى تا با او جفت گردد بعد از آنكه تنها بود، و بدین جهت در نیل مراد خود فائق آید و به مطلوب برسد؛ مراد و مطلوبى كه هیچ گاه بدون انضمام این وسیله و سبب، به جهت ضعف و قصور او براى او میسور نبود.

 و ما در مكالمات روزانه و محاورات عرفیه و اجتماعیه خود چه بسیار لفظِ شفاعت را استعمال مى‌كنیم و از قریحه مكتسبه از اجتماع و تعاون، همین معنى را بر وصول به مقصود و حوائج حیاتى خود اراده مى‌نمائیم.

 و بنا بر آنچه گفته شد، نه در لغت و نه در محاورات عرفیه، كلمه شفاعت، اختصاص به شفاعتِ تكوینى و یا اختصاص به شفاعت تشریعى ندارد، بلكه شامل هر دو قسمت است.

 و شفاعت از مصادیق سببیت است؛ یعنى واسطه قرار دادنِ سببِ متوسّطِ نزدیك را بین سببِ اوّل كه دور بوده است، و بین مُسَبّبِ آن، چه در اسباب خارجیه و چه در اسباب تشریعیه.

## شفاعت تكوینى و شفاعت تشریعى‌

 خداوند متعال هم در جهت تكوین و هم در جهت تشریع، شفیع است.

 امّا در جهت تكوین، به علّت آنكه تأثیر از ناحیه اوست و سببیت بالاخره به او منتهى مى‌گردد؛ خداوند مالك كاخ آفرینش و عالم وجود و ایجاد است بطور كلّى. و بنابراین همه علّت‌ها و سبب‌ها كه بین ذات اقدس او، و بین مسبّب‌ها به نحو واسطه قرار میگیرند و موجب نشر رحمت و نعمت‌هاى لا تعدّ و لا تحصاى او بر عالم مخلوقات و صنایع بدیعیه او واقع مى‌شوند، همگى راجع به او و از اوست.

 پس تمام این سلسله عِلَل و اسباب، هر یك چون واسطه فیض است، داراى حقیقت شفاعت است؛ و خداوند نیز شفیع‌ و شافِع‌ است بلكه‌ شَفیعُ الشّافِعین‌ و أشْفَعُ الشّافِعین‌ است.

 و معلوم است كه از جهت تكوین، انطباق معناى شفاعت بر شئون اسباب و علل وجودیه متوسّطه واضح است؛ چون این علل و اسباب متوسّطه، چون فرشتگان و انواع مجرّده و غیرها، از صفات عُلیا و اسماء حُسناى خداوند، رحمت و إحیاء و إماته و رزق و علم و قدرت و غیرها را میگیرند و به سوى این ماهیات عدمیه و مفتقره و محتاج افاضه مى‌كنند، و عالم امكان را با این طراوت و زیبائى و عالم صنع را با این حیرت انگیزى و شگفت‌آورى بر پا مى‌دارند. در قرآن كریم داریم:

 لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ‌

إِلَّا بِإِذْنِهِ‌.[[52]](#footnote-52).

 «براى خداست و ملك طلق خداست، آنچه كه در آسمان‌ها و زمین است؛ چه كسى است كه بدون اذن او بتواند در نزد او شفاعت كند؟» و نیز داریم:

 إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى‌ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ‌.[[53]](#footnote-53)

 «به درستى كه پروردگار شما خداوند است؛ آن كسى كه آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، و سپس بر عرش خود استیلا یافت. تدبیر امر به دست اوست؛ هیچ شفیعى نیست مگر پس از اذن او.»

 ظاهر این آیات، بیان شفاعت در تكوین است؛ چون همان طور كه ذكر شد شفاعت تكوینى عبارت است از واسطه قرار گرفتن عِلَل و اسباب، بین ذات مقدّس خداوندى و بین مسبَّبات و موجودات خارجیه؛ در تدبیر و تنظیم وجودشان، و در بقاء و استدامه آنها در عالم خلقت.

 و امّا در جهت تشریع، خداوند تبارك و تعالى در عین رفعت و علوّ خود، به این عالَم انسان خاكى و خاك نشین تفضّلى فرموده؛ و با ارسال پیامبران، و انزال كتب آسمانى، و وضع أحكام و قوانین از اوامر و نواهى، و عكس العمل آنها از تَبعات مخالفت و موافقت كه‌

ثواب و عقاب در دار آخرت است، ما را از نعمت سیر تشریعى در راه تكامل برخوردار فرموده است. و بر این اساس پیامبران آمدند و مردم را به رحمت و نعمت خداوند بشارت دادند و از عواقب وخیم خیانت و جنایت و ستم بر حذر داشتند.

 حجّت بر مردم تمام شد؛ و بینه و برهان، آنها را به پیروى از صراط مستقیم الزام كرد.

 وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ‌[[54]](#footnote-54).

 «و تمام شد كلمه پروردگار تو اى پیامبر، از جهت راستى و استوارى! هیچ تغییر دهنده و تبدیل كننده اى براى كلمات او نیست؛ و اوست یگانه شنوا و دانا.»

## مقدّمه براى اثبات شفاعت تشریعى‌

 و براى شفاعت در امور تشریعى و پیدا كردن و شناختن موقع و موقعیت آن ناچار از ذكر مقدّمه اى هستیم تا آنكه به خوبى مُفاد و معنى و محلّ آن مِن جمیع الجهات روشن شود:

 مقدّمه: ما شفاعتى را كه در امور اجتماعیه به كار مى‌بریم، یا براى جلب منفعتى است و یا براى دفع ضررى؛ و لیكن نسبت به هر منفعتى و یا دفع هر گونه مضرّتى بطور اطلاق و عموم و بدون هیچ گونه شرطى نمى‌توان كلمه شفاعت را به كار برد.

 چون شفاعت نمودن را، در آنچه كه عِلَل و اسباب تكوینیه از خیر و شرّ متضمّن آنهاست، مانند گرسنگى و تشنگى، و سرما و گرما، و صحّت و مرض به كار نمى‌بندیم؛ بلكه در این گونه از امور به اسباب طبیعیه متوسّل مى‌شویم و با وسائل مناسب، مانند: خوردن و آشامیدن، و پوشیدن لباس، و در خانه و محفظه زیست كردن، و علاج مرض را نمودن خود را از گزند آفات مصون میداریم.

 و ما فقط در خیرات و شُرور و منافع و مضارّى كه از ناحیه وضع قوانین و احكام اجتماعیه اى كه در حكومت‌هاى اجتماعى به نحو خصوص و یا عموم مقرّر و معتبر دانسته شده است، شفاعت مى‌كنیم.

 چون مى‌دانیم كه در دائره مولویت و عبودیت، و در نزد هر حاكم و محكومٌ عَلَیهى، أحكام و قوانینى است و امر و نهیى است كه چون مكلّف بدان امتثال ورزد و اطاعت كند، توابع آن از پاداش‌هاى نیك و مَدح و ثناء و ارتقاء رتبه و اعطاء مال و جاه بدو عائد خواهد شد؛ و چون از امتثال آنها سر باز زند، توابع آن از عِقاب‌هاى مادّى و ضررهاى معنوى بدو خواهد رسید.

 و بطور كلّى اگر مولائى و ولىِّ امرى به بنده و آنچه در تحت حكومت اوست و در زیر فرمان و پرچم سیادت و أولویت اوست، به امرى و یا نهیى فرمان دهد، در صورت امتثال، پاداش پسندیده و نیكوئى خواهد داشت؛ و در صورت تمرّد و عدم انقیاد، پاداش ناپسند و نكوهیده اى در بر خواهد داشت.

 پس در اینجا دو گونه قانون و اعتبار موجود است: قانون حكم و

فرمان، و قانون پاداش كه در اثر مخالفت و یا موافقت فرمان وضع و اعتبار مى‌شود.

 و در تمام حكومت‌هاى جهانى و بین المللى و حكومت‌هاى خصوصى، و بین هر فردى از افراد انسان و افراد زیر دست او، این اصل و قاعده كلّى: قانون و فرمان، و پاداش در برابر موافقت و یا مخالفت قانون، دور میزند.

 و اگر فردى از افراد انسان بخواهد به بهره مادّى و یا معنوى واصل گردد، و به حسب آنچه كه اجتماع براى او مقرّر كرده است، موجباتش در نزد او نباشد؛ و یا اینكه ضررى را و شرّى را كه در اثر مخالفت عهده و تكلیف متوجّه او شده است از خود دور كند، و در نزد او دافع این ضرر كه همان امتثال امر و خروج از عهده تكلیف است نبوده باشد؛ این جا جاى شفاعت است.

 و به عبارت دیگر هر گاه بخواهد به پاداش نیكوئى برسد، و تهیه اسباب آن را از اطاعت اوامر مولویه و اجتماعیه ننموده باشد؛ و یا بخواهد پاداش سخت و عقابى را از خود بردارد، بدون آنكه تكلیف متوجّه به خود را به جاى آورده باشد؛ اینجا جاى شفاعت است، و در این صورت معنى و حقیقت آن به ظهور مى‌رسد و اثر مى‌كند؛ و لیكن باید دانست كه این امرِ شفاعت بطور كلّى و مطلق صورت نمى‌بندد و طرفى به خود نمى‌گیرد، مگر در مواردى خاصّ.

 مثلًا كسى كه اصولًا لیاقت تلبّس به كمال مخصوصى را ندارد، یا آنكه رابطه اى كه او را به صاحب شفاعت ربط دهد در میان نباشد،

مانند شخص عامى و عادى كه مثلًا بخواهد ریاست دانشكده اى را به عهده گیرد و یا در كرسى تدریس بنشیند، و مانند شخص طغیانگر مكابرى كه ابداً سر تسلیم در برابر مولاى خود فرود نمى‌آورد؛ در اینجا شفاعت سودى ندارد.

 چون شفاعت موجب تتمیم و تكمیل علّت است، نه آنكه سبب مستقلّ در تأثیر باشد.

## موقعیت و شرائط شفاعت تشریعى‌

 از اینها گذشته باید تأثیر شفاعتِ شفیع در نزد صاحب شفاعت گزاف و بیهوده‌گوئى نباشد و بدون سبب و موجب صورت نگیرد، بلكه باید شفیع امرى را در نزد صاحب شفاعت ابراز كند كه در او اثر كند و او را متقاعد نماید و بدین وسیله موجب پاداش نیك گردد، و یا آنكه پاداش سخت و عذاب را از میان بردارد.

 شفیع نمى‌تواند به مولى بگوید كه مولویتِ خود را باطل كن و دست از عبودیت عبدَت باز دار! و بنابراین از عقاب و پاداش او صرف نظر كن! و نیز نمى‌تواند به او بگوید: دست از حكم مجعول و تكلیفى كه به بنده‌ات نمودى باز دار! و آن حكم را یا بطور كلّى و یا بطور خصوصى درباره بنده‌ات نسخ كن! و بنابراین از عذاب او رفع ید كن! و نیز نمى‌تواند به او بگوید: كه قانون مجازات را بطور عموم، و یا در خصوص این واقعه باطل كن! و بنابراین مجازات مكن!

 پس بنابراین براى شفیع هیچگونه اثرى در مرحله مولویت و عبودیت بین بنده و مولى، و در مرحله حكم و فرمان، و در مرحله جزاء حكم و پاداش فرمان نیست؛ و در این سه مرحله دخالتى ندارد.

 بلكه شفیع بعد از آنكه این جهات سه گانه را رعایت مى‌نماید، یا متمسّك مى‌گردد به صفاتى كه در مولاىِ حاكم است و آن صفات ایجاب عفو و گذشت از گنه كار را میكند، مانند سیادت و بزرگوارى و كرم و سخاوت و شرافت او و أصالت ریشه و تبار او؛ و یا متمسّك مى‌گردد به صفاتى كه در بنده گناهكار است و آن صفات موجب جلب رحمت و عطوفت و رأفت حاكم مى‌شود و عوامل مغفرت و اغماض را در كانون وجود او به جوشش مى‌آورد، مانند مذلّت، و مسكنت و حقارت و پریشانى و بدى احوال بنده؛ و یا متمسّك میگردد به صفاتى كه در خود اوست، یعنى در خود شفیع است، مثل قرابت و نزدیكى او نسبت به صاحب شفاعت، و كرامت او و علوّ رتبه و درجه او، و رفعت منزلت او در نزد صاحب آن.

## شفاعت، تضادّ با حكم مجازات ندارد بلكه حاكم بر آن است‌

 و بدین طریق مى‌تواند به او بگوید كه: من تقاضا ندارم كه از مولویت خود و از عبودیت بنده خود رفع ید كنید! و تقاضا ندارم كه حكم خود را باطل نمائید! و یا از قانون جزاء و پاداش دست بردارید! بلكه تقاضامندم كه از گناه او اغماض كنید! و او را مورد غُفران و گذشت خود قرار دهید!

 به جهت اینكه شما داراى شرف و سیادت و كرم و رأفت هستید! از عذاب او نفعى نمى‌برید! و از گذشت درباره او زیانى نمى‌بینید! و یا به جهت اینكه او مردى است جاهل و مسكین و حقیر و مقام شما بلندتر است از آنكه در امر او پافشارى نمائید! و یا به جهت اینكه من در نزد شما مقام و منزلتى دارم كه ایجاب مى‌كند حاجت مرا

بر آورید! و در عفو و تخلیص او بذل مرحمت و توجّهى كنید!

 و در حقیقت، شفیع موضوع دیگرى را كه مستلزم حكم جدیدى است پیش مى‌آورد و بر اساس آن موضوع تقاضاى عفو مى‌كند. و آن موضوع ساخته تحكیم بعضى از عوامل مربوط به مورد است، كه در رفع عذاب و كیفر سخت شخص مجرم مؤثّر است، كه آن عوامل بر عامل دیگرى كه سبب وجود حكم و ترتّب پاداش و كیفر است حاكم مى‌گردد.

 و مراد ما از این تحكیم و حكومت، آنست كه موضوع مورد حكم اوّل را از جاى خود بر مى‌دارد و آن را داخل در تحت موضوع حكم دیگرى قرار مى‌دهد، كه آن عفو و اغماض و غفران است.

 و بنابراین حكم اوّل كه مجازات است بر موضوعش جارى نمى‌شود، به جهت آنكه این مورد از مصادیق موضوعیت موضوع خارج شده است، نه آنكه شامل آن موضوع مى‌شود و بعد از شمول بطور تضادّ، حكم او را ابطال مى‌كند؛ مانند ابطال اسباب متضادّه در طبیعت كه بعضى حكم بعضى دیگر را به معارضه و غلبه در تأثیر باطل مى‌كنند.

 پس حقیقت شفاعت تضادّ و تصادم و تزاحم نیست، بلكه واسطه قرار گرفتن در رسانیدن نفع و یا در برطرف كردن ضررى است از روى موضوع بر اثر طریان و جریان عنوان تازه اى كه روى آن موضوع وارد شده است و بالنّتیجه موضوع را از عنوان حكم مجازات خارج كرده و در تحت عنوان حكم غفران و گذشت در آورده است.

 و بنا بر آنچه گفته شد، شفاعت از مصادیق سببیت است كه بین سبب اوّل و مسبَّب فاصله مى‌شود و نمى‌گذارد كه آن سبب اوّل حكم ضررى را روى موضوع بیاورد؛ بلكه بر اساس این توسّط، حكم گذشت و عفو را روى موضوع مى‌آورد.

## آیات وارده در شفاعت تشریعیه الهیه‌

 حال كه این مقدّمه دانسته شد، مى‌گوئیم كه:

 از اینجا خوب به دست مى‌آید كه از نقطه نظر تشریع هم، شفاعت در نزد خداوند اشكال و محذورى ندارد؛ چون بنا بر آنچه گذشت معلوم شد كه عنوان شفاعت در موارد تخطّى و تجاوز با شرائط خاصّه در نزد حاكم على الإطلاق جائز است. و در این باره آیاتى از قرآن مجید وارد شده است، چون:

 يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا.[[55]](#footnote-55)

 «در آن روز قیامت شفاعت از كسى پذیرفته نیست، مگر از كسى كه خداوند به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتار او را پسندیده باشد.» و چون:

 وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ‌.[[56]](#footnote-56)

 «و در نزد خداوند شفاعت كسى مقبول نیست و سودى نمى‌بخشد، مگر براى كسى كه خداوند به او اجازه شفاعت را داده‌

است.» و چون:

 وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى‌[[57]](#footnote-57).

 «و چه بسیار از فرشتگانى كه در آسمان هستند و هیچ گونه شفاعت آنان سودى نمى‌بخشد، مگر پس از آنكه خداوند به كسى كه اراده كند و مورد پسندش باشد، اذن و اجازه دهد.» و چون‌

 وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌.[[58]](#footnote-58)

 «و هیچ كس غیر از خداوند، صاحب اختیار شفاعت نیست، مگر كسى كه به حقّ شهادت دهد و داناى به امر شهادت باشد.»

 این آیات، شافعیت را براى جماعتى از فرشتگان و مردم، بعد از اجازه و رضایت خداوند اثبات مى‌كند؛ چون ملك و امر اختصاص به خدا دارد، لذا او مى‌تواند امر را تملیك به غیر كند و حقّ شفاعت را كه أوّلًا و بالذّات براى ذات مقدّس خود اوست، ثانیاً و بالعرض به دیگرى بسپارد.

## شفاعت بندگان صالح به امر خداوند

 و این حقّ بندگان صالح و فرشتگان مقرّب الهى است كه به ذیل رحمت حضرتش تمسّك كنند، تا با عفو و مغفرت و گذشت و اغماض، از صفات عُلیاى او بهره‌مند شده، و

بنده اى از بندگانش را كه بواسطه معصیت دچار بدى احوال و گرفتارى گردیده است مشمول عنایات او بنمایند، تا از بلیه عقوبت خارج شود و از مصداق حكم شامل مجرمین بیرون آید.

 زیرا كه همان طور كه دانستیم تأثیر شفاعت به نحو حكومت است، نه به نحو تضادّ و تصادم و تزاحم و تعارض.

## قدرت خداوند بر تغییر و تبدیل أعمال به نحوه‌هاى مختلف‌

 آرى خداوند قادر و تواناست كه در مورد عفو و غفران، هر گونه تبدیل و تغییرى بدهد و یا هر گونه حجابى و پوششى را روى كردار ناشایسته بنده خود بپوشاند؛ مگر او نفرموده است كه:

 فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ‌[[59]](#footnote-59).

 «بندگان خداوند رحمن (كه یكایك صفات و حالات آنان را شمرده است) كسانى هستند كه بدى‌هاى كردار آنان را خداوند به خوبى‌ها و نیكى‌ها مبدّل مى‌سازد.»

 و همان طور كه سابقاً دانستیم: خداوند، هم مى‌تواند سیئات را به حَسَنات تبدیل كند، و هم مى‌تواند عمل موجود را معدوم كند؛ همچنان كه گفته است:

 وَ قَدِمْنا إِلى‌ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً.[[60]](#footnote-60)

 «و ما وارد شدیم بر آن عملى كه انجام داده بودند و آن را چون گرد و غبار پراكنده، نابود ساختیم.»

 و هم مى‌تواند عمل خوبى را موجب مغفرت و كفّاره عمل‌

زشتى قرار دهد؛ همچنان كه گفته است:

 إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ‌[[61]](#footnote-61).

 «اگر از كارهاى بزرگى كه شما از آن نهى شده‌اید اجتناب ورزید، ما گناهان كوچك شما را مى‌آمرزیم.»

 و نیز فرموده است‌: إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ.[[62]](#footnote-62)

 «خداوند شرك را نمى‌آمرزد و غیر از شرك را براى هر كس كه بخواهد مى‌آمرزد.»

 و معلوم است كه این عدم مغفرت شرك در غیر مورد ایمان و توبه است؛ چون اگر كسى مشرك باشد و سپس موحّد گردد، نفس همین توحید، توبه اوست و موجب غفران. پس شرك در حال شرك قابل آمرزش نیست نه بعد از توحید كه تبدّل موضوع شده است. و بنابراین با وجود ایمان و توبه شرك هم مانند سائر گناهان قابل غفران است.

 بارى، و هم خداوند مى‌تواند تكثیر عمل قلیلى را بنماید؛ همان طور كه گفته است:

 مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها.[[63]](#footnote-63)

 «هر كس عمل نیكى انجام دهد براى او ده برابر پاداش خواهد

بود.»

 و هم مى‌تواند عمل معدوم را موجود كند؛ همچنان كه در آیه متابعت ذرّیه در ایمان و لحوق آنان به آباء و اجدادشان در عمل گذشت.[[64]](#footnote-64)

 البتّه این كارها را خداوند گزاف و بدون جهت نمى‌كند، بلكه بر اساس مصلحتِ مقتضى و علّت متوسّطى كه در بین باشد بجا مى‌آورد، بنابراین چه اشكالى دارد كه از جمله آن اسباب و عِلَل متوسّطه، شفاعت شافعین از انبیاء و اولیاء مقرّبین و عباد صالحین او بوده باشند؟ آیا در این امر ظلمى است و این أمر امر گزافى است؟

## آیات دالّه بر نافع نبودن شفاعت در نزد پروردگار

 در بسیارى از آیات قرآن كریم، شفاعت را در نزد خداوند به طور مطلق مردود مى‌شمارد، مانند آیه:

 وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ‌.[[65]](#footnote-65)

(اى گروه بنى اسرائیل!) بپرهیزید از روزى كه هیچ نفسى به جاى نفس دیگرى جزا نبیند! و از آن نفس شفاعت قبول نشود و عوض و فِدا پذیرفته نگردد، و هیچ كس مورد نصرت و یارى و معاونت دیگرى قرار نگیرد.»

 و نیز فرماید: وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ‌.[[66]](#footnote-66)

 «بر حذر باشید از روزى كه هیچ نفسى به جاى نفس دیگرى جزا نبیند! و از آن نفس عوض و فِدا قبول نشود و شفاعت نیز هیچ گونه ثمرى نرساند، و ایشان مورد كمك و نصرت هیچ كس واقع نشوند.»

 و نیز فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ‌.[[67]](#footnote-67)

 «اى كسانى كه ایمان آورده‌اید، انفاق كنید از آنچه را كه ما روزى شما قرار داده‌ایم قبل از اینكه روزى برسد كه در آن روز خرید و فروشى نیست و دوستى و شفاعت هم نیست و كافران ایشانند ستمگران.»

 براى توضیح و تبیین مفاد این آیات و تعیین مصداق آن ناچار از ذكر مقدّمه اى هستیم:

 مقدّمه:

 حكومت و سلطنت‌هاى دنیوى با انواع شئون و اختلافِ طرز آنها، و با اقسام قواى مقنّنه و حاكمه و مجریه آنها، بر اساس نیازمندیهاى حیات دنیا پایه گذارى شده است.

 و منظور و مقصود از این قوانین رفع احتیاجات مردم است‌

برحسب آنچه را كه عوامل زمانیه و مكانیه اقتضا مى‌كند. و چه بسا در آنها بدون ضابطه و میزان كلّى، دگرگونى‌هائى از قبیل تبدیل مالى به مالى، و یا مقامى به مقامى، و یا حكمى به حكمى، پیدا مى‌شود؛ و البتّه این در قانون مجازات نیز شاید بیشتر باشد.

 چون جُرم و جنایت در قوانین موضوعه زندگى، حبس و جریمه و اعدام و اسقاط رتبه و درجه و سائر اقسام مجازات را در بردارد، و در این جا چه بسا حكم مجازات به واسطه اغراض مختلفى تغییر پیدا مى‌كند؛ و حاكم حكم را تغییر مى‌دهد به جهت پیش آمدن واقعه اى كه ایجاب تغییر این مجازات را مى‌نماید.

 مثل آنكه شخص مجرم كه در آستانه جریمه است، اصرار و ابرام مى‌كند كه بتواند عواطف قاضى را تحریك كند، تا او را مورد رحمت قرار دهد و از مجازات او صرف نظر نماید.

 و مثل آنكه به قاضى رِشوه دهد و او را از مجراى حكم صحیح خود منحرف سازد، و به خلاف حقّ حكم دهد.

 و مثل آنكه شخص مجرم شفیعى را به نزد حاكم بفرستد تا وساطت و میانجیگرى كند، و یا شفیع را نزد مُجرِى حكم بفرستد تا از اجراء آن نسبت به مجرم دست بردارد.

 و مثل آنكه عِوض و فِدا بدهد، و به جاى خود دیگرى را چون فرزند و غلام و برادر را به حاكم بسپارد، و حاكم او را به جاى مجرم مجازات كند؛ و این البتّه در صورتیست كه نیاز حاكمِ آماده به مجازات نسبت به این عوض بیشتر از نیاز او نسبت به شخص مجرم باشد، و

در این صورت مجازات را از مجرم بر مى‌دارد و بر عِوض و فِدا وارد مى‌كند.

 و مثل آنكه مجرم از اقوام و عشیره و از دوستان و یاران خود یارى مى‌طلبد، و آنها جمع مى‌شوند و براى كمك و معاونت مجرم در تخلّص و رهائى از پاداش، همدست و همداستان مى‌شوند و او را رها مى‌سازند.

 این طرز تخلّص به شفاعت و رِشوه و غیرها، از قدیم الایام در بین ملّت‌ها رائج و دارج بوده است.

## شفاعت نزد بت‌پرستان‌

 بت‌پرستان قدیم و غیر آنها از ملّت‌هاى كهن چنین معتقد بودند كه: زندگى آخرت عیناً به مثابه زندگى دنیاست و قانون عِلَل و اسباب مادّى و طبیعى نیز در آنجا جارى و سارى است و تأثیر و تأثّر طبعى برقرار است.

 و بنا بر همین جهت براى خدایان خود انواع و اقسام هدایا و قربانى‌ها را براى گذشت از مجازاتشان و یا براى امداد و كمك در امور معیشتشان مى‌كردند، و یا اینكه به شفاعت آنها تكیه مى‌زدند، و یا اینكه براى خلاصى خود فِدیه مى‌دادند، و یا اینكه براى استنصار خود، از نفوس مردم و یا از آلات جنگى مدد مى‌گرفتند و با خود در میان قبرها، غلامان خود را دفن مى‌كردند و به انواع سِلاح خود را مسلّح مى‌نمودند تا بدین وسیله در هنگام مجازات با كثرت اعوان و انصار و با داشتن حربه و سِلاح بتوانند از خود دفاع كنند و مجازات و

كیفر سخت را از خود دور نمایند.

 و ما امروز در موزه‌هاى دنیا چیزهاى بسیارى را مى‌بینیم كه حاكى از این طرز تفكّرِ اقوام جاهلیت بوده است.

 در نزدیكى أهرام ثلاثه كه قبور فراعنه مصر است زمین وسیعى مدفن بَردگان آنها بوده است، كه چون در اثر فشار كار و رنج فراوان جان مى‌سپردند و یا در اثر مختصر مخالفت اعدام مى‌شدند، جسد آنان را در نزدیكى قبور خود دفن مى‌كردند تا به هنگام رستاخیز از موالیان خود دفاع كنند و به قیام برخیزند.

 حتّى آنان با مردگان خود، از انواع و اقسام زینت‌ها و جواهرات دفن مى‌كردند تا در آخرت از آنها بهره گیرند، و انواع اسلحه را با آنها دفن مى‌كردند تا از خود دفاع نمایند. و چه بسا با شخص مرده، از كنیزان زیبا و رعنا در میان لَحْد مرده قرار مى‌دادند تا مرده با آنها انس داشته باشد و تنها و كسل نشود، و چند مرد شجاع را نیز در لحد مى‌گذاردند كه حكم آجودان باشى آن فرعون مستكبر بوده باشد، و از حبوبات مانند گندم و عدس و غیرهما را با موادّ مومیائى تعقیم مى‌كردند تا نپوسد و در روز رستخیز مرده از آن بهره گیرد.

 و در متحف‌ها و موزه‌هاى دنیا اشیاء كثیرى از این قبیل را مى‌نگریم.

 و این طرز تفكّر و شبیه به آن نیز در بین بعضى از طوائف اسلامیه پیدا شد، و در اقوام مختلف چه از جهت زبان و چه از جهت نژاد رسوخ كرد و در بین آنها با توارث باقى ماند؛ و چه بسا در اعقاب‌

مختلفه و نسل‌هاى متفاوته به رنگها و شكلهاى گوناگونى پدیدار شد.

## در رستاخیز شفاعت اختصاص به خدا دارد

 قرآن كریم، با تمام این عقائد باطله و آراء كاذبه و توهّمات واهیه، به مبارزه برخاسته است و جهاراً اعلان مى‌كند كه: وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ‌.[[68]](#footnote-68)

 «در روز بازپسین امر فقط و فقط براى خداست و هیچكس و هیچ چیزى را یاراى دخالت نیست.» و مى‌گوید كه:

 وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ‌.[[69]](#footnote-69)

 «و ستمگران عذاب الهى را مشاهده مى‌كنند، و تمام اسباب‌هاى دنیوى و هر گونه حیله‌ها و میانجى‌گیرى‌ها و وسائل حفظ و مصونیت از پاداش، از روى آنان بریده و قطع خواهد شد.» و مى‌گوید كه:

 هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ‌.[[70]](#footnote-70)

 «در روز رستاخیز، هر نفسى آنچه را كه از اعمال خود از پیش فرستاده است واضح و آشكار مى‌سازد، و تمام مردم به سوى مولى و صاحب اختیار حقیقى خود كه حضرت حقّ است جلَّ و عزَّ، بازگشت مى‌كنند، و آنچه را كه در دنیا به دروغ نسبت مى‌داده و افترا مى‌بستند همه از نزد آنها گم و نابود مى‌شود.»

 و مى‌گوید: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى‌ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرى‌ مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ‌[[71]](#footnote-71).

(فرشتگان به ستمگران میگویند:) حقّاً كه شما به نزد ما تك و تنها آمده‌اید همچنان كه ما شما را در اوّلین مرحله آفرینشتان خلق نمودیم! و آنچه را كه از متاع دنیا ما به رسم امانت به شما سپردیم، همه را پشت سر انداختید! و هیچكدام از آن یاران و شفیعانى را كه مى‌پنداشتید آنها در كار شما كمك كنند و در امر شما شركت نمایند، با شما نمى‌بینیم!

 حقّاً بین شما و بین آنها جدائى افتاد! و آنچه را كه گمان داشتید، همگى در بوته فنا و نابودى و گمى سپرده شد و به دیار نیستى رفت.»

## عالم آخرت از اسباب دنیویه و روابط مادّیه خالى است‌

 و غیر از این آیات نیز آیات بسیارى داریم كه دلالت دارند بر اینكه آن عالم و آن نشأه از اسباب دنیویه خالى است، و ارتباطات طبیعیه و روابط مادّیه، حتّى نَسَب و حَسَب كارى نمى‌كنند.

 و این یك قانون كلّى و سنّت عمومى و اساسى است كه تمام آن اقاویل كاذبه و دعاوى واهیه ملل كهن را باطل مى‌كند و تمام آن فرعونیت‌ها و استكبارها را به باد فنا مى‌دهد.

 این به طور كلّى و به عنوان یك أصل اساسى است كه همه‌

متفرّعات از آن چشمه مى‌گیرند.

 و امّا به طور خصوص، قرآن مجید نیز به مبارزه با یكایك از این گفتارهاى زشت و ناهنجار برخاسته است.

 در آن دو آیه اى كه با اتَّقُوا شروع شد، بطور تفصیل بیان مى‌كند كه هیچ گونه تغییر و تبدیلى در مكافاتِ عمل: به اینكه كسى به جاى دیگرى مجازات ببیند، و یا شفاعت و میانجیگرى كسى را بپذیرند، و یا عوض و فِدا قبول كنند و به جاى مجرم، دیگرى را مكافات نمایند، در كار نخواهد بود و مجرمان به هیچ وجه مورد یارى و معاونت دوستان خود قرار نمى‌گیرند.

 و نیز بیان مى‌كند كه: يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً[[72]](#footnote-72)

 «روز رستاخیز روزى است كه هیچ كس: هیچ دوستى و صاحب اختیارى نمى‌تواند به هیچ نحوى رفع گرفتارى و نیازمندى از حبیب خود و دوست خود و صاحب ارتباط با خود بنماید.»

 و نیز فرماید كه: يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ‌.[[73]](#footnote-73)

 «روز بازپسین روزى است كه شما همه به قهقرا روى گردانیده و به پشت مى‌روید! و هیچ حافظ و پاسدارى را در برابر امر خدا ندارید!»

 و نیز فرماید كه: ما لَكُمْ لا تَناصَرُونَ\* بَلْ هُمُ الْيَوْمَ‌

مُسْتَسْلِمُونَ‌[[74]](#footnote-74).

 «چه شده است كه نمى‌توانید به یارى و كمك یكدگر برخیزید؟! آرى شما امروز قهراً سر تسلیم فرود آورده اید!»

 و نیز فرماید كه: وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى‌ عَمَّا يُشْرِكُونَ‌.[[75]](#footnote-75)

 «و غیر از خداوند چیزهائى را مى‌پرستند كه به آنها ضررى نمى‌رساند و منفعتى هم ندارد، و مى‌گویند: اینها شفیعان ما در نزد خدا هستند؛ اى پیامبر بگو: آیا مى‌خواهید چیزى را به خدا بفهمانید كه او علم به آنها در آسمان‌ها و زمین ندارد؟! پاك و منزّه‌تر و عالى و رفیع‌تر است خداوند از آن چیزهائى را كه آنها شریك او قرار مى‌دهند!»

 و نیز فرماید كه: ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ‌.[[76]](#footnote-76)

 «براى ستمكاران هیچ یار و قوم مهربان، و هیچ شفیع پذیرفته اى نیست.»

 و نیز فرماید كه: فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ\* وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ‌.[[77]](#footnote-77)

 «و براى ما هیچ شافعى از شفاعت كنندگان نیست، و هیچ دوست مهربانى نیست.»

 اینها و نظائر آن از آیات كریمه قرآنیه، نفى وقوع شفاعت و تأثیر وسائط و اسباب را در روز قیامت مى‌كند.

## اثبات شفاعت خوبان در قرآن كریم‌

 در مقابل این دسته از آیات كه بطور كلّى و قطعى، نفى شفاعت را مى‌كند، آیات دیگرى در قرآن كریم داریم كه بدون شكّ إجمالًا اثبات شفاعت را مى‌نماید:

 مثل گفتار خداى تعالى: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى‌ عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ‌[[78]](#footnote-78).

 «خدا آن كسى است كه آسمان‌ها و زمین و هر چه كه میان آن دو است را در مدّت شش روز آفرید؛ و پس از آن بر عرش استیلا یافت. براى شما غیر از او هیچ صاحب اختیارى و هیچ شافعى نیست! آیا شما متذكّر نمى‌شوید!؟»

 و مثل گفتار دیگرش: لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ‌.[[79]](#footnote-79)

 «غیر از خداوند براى آنها صاحب اختیار و شفیعى نیست.»

 و مثل گفتار دگرش: قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً.[[80]](#footnote-80)

 «بگو اى پیغمبر كه تمام مراتب و درجات شفاعت، اختصاص به خدا دارد.»

 و مثل گفتار دگرش: لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْ‌ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ[[81]](#footnote-81).

 «از براى اوست آنچه در آسمانها و در زمین است. كیست كه بدون اذن و اجازه او در نزد او شفاعت كند؟ خداوند مى‌داند آنچه را كه در برابر آنهاست و آنچه را كه در پشت سر آنهاست؛ و به هیچ چیزى از علم او نمى‌توانند احاطه یابند، مگر بقدرى كه خداوند بخواهد.»

 و مثل گفتار دیگرش: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى‌ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ‌.[[82]](#footnote-82)

 «بدرستى كه پروردگار شما خداوند است؛ آنكه آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش استیلا یافت. تدبیر امر به دست اوست و هیچ شافعى بدون اذن او شفاعت كننده نیست.»

 و مثل گفتار دیگرش:

 وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ\* لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ\* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما

خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ‌[[83]](#footnote-83).

 «و مى‌گویند: خداوند براى خود فرزندى قرار داده است؛ پاك و منزّه است خداوند از این نسبت، بلكه (پیامبران و فرشتگان) بندگان بزرگوار خدا هستند كه در گفتار از او سبقت نمى‌گیرند و به امر او عمل مى‌كنند.

 خداوند مى‌داند آنچه را كه در برابر آنهاست، و آنچه را در پشت سر آنهاست. و آن پیامبران و فرشتگان شفاعت نمى‌كنند مگر نسبت به كسانى كه دین آنها پسندیده باشد و از خشیت پروردگار در بیم و هراس باشند.»

 و مثل گفتار دیگرش: وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌.[[84]](#footnote-84)

 «هیچ كس از كسانى كه غیر خدا را مى‌پرستند، حقّ شفاعت در روز قیامت را ندارند، مگر آن خدا پرستانى كه به حقّ شهادت دهند و داراى علم و معرفت به موضوع شهادت باشند.»

 و مثل گفتار دیگرش: لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً.[[85]](#footnote-85)

 «و داراى مقام شفاعت نمى‌شود، مگر آن كسى كه در تحت عهده تعهّدات الهیه بوده باشد.»

 و مثل گفتار دیگرش: يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا\* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً[[86]](#footnote-86).

 «در آن روز شفاعت كسى سودى ندارد، مگر شفاعت كسى كه خداوند به او اذن شفاعت داده باشد و گفتار او را پسندیده باشد، خداوند داناست به آنچه در برابر آنهاست، و به آنچه در پشت سر آنهاست؛ و آنان چنین توانى ندارند كه علمشان بر خداوند احاطه كند.»

 و مثل گفتار دیگرش: وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ‌.[[87]](#footnote-87)

 «و شفاعت شفاعت خواهى سودى ندارد، مگر نسبت به كسى كه اذن شفاعت از خدا گرفته باشد.»

 و مثل گفتار دیگرش: وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى‌.[[88]](#footnote-88)

 «و چه بسیار از فرشتگانى كه در آسمانها هستند و به هیچوجه شفاعتشان سودى ندارد، مگر بعد از آنكه خداوند نسبت به هر كس كه بخواهد و بپسندد، اذن در شفاعت را بدهد.»

## آیات قرآن كریم در ثبوت شفاعت و نحوه دلالت آنها

 در این آیات چنانچه با كمال دقّت ملاحظه شود، معلوم‌

مى‌گردد كه بعضى از آنها شفاعت را مختصّ خداوند متعال شمرده است؛ مانند سه آیه اوّل كه از سوره سجده و أنعام و زُمر ذكر شد، و برخى از آنها دلالت دارد كه با اذن و رضایت خداوند، دیگران هم مى‌توانند شفاعت بنمایند.

 و على كلّ تقدیر، از این آیات بدون هیچگونه شكّ و تردیدى استفاده شفاعت مى‌شود؛ غایة الامر بعضى از آنها شفاعت را أصالةً به خداوند فقط نسبت مى‌دهد، بدون آنكه در شفاعت دیگرى را نیز سهیم و شریك سازد، و بعضى دیگر از آنها شفاعت را به غیر خداوند هم با اذن و رضاى خدا نسبت مى‌دهد.

 و سابقاً دانستیم كه آیاتى نیز داریم كه بطور كلّى نفى شفاعت را مى‌كند؛ و هیچ منافاتى بین آن عمومات عدم شفاعت و بین این آیات وارده در شفاعت نیست؛ زیرا این نسبت بر وجه عموم و خصوص است، و معلوم است كه همیشه خاص را مقدّم مى‌دارند و عمومات عامّ بواسطه دلیل خاصّ تخصیص مى‌خورد، پس ادلّه دالّه بر شفاعت در بعضى از موارد بخصوصه، در واقع ادلّه عامّ را تفسیر مى‌كند؛ و این نظیر عمومات عدم نصر است كه مى‌فرماید: وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ‌، و تخصیص مى‌خورد به آیه‌ يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ‌، كه بدون شكّ این استثناءِ متّصل قرینه براى تخصیص آن عمومات عدم نصر است و در حكم استثناء منفصل براى آنها مى‌باشد.

## عدم تنافى انحصار شفاعت به خدا، با شفاعت پاكان‌

 حال باید دید كه آیا نسبت بین این دو دسته از آیات كه اثبات‌

شفاعت مى‌كنند عموم و خصوص است؟ و طبق قواعد اصولیه باید عموماتِ نفى شفاعت از غیر خداوند را به آیات وارده در اثبات شفاعت، نسبت به مأذونین از جانب خداوند متعال، و نسبت به پسندیدگان و متعهّدان، تخصیص بزنیم؟ و یا نه این چنین نیست، زیرا كه اصولًا بین آنها تعارضى نیست گرچه به نحو عموم و خصوص باشد.

 بیان این مطلب آنست كه بگوئیم: این آیات هم مانند بسیارى از آیات قرآن مى‌باشد كه در عین آنكه صفتى و یا فعلى را منحصراً به خداوند متعال نسبت مى‌دهد، آن صفت و یا فعل را به غیر او هم نسبت مى‌دهد؛ مانند آیات وارده در علم غیب كه از طرفى آن را از غیر خدا نفى مى‌كند و منحصراً اختصاص به ذات اقدس او مى‌دهد، و از طرف دیگر آن را مختصّ به خدا مى‌داند و به غیر او هم با رضایت او نسبت مى‌دهد.

 چون آیه: قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ‌[[89]](#footnote-89).

 «بگو اى پیغمبر: در آسمانها و زمین هیچكس به غیب علم و اطّلاع ندارد مگر خداوند.»

 و چون آیه: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ.[[90]](#footnote-90)

 «و خزینه‌هاى غیب در نزد خداوند است؛ هیچكس را غیر از او بر آن علم و اطّلاعى نیست.»

 كه این دو آیه بطور كلّى، نفى علم غیب را از غیر خداوند مى‌نمایند.

 و چون آیه: عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى‌ غَيْبِهِ أَحَداً\* إِلَّا مَنِ ارْتَضى‌ مِنْ رَسُولٍ‌[[91]](#footnote-91).

 «خداوند عالم به غیب است؛ و بر علم غیبش كسى را مطّلع نمى‌گرداند، مگر آن رسول و فرستاده‌اش را كه مورد پسند و رضایت او باشد.»

 كه در این آیه صریحاً مى‌فرماید: رسولان خود را كه مورد پسند و رضایت او هستند، از غیب خود مطّلع مى‌گرداند؛ و معلوم است كه بین این آیات تعارضى نیست؛ آنچه از علم غیب را خدا مى‌داند، أوّلًا و بِالذّات و بالاصالة مى‌باشد و آنچه را كه از غیب به دیگرى مى‌دهد ثانیاً و بِالعَرَض و بِالمَجاز است.

 پس بالاخره علم غیب از ذات اقدس او به غیر تجاوز نكرده است؛ چون در كسانى كه علم غیب دارند غیریتى نیست، وجودشان اندكاكى است و علم غیب خداوند است كه در آنها متجلّى شده و ظهور كرده است.

 و این‌گونه سرایت علم غیب اختصاصىِ ذاتى هیچ منافى با بهره بردارى پاكان و خوبان، چون رسولان مرضىّ و پسندیده نیست؛

و در عین آنكه بالوجدان ما علوم غیب را در نزد پیامبران و امامان و اولیاى خدا كم و بیش مى‌یابیم، آن علم غیب منحصراً اختصاص به ذات اقدس او دارد و بس.

 و بنا بر این در عین آنكه از غیب خود به‌ مَنِ ارْتَضى‌ مِنْ رَسُولٍ‌ مى‌دهد، الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ ثابت و در جاى متین و استوار خود برجاست؛ فافهمْ و تأمَّلْ كه ادراك این حقیقت عین توحید است.

 و مانند آیات وارده در تَوَفّى‌ (میرانیدن) و خَلق‌ (آفریدن) و رِزق‌ (روزى دادن) و تأثیر (اثر رسانیدن) و حُکم‌ (حكومت كردن و فرمان دادن) و بسیارى دیگر از موضوعات كه در قرآن كریم آمده است و در اسلوب قرآن شایع است، كه در عین آنكه هر كمالى را از غیر خدا نفى مى‌كند، براى خداوند أصالةً و براى غیر او با اذن و مشیت او اثبات مى‌كند.

 و ما بحول الله و قوّته در مجلس ششم از مجلّد اوّل همین دوره از «معادشناسى» بحث كافى در پیرامون این موضوع نموده‌ایم، و مبین داشته‌ایم كه: تمام موجودات به‌هیچ‌وجه من الوجوه استقلالًا داراى كمالى نیستند، بلكه خداوند كمالات را به آنها تملیك فرموده است؛ پس هر موجودى در عالم مُلك و یا مَلَكوت هر كمالى دارد أوّلًا و بالذّات مالِ خداوند است و اختصاص به او دارد و ثانیاً و بالعَرَض یعنى به تملیك خدا و به اذن و مشیت او، به این موجود داده شده است. و عنوان عَرَضى و مجازى كه موجودات در این كمالات دارند هیچگاه اختصاص آن كمال را به نحو ذاتى و أصلى و

حقیقى از ذات اقدس او جلّ و عزّ سلب نمى‌كند.

 و این معنى در همه جاى قرآن به چشم مى‌خورد؛ و حقّاً از معجزات معارف توحیدیة این كتاب الهى است.

 و محصّل كلام آنكه: هیچگونه عَطائى در عالم ربوبیت نیست كه قدرت و أمر را از دست خدا خارج كند و موجب فقر و نُقصان او گردد، و هیچگونه منعى وجود ندارد كه او را مجبور به حفظ چیز ممنوع كند و سلطنت او را باطل سازد.

 و از آنچه گفتیم دانسته شد كه: آیاتى كه شفاعت را نفى مى‌كند، اگر راجع به روز رستاخیز باشد، آن را از غیر خدا به نحو استقلال نفى مى‌كند؛ و آیاتى كه اثبات مى‌كند، براى خداوند به نحو اصالت و استقلال، و براى غیر او با تملیك و اذن اوست، پس شفاعت در روز قیامت با اذن خدا ثابت است؛ و الحَمدُ لِلَّه.

## ثبوت شفاعت در رستاخیز در روایات شیعه و عامّه‌

 آنچه تا به حال ذكر كردیم درباره اثبات شفاعت از نظر قرآن كریم بود، و امّا از نظر روایات وارده، شیعه و عامّه بر این مطلب اتّفاق دارند و روایات وارده را در كتب خود ضبط و ثبت نموده‌اند.

## روایات عامّه راجع به شفاعت‌

 امّا از نظر عامّه، روایات وارده، در جمیع كتابهاى معتبر آنان چون صحاح ششگانه ( «صحیح بخارى» و «صحیح مسلم» و «صحیح تِرمذى» و «سُنَن نَسائى» و «سُنَن أبى داود» و «سُنَن ابن ماجه») و سه كتاب مشهور و معروف دیگر آنان، چون «مُسند أحمد حنبل» و

«موطّأ مالك» و «سنَن دارمى» موجود است، و مفسّرین آنها در كتب تفسیر و حاكم در «مستدرك» و طَبرانى در «معجم كبیر» و سیوطى در «جامع الصّغیر» آورده‌اند؛ و اینك ما چند نمونه از آن را ذكر مى‌كنیم:

 سُیوطى از حضرت رسول الله روایت كرده است كه آن حضرت فرموده‌اند: شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى‌[[92]](#footnote-92). «شفاعت من در روز قیامت براى افرادى از امّت من است که معصیت کبیره انجام داده باشند.»

 و أیضاً: شَفَاعَتِى لِامَّتِى مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَیتِى‌.[[93]](#footnote-93)

 «شفاعت من در قیامت براى امّت من، نسبت به کسى است که اهل بیت مرا دوست داشته باشد.»

 و أیضاً: شَفَاعَتِى یوْمَ الْقِیمَةِ حَقُّ فَمَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِهَا لَمْ یكُنْ مِنْ أَهْلِهَا.[[94]](#footnote-94)

 «شفاعت من در روز قیامت حقّ است، پس کسى که به آن ایمان نیاورد از اهل شفاعت من نخواهد بود.»

 و ابن حنبل از رسول الله آورده است: شَفَاعَتِى لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ مُخْلِصًا[[95]](#footnote-95).

 «شفاعت من براى کسیست که به لَا إلَهَ إلَّا اللهُ از روى اخلاص گواهى داده باشد.»

 و نیز آورده است كه: إنِّى لَارْجُو أَنْ أُشَفَّعَ یوْمَ الْقِیمَةِ.[[96]](#footnote-96)

 «من امید دارم که شفاعت من در روز قیامت پذیرفته گردد.»

 و نیز در تفسیر آیه شریفه: عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً آورده است: قَالَ: الشَّفَاعَة.[[97]](#footnote-97) الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ[[98]](#footnote-98).

 رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم در این آیه مباركه مقام محمود را به شفاعت تفسیر كرده‌اند. و گفته‌اند: «مقام محمود شفاعت است.»

 و نیز آورده است كه: وَ أُرِیدُ ... أَنْ أُؤَخِّرَ دَعْوَتِى شَفَاعَةً لِامَّتِى إلَى یوْمِ الْقِیمَة[[99]](#footnote-99). وَ إنِّى أَخَّرْتُ عَطِیتِى شَفَاعَةً لِامَّتِى‌[[100]](#footnote-100).

 رسول خدا فرموده‌اند: «من مى‌خواهم تقاضا و خواهش خود را از خداى خودم تأخیر بیندازم، و آن را شفاعت براى امّت خودم در روز قیامت قرار دهم. و عطیه اى که به من از ناحیه خدا میرسد، من آن را براى شفاعت امّت خودم قرار داده‌ام.»

 مسلم و دارمى از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت كرده‌اند كه: أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِى الْجَنَّةِ. «من در روز قیامت اوّلین شفاعت کننده هستم.»

 و نیز مسلم آورده است كه: أَنَا أَوَّلُ النَّاسِ یشْفَعُ فِى الْجَنَّةِ[[101]](#footnote-101).

 «من اوّلین کسى هستم از مردمان که در بهشت شفاعت مى‌کند.»

 و ابن ماجه روایت كرده است كه: یشْفَعُ یوْمَ الْقِیمَةِ ثَلَاثَةٌ: الانْبِیاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.[[102]](#footnote-102)

 «در روز قیامت سه طائفه شفاعت مى‌کنند: پیغمبران، و پس از آن علماء، و پس از آن شهیدان.»

 و بسیارى از آنها روایت كرده‌اند كه خداوند به پیامبر خطاب كرد:

 وَ قُلْ تُسْمَعْ، وَ سَلْ تُعْطَهُ، وَ اشْفَعْ تَشَفَّعْ![[103]](#footnote-103).

 «هر چه مى‌خواهى بگو که سخنت پذیرفتنى است، و هر چه مى‌خواهى سؤال کن که به تو داده خواهد شد، و هر چه مى‌خواهى شفاعت کن که شفاعتت مورد قبول است!»

 و أحمد حنبل از أبا بَرْزَه از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت كرده است كه: إِنَّ مِنْ أُمَّتِى لَمَنْ یشْفَعُ لِأَكْثَرَ مِنْ رَبِیعَةَ وَ مُضَر.[[104]](#footnote-104)

 «حقّاً که در امّت من افرادى هستند که هر یک از آنها در روز قیامت بیشتر از تعداد افراد قبیله ربیعه و مُضَر را شفاعت مى‌کند.»

 و حاكم در «مستدرك» با إسناد متّصل خود از أبو هُرَیره و از حُذَیفه یمانى روایت كرده است كه آن دو نفر گفته‌اند كه: رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند كه: خداوند مردم را در روز قیامت گرد مى‌آورد و در آن وقتى كه بهشت را نزدیك مى‌كنند مؤمنین بر پا مى‌ایستند و همگى به نزد آدم أبو البَشر علیه الصّلاة و السّلام مى‌روند و مى‌گویند: اى پدر ما! بهشت را براى ما باز كن!

 آدم در پاسخ مى‌گوید: مگر چیزى غیر از گناه پدرتان آدم شما را

از بهشت بیرون كرد!؟ من اهلیت و موقعیت این كار را ندارم! به نزد إبراهیم خلیل الله بروید و از او بخواهید!

 مؤمنین به نزد ابراهیم مى‌آیند، و ابراهیم به آنها مى‌گوید:

 من صاحب این موقعیت نیستم! من خلیل خدا بودم از پشتِ پشت پرده! شما به نزد موسى بروید كه خدا با او سخن گفت!

 مؤمنین به نزد موسى مى‌آیند و موسى به آنها میگوید: من اهلیت این كار را ندارم به نزد عیسى بروید.

 حضرت عیسى مى‌گوید: من اهلیت این كار را ندارم به نزد محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم بروید!

 حضرت رسول الله بر پا مى‌ایستند و اذن از جانب خداوند مى‌رسد و امانت و رَحِم نیز با آن حضرت فرستاده مى‌شوند و بر طرف راست و چپ صراط مى‌ایستند. در این حال اوّلین شما از صراط مانند سرعت برق عبور مى‌كند.

 من گفتم: اى رسول خدا! سرعت برق چیست؟ حضرت فرمود: آیا ندیدى كه برق چگونه مى‌گذرد و عبور مى‌كند و در یك چشم بر هم نهادن بر مى‌گردد؟!

 و از این گذشته، مانند سرعت باد، و سرعت حركت پرندگان، و حركت با چهارپایان، اعمال مردم آنها را با سرعت‌هاى متفاوت از صراط عبور مى‌دهد؛ وَ نَبِیكُمْ قَائِمٌ عَلَى الصِّرَاطِ؛ رَبِّ سَلِّمْ سَلِّمْ‌.[[105]](#footnote-105)

 «و پیامبر شما پیوسته بر روى صراط ایستاده است و ندا مى‌كند:

 اى پروردگار من! سلامت بدار، سلامت بدار»!

## روایات شفاعت از طریق شیعه‌

 و امّا روایات وارده از طریق شیعه در كتب معتبره از حدّ استفاضه گذشته و به مرحله تواتر معنوى رسیده است؛ پس مى‌توان گفت كه مسأله شفاعت اجماعى است.

 شیخ طبرسى فرموده است: «امّت اجماع كرده‌اند بر آنكه براى پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم شفاعت مقبول است، و اگرچه در كیفیت آن خلاف نموده‌اند. در نزد ما طائفه امامیه شفاعت اختصاص به برانداختن مضارّ و از بین بردن عذاب گناهكاران مؤمنى كه مستحقّ عذابند دارد. و معتزله مى‌گویند: شفاعت براى گنهكاران نیست، بلكه براى زیادى منفعت براى مطیعین و تائبین است.

 و در نزد ما جماعت امامیه براى پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم، و اصحاب برگزیده آن حضرت، و ائمّه طاهرین از اهل بیت، و مؤمنین صالح العمل ثابت است. و خداوند تعالى به سبب شفاعت ایشان بسیارى از گناهكاران را نجات مى‌دهد؛ و مؤید این گفتار، خبرى است كه وارد شده و امّت آن را تلقّى به قبول كرده است، و آن گفتار رسول الله است كه: ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِى‌. «من شفاعت خود را براى گنهکاران به گناهان کبیره از امّت خود ذخیره نموده‌ام و نگاه داشته‌ام.» و نیز آنچه را كه در روایات اصحاب ما رضى اللهُ عنهم ـ مرفوعاً از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت كرده‌اند كه:

 إنِّى أَشْفَعُ یوْمَ الْقِیمَةِ فَأُشَفَّعُ، وَ یشْفَعُ عَلِىٌّ فَیشَفَّعُ، وَ یشْفَعُ أَهْلُ بَیتِى فَیشَفَّعُونَ، وَ إنَّ أَدْنَى الْمُؤْمِنِینَ شَفَاعَةً لَیشَفَّعُ فِى أَرْبَعِینَ مِنْ إخْوَانِهِ كُلٌّ قَدِ اسْتَوْجَبَ النَّار.[[106]](#footnote-106).

 «من در روز قیامت شفاعت مى‌کنم و شفاعت من پذیرفته است، و على شفاعت مى‌کند و شفاعت او پذیرفته است، و اهل بیت من شفاعت مى‌کنند و شفاعت آنان نیز پذیرفته است؛ و حقّاً که پست‌ترین مؤمنى که به او شفاعت داده مى‌شود، درباره چهل تن از برادرانش شفاعت مى‌کند، که هر یک از آنان مستحقّ آتشند.»

 صدوق با سند متّصل خود از أنس بن مالك روایت كرده است كه او گفت: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّم: لِكُلِّ نَبِىٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا وَ قَدْ سَأَلَ سُؤْلًا؛ وَ قَدْ خَبَأْتُ دَعْوَتِى لِشَفَاعَتِى لِامَّتِى یوْمَ الْقِیمَة.[[107]](#footnote-107)

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: از براى هر پیامبرى درخواستى است که به آن درخواست از خدا تمنّائى دارد، و مسؤول و حاجت خود را سؤال مى‌نموده است؛ و من درخواست خود را پنهان کردم تا شفاعت من براى امّت من در روز قیامت بوده باشد.»

 و صدوق نیز از قَطّان از سُكَّرى از جوهرى از محمّد بن عمار از

پدرش روایت كرده است كه:

 قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْیآءَ فَلَیسَ مِنْ شِیعَتِنَا: الْمِعْرَاجَ وَ الْمُسَآءَلَةَ فِى الْقَبْرِ وَ الشَّفَاعَةَ[[108]](#footnote-108).

 «حضرت صادق علیه السّلام فرموده‌اند: هر کس که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم، و بازپرسى و گفتگوى در میان قبر، و شفاعت.»

 و شیخ طوسى در خبر أبو ذر و سلمان روایت كرده است كه‌ قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ إنَّ اللهَ أَعْطَانِى مَسْأَلَةً فَأَخَّرْتُ مَسْأَلَتِى لِشَفَاعَةِ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ أُمَّتِى یوْمَ الْقِیمَةِ فَفَعَلَ ذَلِك‌ تا آخر حدیث.[[109]](#footnote-109)

 «أبو ذر و سلمان گفته‌اند كه: رسول الله فرموده‌اند: خداوند حقّ یک سؤال و خواهش مهمّى را به من داد، و من آن درخواست را براى شفاعت مؤمنان در روز قیامت به تعویق انداختم، و خداوند قبول نمود.»

 و نیز صدوق با سند متّصل خود، از سعید بن جبیر، از ابن عبّاس روایت كرده است كه‌ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أُعْطِیتُ خَمْساً لَمْ یعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِى: جُعِلَتْ لِىَ الارْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا، وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَ أُحِلَّ لِىَ الْمَغْنَمُ، وَ

أُعْطِیتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَ أُعْطِیتُ الشَّفَاعَة.[[110]](#footnote-110).

 «رسول أكرم صلّى الله علیه و آله گفتند: به من پنج چیز عنایت شده است که به هیچکس قبل از من داده نشده است: زمین براى من سجده گاه و پاک کننده شد، و با ترس در دل دشمنان یارى شدم، و غنیمت براى من حلال شد، و جوامع کلمات به من اعطاء شد، و شفاعت به من داده شد.»

 و أحمد بن محمّد بَرقى، از پدرش، از حمزة بن عبد الله، از ابن عمیره از أبو حمزه روایت كرده است كه:

 قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: إنَّ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ شَفَاعَة.[[111]](#footnote-111)

 «حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام گفتند: که براى رسول خدا صلّى الله علیه و آله شفاعت است.»

 و نیز روایت مى‌كند از پدرش از فضاله از حسین بن عثمان از أبو حمزه كه او گفت: لِلنَّبِىِّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ شَفَاعَةٌ فِى أُمَّتِهِ، وَ لَنَا شَفَاعَةٌ فِى شِیعَتِنَا، وَ لِشِیعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِى أَهْلِ بَیتِهِمْ.[[112]](#footnote-112)

 «از براى رسول خدا صلّى الله علیه و آله شفاعت است در امّت او، و از براى ماست شفاعت در شیعیان ما، و از براى شیعیان ماست شفاعت در اهل بیتشان.»

 و نیز روایت كرده است از عمر بن عبد العزیز از مفضّل یا غیر او

از حضرت صادق علیه السّلام كه در تفسیر آیه شریفه: فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ‌، فرموده‌اند: «شافعین أئمّه هستند، و صَدیق از مؤمنین مى‌باشند.»[[113]](#footnote-113)

 و نیز روایت كرده است از پدرش از قاسم بن محمّد از علىّ بن أبى حمزه، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأبِى عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: إنَّ لَنَا جَاراً مِنَ الْخَوَارِجِ یقُولُ: إنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ یوْمَ الْقِیمَةِ هَمُّهُ نَفْسُهُ فَكَیفَ یشْفَعُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَا أَحَدٌ مِنَ الاوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ إلَّا وَ هُوَ یحْتَاجُ إلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ یوْمَ الْقِیمَةِ.[[114]](#footnote-114)

 «گفت: مردى به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: همسایه اى دارم كه از خوارج است و مى‌گوید: در روز قیامت همه همّ و غمّ محمّد براى خودش است، پس چگونه مى‌تواند شفاعت كند؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: کسى از گذشتگان و آیندگان نیست جز اینکه روز قیامت محتاج به شفاعت محمّد صلّى الله علیه و آله است.»

 و شیخ طوسى با إسناد متّصل خود روایت كرده است از محمّد ابن عبد الرّحمن از حضرت صادق علیه السّلام: قَالَ:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: لَا تَسْتَخِفُّوا بِشِیعَةِ عَلِىٍّ فَإنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَیشْفَعُ لِعَدِدِ رَبِیعَةَ وَ مُضَر.[[115]](#footnote-115)

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: شیعیانِ علی بن أبى طالب را سبک مشمارید! چون یک تن از آنان چنین قدرتى دارد که در روز قیامت به اندازه تعداد نفرات قبیله ربیعه و مُضَر، شفاعت مى‌کند».

## دو داستان راجع به شفاعت أئمّه معصومین در دنیا

 عجیب است از شفاعت ائمّه معصومین در دنیا تا چه برسد به آخرت، و چه بسیار از گرفتاریها و معضَلاتى كه به شفاعت آنها حلّ شده است؛ ما در اینجا دو داستان از شفاعت حضرت موسى بن جعفر علیهما السّلام و توسّل به قبر مبارك آن حضرت بیان مى‌كنیم، تا بر همین اساس نیز شفاعت آن سروران در آخرت روشن شود.

 داستان اوّل راجع به خود این حقیر است؛ و توضیح آنكه: در ماه مبارك رمضان سنه یكهزار و سیصد و هفتاد و شش هجریه قمریه، براى زیارت حضرت أبا عبد الله الحسین و اقامت در كربلاى معلّى، از نجف اشرف كه محلّ اقامت دائمى بود، با عیالات به كربلا مشرّف شدیم، و اطاقى تهیه نموده و از بركات حضرت سید الشّهداء علیه السّلام بهرمند مى‌شدیم. در آن سنه، ماه مبارك رمضان در فصل گرما بود، و عادت من چنین بود كه شبها چون كوتاه بود نمى‌خوابیدم و صبحها تا دو ساعت به ظهر مانده مى‌خوابیدم، و سپس وضو مى‌گرفتم و عازم حرم مطهّر مى‌شدم. در حرم تا ظهر مى‌ماندم و نماز را بجاى آورده به منزل مراجعت مى‌كردم.

 دوستى داشتم به نام حاج عبد الزّهراء گرعاوى كه عرب بود و

مردى متدین و روشن ضمیر و ساكن كاظمین. و گهگاهى به كربلا بخصوص در شبهاى جمعه براى زیارت مشرّف مى‌شد، و براى آنكه روزه‌اش نشكند همان شب پس از زیارت مراجعت مى‌كرد؛ خدایش رحمت كند، یك سال است كه فوت كرده است.

 یكى از روزها كه من بر حسب عادت از خواب بیدار شدم و وضو ساختم كه به حرم مطهّر مشرّف گردم، دیدم حالم سنگین است و قبض عجیبى مرا گرفته است، با مشقّت و فشار زیاد تا صحن مطهّر آمدم ولى هیچ میل به تشرّف نداشتم، مدّتى در گوشه صحن نشستم، هیچ میل به تشرّف پیدا نشد، تا نزدیك ظهر شد.

 در این حال، ناگهان یك حال نشاط و سرور زائد الوصفى در خود مشاهده كردم، برخاستم و با كمال رغبت مشرّف شدم و كما كان به توسّلات و زیارت و نماز مشغول شدم.

 همان شب مرحوم حاج عبد الزّهراء از كاظمین به كربلا مشرّف شد، و گفت: سید محمّد حسین! این چه حالى بود كه امروز داشتى؟! قریب ظهر بود كه من در حجره خود در بغداد بودم، و دیدم كه حال تو بسیار سخت است و در قبض شدید بسر مى‌برى! فوراً سیاره خود را سوار شدم و به كاظمین آمدم و براى رفع این حال تو حضرت موسى بن جعفر را شفیع در نزد خدا قرار دادم، حضرت شفاعت فرمودند و حال تو خوب شد.

## حالات معنوى مرحوم آیه الله سید جمال الدّین گلپایگانى (ره)

 داستان دیگر از مرحوم آیه الحقّ و الیقین آیه الله العظمى آقاى سید جمال الدّین گلپایگانى تغمَّده الله برحمته است. ایشان از مردان‌

پاك و منزّه و از مراجع عالیقدر نجف اشرف و در عین حال داراى روابط معنوى و باطنى با حضرت حقّ متعال بودند. مردى متین و استوار و مراقب و مى‌توان او را جمال السّالكین إلى الله تعالى نام برد. اعمال او اسوه و الگوى صبر و تحمّل و ایثار و زهد و مراقبت و سعه نفس و دانش قوى بود.

 حقّاً سیماى او نمونه ظاهر و بارزى از علماء راستین، و مشایخ طائفه حقّه مذهب جعفریه بود. و آئینه و آیتى از سیر و سلوك أئمّه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین، و یادآورنده خدا و عالم آخرت بود.

 هنوز چشمان اشك‌آلود آن مرحوم براى آشنایان، و ناله‌ها و سوزهاى شبانه براى همسایگان كه در محلّه حُوَیش نجف اشرف بودند حكایاتى است شنیدنى. تا این سنه كه یكهزار و سیصد و نود و نه هجریه قمریه است بیست و دو سال است كه رحلت نموده، (رحلت ایشان در بیست و نهم شهر محرّم الحرام سنه یكهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریه قمریه اتّفاق افتاد) و مقبره ایشان در وادى السّلام نجف است؛ رحمةُ الله علیه رحمةً واسعةً.

 نسبت به چنین مردان راستین خدا باید گفت كه: عَاشَ سَعِیداً وَ مَاتَ سَعِیداً. زیرا تمنّاى حركت به سوى خدا، و رفع حجابهاى ظلمانى و نورانى، و پیوستن به لقاء الله من جمیع الجهات، و ادراك مقام فناء و اندكاك أنانیت در ذات اقدس حضرت حقّ سبحانه و تعالى اوّلین برنامه روش و منهاج او بود؛ و دعاى‌ اللَهُمَّ ارْزُقْنَا

التَّجَافِىَ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الإنَابَةَ إلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَ الاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِه‌،[[116]](#footnote-116). نه تنها ورد زبان، بلكه حال نفس، و تحقّق و شهود دل تابناك و ضمیر منوّرش بود.

 پیوسته صحیفه سجّادیه در مقابل او روى كتاب‌هاى مطالعه بود، و از مناجات خمسه عشر حضرت سجّاد بسیار لذّت مى‌برد و غالباً آنها را مى‌خواند و از حفظ بود، و بالاخصّ به مناجات هشتم كه مناجات مُریدین است بسیار عشق مى‌ورزید.

 اطاق مطالعه همیشگى ایشان در بیرونى و طبقه فوقانى و اطاق محقّرى بود، و بالاخصّ در تابستان گرم نجف سخت و مشكل بود. گرفتاریها و شدائد از اطراف و اكناف روى‌آور بود، و در این اواخر به كسالت قلب و پرستات مبتلا بود و عمل جرّاحى پرستات نموده و روى تخت افتاده، و ادرار بوسیله لوله اى در ظرفى زیر تخت مى‌ریخت. و قرض ایشان چه براى إمرار مخارج شخصى، و چه براى طلّاب به حدّ اعلى رسیده بود. و خانه مسكونى خود را به چهار صد دینار عراقى به جهت مصرف یك عمل جرّاحى كه براى یكى از ارحامشان پیش آمد كرده بود، به رهن گذاشته بودند، و از جهات داخلىِ منزل نیز ناراحت و در شدائدى بسر مى‌برد.

 این حقیر در هفته یكى دو بار به خدمتش مى‌رسیدم و تا اندازه اى براى من گفتگو داشت. در این حال كه یك روز وارد شدم دیدم: درحالى‌كه به پشت روى تخت افتاده، و سنّ از هشتاد سال گذشته است، صحیفه كوچك خود را مى‌خوانَد و اشك مى‌ریزد و در عالمى از سرور و بهجت و نشاط و لذّت است كه حقّاً زبان از وصف آن عاجز است. كأنّه از شدّت انس با خداى تعالى، در پوست نمى‌گنجد و مى‌خواهد به پرواز درآید.

 سلام كردم، گفت: بنشین! اى فلان‌كس از حالات من كه تو خبر دارى (و در اینجا اشاره كرد به جمیع گرفتاریها: از مرض و جرّاحى، و تنهائى، و ناملایم بودن وضع داخلى، و هواى گرم، و قرض فراوان، و گرو رفتن منزل و غیرها).

 عرض كردم: آرى! و سپس با یك تبسّم ملیحى رو به من كرد و فرمود:

 من خوشم، خوش؛ كسى كه عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت!

## شفاعت امام هفتم علیه السّلام براى آیه الله گلپایگانى (ره)

 بارى، یك روز براى ما نقل مى‌كرد كه در مرحله اى از مراحل سیر و سلوك، حال عجیبى پیدا كردم و بدین كیفیت بود كه نفس خود را افاضه كننده علم و قدرت و رزق و حیات به جمیع موجودات مى‌دیدم، بدین قسم كه هر موجودى از موجودات از من مدد مى‌گیرد، و من مُعطى و مُفیض فیض وجود به ماهیات امكانیه و قوالب وجودیه هستم.

 این حال من بود، و از طرفى علماً و اجمالًا نیز مى‌دانستم كه این حال صحیح نیست؛ چون خداوند جلّ و علا مبدأ همه خیرات است و افاضه كننده رحمت و وجود به جمیع ما سِوَى.

 چند شبانه روز این حال طول كشید، و هر چه به حرم مطهّر حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام مشرّف شدم و در باطن تقاضاى گشایش نمودم سودى نبخشید، تصمیم گرفتم به كاظمین مشرّف شوم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند متعال مرا از این ورطه نجات دهد.

 هوا سرد بود، به سوى مرقد مطهّر حضرت موسى بن جعفر علیهما السّلام از نجف عازم كاظمین شدم، و چون وارد شدم یكسره به حرم مطهّر مشرّف شدم. هوا سرد و فرش‌هاى جلوى ضریح را برداشته بودند، سرِ خود را در مقابل ضریح روى سنگ‌هاى مرمر گذاشتم و آن‌قدر گریه كردم كه آب اشك چشم من بر روى سنگ‌هاى مرمر جارى شد.

 هنوز سر از زمین بر نداشته بودم كه حضرت شفاعت فرمودند و حال من عوض شد، و فهمیدم كه من كیستم؟ من چیستم؟ من ذرّه اى هم نیستم، من بقدرِ پرِ كاهى قدرت ندارم؛ اینها همه مال خداست و بس، و اوست مفیض على الإطلاق، و اوست حىّ و حیات دهنده، و عالم و علم بخشنده، و قادر و قدرت دهنده، و رازق و روزى رساننده؛ و نفس من یك دریچه و آیتى است از ظهور آن نور على الإطلاق.

 در این حال برخاستم و زیارت و نماز را بجاى آوردم و به نجف اشرف مراجعت كردم، و چند شبانه روز باز خدا را مفیض و حىّ و قادر در تمام عوالم مى‌دیدم، تا یكبار كه به حرم مطهّر أمیر المؤمنین علیه السّلام مشرّف شدم، در وقت مراجعت به منزل، در میان كوچه حالتى دست داد كه از توصیف خارج است و قریب ده دقیقه سر به دیوار گذاردم و قدرت بر حركت نداشتم. این یك حالى بود كه أمیر المؤمنین مرحمت فرمودند و از حال حاصله در حرم موسى بن جعفر علیهما السّلام عالى‌تر و دقیق‌تر بود، و آن حال مقدّمه حصول این حال بود.

## اثر شفاعت امام معصوم در دنیا

 اینها همه شواهد زنده ایست از شفاعت آن سروران و امامان، ولى البتّه باید محكم گرفت و دست بر نداشت، و مانند مرحوم آقا سید جمال الدّین سرِ مسكنت و مذلّت در آستانشان فرود آورد، تا دستى از غیب برون آید و كارى بكند.

# مجلس شصت و یكم: شفاعت كنندگانِ روز قیامت‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كِتابِه الكَریم:

 وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌. (آیه هشتاد و ششم، از سوره زخرف: چهل و سوّمین سوره از قرآن كریم)

 «اختیار و حقّ شفاعت را ندارند آن كسانى كه غیر از خدا را میخوانند؛ فقط حقّ شفاعت براى خداشناسانى است كه در مرحله حقّ و به حقّ شهادت دهند و بر خصوصیات شهادت كاملًا علم و اطّلاع داشته باشند.»

 ما در این بحث میخواهیم بدانیم كه شفیعان چه كسانى و چه چیزهائى هستند؟ و بطور كلّى آنچه در دنیا و آخرت موجب شفاعت انسان میشود چیست؟

 سابقاً دانستیم كه شفاعت بر دو گونه است: تَکوینیه‌ و تَشریعیه‌. و اینك شفاعت تشریعیه را به دو بخش قسمت مى‌كنیم: بخش اوّل شفاعت تشریعیه اى كه در دنیا براى انسان تحقّق مى‌پذیرد، و بخش دوّم شفاعت تشریعیه اى كه در آخرت متحقّق میگردد؛ و بنابراین ما باید در سه موضوع بحث كنیم:

 اوّل‌ در شفاعت تكوینیه، دوّم‌ در شفاعت تشریعیه واقع در دنیا، سوّم‌ در شفاعت تشریعیه واقع در آخرت.

 امّا شفاعت تکوینیه‌ چون عبارت است از وسائط فیما بَیننا و بین الله تعالى، و همچنین بین خدا و تمام موجودات و مخلوقات، و اسباب واقع در راه تحقّق بخشیدن موجودات، و اعطاء وجود به ماهیات امكانیه و قالب‌هاى خارجیه، و بطور كلّى هر چه در وسط قرار گیرد و واسطه براى گسترش نور توحید خداوند متعال در عوالم امكان گردد؛ ما در اینجا از بسط سخن، چون متعلّق به مباحث معاد نیست خوددارى مى‌كنیم و خوانندگان ارجمند را به تفسیر «المیزان» جلد اوّل، ص ٧٧ تا ٨٢ كه درباره استناد علل مادّیه به خداوند تعالى است، و به جلد دوّم آن تفسیر از ص ١٨٠ تا ١٩٣ كه درباره تأثیر بعضى از اعمال بر خارج و ارتباط بین اعمال و حوادث خارجیه است، و به جلد بیستم از ص ٢٨٣ تا ٢٨٥ كه درباره وساطت فرشتگان در تدبیر امور خارجیه است، و نیز به رساله شریفه و نفیسه خطّى صاحب این تفسیر حضرت استاد گرامى آیه الله علّامه طباطبائى مُدّ ظلُّه العالى كه موسوم است به‌ رِسالةُ الوَسآئطِ المَوجودةِ بَینَ اللهِ‌

سُبحانَه و بَینَ نَشأةِ الطَّبیعة[[117]](#footnote-117)، ارجاع میدهیم‌

## شفاعت تشریعیه در دنیا

 و اینك وارد در بخش اوّل شفاعت تشریعیه كه در دنیا تحقّق دارد مى‌شویم. بطور كلّى هر چیزى كه در دنیا موجب مغفرت انسان و قرب او بسوى حقّ تعالى مى‌شود، آن شفیع است كه بین بنده و حضرت حقّ واسطه مى‌شود موجب غفران ذنوب و سیئات میگردد.

## شفیعان تشریعیه در دنیا؛ توبه، توحید، ایمان، عمل صالح و قرآن‌

 از جمله آنها توبه است كه در بسیارى از آیات كریم، ما را بدان دعوت كرده است:

 قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ\* وَ أَنِيبُوا إِلى‌ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ‌.[[118]](#footnote-118)

 «بگو: اى بندگان من! كه بر عمرها و جان‌هاى خود اسراف كرده و به بیهودگى و تجاوز از حدود الهیه افراط كرده‌اید، از رحمت خداوند مأیوس نباشید! چون خداوند تمامى گناهان را مى‌آمرزد؛ و اوست بخشنده گناهان و مهربان.

 و بازگشت كنید بسوى پروردگارتان، و به حال تسلیم و سلامت در برابر او درآئید پیش از آنكه عذاب شما را در بر گیرد، و در این صورت هیچگونه یارى نشوید!»

 و البتّه از جمله انواع توبه، توبه از شرك است؛ پس بنابراین هر كس كه توحید بیاورد گناه شركش آمرزیده مى‌شود و خود همین توحید، توبه است؛ و آیه مباركه‌ إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ‌[[119]](#footnote-119) معنایش این نیست كه هر كس مشرك باشد أبداً توبه او از شرك قبول نمى‌شود و مورد غفران خدا قرار نمى‌گیرد؛ بلكه معنایش اینست كه هر كس مشرك باشد و با شرك باقى بماند و از دنیا برود، مورد مغفرت واقع نمى‌شود.

 پس یكى از شفعاء انسان، خود توحید است كه موجب آمرزش شرك اوست.

 و از جمله آنها ایمان است كه موجب مغفرت از كفر است:

 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ‌.[[120]](#footnote-120)

 «اى كسانى كه ایمان آورده‌اید، در تقوى و عصمت الهى درآئید! و به رسولش ایمان بیاورید تا دو بهره و نصیب از رحمتش به شما عنایت كند! و براى شما نورى قرار دهد كه با آن سلوك‌

كنید! و گناهان شما را بیامرزد! و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

 و از جمله آنها عمل صالح است كه موجب مغفرت از اعمال طالح است:

 وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ‌[[121]](#footnote-121).

 «خداوند به كسانى كه ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده مغفرت و پاداش بزرگى را داده است.»

 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.[[122]](#footnote-122)

 «اى كسانى كه ایمان آورده‌اید در حفظ و مصونیت الهى در آئید! و بسوى پروردگار وسیله اى بجوئید!»

 چون بجا آوردن اعمال صالحه براى تقرّب به خداوند متعال، وسیله اى براى غفران و شفیعى است براى گناهان.

 و از جمله آنها قرآن كریم است كه هر كس به او عمل كند، قرآن او را در قرب بسوى خداوند یارى و شفاعت میكند و او را به خیرات رهبرى میكند و در راه مستقیم، پویا بسوى خدا قرار میدهد و از تاریكیها نجات مى‌بخشد:

 قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ\* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ

يَهْدِيهِمْ إِلى‌ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ‌[[123]](#footnote-123)

 «به تحقیق كه از طرف خداوند براى شما نور و كتاب آشكارى آمد، كه خداوند بواسطه آن هر كس را كه طالب مقام رضاى او باشد، به راه‌هاى سلام رهبرى میكند و از ظلمات به اذن خود خارج نموده، و داخل در نور مى‌نماید و بسوى صراط مستقیم هدایت مى‌نماید.»

 و از جمله آنها هر چیزى است كه ارتباط با عمل صالح داشته باشد؛ مانند امكنه شریفه و ایام مباركه و قبور ائمّه و أنبیاء و اولیاء و علماء و مساجد، كه هر یك از آنها و نظائر آنها به نوبه خود شفیع انسانند.

## پیامبران و ملائكه از شفیعان تشریعیه در دنیا هستند

 و از جمله آنها پیغمبران و فرستادگان خداوند هستند كه به جهت آنكه براى امّت‌هاى خود استغفار مى‌كنند، خداوند از گناهان امّت آنها میگذرد و مورد آمرزش خود قرار میدهد:

 وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً.[[124]](#footnote-124)

 «و اگر امّت تو در وقتى كه به خود ستم نموده‌اند و به جانهاى خود ظلم روا داشته و مرتكب گناهى بزرگ شده‌اند، نزد تو مى‌آمدند و از خداوند طلب مغفرت میكردند و رسول خدا نیز براى آنان طلب مغفرت میكرد، هر آینه خداوند را توّاب و آمرزنده گناهان و مهربان مى‌یافتند.»

 و از جمله آنها، ملائكه آسمانها و زمین هستند كه براى مؤمنین طلب غفران و آمرزش مى‌نمایند:

 الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ‌[[125]](#footnote-125)

 «آن دسته از فرشتگانى كه عرش خدا را حمل مى‌كنند و آن دسته از فرشتگانى كه در اطراف عرش هستند، با حمد پروردگار خود تسبیح مى‌كنند، و به خداوند ایمان دارند، و براى كسانى كه ایمان آورده‌اند طلب مغفرت مى‌نمایند.

 و میگویند: بار پروردگارِ ما! تو از علم و رحمت خود در هر چیز جاى گرفتى! پس بیامرز كسانى را كه توبه كرده‌اند و از راهِ بسوى تقرّب تو پیروى نموده‌اند؛ و آنان را از عذاب جحیم رهائى بخش!»

 تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ‌.[[126]](#footnote-126)

 «نزدیك است كه آسمانها از فرازشان شكافته شوند و فرشتگان با حمد خداوند پروردگارشان را تسبیح گویند و طلب غفران و آمرزش كنند براى كسانى كه روى زمین هستند كه، هان اى بندگان آگاه باشید كه خداوند غفور و مهربان است!»

 و از جمله آنها، مؤمنین هستند كه با استغفار و طلب آمرزش خود، كه براى خود و برادران ایمانى خود مى‌نمایند، موجب غفران شده، در واقع شفیع میگردند؛ چنانكه خداوند از زبان آنها در قرآن كریم یاد میكند كه:

 وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ‌[[127]](#footnote-127)

 «ما را مورد عفو و گذشت خودت قرار بده! و ما را بیامرز و بر ما رحمت بفرست! تو ولىّ و صاحب اختیار و مدبّر ما هستى! پس ما را بر گروه كافران یارى عنایت بفرما»!

## شفاعت تشریعیه روز قیامت‌

 از جمله دسته شفعاء، شفیعان در روز قیامت هستند؛ اوّلًا باید بطور كلّى بدانیم كه وجه امتیاز آنان در روز قیامت از سائر افراد چیست؟ و داراى چه مزایا و خصوصیاتى هستند كه میتوانند در روز رستخیز شفاعت كنند؟ و ثانیاً در یكایك از جماعاتى كه در آن روز شفیعند بحث كنیم.

 در قرآن مجید داریم: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ‌.[[128]](#footnote-128)

 «كیست آن كسى كه شفاعت كند در نزد او مگر به اذن او؛ او میداند آنچه را كه در برابر آنها و آنچه را كه پشت سر آنهاست.»

 و نیز داریم: وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ‌.[[129]](#footnote-129)

 «و شفاعت در نزد او سودى ندارد، مگر براى آن كسى كه خداوند به او اذن در شفاعت را داده است.»

## مزایا و خصوصیات شفاعت كنندگان روز قیامت‌

 از این آیات استفاده مى‌شود كه شفاعت در روز قیامت حتماً مستلزم اذن و اجازه خداست و بدون اذن او اصلًا صورت نمى‌پذیرد؛ زیرا در حصر بین نفى و اثبات با دو جمله استثنائیه، شفاعت را مختصّ به مأذونین نموده است؛ حال باید دید كه مراد از اذن چیست؟ و مأذونین كدام طائفه اى هستند؟

 و نیز داریم: يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا.[[130]](#footnote-130)

 «روز بازپسین، شفاعت كردن در نزد او ثمرى ندارد، مگر براى آن كسى كه خداوند رحمن به او اذن در شفاعت را داده باشد و سخن او را پسندیده باشد.»

 در این آیه مى‌بینیم كه قول مَرْضىّ یعنى گفتار پسندیده را با اذن آورده است. و میدانیم كه رضایت خداوند به گفتار او همان اذن خداست؛ به معناى آنكه قول او كه همان شفاعت اوست در نزد خداوند مورد رضایت قرار گیرد.

 و چون این آیه را مقایسه كنیم با آیه:

 يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ‌

الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً[[131]](#footnote-131)

 «روز بازپسین، روزى است كه روح و فرشتگان در صفّ مى‌ایستند و قیام دارند. و هیچكس ابداً سخنى ندارد، مگر آن كسى كه خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و او سخن به راستى و درستى گوید.»

 از این مقایسه مى‌فهمیم كه قول مرضىّ همان قول صواب است؛ یعنى گفتار پسندیده و مورد رضایت حضرت حقّ جلّ و عزّ، همان گفتار راست و درست است؛ پس شفیعان باید گفتارشان راست و پسندیده خدا باشد.

 و ما در فصل شهادت بر اعمال سابقاً گفتیم كه: مرجع این گفتار صواب به این است كه اعمال عاملین به شخص شاهد منتهى گردد و به او ملحق شود؛ یعنى شاهد بواسطه حضور و وساطتش در افاضه فیوضات الهیه، واسطه فیض قرار گیرد و رابط بین حضرت حقّ و شخص مشهودٌ له و مشهودٌ علیه باشد؛ و مرجع این واقعیت به این است كه حضرت حقّ سبحانه و تعالى در شهادت بر اعمال شخص شاهد را تمكین دهد، كه به حقائق اعمال علم پیدا كند و حضور در واقعه داشته باشد.

 زیرا میفرماید: وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌.[[132]](#footnote-132)

 «داراى مقام شفاعت در نزد خداوند نمى‌شوند كسانى كه غیر از خدا را مى‌پرستند؛ و فقط كسانى مالك شفاعتند كه آنها به حقّ شهادت دهند و علم و اطّلاع به كیفیت واقعه داشته باشند.»

 و بنابراین از این آیه به دست مى‌آید كه: مقام شفاعت مستلزم مقام شهادت گواهان است، پس شفاعت از آن كسانى است كه علم داشته باشند و شهادت به حقّ دهند؛ و چون از آیه قبل دانستیم كه شفاعت از آن كسانى است كه اذن داشته باشند و قولشان راستین و پسندیده باشد، پس شُفعاءِ مرضىّ القول، همان شهدائى هستند كه به حقّ گواهى دهند و شهادتشان از روى علم و اطّلاع باشد.

 و چون خداوند در تملّك شافع، مقام شفاعت را، دو قید ذكر كرده است یكى علم و دیگرى شهادت به حقّ نه باطل، و از طرفى مراد از شهادت، در مرحله تحمّل و در مرحله اداء مى‌باشد، و باید شهادت دهندگان تحمّل شهادت را نیز بنمایند، بنابراین باید در واقعه حضور وجدانى و شهودى داشته باشند؛ پس شفیعان كه همان شهیدانند كسانى هستند كه بر اعمال سیطره داشته و بر مكنون حقائق كردار و سرائر بجاآورندگان آن باید مطّلع باشند.

 حالا ببینیم كه این طائفه اى كه حضور بر اعمال دارند و گفتارشان مرضىّ خداست، چه طبقه اى هستند؟

 چون آنها مرضىّ خدا هستند در گفتار، و از طرفى چون رضا تعلّق نمى‌گیرد به چیزى مگر از جهت آنكه آن چیز از جهت كمال، كامل باشد؛ پس گفتار پسندیده در نزد خدا كمال گفتار است و آن‌

گفتار صواب است.

 و از طرف دیگر چون میدانیم گفتار از آثار ذات است و تا ذاتى كمال نپذیرد و مراتب استكمالیه خود را طىّ نكند فعل او كامل نمى‌شود، و كمال فعل مترتّب بر كمال مبدأ و ذات آن فعل است، پس كسانى كه در گفتارشان مورد رضا قرار بگیرند، حتماً در ذاتشان نیز مورد رضاى خداوند قرار میگیرند، پس مرضىّ در فعل مرضىّ در ذات است. و مأذونین خدا براى شفاعت كه گفتارشان مورد رضاى او قرار دارد، احاطه علمى به موجودات دارند و از نظر ذات و حقیقت نیز مرضىّ و مطهّرند.

 البتّه عكس این مسأله صادق نیست؛ زیرا ممكن است كسى ذاتش مرضىّ و پسندیده باشد، ولى فعلش و اثرش مرضىّ نباشد؛ بواسطه بعضى از پرده‌ها و مانع‌ها كه وارد شده و فعل را گرد آلوده نموده است.

## حقیقت مقام شفیع، فناء فى الله است‌

 و حاصل كلام آنكه شافعین در روز قیامت، هم در ذات و هم در گفتار، مرضىّ و پسندیده خدا هستند، و كمال آنها و كمال گفتار آنها، شهادت بر اعمال میدهد؛ كمالى كه در آن شائبه نقص و خطا نیست و قول صواب و مرضىّ است. و به عبارت دیگر علمشان علم خداست و مخلوط با شبهات اوهام و خطاى خیالات و افكار نفسانى نیست؛ پاك و پاكیزه و ازهرجهت منزّه و مطهّر است.

 و چون چنین علمى كه پاك و خالص باشد و از زنگار افكار

نفسیه عارى و منزّه باشد، اختصاص به حضرت حقّ دارد، تبارك و تعالى؛ و به مقدارى كه خدا بخواهد از این علم نصیب فرموده است و علوم تراوش از علم خداست و حقیقت علم مختصّ به خداست و هیچ موجودى را از نزد خود از علم بهره اى نیست؛ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْ‌ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ[[133]](#footnote-133) «و به هیچ چیز از علم خدا محیط و واقف نمى‌شوند مگر به آن قدرى كه بخواهد.»

 پس آنها فناء در ذات احدیت پیدا كرده‌اند، و با علمشان نیز فانى شده‌اند، و علم خداوند كه بدون هیچگونه خطائى است در آنها متجلّى شده است؛ آرى پیامبران و سابقین از پسندیدگان و مرضیون عند الله كه مقرّبان درگاه حضرت حقّند، همه گونه علم را از خود نفى مى‌كنند، و آنها در وقت تخاطب با خداوند میگویند: ما أبداً علم نداریم!

 يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ‌.[[134]](#footnote-134)

 «در روز قیامت خداوند كه پیغمبران را جمع میكند و از آنها مى‌پرسد كه امّت‌هاى شما به شما چه پاسخ دادند؟! آنها در جواب میگویند: ما ابداً علم نداریم، و تو فقط علّام الغُیوب هستى!»

 باید بدانیم كه چرا آنها هر گونه علمى را از خود نفى مى‌كنند، گرچه به مقدار مختصرى باشد، با آنكه بدون شكّ و تردید آنان در

دنیا داراى علومى بوده‌اند و علوم آنها استوارتر و راستین‌تر و اساسى‌تر و بیشتر از سائر علوم مردمان دیگر بوده است؟

 براى آنكه آنان به مقام و درجه اى رسیده‌اند كه حقّاً خداوند را منبع و معدن علوم مى‌بینند، حجاب كثرات عالم از برابر دیدگان و چشم باطن آنها برداشته شده، به مقام توحید و معرفت رسیده‌اند، و بنابراین نسبت دادن علوم به خودشان، براى آنها غلط است؛ علم اختصاص به ذات حقّ دارد كه در آنها تجلّى كرده است.

 آنان بر طهارت ذاتى و اصیل و اصلى خود باقیمانده‌اند و به عهد و میثاق خود با خداوند وفا نموده‌اند و بنابراین حقّاً علمشان علم خداست، براساس تعهّدى كه خدا فرموده، و آنان از آن جادّه طهارت و عبودیت محضه بقدر سر سوزنى تخطّى و تجاوز نكرده‌اند. علم پروردگار كه به آنها تابیده، امانتى است از جانب خداوند، ابداً آن را به خود نسبت نمیدهند تا صد در صد، دربسته و سربسته و مهر و موم كرده شده به صاحبش تحویل دهند؛ و بنابراین مقام شفاعت كه مستلزم شهادت و راستى گفتار و علم و شهود و وجدان است، بر اساس آن میعاد و میثاق است.

 لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً[[135]](#footnote-135)

 «و قدرت و سلطنت بر شفاعت ندارند، مگر آن كسى كه در نزد خداوند رحمن اتّخاذ میعاد كرده است».

## علم شفیع، علم فنائى است‌

 و بر همین اصل متین مى‌بینیم: آن پیامبران، مورد سؤالِ‌

خداوند را كه اجابت امّت‌هاى خودشان است از غیب مى‌شمرند و علم به غیب میدانند، و بر این اصل از خود نفى كرده و اختصاص به خدا میدهند. و این همان علم فنائى است كه در بحث شهادت گفته شد كه این قسم از علم، غیر از اقسام علوم ماست و از دائره افكار و احساسات خارج است.

 و نیز معلوم مى‌شود كه در تفسیر آیه: وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌ باید گفت این شفاعت كه بر پایه شهادت است، و آن شهادت بر پایه شهود و حضور حقّ و علم به مغیبات است، بدون فناء فى الله تحقّق نخواهد پذیرفت.

 و بر همین اساس نیز روشن مى‌شود كه شفاعت یك نوع تصرّف در اعمال و تبدیل سیئات به حسنات، و یا ازاله سیئات، و یا كفّاره و غفران یعنى حجاب و پوشش بر روى گناهان است؛ و از همین جهت است كه خداوند به خودش نسبت داده است در آنجا كه فرماید:

 ثُمَّ اسْتَوى‌ عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ‌[[136]](#footnote-136)

 «پس خداوند بر عرش استیلا یافت، و نیست از براى شما غیر از خداوند هیچ ولیى و هیچ شفیعى.»

 و این مطلب مؤید همان كلام ماست كه در مقام و منزلت شفیع گفتیم كه شفاعت بدون فناء فى الله صورت نمى‌گیرد؛ و نیز این‌

مطلب از گفتار دیگر خداوند متعال خوب واضح و مبین میگردد، آنجا كه فرماید:

 وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.[[137]](#footnote-137)

 «و شفاعت نزد پروردگار ثمرى ندارد مگر براى كسى كه درباره او اذن شفاعت داده شده است؛ تا زمانى كه خوف و دهشت از دلهاى آنها برداشته شود، به آنها مى‌گویند: پروردگار شما چه گفت؟!

 در پاسخ جواب میدهند كه: حقّ گفت؛ و اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله.»

 چون‌ فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ‌ به معناى كشف فزع و دهشت و صَعْقى است كه موجب مى‌شود انسان از خود غیبت كند و به حال بیهوشى و بُهْت درآید، و چون این دهشت برداشته شود و از حال بیهوشى و بهت به هوش آیند و توجّه كنند، یعنى در اوّلین وهله بعد از فناء و نیستى و غیبوبت عالم كثرات و نفس؛ در پاسخ میگویند: خداوند حقّ گفت. پس شفاعت بعد از مقام فناء حاصل میگردد.

 و چون آیه: ثُمَّ اسْتَوى‌ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ‌[[138]](#footnote-138) را با آیه سابق الذّكر: ثُمَّ اسْتَوى‌ عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ‌ مقایسه كنیم، مى‌بینیم كه سیاق‌

این دو آیه یكى است و به جاى‌ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ‌، جمله: ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ‌ قرار دارد؛ و چون تملیك خداوند شفاعت را به غیر خود، بعد از تحقّق اذن مى‌باشد، استفاده مى‌شود كه بعد از اذن، فعل شافع در شفاعت خود، فعل خداى سبحانه و تعالى مى‌شود.

 پس بواسطه این اذن، شخص شفیع مقام فناء محض پیدا مى‌كند، و اذن خدا ارتقاء درجه انسان است به مقام معرفت و توحید كه مستلزم فناء است.

 و بنابراین، در عین حالى كه غیر از خداوند شفیعى نیست، كسانى به اذن خدا شفاعت مى‌كنند، یعنى شفاعتشان عین شفاعت خداست و غیریت و دوئیتى نیست تا معناى غیر متحقّق گردد.

## دلالت آیات قرآن بر فناء شفیعان‌

 و صریحتر از این آیه، آیه مباركه در سوره بقره است:

 مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ‌.

 زیرا میفرماید: كیست كه شفاعت كند، مگر به اذن خدا. و بعد میفرماید: خدا میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست؛ یعنى چون فقط خداوند علم به ما كان و ما یكون دارد، شخص شفیع نیز بواسطه اذن، چنین علمى پیدا میكند و بر این اساس تحمّل شهادت و سپس اداء شهادت مى‌نماید؛ به علّت آنكه فانى است و شخص فانى علمش علم خداست، و اذن همان مقام فناست؛ و اگر این‌طور نباشد، بین جمله‌ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا

بِإِذْنِهِ‌ و بین جمله‌ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ‌ هیچگونه ارتباطى پیدا نمى‌شود، درحالى‌كه این جملات آیه الكرسىّ، كه از عجائب آیات قرآن در توحید و معارف حقّه حقیقیه الهیه است، چون زنجیر بهم پیوسته، و جملگى معناى واحدى را كه حقیقت توحید است بیان مى‌كنند. و علاوه دانستیم كه اذن همان رضاست و رضاى خداوند به چیز غیر كامل تعلّق نمى‌گیرد و چیزى كه در آن شائبه دوئیت و بینونت باشد و صبغه غیریت را از دست نداده و به مهر عبودیت نشان نیافته باشد، مورد پسند و رضاى او نیست.

## حقیقت مقام رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم در شفاعت‌

 و البتّه مقام حضرت رسول الله: محمّد ابن عبد الله صلّى الله علیه و آله و سلَّم در فناء فى الله و بقاء به حضرت حقّ سبحانه و تعالى به قدرى رفیع و عالى است و به قدرى داراى سعه و گنجایش و عمومیت است كه تمام انبیاء و مرسلین زیر نگین آن حضرت بوده و مورد شفاعت او هستند.

 و این مقام، درجه و رتبه اعتبارى نیست، بلكه واقعیت و موجودیتى است كه موهبةً و اكتساباً، خداوند به آن حضرت عنایت كرده است؛ و این همان رحمت واسعه حقّ است و نَفَس رحمانیه و حجاب اقرب، كه محمود مطلق است.

 و این حقیقت را میتوان از آیات قرآن كریم استفاده كرد، زیرا از طرفى داریم:

 يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ\* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ‌.[[139]](#footnote-139)

 «روزى است روز رستاخیز كه هیچ دوستى و صاحب ارتباطى نمى‌تواند دوست و صاحب ارتباط با خود را بى نیاز كند، به هیچوجه من الوجوه. و مردم به هیچوجه مورد نصرت و یارى واقع نمى‌شوند، مگر آن كسى كه مورد رحمت خدا قرار گیرد.»

 و این رحمت استثناء شده، همان اذن و اجازه اى است كه در آیات دیگر استثناء شده است. و بدین جهت به دست مى‌آید كه آنچه را كه ما شفاعت مى‌نامیم به رحمت قائم است، و حقیقت اذن رحمت است و موجب شفاعت.

 و این معنى را میتوان اجمالًا از این آیه فهمید:

 وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‌ءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ‌.

 الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَ‌[[140]](#footnote-140)

 چون آن رحمت خاصّه كه براى متّقیان است داراى مزیتى بخصوصه است و شاید همان فناء باشد.

 و از طرف دیگر داریم: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ‌[[141]](#footnote-141).

 «و اى پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت براى تمام عالمیان.»

## علّت افضلیت حضرت رسول الله بر تمام مخلوقات‌

 و البتّه این سخنى است كه بطور مطلق مى‌فهماند كه رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم از طرف حضرت حقّ عزّ و جلّ مقامى دارند كه از شفاعت رفیع‌تر و عالى‌تر است؛ و آن مقام اذن مطلق است كه به سبب آن و بعد از آن شفاعت پیدا مى‌شود.

 و بنابراین، آن حضرت‌ شفیعِ شفیعان‌ هستند؛ همچنان كه در بحث شهادت گفتیم: شهیدِ شهیدان‌ هستند.

 باید دانست كه مفاد آیه: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ‌ كه از آن استفاده اشرفیت و افضلیت حضرت خاتم النبیین بر تمام مخلوقات مى‌شود؛ غیر از مفاد آیه وارده در سوره جاثیه است:

 وَ لَقَدْ آتَيْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمِينَ‌[[142]](#footnote-142)

 «و به تحقیق كه ما به بنى اسرائیل، كتاب و حكم و نبوّت را دادیم، و آنان را از طیبات روزى دادیم، و آنان را بر عالمین تفضیل و برترى بخشیدیم.»

 زیرا ظاهر این آیه آنست كه خداوند به جمع آیات باهرات و براهین بینات چون كتاب و حكم و نبوّت كه همه را به آنها عطا كرده است، تفضیل داده است و البتّه هم، چنین است. و امّا تفضیل در مقام تقرّب بسوى خدا و درجه تقوى و منزلت الهیه از آن استفاده نمى‌شود؛ و دلیل این مطلب آنست كه خداوند آنان را به كثیرى از عذاب‌هاى دنیویه معذّب كرد و نقمت‌ها و سخطهاى خود را بر آنها

نازل كرد و رِجْز را از آسمان بر آنها فرستاد.

 و علاوه معلوم است كه تفضیل امّت و جماعتى بر عالمیان غیر از تفضیل فرد واحدى بر عالمیان هست، بخصوص كه آن تفضیل و جهت مزیت و برترى، رحمت خاصّه تامّه الهیه بوده باشد كه بین حضرت حقّ جلّ و عزّ و بین موجودات است.

 و آن رحمت خاصّه عامّه تامّه كامله در بین خدا و موجودات، در عین آنكه چیزى است، چیزى نیست؛ چیزیست از جهت آنكه رحمت مطلقه حقّ است و ظهور أقرب و تجلّى اعظم است، و چیزى نیست چون غیر از موجودات است، و اشیاء به موجودات گفته مى‌شود. او آئینه و مرآت است، او آیه و تجلّى است، او معناى حرفى و فناء كلّى و اندكاك سِعى است.

 خداوند تبارك و تعالى هر چیزى را از اشیاء عالم، خود مى‌آفریند و با ذات اقدس خود خلقت میكند و مبدأ و معاد و تدبیر امور هر چیزى را خود به ذات خود میكند، ولى تمام اینها را با رحمت خود میكند، و رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم رحمت خداست، این است كه میگوئیم: او تجلّى اعظم و حجاب اقرب است، پس او افضل است.

## شفاعت رسول الله از مقام محمود است‌

 و آیه شریفه سوره اسراء در این باره نازل شده است: وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً[[143]](#footnote-143).

(و اى رسول ما) پاسى از شب را به بیدارى و شب‌زنده‌دارى بگزار كه این تهجّد و نماز شب از خصائص تو است، امید است كه پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند!»

 و چون در این آیه‌ مَقاماً در صورت مفعول است؛ و بَعَثَ‌ دو مفعول نمى‌گیرد؛ لذا باید بگوئیم كه‌ بَعَثَ‌ متضمّن معناى اقامت است (از باب تضمین و إشراب) بدین گونه كه: عَسَى رَبُّک أن یقیمَک مَبْعوثًا مَقامًا مَحْمودًا.

 و این اعطاء مقام محمود، بطور مطلق و بدون قید و شرط عنایت شده است؛ یعنى خداوند به تو مقام محمود را از هر حامدى و نسبت به هر گونه حَمدى اعطاء كرده است؛ یعنى هر گونه حمدى از هر حامدى به هر محمودى تعلّق گیرد، آن حمد راجع به تو است و آن مقام محمود از آنِ تو است!

 و این مقام، مقامى است كه در آن تمام جمال و كمال وجود دارد، و حمد مطلق و محمودیت مطلقه اقتضاء این مقام را دارد؛ و بنابراین هر جمالى و هر كمالى از آنجا مترشّح است و از آن مقام منیع ریشه و سرچشمه میگیرد.

 و چون در قرآن كریم داریم كه: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‌[[144]](#footnote-144)

 «تمام مراتب و درجات حمد و سپاس اختصاص به خداوند دارد، كه او پرورنده عالمیان است.»

 و اختصاص هر حمدى از هر حامدى براى خود حضرت‌

خداوندى است، بنابراین، مقام محمود مقامى است كه واسطه است بین‌ الله‌ سُبحانَه و تَعالَى و بین مقام حمد. و على هذا حمد نیز مانند رحمت چیزى است و چیزى نیست؛ چیزى است از جهت آنكه حمدِ مطلق است و ظهور اقرب، و چیزى نیست، چون غیر از خارج و مقام اثنینیت است و معناى حرفى و اندكاكى و فناءِ كلّى است و همان است كه آن را مقام وَلایت کبرى‌ گویند و تعبیر نمایند.

 و همچنین آیه مباركه سوره الضّحى بسیار روشن و صریح در افاده این حقیقت است:

 وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌.[[145]](#footnote-145)

 «و حتماً پروردگار تو اى پیغمبر! به تو عطا خواهد كرد در آینده نزدیك، پس راضى خواهى شد!»

 چون این گفتار نیز مطلق است، و معلوم است كه عطیه مطلقه حضرت حقّ سبحانه و تعالى همان رحمت مطلقه است.

 و بناءً على هذا، مفاد این آیه از جهت اطلاق و شمول و از جهت افاده معناى فناءِ كلّى در ذات حضرت احدیت جلّ شأنُه، همان مفاد دو آیه قریب الذّكر است، یعنى آیه: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ‌ و آیه: عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً.

 و علاوه بر مفاد این دو آیه، داراى یك جهت خصوصیتى نیز مى‌باشد كه همان معناى رِضى بوده باشد. و این رضى، پسندیدگى مطلق و من جمیع الجهات است. و باز هم در اینجا نكته‌اى است كه‌

حَتَّى تَرْضَى (تا اینكه راضى شوى) نفرموده است، چون عَطِیه خداوند به رسول الله ـ البتّه این عطیه بالخصوص ـ تدریجى نیست و به تعاقب اعمال و كثرات و جزئیات و به تواتر أمثال و اشباه و نظائر نیست، بلكه دفعى است؛ و لذا فَتَرْضَى‌ فرموده است.

 و در اینجا نكات دقیق و مسائل عمیق و لطیف عرفانى است، كه براى سالكان راه حقّ و پویندگان صراط مستقیم كه صراط حقّ است به امید رحمت خداوند روشن مى‌شود.

 و از آنچه ذكر شد، این بدست مى‌آید كه علاوه بر آنكه مقام‌ شفاعت کبرى‌ از اختصاصات حضرت‌ محمَّد بْن عَبدِ الله‌ صلّى الله علیه و آله و سلّم است، مقام‌ إذن مطلَق در شفاعت‌ كه از خود شفاعت دقیق‌تر و عالى‌تر است نیز از آن حضرت است؛ صَلَّى اللهُ عَلَیک یا رَسولَ اللهِ وَ عَلَى أهْلِ بَیتِک.

 چون این بحث دقیق و لطیف قرآنى معلوم شد و این آیات مباركات درباره شفاعت كلّیه مطلقه الهیه آن حضرت معلوم و مشخّص شد، اینك وقت آن رسیده است كه به احادیث و روایات وارده در این باب كه از حدّ استفاضه بیرون است نظرى افكنیم؛ البتّه به قدر نمونه و مثال و از باب شاهد و تأیید.

## روایات وارده در شفاعت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم‌

 علىّ بن إبراهیم قمّى در تفسیر خود، در ذیل آیه شریفه: وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ‌ گفته است كه: هیچیك از انبیاء و فرستادگان خدا در روز قیامت شفاعت نمى‌كنند تا زمانى كه خداوند به آنها اذن در شفاعت را بدهد، مگر رسول الله صلّى الله‌

علیه و آله و سلّم؛ زیرا كه خداوند به او اذن شفاعت را قبل از روز قیامت داده است. و شفاعت براى او و براى امامان از اولاد او ثابت است، و پس از آن براى پیغمبران علیهم السّلام.

 و گوید: روایت كرد براى من پدرم از ابن أبى عُمَیر از معاویة بن عمّار از أبو العبّاس مكبّر كه او گفت: یكى از غلامان زوجه حضرت سجّاد: علىّ بن الحسین وارد شد بر حضرت أبو جعفر، كه نام آن غلام، أبو أیمن بود.

 و گفت: اى أبا جعفر! شما مردم را مى‌فریبید و به غرور در مى‌آورید و هى میگوئید: شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ، شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ!

 حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در غضب شدند بطورى كه آثار غضب در سیمایشان مشهود شد، و سپس گفتند:

 وَیحَكَ یا أَبَا أَیمَنَ! أَغَرَّكَ أَنْ عَفَّ بَطْنُكَ وَ فَرْجُكَ؟! أَمَا لَوْ رَأَیتَ أَفْزَاعَ الْقِیامَةِ، لَقَدِ احْتَجْتَ إلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ!

 وَیلَكَ! فَهَلْ یشْفَعُ إلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ؟

 «واى بر تو اى أبو أیمن! آیا همین قدر که شکم خود و فرج خود را عفیف نگاه داشتى، در غرور افتادى که از شفاعت بى نیازى! سوگند به خدا که اگر هول‌ها و ترسناک‌هاى روز قیامت را ببینى، هر آینه تو به شفاعت محمّد محتاج خواهى بود! واى بر تو مگر او شفاعت میکند، غیر کسانى را که آتش بر آنها لازم شده است؟»

 و سپس گفتند: مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الاوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ إلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ یوْمَ الْقِیمَةِ.

 «هیچیک از پیشینیان و هیچیک از پسینیان نیست، مگر آنکه او نیازمند به شفاعت محمّد در روز قیامت است.»

 و پس از آن گفتند: إنَّ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ الشَّفَاعَةَ فِى أُمَّتِهِ، وَ لَنَا شَفَاعَةٌ فِى شِیعَتِنَا، وَ لِشِیعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِى أَهَالِیهِمْ. ثُمَّ قَالَ: وَ إنَّ لِلْمُؤْمِنِینَ لَشَفَاعَةٌ فِى مِثْلِ رَبِیعَةَ وَ مُضَرَ؛ فَإنَّ الْمُؤْمِنَ لَیشْفَعُ حَتَّى لِخَادِمِهِ، یقُولُ: یا رَبِّ حَقِّ خِدْمَتِى كَانَ یقِینِىَ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ[[146]](#footnote-146)

 «رسول خدا اذن در شفاعت دارند در امّتشان، و از براى ما شفاعت است در شیعیان ما، و از براى شیعیان ما شفاعت است در اهالى خودشان. و از براى هر یک از مؤمنین شفاعت است به قدر تعداد افراد قبیله ربیعه و مُضَر؛ مؤمن حقّ شفاعت دارد حتّى براى خدمتگزار خود، میگوید: اى پروردگار من این خدمتگزار حقّ خدمت دارد و مرا از گرما و سرما حفظ میکرد!»

 و در «محاسن» صدر این روایت را تا وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ از ابن أبى عمیر روایت كرده است.[[147]](#footnote-147)

## عرصات قیامت و شفاعت رسول الله؛ روایت خیثمه جُعفى‌

 رسول الله و در «تفسیر عیاشى» در ذیل آیه‌ عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً، از خَیثَمه جُعفى روایت كرده است كه او گفت: «من و مفضّل بن عُمَر شبى را در خدمت‌

حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام بودیم و غیر از ما كسى نبود.

 مُفضّل جعفى گفت: فدایت شوم، حدیثى براى ما نقل كن كه ما بدان شاد گردیم!

 حضرت فرمود: آرى! چون روز قیامت شود، حَشَرَ اللهُ الْخَلَائِقَ فِى صَعِیدٍ وَاحِدٍ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا. «خداوند خلائق را در زمین هموارى محشور کند، که جملگى پا برهنه و عریان و ختنه نکرده هستند.»

 من گفتم: فدایت شوم، مراد از غُرْل (غیر مختونان) چیست؟!

 حضرت فرمود: همچنان که در ابتداء آفرینششان خلقت شده‌اند. و در آن بیابان هموار همگى وقوفشان بقدرى به طول مى‌انجامد که از کثرت عرق کردن، عرق آنها تا گردن و دهانشان را فرا میگیرد و چون لِجام، مانع از سخن گفتنشان مى‌شود. و میگویند: اى کاش خداوند به حساب ما رسیدگى میکرد و زودتر حکم ما را صادر مى‌نمود، گرچه بسوى آتش باشد. چون از شدّت آن حالى که دارند آتش را براى خود راحتى مى‌بینند.

 در این هنگام به نزد آدم مى‌آیند و میگویند: تو پدر ما هستى! و تو پیغمبر خدائى! از پروردگارت بخواه که گرچه بسوى آتش باشد حکم ما را بنماید!

 آدم میگوید: من چنین کسى نیستم! چون پروردگار من مرا به دست خود آفرید و بر عرش خود جاى داد و فرشتگان را به سجده من در آورد و سپس به من امرى نمود و من آن را عصیان کردم! و لیکن‌

من شما را دلالت میکنم بر فرزند صدّیق خودم که در میان قوم نهصد و پنجاه سال درنگ کرد و آنها را دعوت مى‌نمود، و هر چه او را تکذیب میکردند تصدیقش به خداى متعال بیشتر مى‌شد و آن نوح است.

 خلائق به نزد نوح مى‌آیند و میگویند: از پروردگارت بخواه که گرچه بسوى آتش باشد حکم ما را صادر کند!

 نوح میگوید: من چنین کسى نیستم! من همان کسى هستم که گفتم: پسر من از اهل من است؛ و لیکن شما را رهبرى میکنم بسوى کسى که خداوند او را در دنیا خلیل خود گردانید! به نزد ابراهیم بروید!

 خلائق به نزد ابراهیم میروند، او میگوید: من چنین کسى نیستم! من همان کسى هستم که گفتم: إِنِّى سَقِیمٌ، من مریض هستم؛ و لیکن شما را راهنمائى میکنم بر کسى که خداوند با او سخن گفت سخن گفتنى، و او موسى است.

 خلائق به نزد موسى مى‌آیند و از او درخواست مى‌کنند او به آنها میگوید: من چنین کسى نیستم؛ إنِّى قَتَلْتُ نَفْساً، من کسى را کشته‌ام! و لیکن من شما را دلالت مى‌نمایم بر کسى که به اذن خدا جان مى‌آفرید، و کور مادرزاد و مبتلى به مرض پیسى را به اذن خدا شفا مى‌بخشید، و او عیسى است.

 خلائق به نزد عیسى میروند و او نیز میگوید: من چنین کسى نیستم و لیکن شما را رهبرى میکنم بر آن کسى که شما را در دنیا به‌

مَقدم او بشارت دادم و او أحمد است.

## رجوع دادن پیغمبران مردم را به رسول الله در شفاعت‌

 سپس حضرت صادق علیه السّلام گفتند: مَا مِن نَبِىٍّ وُلِدَ مِنْ ءَادَمَ إلَى مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِمْ إلَّا وَ هُمْ تَحْتَ لِوَآءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ.

 «هیچ پیامبرى از اولاد آدم بو البشر تا زمان محمّد صلوات الله علیهم نیست، مگر آنکه همه آنها در زیر پرچم محمّد هستند.»

 مردم به نزد رسول خدا مى‌آیند و میگویند: یا مُحَمَّدُ! از پروردگارت بخواه که اگر هم شده است ما را به آتش بفرستد، حکم ما را بنماید!

 رسول الله میگویند: آرى من چنین کسى هستم. و بسوى دارُ الرَّحْمَن که بهشت عَدْن است و وسعتِ درِ آن بقدر فاصله مشرق تا مغرب است مى‌آیند و یکى از حلقه‌هاى دَرِ آن را حرکت مى‌دهند.

 و گفته مى‌شود: این چه کسى است؟ ـ درحالى‌که خداوند داناتر است به رسولش ـ رسول الله میگوید: منم. گفته مى‌شود در را به روى او باز کنید! در را باز مى‌کنند.

 رسول الله مى‌گویند: چون نظرم به پروردگارم افتد، چنان تعریف و تمجیدى از او نمایم که هیچیک از کسانى که قبل از من آمده‌اند چنین تمجیدى ننموده‌اند، و هیچیک از کسانى که بعد از من مى‌آیند نیز چنین بزرگداشت و تمجیدى نمى‌نمایند؛ و پس از این به حال سَجده مى‌افتم به روى خاک.

 خداوند میفرماید: ارْفَعْ رَأْسَكَ! وَ قُلْ یسْمَعْ قَوْلُكَ! وَ اشْفَعْ‌

تُشَفَّعْ! وَ سَلْ تُعْطَ.

 «سَرت را بردار! و هر چه بخواهى بخواه که گفتارت قبول است! و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است! و سؤال کن که هر چه بخواهى به تو عنایت خواهد شد!»

 و چون من سر از سَجده بردارم و نظرم به پروردگارم افتد، چنان بزرگداشت و تمجیدى از او نمایم که از مرتبه اوّل بهتر و شایسته‌تر است، و باز براى بار دیگر به سَجده بیفتم.

 خداوند مى‌فرماید: سَرت را بردار! و هر چه مى‌خواهى بخواه که سُخَنت پذیرفته است! و شفاعت کن که شفاعتت قبول است!

 و سؤال کن که به تو عنایت خواهد شد!

 و چون من سر از سجده دوّم بردارم و نظرم به پروردگارم افتد، چنان تمجیدى بنمایم که از مرتبه اوّل و دوّم شایسته‌تر است، و باز براى مرتبه دیگر به سَجده بیفتم.

 خداوند میفرماید: سرت را بردار! و هر چه میخواهى بخواه که گفتارت مقبول است! و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است! سؤال کن از هر چه بخواهى که به تو داده خواهد شد!

 چون سر از سَجده بردارم میگویم: بار پروردگارا در میان بندگانت گرچه بسوى آتش هم شده است، حُکمت را صادر بفرما!

 خداوند میفرماید: آرى اى مُحمَّد!

 و در این حال ناقه اى را مى‌آورند که خودش از یاقوت سرخ و زمامش از زبرجدِ سبز است، و من سوار مى‌شوم و در مَقامِ محمود

مى‌آیم تا در آنجا قضاوت و حکم کنم؛ مقام محمود، تلّى است در برابر عرش خداوند که تمامش از مُشک خوشبوست.

 و پس از این، إبراهیم را میخوانند، و او نیز بر روى چنین ناقه اى سوار مى‌شود و مى‌آید تا در طرف راست رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم وقوف میکند.

 در این حال رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم دست خود را بلند کرد و بر کتف‌ علىّ بن أبى طالب‌ زد و فرمود: سوگند به خدا که مثل همان ناقه را مى‌آورند، و تو را بر آن سوار مى‌کنند، پس مى‌آیى تا میان من و میان پدرت ابراهیم مى‌ایستى؛ و در این حال یک منادى از جانب خداوند رحمن مى‌آید و میگوید: یا مَعْشَرَ الْخَلَائِق‌! آیا از عدل پروردگار شما این نیست که ولىّ هر قومى قرار دهد همان کسى را که در دنیا ولىّ خود قرار میداده اند؟!

 خلائق در پاسخ میگویند: آرى! [و چه چیزى غیر این، عدل مى‌باشد].

 شیطانى که جماعتى از مردم را گمراه کرد تا اینکه پنداشتند عیسى همان الله است و پسر الله است، مى‌ایستد و تمام آن جماعت به دنبال او حرکت مى‌کنند تا به آتش بروند.

 و شیطانى‌ که جمعیتى را از مردم گمراه نمود تا اینکه پنداشتند عُزَیر همان پسر خداست، مى‌ایستد و تمام آن جمعیت به دنبال او به آتش میروند.

 و هر شیطانى‌ که جماعتى از مردم را گمراه نموده بود مى‌ایستد

و همه در دنبال او به آتش میروند.

 همه و همه بسوى آتش میروند و فقط این امّت (امّت رسول الله) باقى مى‌ماند.

 در این هنگام منادى از جانب خداوند مى‌آید و میگوید: یا مَعْشَرَ الْخَلَائِق‌! آیا از عدل پروردگار شما نیست که بر هر طائفه و دسته اى ولایت دهد همان کسى را که در دنیا ولایت او را به عهده گرفته بودند!؟

 خلائق‌ از این امّت میگویند: آرى!

 شیطانى‌ مى‌ایستد، و هر کس که در این دنیا از او پیروى میکرده است، به دنبال اوست.

 و شیطانى‌ دیگر مى‌ایستد، و هر که در این دنیا از او پیروى میکرده است، به دنبال اوست.

 و پس از آن‌ شیطان سوّم‌ مى‌ایستد، و هر که در این دنیا از او پیروى میکرده است، به دنبال او میرود.

 و سپس‌ معاویه‌ مى‌ایستد، و به دنبال او پیروان و متابعان او میروند.

 و علىّ بن أبى طالب‌ مى‌ایستد، و به دنبال او موالیان و پیروان او میروند.

 و پس از آن‌ یزید بن معاویه‌ مى‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

 و حسن‌ مى‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

 حسین‌ مى‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

 و سپس‌ مَرْوان بن حَکم‌ مى‌ایستد، و عبد المَلک‌ بن مروان مى‌ایستد، و به دنبال آن دو نفر، پیروانشان میروند.

 و پس از آن‌ علىّ بن الحسین‌ مى‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

 و سپس‌ ولید بن عبد المَلک‌ مى‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

 و محمّد بن علىّ‌ مى‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

 و پس از آن‌ من‌ مى‌ایستم، و به دنبال من پیروان من میروند.

 و گویا چنین مى‌بینم که شما دو نفر (خیثمه جعْفى و مُفضّل بن عمر جعْفى) با من هستید!

 سپس ما را مى‌آورند، پس بر عرش پروردگارمان مى‌نشینیم، و نامه‌هاى اعمال آورده و (در برابر ما) قرار داده مى‌شود، پس ما علیه دشمنانمان شهادت مى‌دهیم و براى شیعیان مُرْهِق خود شفاعت مى‌نمائیم![[148]](#footnote-148)

 عرض كردم: فدایت شوم! منظور شما از شیعیان مرهق چه كسانى هستند!؟

 حضرت فرمودند: شیعیان گناهکار؛ امّا آن افراد از شیعیانى که تقوى پیشه ساخته‌اند، خداوند آنان را به نجاح و رستگارى خودشان، نجات میدهد و هیچگونه بدى و ملالى آنها را مَسّ نمى‌کند و محزون و اندوهگین نمى‌شوند.

 خیثمه گفت: در این وقت یكى از كنیزان حضرت آمد و گفت: فلان قُرَشى آمده است و در درب خانه است، حضرت فرمود: اذن بدهید بیاید، و به ما فرمود: ساكت باشید!»[[149]](#footnote-149)

## روایت زُرعة درباره شفاعت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم‌

 و علىّ بن إبراهیم قمّى در تفسیر خود، در ذیل همین آیه شریفه روایت كرده است از پدرش از حسن بن محبوب از زُرعة از سَماعة از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، كه چون از ایشان درباره شفاعت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم در روز قیامت پرسیدم، در پاسخ گفتند:

 یلْجِمُ النَّاسَ یوْمَ الْقِیمَةِ الْعَرَقُ فَیقُولُونَ: انْطَلِقُوا بِنَا إلَى ءَادَمَ لِیشْفَعَ لَنَا عِنْدَ رَبِّهِ، فَینْطَلِقُونَ إلَى ءَادَمَ فَیقُولُونَ: یا ءَادَمُ! اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّكَ!

 فَیقُولُ: إنَّ لِى ذَنْبًا وَ خَطیئَةً فَعَلَیكُمْ بِنُوحٍ.

 فَیأْتُونَ نُوحًا فَیرُدُّهُمْ إلَى مَنْ یلِیهِ وَ یرُدُّهُمْ كُلُّ نَبِىٍّ إلَى مَنْ یلِیهِ حَتَّى ینْتَهُوا إلَى عِیسَى، فَیقُولُ: عَلَیكُمْ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ!

 فَیعْرِضُونَ أَنْفُسَهُمْ عَلَیهِ وَ یسْأَلُونَهُ، فَیقُولُ: انْطَلِقُوا! فَینْطَلِقُ بِهِمْ إلَى بَابِ الْجَنَّةِ، وَ یسْتَقْبِلُ بَابَ الرَّحْمَنِ وَ یخِرُّ سَاجِداً

فَیمْكُثُ مَا شَاءَ اللهُ.

 فَیقُولُ اللهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ! وَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ! وَ سَلْ تُعْطَ ذَلِكَ! وَ هُوَ قَوْلُهُ: عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً.[[150]](#footnote-150)

 «از شدّت روز قیامت، مردم تا به گردن در عرق خود فرو میروند و عرق چون لگامى که بر دهان آنها زده شود، مانع از تکلّمشان میگردد؛ و با یکدیگر میگویند: ما را به نزد آدم ببرید تا از ما نزد پروردگارش شفاعت کند.

 چون به نزد آدم مى‌آیند، میگویند: اى آدم از ما نزد پروردگارت شفاعت کن!

 آدم میگوید: من خود خطیئه و گناهى دارم! بر شما باد به نوح. چون به نزد نوح بیایند، نوح آنها را به پیامبر بعدى خود حواله میدهد، و همچنین هر پیامبرى به پیامبر بعدى خود ارجاع میدهد تا آنکه منتهى به عیسى مى‌شوند.

 عیسى میگوید: بر شما باد به‌ مُحمَّد رَسول الله‌. و آنها خود را به او عرضه میدارند و از او تقاضا مى‌کنند، او میگوید: به راه افتید!

 و خود آنها را تا درِ بهشت مى‌آورد، و در مقابل‌ بابُ الرَّحْمَن‌ مى‌ایستد و به زمین به حال سجود مى‌افتد و به قدرى که خداوند اراده کرده است در حال سجده مى‌ماند.

 در این وقت خداوند عزّ و جلّ میگوید: سرت را بلند کن! و

شفاعت کن که شفاعتت مقبول است، و سؤال کن که هر چه بخواهى به تو داده میشود! و اینست مُفاد گفتار خداوند: امید است که پروردگارت به اقامت در مقام محمود ترا برانگیزد.»

 عرض شد كه روایات وارده از شیعه و عامّه در تفسیر آیه: عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً به مقام شفاعت بسیار است؛ و ما در مجلس ٦٠ از همین دوره، روایتى كه بسیار قریب المضمون به همین روایت زرعة از سَماعة بود، از «مستدرك» حاكم، از أبو هریره و حُذَیفه یمانى آوردیم.

## شفاعت رسول الله دربارۀ چهار نفر از نزدیکان خود

 و نیز علىّ بن إبراهیم در تفسیرش به دنبال این حدیث، یك حدیث دیگر از پدرش از محمّد بن أبى عُمَیر از معاویة و هشام، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: لَوْ قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِى أَبِى وَ أُمِّى وَ عَمِّى وَ أَخٍ كَانَ لِى فِى الْجَاهِلِیة[[151]](#footnote-151)

 «رسول الله صلّى الله علیه و آله گفتند: اگر من در مقام محمود قرار بگیرم، هر آینه درباره پدرم و مادرم و عمویم شفاعت میکنم و درباره برادرى که در جاهلیت براى من بود شفاعت میکنم.»

 و همین مضمون از روایت را از محمّد بن حكیم از حضرت صادق علیه السّلام در «تفسیر عیاشى» آورده است.[[152]](#footnote-152)

 و از صفوان از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: إنِّى أَسْتَوْهِبُ مِنْ رَبِّى أَرْبَعَةً: ءَامِنَةَ بِنْتَ وَهَبٍ، وَ عَبْدَ اللهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ أَبَا طَالِبٍ، وَ رَجُلًا جَرَتْ بَینِى وَ بَینَهُ أُخُوَّةٌ وَ طَلَبَ إلَىَّ أَنْ أَطْلُبَ إلَى رَبِّى أَنْ یهَبَهُ لِى‌[[153]](#footnote-153).

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله فرمود: من از پروردگارم میخواهم که چهار نفر را ببخشد: آمنه دختر وهب، و عبد الله پسر عبد المطلّب، و أبو طالب، و مردى که روابط برادرى بین من و او بود و از من خواست که من از پروردگار خود بخواهم که او را به من ببخشد.»

 و در «تفسیر عیاشى» نظیر روایتى را كه از خَیثَمه راجع به احاله هر یك از پیامبران به دیگرى تا برسد به رسول الله، نقل كردیم، دو روایت دیگر: اوّل از عیص بن قاسم از حضرت صادق علیه السّلام،[[154]](#footnote-154) و دوّم از سَماعة بن مِهران از حضرت موسى بن جعفر علیه السّلام،[[155]](#footnote-155) روایت میكند.

 و تمام این روایاتى را كه از «تفسیر عیاشى» آوردیم، در «تفسیر برهان» روایت میكند.[[156]](#footnote-156)

 و از «تفسیر فرات بن إِبراهیم» از محمّد بن قاسم بن عُبید، مُعَنعَناً از بِشر بن شُرَیح بصرى روایت میكند كه:

 قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ عَلَیهِمَا السَّلَامُ: أَیةُ ءَایةٍ فِى كِتَابِ اللهِ أَرْجَى؟! قَالَ: مَا یقُولُ فِیهَا قَوْمُكَ؟! قَالَ: قُلْتُ: یقُولُونَ: يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ‌. قَالَ: لَكِنَّا أَهْلَ الْبَیتِ لَا نَقُولُ ذَلِكَ!

 قَالَ: قُلْتُ: فَأَىُّ شَىْ‌ءٍ تَقُولُونَ فِیهَا؟

 قَالَ: نَقُولُ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌؛ الشَّفَاعَةُ، وَ اللهِ الشَّفَاعَةُ، وَ اللهِ الشَّفَاعَة[[157]](#footnote-157)

 «بِشْر بن شریح بَصرى گوید: به حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام گفتم: كدامیك از آیات در كتاب خدا نزد شما امیدبخش‌تر است؟! حضرت گفتند: قوم شما در این مسأله چه میگویند؟!

 من گفتم: میگویند این آیه كه: اى بندگان من كه بر جانهاى خود اسراف ورزیده‌اید، از رحمت خدا ناامید نباشید كه خداوند جمیع گناهان را مى‌آمرزد.

 حضرت گفتند: امّا ما اهل بیت این را نمى‌گوئیم. من گفتم: پس شما در این امر چه میگوئید؟!

 حضرت گفتند: این آیه که: و هر آینه بزودى خداوند به تو اى پیامبر آن‌قدر مى‌بخشد، و تو راضى خواهى شد.

 شفاعت است، و الله شفاعت است. و الله شفاعت است».

## نیازمندى همه پیغمبران به شفاعت رسول الله‌

 راجع به مقامات و درجات حضرت رسول الله محمّد صلّى الله‌

علیه و آله و سلّم، و شفاعت ایشان، و توسّل و نیاز جمیع پیغمبران به ایشان، از آدم و نوح و إبراهیم و موسى و عیسى علیهم السّلام، چه در دنیا و چه در آخرت، روایات بسیار وارد است. و از آیات و روایات استفاده مى‌شود كه آن حضرت داراى درجه اى از قرب و منزلت هستند كه جمیع خلائق حتّى انبیاء و اولیاء در سیر و سلوك إلى الله و رفع موانع و مشكلات طریق، و در شفاعت دنیوى و اخروى، و تكوینى و تشریعى به حضرتش نیازمند هستند.

 و انبیاء أُولوا العزم كه صاحب شریعت و كتابند به آن حضرت متوسّل مى‌شدند و خداوند را به آن حضرت سوگند میدادند و ایشان را شفیع قرار میداده‌اند ـ خود و اهل بیت ایشان را تا خداوند به بركت آنها بر آنان رحمت میفرستاد.

## إنجیل بَرنابا و شفاعت مطلقه رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم‌

 در انجیل برنابا كه متقن‌ترین اناجیل است‌[[158]](#footnote-158) علاوه بر آنكه در مواضع عدیده، بشارت به مقدم و نبوّت حضرت محمّد رسول الله داده است، در دو جاى از آن صریحاً مقام شفاعت آن حضرت را در روز بازپسین‌

و نیاز جمیع پیامبران و خلائق را به معاونت و شفاعت و رحمت آن حضرت ذكر میكند:

 اوّل: در فصل پنجاه و چهارم یعنى سوره قیامت مطالبى گوید تا میرسد به آیه ٧:

 «٧ ـ آنگاه خداى زنده كند، پس از آن باقى پیغمبران خود را كه زود باشد بیایند همه ایشان پیروى كنان به آدم.

 ٨ ـ پس دست رسول الله را ببوسند، و خودشان را قرار دهند در سایه نگاهبانى او.

 ٩ ـ آنگاه خداى زنده كند باقى پاكان را كه فریاد میزنند به یاد آر ما

را اى‌ محمّد!

 ١٠ ـ پس بجنبش آید مهربانى در رسول الله‌ از فریاد ایشان.

 ١١ ـ و نظر مى‌نماید در آنچه او را باید كرد ترسان از براى خلاص ایشان.

 ١٢ ـ آنگاه زنده كند خداى پس از آن هر مخلوقى را، پس میگردد بسوى هستى نخستین خود.

 ١٣ ـ و زود باشد كه علاوه از براى هر یك نیروى نطق باشد.

 ١٤ ـ آنگاه خداى زنده كند انداخته شده گانرا همه آنان كه وقت برخاستن ایشان سائر خلق خداى میترسند، به سبب زشتى دیدار ایشان.

 ١٥ ـ و فریاد مى‌كنند اى پروردگار خداى ما! وامگذار ما را از رحمت خود!

 ١٦ ـ و پس از این خداى برخیزاند شیطان را كه زود باشد هر آفریده در وقت نگریستن بسوى او مثل مرده شود از ترسیدن، از هیئت دیدار هولناك او.

 ١٧ ـ آنگاه یسوع‌[[159]](#footnote-159) فرمود: امیدوار به خداى هستم كه نبینم این هول را در آن روز.

 ١٨ ـ بدرستى كه رسول الله تنها از این دیدارها نمى‌هراسد؛ زیرا كه نمى‌ترسد مگر از خداى تنها.»

 و پس از چند آیه دیگر در فصل پنجاه و پنجم كه آن نیز سوره‌

قیامت است گوید:

 «١ ـ پس رسول الله میرود تا جمع نماید همه پیغمبران را كه با آنها سخن كند زارى كنان بسوى ایشان، كه با او بروند تا زارى كنند بسوى خداى از براى مؤمنان.

 ٢ ـ پس هر یك از ترس عذر آورند.

 ٣ ـ و به زندگى خداى سوگند، بدرستى كه من خودم هم نخواهم رفت آنجا، زیرا كه من معرفت دارم به آنچه معرفت دارم.

 ٤ ـ و وقتى‌كه خداى این ببیند یادآورى كند رسول خود را كه چگونه او آفریده است همه چیزها را براى محبّت او.

 ٥ ـ پس ترس او بر طرف شود و بسوى عرش پا پیش نهد، با محبّت و احترام و فرشتگان بسرایند كه خجسته باد نام پاك تو اى خداى خداى ما!

 ٧ ـ و چون به نزدیكى عرش شود بگشاید خداى براى رسول خود [دروازه را] مانند خلیلى براى خلیل خود بعد از آنكه مدّت مدید همدیگر را ندیده باشند.

 ٨ ـ و رسول الله نخست آغاز كند در سخن، پس بگوید بدرستى كه من عبادت تو میكنم و دوستى تو مى‌ورزم اى خداى من!

 ٩ ـ و شكر تو میگویم به تمام دل و روان خود!

 ١٠ ـ زیرا كه تو خواستى پس مرا آفریدى تا بنده تو باشم!

 ١١ ـ و هر چیزى را از براى محبّت من آفریدى تا از براى هر چیزى و در هر چیزى و برتر از هر چیزى دوستى تو ورزم!

 ١٢ ـ پس باید همه آفریدگان تو حمد تو گویند اى خداى من!

 ١٣ ـ آن هنگام همه آفریدگان خداى بگویند شكر تو میگوئیم اى پروردگار و خجسته باد نام پاك تو!

 ١٤ ـ حقّ میگویم به شما، بدرستى كه شیاطین و انداخته‌شدگان با شیطان آن هنگام میگریند، حتّى اینكه هر آینه از آب چشم یكى از ایشان روان شود بیشتر از آنچه در اردن است.

 ١٥ ـ و با وجود این پس نمى‌بینند خداى را.

 ١٦ ـ و خداى با رسول خود سخن نموده بفرماید: مرحبا به تو اى بنده امین من!

 ١٧ ـ پس طلب كن هر چه میخواهى كه به هر چیزى خواهى رسید!

 ١٨ ـ پس رسول الله جواب دهد: اى پروردگار من! یاد كن كه چون مرا آفریدى، فرمودى بدرستى كه تو اراده نموده اى كه بیافرینى جهان را و بهشت را و فرشتگان را و مردم را، از روى محبّت به من تا تمجید نمایند ترا به خود من بنده تو!

 ١٩ ـ از این روى زارى میكنم بسوى تو اى پروردگار خداى مهربان دادگر كه به یادآورى وعده خویش را به بنده‌ات!

 ٢٠ ـ پس خداى جواب دهد مانند خلیلى كه با خلیل خود شوخى كند و میفرماید اى خلیل من محمّد! آیا گواهان دارى براى این!؟

 ٢١ ـ پس با احترام بگوید: آرى اى پروردگار من!

 ٢٢ ـ پس خداى بفرماید اى جبرئیل برو و ایشان را بخوان!

 ٢٣ ـ پس جبرئیل بسوى رسول الله بیاید و بگوید: گواهان تو اى آقا كیانند؟!

 ٢٤ ـ پس رسول الله جواب دهد: ایشان آدم و إبراهیم و إسمعیل و موسى و داود و یسوع پسر مریم هستند.

 ٢٥ ـ پس فرشته باز شود و ندا كند گواهان مذكور را كه حاضر خواهند شد آنجا ترسان.

 ٢٦ ـ پس حاضر شوند خداى به ایشان بفرماید: آیا به یاد دارید آنچه را رسول من ثابت نموده؟

 ٢٧ ـ پس جواب دهند: چیست اى پروردگار؟!

 ٢٨ ـ پس خداى بفرماید: اینكه هر چیزى را از روى محبّت به او آفریده‌ام تا همه آفریدگان مرا به او حمد گویند.

 ٢٩ ـ پس هر یك از ایشان جواب دهند ما سه گواه داریم كه افضل از مایند اى پروردگار!

 ٣٠ ـ پس خداى جواب دهد كه آن سه گواه كیانند؟!

 ٣١ ـ پس موسى گوید: نخست كتابى است كه مرا عطا فرمودى، و داود گوید: دوّم كتابى است كه مرا عطا فرمودى.

 ٣٢ ـ و آنكه با شما سخن میدارد گوید: اى پروردگار بدرستى كه تمام جهان را شیطان اغرا نمود پس گفت: بدرستى كه من پسر و شریك توام!

 ٣٣ ـ و لیكن كتابى كه مرا عطا فرمودى گفته كه حقّاً بدرستى كه من بنده توام!

 ٣٤ ـ و همان كتاب اعتراف دارد به ما آنچه رسول تو او را ثابت كرده!

 ٣٥ ـ پس آن هنگام رسول الله به سخن درآید و بگوید: این چنین میگوید كتابى كه مرا عطا فرمودى اى پروردگار!

 ٣٦ ـ پس وقتى‌كه رسول الله این بگوید، خداى به سخن درآمده بفرماید بدرستى كه آنچه حالا كردم جز این نیست كه ازاین‌رو كردم تا هر كسى اندازه محبّت مرا با تو بداند.

 ٣٧ ـ و پس از آنكه چنین سخن كند، عطا كند خداى رسول خود را كتابى كه در آن نام‌هاى همه برگزیدگان خدا نوشته شده باشد.

 ٣٨ ـ از این روى هر مخلوقى به سجده در آمده بگوید: تو راست تنها اى خداى مَجْد و إكرام؛ زیرا كه ما را به رسول خود بخشیدى.[[160]](#footnote-160)»

 دوّم: در فصل صد و سى و ششم، آیاتى را ذكر كرده تا آنكه میرسد به آیه ٨:

 «٨ ـ مگر اینكه آنچه در او حرفى نیست آنكه پاكان و پیغمبران خدا همانا كه آنجا روند تا مشاهده نمایند نه اینكه عقابى بكشند.

 ٩ ـ امّا نیكان پس رنجى نكشند جز خوف.

 ١٠ ـ و چه گویم به شما مى‌فهمانم كه حتّى رسول الله آنجا میرود تا عدل خدا را مشاهده نماید.

 ١١ ـ پس آن‌وقت دوزخ بواسطه حضور او لرزان شود.

 ١٢ ـ و چونكه او صاحب جسدِ بشرى است، عقاب از هر

صاحب جسد بشرى كه بر ایشان عقاب محتوم شده برداشته میشود، پس بى رنج كشیدن عقاب مى‌ماند در مدّت اقامة رسول الله براى مشاهده دوزخ.

 ١٣ ـ و لیكن او در آنجا جز چشم بهم زدنى اقامه نخواهد فرمود.

 ١٤ ـ و همانا كه این را خداى براى آن كند كه هر مخلوقى بداند كه او از رسول الله سودى برده.

 ١٥ ـ و چون در آنجا رود شیاطین به ولوله افتند، و میخواهند پنهان شوند زیر آتش افروخته و یكى به دیگرى گوید: بگریزید، بگریزید، زیرا كه همانا دشمن ما محمّد آمد.

 ١٦ ـ پس چون شیطان بشنود آن را، سیلى به روى خود با دو كف دست خود میزند، و ناله كنان میگوید: همانا كه تو به رغم من از من شریف‌ترى، و همانا كه از روى ظلم این كرده شد!

 ١٧ ـ امّا آنچه مختصّ است به مؤمنانى كه هفتاد و دو درجه دارند، با خداوندان دو درجه دیگر كه ایمان دارند بدون أعمال صالحه، چونكه فرقه اوّل بر اعمال صالحه محزون بودند و فرقه دیگر مسرور بودند به شرّ، پس همگى هفتاد هزار سال در دوزخ مكث خواهند كرد.

 ١٨ ـ و پس از این سالها، جبرئیل فرشته به دوزخ مى‌آید و مى‌شنود كه ایشان میگویند: اى محمّد! كجا شد وعده تو به ما كه هر كه بر آئین تو باشد جاویدان در دوزخ نماند؟!

 ١٩ ـ پس فرشته خدا آن‌وقت به بهشت بر گردد، و پس از آنكه‌

نزدیك رسول الله شود با احترام آنچه شنیده بر او بخواند.

 ٢٠ ـ پس آن‌وقت پیغمبر با خدا تكلّم فرموده میگوید: اى پروردگار من و خداى من، وعده خود را به من بنده‌ات یاد بیار كه كسانى كه آئین مرا بپذیرند، جاویدان در دوزخ نمانند!

 ٢١ ـ پس خدا در جواب میفرماید كه: اى خلیل من طلب كن آنچه میخواهى كه من به تو آنچه بخواهى میدهم.

فصل صد و سى و هفتم:

 ١ ـ پس آن‌وقت رسول الله عرض میكند: اى پروردگار من كسانى از مؤمنان یافت مى‌شوند كه هفتاد هزار سال در دوزخ مكث كرده اند!

 ٢ ـ كجاست رحمت تو اى پروردگار من!

 ٣ ـ من همانا بسوى تو زارى میكنم كه ایشان را از این عقوبات تلخ آزاد نمائى.

 ٤ ـ پس آن‌وقت خدا چهار فرشته مقرّب خدا را امر میفرماید كه به دوزخ رفته و هر كه را بر آئین پیغمبر اوست بیرون آورده و سوى بهشت او را رهبرى كنند.

 ٥ ـ و آن است كه آن را خواهند كرد.

 ٦ ـ و از فوائد آئین‌ رسول الله‌ این میشود كه هر كس به او ایمان آورده باشد، به بهشت خواهد رفت، بعد از عقوبتى كه از آن سخن راندم؛ حتّى اینكه اگرچه عمل صالحى هم نكرده باشد، زیرا كه او بر آئین او مرده.[[161]](#footnote-161)»

 بارى، چون مطالب انجیل برنابا در شفاعت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم به نحو مبسوطى همان مفاد آیه كریمه قرآنیه و روایات وارده ما از طریق أهل بیت و از طریق عامّه بود، لذا گرچه قدرى مفصّل شد آن را در اینجا ذكر كردیم تا با ملاحظه آن، درجات و مقامات‌ رسول الله‌ در نزد خداى متعال روشن شود، و نیاز جمیع پیامبران به آن حضرت مشهود گردد. و الحَمدُ لِلَّهِ وَحْدَه.

## رسول الله حائز وساطت در تكوین و شفاعت در تشریع‌اند

 آرى جائى كه رسول الله، واسطه در خلقت عالم تكوین و سبب براى پیدایش موجودات جهان تجرّد و مادّه و نشأه ملك و ملكوت باشد، چه جاى شگفت است كه حائز مقام شفاعت در عالم شرع و شریعت و موجب ارتقاء مقام و علوّ مرتبت ابرار و نیكان و باعث غفران و آمرزش اشرار و تیره بختان بوده باشد!؟

## روایات عامّه راجع به مقام شفاعت رسول الله‌

 روایات وارده از طریق شیعه مبنى بر اینكه امامان علیهم السّلام و وجود اقدس رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم و حضرت صدّیقه كبرى فاطمه زهرا سلام الله علیها در عالم معنى و نفس مجرّده خود، حجاب اقرب حضرت خداوند جلّ شأنه و واسطه فیض و افاضه رحمت بر عالم وجود مى‌باشند، بسیار است؛ و ما در مجلّدات «امام‌شناسى» از دوره علوم و معارف اسلام بعضى از آنها را ذكر كرده‌ایم، و در اینجا بالمناسبه برخى از روایاتى را كه از طریق عامّه وارد شده است و علّامه شیخ عبد الحسین امینى در «الغدیر» به مناسبت قصیده غدیریه قاضى نظام الدّین‌[[162]](#footnote-162) آورده است ذكر مى‌كنیم:

 غدیریه او با این ابیات شروع مى‌شود:

 ١ ـ اجر و پاداش شما اى آل رسول الله بر عهده و بر ذمّه خدا باشد! اى كسانى كه در میان ما همچون ستارگان حقّ و حقیقت، و همچون نشانه‌ها و پرچم‌هاى هدایت و رهبرى مى‌باشید!

 ٢ ـ خداوند عمل هیچ بنده اى را قبول نمى‌كند و هیچ دینى را از او نمى‌پسندد مگر در تحت محبّت شما آل رسول الله!

 ٣ ـ من در روز معاد و بازگشت خود، فقط امید نجات و

خلاصى‌ام بواسطه شماست، گرچه دو دست من انواع و اقسام گوناگون گناه را مرتكب شده باشد و به جنایت آلوده باشد.

 تا میرسد به این بیت:

 «افلاك و آسمان‌ها به خاطر وجود جدّ شما حضرت رسول الله پدید آورده شده است، و اگر جدّ شما نبود قضاء و تقدیرات الهى اقتضاى ایجاد عالم تكوین را نمى‌نمود.»

 این قصیده ٤٢ بیت است و قاضى نور الله در «مجالس المؤمنین» ص ٢٢٦ آورده است.

 مرحوم امینى در شرح همین بیت اخیرى كه ذكر كردیم چنین گوید: «در این بیت اشاره كرده است به روایتى كه حاكم در «مستدرك» ج ٢، ص ٦١٥ تخریج و تصحیح نموده است از ابن عبّاس رضى الله عنهما، قال:

 أَوْحَى اللهُ إلَى عِیسَى عَلَیهِ السَّلَامُ: یا عِیسَى! ءَامِنْ بِمُحَمَّدٍ! وَ أْمُرْ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ یؤْمِنُوا بِهِ! فَلَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ ءَادَمَ، وَ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ. وَ لَقَدْ خَلَقْتُ الْعَرْشَ عَلَى الْمَآءِ فَاضْطَرَبَ فَكَتَبْتُ عَلَیهِ: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، فَسَكَنَ‌.

 «ابن عبّاس [از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم‌] روایت کرده است که خداوند بسوى عیسى علیه السّلام وحى فرستاد که: اى‌

عیسى! به محمّد ایمان بیاور! و امر کن آن کسانى را که از امّت تو محمّد را ادراک مى‌کنند به او ایمان بیاورند، زیرا که اگر محمّد نبود من آدم را نمى‌آفریدم! و اگر محمّد نبود من بهشت و دوزخ را نمى‌آفریدم! و به تحقیق که من عرش و تخت سلطنت خود را بر روى آب آفریدم؛ و بنابراین مضطرب و متحرّک شد و چون بر روى آن عرش نوشتم: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ‌، آرام گرفت و از حرکت ایستاد.»

 و این روایت را سُبْكى در كتاب «شِفاءُ السِّقام» ص ١٢١ ذكر كرده و اعتراف بر صحّت آن نموده است.

 و همچنین زَرقانى در «شرح المواهب» ج ١، ص ٤٤ آورده است، و گفته است: أبو الشّیخ در كتاب «طبقات الإصفهانیین» آن را تخریج كرده، و حاكم آن را صحیح شمرده، و سبكى و نیز بلقینى در فتاواى خود اقرار و اعتراف بر صحّت آن نموده‌اند.

## رسول الله سبب پیدایش عالم‌اند

 حاكم در «مستدرك» بعد از ذكر این روایت و تصحیح آن به ذكر حدیث دیگرى مى‌پردازد و چون آن حدیث نیز بر منظور و مقصود ما دلالت دارد آن را در اینجا مى‌آوریم:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: لَمَّا اقْتَرَفَ ءَادَمُ الْخَطیئَةَ قَالَ: یا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِى. فَقَالَ اللهُ: یا ءَادَمُ! وَ كَیفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَ لَمْ أَخْلُقْهُ؟!

 قَالَ: یا رَبِّ! لِانَّكَ لَمَّا خَلَقْتَنِى بِیدِكَ وَ نَفَخْتَ فِىَّ مِنْ رُوحِكَ، رَفَعْتُ رَأْسِى فَرَأَیتُ عَلَى قَوَائِمِ الْعَرْشِ مَكْتُوباً:

 لَا إلَهَ إلّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ.

 فَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَمْ تُضِفْ إلَى اسْمِكَ إلَّا أَحَبَّ الْخَلْقِ إلَیكَ!

 فَقَالَ اللهُ: صَدَقْتَ یا ءَادَمُ! إنَّهُ لَاحَبُّ الْخَلْقِ إلَىَّ؛ ادْعُنِى بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ، وَ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ!

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: چون آدم بو البشر مرتکب گناه شد گفت: اى پروردگار من! به حقّ محمّد از تو میخواهم که مرا بیامرزى! خداوند فرمود: اى آدم! چگونه محمّد را شناختى در صورتى که من هنوز او را نیافریده‌ام!

 آدم عرض کرد: اى پروردگار من! چون مرا آفریدى با دو دست خود، و از روح خودت در من دمیدى، من سر خود را بلند کردم و دیدم که بر ستون‌هاى عرش تو نوشته شده است: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ؛ ازاین‌رو دانستم که تو با اسم خودت ضمیمه نمى‌نمائى مگر اسم محبوب‌ترین فرد از بندگانت را!

 خداوند فرمود: راست گفتى اى آدم! محمّد محبوب‌ترین مخلوقات در نزد من است! و اینک مرا بحقّ او بخوان! و به تحقیق که تو را آمرزیدم؛ و اگر محمّد نبود من ترا خلق نمى‌کردم!»

 و این حدیث را بیهقى نیز در كتاب «دلائل النّبوّه» تخریج كرده است؛ و «دلائل النّبوّه» كتابى است كه ذهبى درباره آن گوید: عَلَیک بِه فَکلُّه هُدًى و نُورٌ. «بر تو باد به كتاب «دلائل النّبوّه»! زیرا كه تمام آن نور و هدایت است.»

 و نیز آن را طَبَرانى در كتاب «معجم صغیر» خود تخریج كرده‌

است، و سبكى در «شفاء السّقام» ص ١٢٠ صحّت آن را اعتراف كرده است، و نیز سَمهودى در كتاب «وفاء الوفآء» ص ٤١٩ و قَسْطَلانى در «المواهب اللدُنّیة» و زَرقانى در «شرح مواهب» ج ١، ص ٤٤ و عَزّامى در «فرقان القرءان» ص ١١٧ آن را آورده و به صحّت آن اقرار نموده‌اند.

 ما این مختصر را در اینجا نگاشتیم براى آنكه خواننده را بر بطلان بافته‌هاى پندار ابن تَیمیه و آنان كه بر آن نهج پنبه خود را میریسند، همانند قَصیمى و أمثال او، واقف نموده باشیم؛ و بر افكار واهى همچون پوست جداشده از روى زخم، و بر فریاد و صداى آنان كه همچون نعره حمار است آگاه كرده باشیم، تا آنكه خواننده گرامى بر فضیلت حضرت پیامبر أقدس صلّى الله علیه و آله و سلّم با دیده بصیرت بوده باشد.[[163]](#footnote-163)»

## قصیده برده در مقامات رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم‌

 در اینجا مناسب است چند بیت از قصیده بُردة[[164]](#footnote-164) را كه از

انشاءات بوصِرى است، و ابتداء آن چنین است:

 بیاوریم تا جانها به یاد رسول الله قوّت گیرد.

 ١ ـ محمّد، آقا و سرور و سالار دو عالم و جنّ و انس و دو طائفه‌

و دسته عرب و عجم است.

 ٢ ـ پیغمبر ما یگانه امر كننده و نهى كننده است، و هیچكس چه در گفتارِ اثباتش و چه در گفتارِ نفیش از او وفاكننده‌تر نیست.

 ٣ ـ اوست تنها حبیب خدا، كه در هر یك از مواقع ترس و بیمگاهها كه رو آورد و شدائدى كه نازل شود، شفاعت او مورد امید است.

 ٤ ـ دعوت كرد خلائق را بسوى خدا، پس كسانى كه به او چنگ زنند، چنگ زده‌اند به ریسمانى كه أبداً پاره شدنى نیست.

 ٥ ـ بر تمام پیامبران هم در خلقت و هم در اخلاق برتر آمد؛ و پیامبران نه در مقام علم و نه در مقام كَرَم نمى‌توانند به او نزدیك شوند.

 ٦ ـ و هر یك از آنان از رسول خدا طلب مى‌كنند به قدر مشت آبى از دریاى بیكران، یا به قدر آب كمى از باران‌هاى متوالى آن حضرت.

 ٧ ـ و همه پیامبران در وقت حظّ و بهره شان در نزد او وقوف دارند، زیرا كه او نقطه بسیط علم و دانش و شكل اتقان و حكمت است.

 ٨ ـ و بنابراین اوست آنكه معنى و صورتش به تمامیت و كمال رسید و پس از آن خداوند جان‌آفرین او را حبیب خود برگزید.

 ٩ ـ پاك و منزّه است از اینكه در محاسن او شریكى بوده باشد؛ و جوهره حسن و نیكوئى در ذات او قابل انقسام نیست.

 ١٠ ـ واگذار آنچه را كه نصارى درباره پیامبرشان ادّعا دارند و هر چه میخواهى درباره او مدح كن و قبول مدح را نیز بنما.

 ١١ ـ آنچه را از شرف بخواهى به ذات او نسبت بده و آنچه را كه از بزرگى بخواهى به قدر و منزلت او نسبت بده.

 ١٢ ـ چون برترى و فضل رسول الله حدّى ندارد تا سخنگوئى بتواند با زبان خود پرده از آن بردارد.

 ١٣ ـ اگر آیات و علائم او از جهت بزرگى و عظمت به پایه قدر و منزلت او باشد، در این صورت چنانچه اسم او را بر استخوان‌هاى پوسیده ببرند همه را زنده میكند.

 ١٤ ـ چون بر ما محبّت داشت ما را به آنچه عقول را خسته و عاجز میكند امتحان نكرد تا آنكه ریب و شكّ نیاوریم و گمان و وهم در ما پدیدار نگردد.

 ١٥ ـ ادراك حقیقت معناى او اهل عالم را كور كرده است و هیچ موجودى نه در قرب او و نه در بُعد از او نمى‌تواند ملزم به این حقیقت نشود.

 ١٦ ـ او چون خورشید است كه از دور در نظر كوچك آید و از نزدیك چشم را خسته و بى تاب كند؛ و نه از دور و نه از نزدیك نمى‌توان به حقیقت او واقف شد.

 ١٧ ـ و چگونه میتوانند در دنیا حقیقت او را دریابند گروهى كه همه در خوابند و به خوابهائى كه از او مى‌بینند میخواهند خود را آرام و متقاعد كنند.

 ١٨ ـ آرى نهایت درجه وصول علم و بلوغ دانش به او فقط همین است كه بگوئیم او بشر است و او از تمام افراد مخلوقات خدا برتر است.

 ١٩ ـ و تمام آیات و بینات و معجزاتى كه پیامبران بزرگوار آورده‌اند از نور پاك و مقدّس این پیامبر به آنها متّصل شده و ارتباط یافته است.

 ٢٠ ـ آرى این پیامبر خورشید فضل و برترى است و پیامبران دیگر ستارگان دور این خورشیدند كه انوار خود را كه از خورشید گرفته‌اند براى مردم در ظلمات و تاریكیها ظاهر مى‌سازند

# مجلس شصت و دوم: اصناف شفیعان در روز قیامت‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كِتابِه الكَریم:

 وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.

 (آیه بیست و سوّم، از سوره سبأ: سى و چهارمین سوره از قرآن كریم)

 «و شفاعت سودى در نزد خداوند ندارد مگر براى كسى كه خدا به او اذن داده است؛ تا زمانی كه چون دهشت و وحشت از دل‌هاى آنان برداشته شود؛ به آنها میگویند: پروردگار شما چه گفت؟! میگویند: حقّ، و اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله.»

 اینك وقت آن رسیده است كه در اصناف شفاعت كنندگان بحثى به میان آوریم‌ بحَولِ اللهِ و قُوّتِه.

## . شفاعت پیامبر و امامان و حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیهم‌

 از جمله شفیعان روز قیامت پیغمبر اكرم و خمسه طیبه و امامان بحقّ و حضرت صدّیقه كبرى سلام الله علیهم أجمعین هستند. در سوره انبیاء وارد است كه:

 وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ\* لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ\* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ.[[165]](#footnote-165)

 «و میگویند كه: خداوند رحمن براى خود اولادى (از پسر چون عیسى، و از دختر چون ملائكه) اتّخاذ كرده است؛ بلكه آنان (پیامبران و فرشتگان) بندگان مكرّم و بزرگوار خدا هستند كه در گفتار خود از او جلو نمى‌افتند و پیشى نمى‌گیرند، و به امر خدا عمل مى‌كنند. خداوند از آنچه در برابر آنهاست، و از آنچه در پشت سر آنهاست علم و اطّلاع دارد و ایشان شفاعت نمى‌كنند مگر براى كسى كه دینش و عقیده‌اش پسندیده باشد؛ و ایشان از خوف و خشیت خدا در هراس هستند.»

 و چون نصارى عیسى را پسر خدا، و یهود عُزَیر را پسر خدا میدانند، و مشركین جاهلیت ملائكه را دختران خدا مى‌پنداشتند؛ به اطلاق این آیه هر دو صنف از پیامبران و فرشتگان، بنده مكرّم خداوند محسوب شده، و مقام شفاعت به آنها إجمالًا داده شده است.

 و نیز آیه:

 وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌[[166]](#footnote-166).

 «و حقّ و مالكیت شفاعت را كسانى كه غیر خدا را مى‌پرستند ندارند، مگر خدا پرستانى كه شهادت بحقّ دهند، و آنها از واقعه مورد شهادت علم و اطّلاع داشته باشند.»

 دلالت بر شفاعت پیامبران و امامان و معصومان و فرشتگان میكند، و این دو آیه بطور كلّى عمومیت دارند و شامل ملائكه و پیغمبران و صدّیقان بطور عموم مى‌شوند.

## روایات وارده در شفاعت معصومین علیهم السّلام‌

## گفتار رسول خدا به حضرت زهرا درباره شفاعت از امّت در قیامت‌

 در «أمالى» صدوق از محمّد بن إبراهیم بن إسحق، از أحمد بن إسحق، از أبو قلابه عبد الملك بن محمّد، از غانم بن حسن سَعدى، از مسلم بن خالد بن مكّى، از حضرت جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام از جابر بن عبد الله أنصارى، از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَیهِمَا السَّلَامُ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: یا أَبَتَاهُ! أَینَ أَلْقَاكَ یوْمَ الْمَوْقِفِ الاعْظَمِ وَ یوْمَ الاهْوَالِ وَ یوْمَ الْفَزَعِ؟!

 قَالَ: یا فَاطِمَةُ! عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ مَعِى لِوَآءُ الْحَمْدِ وَ أَنَا

الشَّفِیعُ لِامَّتِى إلَى رَبِّى!

 قَالَتْ: یا أَبَتَاهُ! فَإنْ لَمْ ألْقَكَ هُنَاكَ؟! قَالَ: الْقَینِى عَلَى الصِّرَاطِ وَ أَنَا قَائِمٌ، أَقُولُ: رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِى! قَالَتْ: فَإنْ لَمْ أَلْقَكَ هُنَاكَ؟! قَالَ: الْقَینِى وَ أَنَا عِنْدَ الْمِیزَانِ، أَقُولُ رَبِّى سَلِّمْ أُمَّتِى.

 قَالَتْ: فَإنْ لَمْ أَلْقَكَ هُنَاكَ؟! قَالَ: الْقَینِى عَلَى شَفِیرِ جَهَنَّمَ أَمْنَعُ شَرَرَهَا وَ لَهَبَهَا عَنْ أُمَّتِى! فَاسْتَبْشَرَتْ فَاطِمَةُ بِذَلِكَ، صَلَّى اللهُ عَلَیهَا وَ عَلَى أبِیهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِیهَا[[167]](#footnote-167).

 «حضرت فاطمه سلام الله علیها به حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم عرض کرد! اى پدر جان! من کجا ترا در موقفِ اعظم روز قیامت و در روز دهشت‌ها و وحشت‌ها و در روز فَزَعِ اکبر ببینم؟!

 حضرت فرمود: اى فاطمه! در پهلوى درِ بهشت، و با من لِواى حمد است، و من در نزد پروردگارم شفیع امّت خود هستم!

 فاطمه عرض کرد: اى پدر جان! اگر تو را آنجا نبینم، کجا ببینم؟! فرمود: مرا بر روى صراط ببین که ایستاده‌ام و میگویم پروردگار من! امّت مرا سلامت بدار.

 فاطمه عرض کرد: اگر تو را آنجا نبینم، کجا ببینم؟! فرمود: در نزد میزان، من میگویم: پروردگار من! امّت مرا سلامت بدار!

 فاطمه عرض کرد: اگر تو را آنجا نبینم، کجا ببینم؟! فرمود: در لبه جهنّم، که من شراره‌ها و شعله‌هاى آتش را از امّت خودم کنار میزنم!

 فاطمه که سلام خدا بر خودش و پدرش و شوهرش و فرزندانش باد، از این گفتار خوشحال و مسرور گشت.»

## گفتار رسول اكرم در مقامات حضرت زهراء

 و نیز در «أمالى» از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانى، از علىّ بن إبراهیم، از جعفر بن سلمه اهوازى، از إبراهیم بن محمّد ثقفى، از إبراهیم بن موسى بن اخت واقِدى، از أبو قَتاده حرّانى، از عبد الرّحمن ابن علاء حَضرمى، از سعید بن مسیب، از ابن عبّاس روایت كرده است كه:

 إنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ جَالِسًا ذَاتَ یوْمٍ وَ عِنْدَهُ عَلِىٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ عَلَیهِمُ السَّلَامُ.

 فَقَالَ: اللَهُمَّ إنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیتِى وَ أَكْرَمُ النَّاسِ عَلَىَّ! فَأَحْبِبْ مَنْ أَحَبَّهُمْ! وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُمْ! وَ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ! وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُمْ! وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِینَ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ، مَعْصُومِینَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ! وَ أَیدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْكَ!

 ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: یا عَلِىُّ! أَنْتَ إمَامُ أُمَّتِى وَ خَلِیفَتِى عَلَیهَا بَعْدِى، وَ أَنْتَ قَائِدُ الْمُؤْمِنِینَ إلَى الْجَنَّةِ!

 وَ كَأَنِّى أَنْظُرُ إلَى ابْنَتِى فَاطِمَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ یوْمَ الْقِیمَةِ عَلَى نَجِیبٍ مِنْ نُورٍ؛ عَنْ یمِینِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ عَنْ یسَارِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ بَینَ یدَیهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَ خَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، تَقُودُ مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِى إلَى الْجَنَّةِ.

 فَأَیمَا امْرَأةٍ صَلَّتْ فِى الْیوْمِ وَ اللَیلَةِ خَمْسَ صَلَوةٍ، وَ صَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ حَجَّتْ بَیتَ اللهِ الْحَرَامَ، وَ زَكَّتْ مَالَهَا، وَ أَطَاعَتْ‌

زَوْجَهَا، وَ وَالَتْ عَلِیا بَعْدِى؛ دَخَلتِ الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِى فَاطِمَةَ وَ إنَّهَا لَسَیدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ.

 فَقِیلَ: یا رَسُولُ اللهِ! أَ هِىَ سَیدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا؟! فَقَالَ: ذَاكَ لِمَرْیمَ بِنْتِ عِمْرَانَ؛ فَأَمَّا ابْنَتِى فَاطِمَةُ سَیدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الاوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ.

 وَ إنَّهَا لَتَقُومُ فِى مِحْرَابِهَا فَیسَلِّمُ عَلَیهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلئِكَةِ الْمُقَرَّبِینَ، وَ ینَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلئِكَةُ مَرْیمَ؛ فَیقُولُونَ: یا فَاطِمَةُ! إنَّ اللهَ اصْطَفَیكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَیكِ عَلَى‌ نِسَاءِ الْعالَمِینَ.

 ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى عَلِىٍّ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ: یا عَلِىُّ! إنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّى! وَ هِىَ نُورُ عَینِى وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِى! یسُوءُنِى مَا سَاءَهَا وَ یسُرُّنِى مَا سَرَّهَا! وَ إنَّهَا أَوُّلُ مَنْ یلْحَقُنِى مِنْ أَهْلِ بَیتِى فَأَحْسِنْ إلَیهَا بَعْدِى.

 وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ ابْنَاىَ، وَ رَیحَانَتَاىَ، وَ هُمَا سَیدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَلْیكْرُمَا عَلَیكَ كَسَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ!

 ثُمَّ رَفَعَ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ یدَهُ إلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَهُمَّ إنِّى أُشْهِدُكَ أَنِّى مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِىٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ.[[168]](#footnote-168)

 «روزى رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم نشسته بودند، در

نزد آن حضرت، حضرت علىّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام بودند.

 در این حال حضرت رسول عرض کردند: بار پروردگارا تو حقّاً میدانى که این جماعت، اهل بیت من هستند! و گرامى‌ترین مردم در نزد من مى‌باشند؛ پس تو دوست بدار کسى که آنها را دوست بدارد! و مبغوض بدار کسى که ایشان را مبغوض دارد! و مودّت و مهر بورز با کسى که با ایشان مودّت و مهر ورزد! و دشمن بدار کسى که آنها را دشمن بدارد! و معاونت کن کسى که ایشان را کمک کند! و آنان را از هر رجس و پلیدى پاکیزه و مطهّر بدار! و از هر گناهى در تحت مصونیت و عصمت خود در آور! و از جانب خودت آنها را به روح القدس مؤید گردان!

 و سپس فرمود: اى على! تو امام امّت من، و جانشین من بر آنها پس از من هستى! و تو قائد و سپهسالار قافله مؤمنین بسوى بهشت مى‌باشى!

 و گویا که من دارم نگاه میکنم به دخترم فاطمه، که در روز رستاخیز سوار بر اسبى از نور است و به پیش مى‌آید؛ از طرف راست او هفتاد هزار فرشته، از طرف چپ او هفتاد هزار فرشته، و در مقابل او هفتاد هزار فرشته، و در پشت سر او هفتاد هزار فرشته حرکت مى‌کنند، و او زنهاى مؤمن از امّت مرا جلودارى میکند و به بهشت مى‌برد.

 و بنابراین هر زنى که در شبانه روز پنج نماز واجب را بجاى آورد،

و در ماه رمضان روزه بدارد، و حجّ بیت الله الحرام را بگذارد، و زکوة مال خود را بپردازد، و از شوهر خود اطاعت کند، و على را بعد از من به ولایت بپذیرد؛ چنین زنى به شفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت مى‌شود؛ و فاطمه سیده تمام زن‌هاى عالمیان است.

 به رسول الله گفته شد: آیا فاطمه سیده زن‌هاى عالم خودش است؟!

 حضرت فرمود: آن براى مریم دختر عمران است؛ و امّا دختر من فاطمه سیده تمام زن‌هاى عالمیان است از اوّلین و آخرین.

 و فاطمه چون در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار فرشته از ملائکه مقرّبین بر او سلام مى‌کنند، و به همان ندائى که ملائکه مریم را بدان ندا، ندا کردند، با او ندا کنند، و بگویند: اى فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید، و تو را برگزید بر زن‌هاى عالمیان.

 و سپس حضرت رسول الله به على رو کرده و فرمودند: اى علىّ! فاطمه پاره گوشتِ من است!

 و او نور چشم من است! و میوه دل من است! بد حال میکند مرا آنچه او را بدحال کند، و شاد میگرداند مرا آنچه او را شاد گرداند! و او اوّلین کسى است که از اهل بیت من به من ملحق شود! پس با او بعد از من به نیکى رفتار کن!

 امّا حسن و حسین دو پسر من هستند، و دو گل من هستند، و دو آقاى جوانان اهل بهشتند؛ باید تو همان طورى که چشم و گوش خود را گرامى میدارى، آنان را گرامى بدارى!

 و پس از این حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم دست خود را بسوى آسمان بلند نموده، عرض کرد: بار پروردگارا من تو را گواه میگیرم، که من دوستدار کسى هستم که آنها را دوست بدارد، و مُبْغِض کسى هستم که نسبت به آنان بغض بورزد، و سلامتم با کسى که با آنان به سلامت رفتار کند، و در جنگم با کسى که با آنان محاربه کند، و دشمنم با کسى که با آنها دشمنى کند، و ولىّ هستم براى کسى که ولایت آنان را متعهّد گردد!»

## توسّل انبیاء به خمسه طیبه علیهم السّلام‌

 أخبار بسیارى داریم كه انبیاء بطور مطلق، و اصفیاء آنان چون آدم أبو البشر و داود و شعیب و أیوب و لوط و إدریس، و پیغمبران أُولوا العزم چون نوح و إبراهیم و موسى و عیسى به حضرت خاتم‌ النّبیین مُحمَّد بن عبد الله و أمیر المؤمنین علىّ و فاطمه و حسن و حسین‌ علیهم السّلام متوسّل مى‌شدند، و براى رفع مشكلات و مغفرت خطایا و ارتقاء مقامات از ارواح تابناك آنها استمداد مى‌جستند.

 البتّه این به جهت عُلُوّ مقام و نورانیت معنوى و ملكوتى آنهاست كه براى التماس و التجاء به درگاه حضرت احدیت خود را ناچار از استمساك از این آیات الهیه میدیدند؛ و الّا این مقام، مقامِ اعتبارى و امر تشریفى نیست، زیرا این نوع اعتباریات در حقائق راهى ندارد؛ آن أصالت و واقعیت و آن طهارت مطلقه ذوات طیبه خمسه بود كه همه سابقین و لاحقین را به خضوع و خشوع در مى‌آورد، و براى وصول به درگه قرب حضرت بارى تعالى شأنُه العزیز ناچار از عبور از حجاب‌

اقرب و تجلّى اعظم و ناچار از ظهور نور احدى در مرآت دلهاى خودشان، از این مرایا و آئینه‌هاى تابناك بودند.

 همین شفاعت خمسه طیبه بوده است كه خداوند به بركت آن آتش را بر ابراهیم‌ بَرْداً وَ سَلاماً فرمود، و كشتى نوح را به سلامت به‌ جودىّ‌ رسانید، و عصا را در دست موسى اژدها نمود و سپس آن را بازگردانید، و طلوع نور پیروان آنها بود كه در درخت به‌ أنا الله‌ دریچه توحید را به روى او گشود و او را در وادى معرفت كشانید، و او را با سبطیان از شرّ فرعون و قبطیان نجات داد و آب را بر آنها مَعْبر نمود، و فرعون و پیروانش را دستخوش غرقه ساخت.

 و نور خمسه طیبه بود كه بینات و آیات به عیسى بن مریم عنایت كرد، و او مرده زنده میكرد و كور مادرزاد شفا میداد و مبتلا به مرض پیسى را خوب میكرد؛ و بطور كلّى تمام حالات معنوى در خلوت‌هاى روحانى همه پیامبران و اولیاء خدا بواسطه شفاعت و وساطت آنها بود. و از نقطه نظر برهان فلسفى، محال است كسى بتواند بطور طفره مسافتى را بپیماید. عبور از مراحلِ نفس تا طلوع نور توحید، در سفر معنوى و ملكوتى سالكان راه حقیقت، بدون عبور و استمداد از این آیات الهیه با این اصل مسلّم كه میدانیم: حجاب أقرب و اسم أعظم و آیت كبرى و مقام بین البینى و جمع الجمعى هستند، محال است.

 آنچه از روایات در این باره آمده است با مضامین مختلفه، بسیار است؛ و در زبان پیامبران كه به امّت‌هاى خود بیان میكرده‌اند نیز

بسیار است.

 در مجلس گذشته شرحى راجع به بیانات حضرت‌ مسیح بن مریم‌ از انجیل بَرنابا درباره عظمت و شفاعت رسول الله آوردیم.

## آثار باستانى درباره كشتى نوح و توسّل به پنج تن آل عبا

 اینك شرحى از دعا و توسّل حضرت نوح على نبینا و آله و علیه السّلام را كه از اكتشافات اخیر است و سند زنده و تاریخى از جهت نورانیت خمسه طیبه است از مجلّه «مكتب اسلام» مى‌آوریم و براى آنكه امانت در نقل رعایت شود ما در اینجا عین مطالب مندرجه در این شماره را بدون هیچ كم و كاستى و بدون هیچ زیادتى بیان مى‌كنیم تا بر اهل نظر مطلب روشن شود:

 «یک سند زنده و تاریخى بر حقّانیت دین اسلام‌

 و مذهب تشیع گزارش بسیار جالب باستان‌شناسى شوروى درباره‌

 کشتى حضرت نوح‌ مجلّه رسمى و پر تیراژ «اتفاد نیزوب» شوروى كه بطور ماهانه منتشر مى‌شود، گزارش عجیب زیر را كه هم از نظر باستانى بسیار ارزنده و جالب است، و هم از نظر دینى عالى‌ترین دلیل بر عظمت قرآن و عقائد دینى ماست، درج نموده است. و به دنبال آن عدّه اى از نویسندگان انگلیسى، مصرى، پاكستانى و ... آن مقاله را از روسى به انگلیسى و عربى و ارْدو ترجمه نموده و در مجلّه‌ها و روزنامه‌هاى‌

محلّى خود نقل كرده‌اند؛ اینك ما خلاصه آن را با توضیح درباره ارزش علمى و دینى آن از نظر خوانندگان ارجمند میگذرانیم:

 مجلّه نامبرده در شماره تشرین دوّم ١٩٥٣ مینویسد:

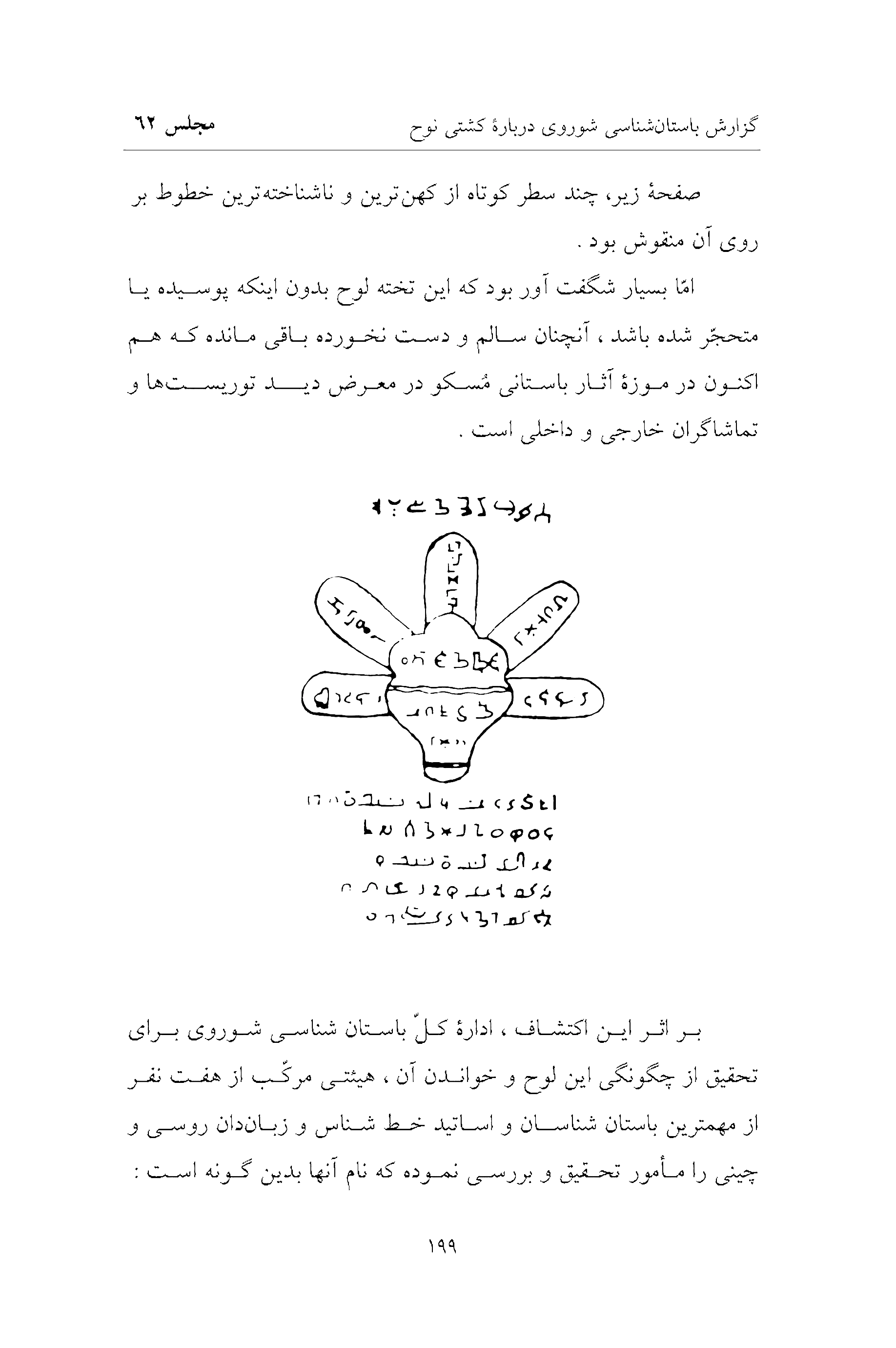
 هنگامى كه باستان شناسان روسى در منطقه اى معروف به‌ «وادى قاف»[[169]](#footnote-169) مشغول حفّارى و جستجوى آثار باستانى بودند، در اعماق زمین به چند پاره تخته قطور و پوسیده اى برخوردند كه بعداً معلوم شد این تخته‌ها قطعات جدا شده از كشتى نوح بوده، و بر اثر تحولّات دریائى و زمینى در طول حدود ٥٠٠٠ سال همچنان در دل زمین باقى مانده است.

 بر خورد به این تخته‌ها نظر محقّقین باستان‌شناس را آن‌چنان به خود جلب نمود كه دو سال دیگر به كنجكاوى و تعقیب عملیات حفّارى خود پرداخته، و بالاخره در همان منطقه به یك قطعه تخته دیگرى برخوردند كه به صورت لوحى طبق كلیشه‌

صفحه زیر، چند سطر كوتاه از كهن‌ترین و ناشناخته‌ترین خطوط بر روى آن منقوش بود.

 امّا بسیار شگفت‌آور بود كه این تخته لوح بدون اینكه پوسیده یا متحجّر شده باشد، آن‌چنان سالم و دست نخورده باقى مانده كه هم اكنون در موزه آثار باستانى مُسكو در معرض دید توریست‌ها و تماشاگران خارجى و داخلى است.

## گزارش باستان‌شناسى شوروى درباره كشتى نوح‌



 بر اثر این اكتشاف، اداره كلّ باستان‌شناسى شوروى براى تحقیق از چگونگى این لوح و خواندن آن، هیئتى مركّب از هفت نفر از مهم‌ترین باستان شناسان و اساتید خطشناس و زبان دان روسى و چینى را مأمور تحقیق و بررسى نموده كه نام آنها بدین گونه است:

 ١ ـ پرفسور سولى نوف، استاد زبان‌هاى قدیمى و باستانى در دانشكده مسكو.

 ٢ ـ ایفاهان خینو، دانشمند و استاد زبان‌شناس در دانشكده لولوهان چین.

 ٣ ـ میشانن لوفارنك، مدیر كلّ آثار باستانى شوروى.

 ٤ ـ تانمول گورف، استاد لغات در دانشكده كیفزو.

 ٥ ـ پرفسور دى راكن استاد باستان‌شناس در آكادمى علوم لنین.

 ٦ ـ ایم احمد كولا، مدیر تحقیقات و اكتشافات عمومى شوروى.

 ٧ ـ میچر كولتوف، رئیس دانشكده استالین.

 این هیئت پس از ٨ ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه سائر خطوط و كلمات قدیم متّفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان‌شناسى شوروى گذاشت:

 ١ ـ این لوح مخطوط چوبى از جنس همان پاره تخته‌هاى مربوط به كاوش‌هاى قبلى، و كُلًّا متعلّق به كشتى نوح بوده است؛ منتهى لوح مزبور مثل سائر تخته‌ها آن‌قدرها پوسیده نشده، و طورى سالم مانده كه خواندن خطهاى آن به آسانى امكان پذیر مى‌باشد.

 ٢ ـ حروف و كلمات این عبارات به لغت سامانى یا سامى است كه در حقیقت امّ اللغات (ریشه لغات) و به سام بن نوح منسوب مى‌باشد.

 ٣ ـ معناى این حروف و كلمات بدین شرح است:

## توسّل حضرت نوح به پنج تن علیهم السّلام و أسامى آنها بر كشتى‌

 «اى خداى من! و اى یاور من!

 به رحمت و کرمت مرا یارى نما!

 و به پاس خاطر این نفوس مقدّسه:

 مُحمّد

 إیلیا (علىّ)

 شَبَر (حَسَن)

 شُبَیر (حُسَین)

 فاطِمَه‌

 آنان که همه بزرگان و گرامى اند

 جهان به برکت آنها بر پاست.

 به احترام نام آنها مرا یارى کن!

 تنها توئى که میتوانى مرا به راه راست هدایت کنى!»

 بعداً دانشمند انگلیسى: این ایف ماكس، استاد زبان‌هاى باستانى در دانشگاه منچستر، ترجمه روسى این كلمات را به زبان انگلیسى برگردانید، و عیناً در این مجلّه‌ها و روزنامه‌ها نقل و منتشر گردیده است:

 ١ ـ مجلّه هفتگى «ویكلى میرر» لندن، شماره مربوط به ٢٨ دسامبر ١٩٥٣ م.

 ٢ ـ مجلّه «استار انگلیسى» لندن، مربوط به كانون دوّم ١٩٥٤ م.

 ٣ ـ روزنامه «سن لایت» منتشره از منچستر، شماره مربوط به كانون دوّم ١٩٥٤ م.

 ٤ ـ روزنامه «ویكلى میرر» تاریخ یكم شباط ١٩٥٤ م.

 ٥ ـ روزنامه «الهدى» قاهره مصر، تاریخ ٣٠ مارس ١٩٥٣ م.

 سپس دانشمند و محدّث عالیمقام پاكستانى حكیم سید محمود گیلانى كه یك موقع مدیر روزنامه «أهل الحَدیث» پاكستان (و نخست از اهل تسنّن بوده و بعداً از روى تحقیق به آئین تشیع گرائیده) آن گزارش را به زبان ارْدو در كتابى به نام «إیلیا مركز نجات ادیان العالم» ترجمه و نقل كرده است.[[170]](#footnote-170)

 آنگاه مجلّه «بذره» نجف در شماره‌هاى شوّال و ذوالقعدة ١٣٨٥، سال اوّل، صفحه ٧٨ إلى ٨١ زیر عنوان: نامهاى مباركى كه حضرت نوح بدان توسّل جست، از اردو به عربى ترجمه و نقل كرده است.

## ارزش علمى و تاریخى اكتشاف كشتى نوح در اثبات حقّانیت مذهب تشیع‌

 اكنون لازم مى‌نماید بطور فشرده توجّه خوانندگان ارجمند را به نكاتى چند معطوف نمائیم؛ تا بیشتر به ارزش علمى و تاریخى این اكتشاف باستانى معتقد شوند:

 ١ ـ آنكه اكتشاف این تخته‌ها و لوح، یكى از دلائل بر أصالت و واقعیت داستانهاى قرآن مجید و احادیث دینى است كه مشروحاً حاكى از قضیه كشتى نوح و ماجراى آنست؛ همچنان كه مورّخان اسلامى و غیر اسلامى نیز نوشته‌اند.

 ٢ ـ آنكه معتقدات شیعه درباره اهل بیت از روى تمایلات و

اغراض شخصى رهبران شیعى و مؤلّفین نیست، بلكه بر مبناى یك سلسله حقائق علمى و واقعیت‌هاى تاریخى است كه شیعه خود را ناگزیر از تسلیم در پابند شدن به آن دیده و در نتیجه پیروى اهل بیت را انتخاب كرده است.

 بدیهى است استمداد نوح پیامبر از خاندان رسالت و نقش نامهاى آنان بر كشتى، چند هزار سال قبل از نزول قرآن و پیدایش اسلام و انشعاب مسلمانان به فرقه‌هاى مختلف و متضادّ شیعه و سنّى بوده، و جز از روى الهام از مبدأ اعلى و اشاره غیبى به هیچ چیز نمى‌توان آن را تفسیر كرد.

 درست است كه حضرت نام‌هاى مقدّس: محمّد (صلّى الله علیه و آله و سلّم) علىّ (علیه السّلام) حسن (علیه السّلام) حسین (علیه السّلام) و فاطمه (علیها السّلام) را به عنوان دعا و به عنوان تبرّك نقش بر لوح نمود؛ امّا در حقیقت این یك پیشگوئى عجیب از دوران‌هاى خیلى دور و دراز، درباره پیدایش خاندان وحى و رسالت بوده است كه با فاصله حدود ٥٠٠٠ سال پس از طوفان، قدم به عرصه گیتى گذاشتند.[[171]](#footnote-171)

 جالب آنكه برخورد به یك چنین اثر باستانى در یك كشور غیر دینى و به دست یك عدّه افراد غیر مسلمان و بالاخره در محیطى اتّفاق افتاده كه از نیم قرن پیش دین و عقیده به مبدأ و معاد و وحى و

رسالت را كنار گذارده و تنها از دیده محدود مادّیگرى به جهان و آنچه در آنست مى‌نگرند.

 ناگفته معلوم است كه ماجراى این لوح به نسبت ارزش و اهمیتى كه از دید باستان شناسان دنیاى روز دارد، نیز ارزش دینى و مذهبى براى مسلمانان به ویژه شیعیان داشته و دارد.

 تذکر: مطالب این مقاله ترجمه و اقتباس از مجلّه «بذره» نجف و كتاب «قَبَسٌ من القرءَان» تألیف عبد اللطیف خطیب بغدادى چاپ ١٣٨٩ نجف مى‌باشد.»

 پایان نقل از «مكتب اسلام» شماره مسلسل ١٤٢[[172]](#footnote-172).»

## شفاعت حضرت زهراء علیها السّلام در روز قیامت‌

 فرات بن إبراهیم در تفسیر خود، روایت میكند از سهل بن أحمد دینورى، با إسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام كه آن حضرت گفته‌اند: جابر به حضرت أبو جعفر امام‌

محمّد باقر علیه السّلام عرض كرد: فدایت شوم، اى پسر رسول الله! حدیثى درباره جدّه‌ات فاطمه زهرا سلام الله علیها، و در فضیلت و شرافت آن بى بى براى من نقل كن كه چون من آن را براى شیعیان بازگو كنم، خوشحال شوند!

 حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: پدرم براى من حدیث کرد، از جدّم از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم‌ که چون روز قیامت بر پا شود، براى هر یک از انبیاء و مرسلین منبرى از نور نصب مى‌کنند، و منبر من در آن روز از همه منابر بلندتر است.

 و پس از آن خداوند میفرماید یا مُحَمَّدُ اخْطُبْ! «اى محمّد خُطبه بخوان!» و من خطبه اى میخوانم که هیچیک از انبیاء و رسل همانند آن را نشنیده‌اند.

 و سپس براى هر یک از اوصیاء پیمبران منبرى از نور نصب مى‌کنند، و براى وصىّ من علىّ بْن أبى طالب در وسط آن منبرها منبرى از نور نصب مى‌کنند، و منبر او از همه منبرهاى آنان بلندتر است.

 سپس خداوند میفرماید: یا عَلِىُّ اخْطُب! «اى على خطبه بخوان!» پس على خطبه اى میخواند که هیچیک از اوصیاء پیامبران همانند آن را نشنیده‌اند.

 و پس از آن براى اولاد انبیاء و مرسلین منبرهائى همانند آن منبرها نصب مى‌کنند. و براى دو فرزند و دو سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات و زندگانیم، منبرى از نور مى‌باشد.

 سپس به آن دو گفته مى‌شود: اخْطُبَا! «خطبه بخوانید!» پس آنان دو خطبه میخوانند که هیچیک از اولاد انبیاء و مرسلین همانندش را نشنیده‌اند.

 ثُمَّ ینَادِى الْمُنَادِى وَ هُوَ جَبْرَئِیلُ عَلَیهِ السَّلَامُ: أَینَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ أَینَ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ؟ أَینَ مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ؟ أَینَ ءَاسِیةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ؟ أَینَ أُمُّ كُلْثُومَ أُمُّ یحْیى بْنِ زَكَرِیا.

 «سپس منادى که جبرئیل علیه السّلام است ندا کند: کجاست فاطمه دختر محمّد؟ کجاست خدیجه دختر خویلد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست آسیه دختر مزاحم؟ کجاست امّ کلثوم مادر یحیى ابن زکریا؟»

 و همگى بر مى‌خیزند.

 در این حال خداوند تبارک و تعالى میگوید: اى اهل جمع و اى مجتمعین در محشر! امروز کرَم براى کیست؟! مُحمَّد وَ علىّ و حسن و حسین میگویند: اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ. «کرَم فقط از خداوند واحد قهّار است.»

 خداوند میگوید: اى اهل محشر! من کرم را براى محمّد و علىّ و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم! اى اهل محشر! اینک سرهاى خود را فرود آورید و چشمان خود را فروافکنید که فاطمه بسوى بهشت میرود.

 در این حال جبرئیل براى او یک ناقه از ناقه‌هاى بهشتى را مى‌آورد که دو پهلویش فرو هشته است و دهانه‌اش از لؤلؤ تر است، و

بر روى آن ناقه، جهازى از مرجان است. و آن ناقه در برابر حضرت زهراء میخوابد و حضرت بر آن سوار مى‌شوند. و خداوند یک صد هزار فرشته بر مى‌انگیزد تا از جانب راست او حرکت کنند، و یک صد هزار فرشته دیگر بر مى‌انگیزد تا از جانب چپ او حرکت کنند، و یک صد هزار فرشته دیگر بر مى‌انگیزد تا فاطمه را بر روى بالهاى خود میگیرند و حرکت داده و تا درِ بهشت مى‌آورند.

 چون به درِ بهشت میرسد، نگاهى به این طرف و آن طرف مى‌افکند.

 خداوند خطاب میکند: اى دختر حبیب من! علّت این توجّهت به اطراف چیست؟ درحالى‌که من تو را به بهشت خودم دلالت کردم!

 فاطمه میگوید: اى پروردگار من! من دوست دارم که قدر و منزلت من در امروز شناخته شود!

 خداوند میفرماید: اى فاطمه، اى دختر حبیب من! برگرد و ببین که در قلب هر که محبّت تو یا محبّت یکى از ذرّیه تو باشد، دست او را بگیر و داخل در بهشت بنما!

 حضرت باقر علیه السّلام گفتند: اى جابر سوگند به خداوند که فاطمه در آن روز چنان شیعیان و محبّان خود را جدا میکند همانند پرنده اى که دانه‌هاى خوب را از دانه‌هاى بد جدا میکند.

 چون فاطمه با شیعیان خود به درِ بهشت برسند، خداوند در دل آنها مى‌اندازد که نگاهى به اطراف بنمایند، و چون به اطراف نظر کنند، خداوند میفرماید: اى محبّان من! سبب التفات و توجّه شما

چیست؟! من که فاطمه دختر حبیب خود را شفیع شما قرار دادم!

 شیعیان میگویند: اى پروردگار ما دوست داریم که قدر و منزلت ما در امروز شناخته شود!

 خداوند میفرماید: اى حبیبان من! برگردید و نظرى بیفکنید و ببینید، هر کس شما را به جهت محبّت به فاطمه دوست داشته است، هر کس شما را به جهت محبّت به فاطمه غذا و طعام داده است، هر کس شما را به جهت محبّت به فاطمه پوشانیده است، و هر کس شما را به جهت محبّت به فاطمه آشامیدنى خورانده است؛ نظر کنید و ببینید، هر کس به جهت محبّت به فاطمه زشتى و غیبتى را از شما برگردانیده است؛ دست او را بگیرید و داخل در بهشت بنمائید!

 حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: سوگند به خدا که در میان مردم غیر از کافر و منافق و شک کننده در امر توحید هیچکس باقى نمى‌ماند.

 و چون اینان را در دوزخ ببرند، در میان طبقات آن ندا کنند ـ همان طور که خداى تعالى فرموده است ـ :

 فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ\* وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ‌.[[173]](#footnote-173)

 «از براى ما هیچ شفیعى نیست، و هیچ دوست مهربانى نیست.»

 فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.[[174]](#footnote-174)

 «اى كاش براى ما یك بازگشت به دنیا بود، تا از مؤمنان بودیم.»

 حضرت فرمودند: هَیهَاتَ هَیهَاتَ‌! از آنچه طلب مى‌کنند منع مى‌شوند.

 وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ.[[175]](#footnote-175)

 «و اگر آنها را به دنیا برگشت دهند، هر آینه به همان كارهائى دست میزنند كه از آن نهى شده‌اند، و آنان از دروغگویانند.»[[176]](#footnote-176)

 و در «عِلل الشّرائع» از ابن متوكّل از سعد از ابن عیسى از ابن سنان از ابن مُسكان، از محمّد بن مسلم روایت كرده است كه گفت: من از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم كه مى‌گفت: براى فاطمه در روز رستاخیز موقف خاصّى، در درِ جهنّم است. چون روز قیامت شود، در پیشانى هر کسى نوشته مى‌شود که این مؤمن است و یا کافر است؛ و به محبّى که گناهانش بسیار باشد، امر مى‌شود که به آتش برود.

 چون فاطمه بر روى پیشانى او میخواند که: محبّ نوشته است، میگوید:

 إلَهِى وَ سَیدِى سَمَّیتَنِى فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتَ بِى مَنْ تَوَلَّانِى وَ تَوَلَّى ذُرِّیتِى مِنَ النَّارِ! وَ وَعْدُكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِیعَادَ.

 «اى خداى من و آقاى من! تو مرا فاطمه نام گذاردى، و به‌

واسطه من هر کسى ولایت من و ولایت ذرّیه مرا داشت از آتش بر کنار داشتى! و وعده تو حقّ است و تو خلف وعده نمى‌فرمائى.»

 خداوند عزّ و جلّ مى‌فرماید: صَدَقْتِ یا فَاطِمَةُ؛ إنِّى سَمَّیتُكِ فَاطِمَة[[177]](#footnote-177) وَ فَطَمْتُ بِكِ مَنْ أَحَبِّكِ وَ تَوَلَّاكِ وَ أَحَبَّ ذُرِّیتَكِ وَ تَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ! وَ وَعْدِىَ الْحَقُّ وَ أَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِیعَادَ.

 «اى فاطمه راست مى‌گوئى؛ من نام تو را فاطمه (یعنى بُرنده و جدا کننده از آتش) گذاردم و به واسطه تو هر کس تو را دوست داشته باشد و ولایت تو را داشته باشد، و ذرّیه تو را دوست داشته باشد و ولایت آنها را داشته باشد، من آنها را از آتش جدا مى‌کنم! و وعده من حقّ است و من خلف وعده نمى‌کنم!»

 و این بنده خودم را امر به آتش کردم، تا تو درباره او شفاعت کنى و شفاعت تو را بپذیرم؛ تا اینکه براى فرشتگان من و پیغمبران من و مرسلینِ از جانب من، و براى اهل موقف، موقف خاصّ تو نسبت به من و مکانت و منزلت تو در نزد من مبین و روشن گردد!

 پس در پیشانى هر كس مؤمن نوشته شده بود، دست او را بگیر و او را داخل در بهشت بنما![[178]](#footnote-178)

## شفاعت أئمّه معصومین علیهم السّلام در روز قیامت‌

 در «دَعَوات» راوندى از سماعة بن مهران وارد است كه:

 قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَیهِ السَّلَامُ: إذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ إلَى اللهِ فَقُلِ: اللَهُمَّ إنِّى أسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِىٍّ، فَإنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَ قَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ وَ ذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِى كَذَا وَ كَذَا.

 فَإنَّهُ إذَا كَانَ یوْمُ الْقِیمَةِ لَمْ یبْقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِىُّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ إلَّا وَ هُوَ یحْتَاجُ إلَیهِمَا فِى ذَلِكَ الْیوْم‌.[[179]](#footnote-179)

 «حضرت امام رضا علیه السّلام گفته‌اند: چون حاجتى بسوى خداوند داشتى بگو: بار پروردگارا! من از تو میخواهم به حقّ محمّد و علىّ، چون براى آن دو در نزد تو شأن بزرگ و قدر عظیمى است؛ پس به حقّ آن شأن و به حقّ ان قدر، درود بر محمّد و آل محمّد بفرست! و فلان و فلان حاجت مرا برآور!

 چون روز قیامت بر پا شود هیچ فرشته مقرّبى و هیچ پیامبر مرسلى و هیچ مؤمن آزمایش شده اى نیست مگر آنکه او نیازمند به آن دو نفر است.»

 و در «محاسن» أحمد بن محمّد برقى، از پدرش، از سُعدان بن مسلم، از معاویة بن وهب روایت میكند كه:

 قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لَا یتَكَلَّمُونَ إلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَواباً.

 قَالَ: نَحْنُ وَ اللهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ فِى ذَلِكَ الْیوْمِ وَ الْقَآئِلُونَ صَوَاباً.

 قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا تَقُولُونَ إذَا كَلَّمْتُمْ؟!

 قَالَ: نُمَجِّدُ رَبَّنَا، وَ نُصَلِّى عَلَى نَبِینَا، وَ نَشْفَعُ لِشِیعَتِنَا؛ فَلَا یرُدُّنَا رَبُّنَا.[[180]](#footnote-180)

 ابن وهب میگوید: «من از حضرت صادق علیه السّلام از تفسیر این آیه كه: در روز قیامت هیچكس سخن نمى‌گوید مگر كسى كه خداوند به او اذن داده باشد و راست بگوید، سؤال كردم.

 حضرت فرمود: سوگند به خدا که ما در آن روز اذن داده‌شدگانیم، و گویندگان راست.

 من عرض کردم: فدایت شوم، شما هنگامى که سخن بگوئید چه میگوئید؟!

 حضرت فرمود: پروردگار خود را تمجید مى‌کنیم، و بر پیامبرمان درود میفرستیم، و از شیعیان و پیروانمان شفاعت مى‌کنیم؛ و بنابراین خداوند ما را ردّ نمى‌کند.»

 و این روایت را در «كَنْز جامع الفوائد» با إسناد خود از سَعدان آورده است؛ و از حضرت امام كاظم علیه السّلام نیز همین مضمون را

آورده است.[[181]](#footnote-181)

 و نیز در «محاسن» با همین سند آورده است كه:

 قَالَ: قُلْتُ لَابِى عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: قَوْلُهُ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ‌ (أَىْ مَنْ هُمْ؟)

 قَالَ: نَحْنُ أُولَئِكَ الشَّافِعُونَ‌.[[182]](#footnote-182)

 «ابن وهب گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره گفتار خداوند كه: كیست در نزد خداوند شفاعت كند مگر به اذن او؟ اوست كه میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه پشت سر آنهاست، پرسیدم (یعنى پرسیدم ایشان چه كسانى هستند؟).

 حضرت فرمود: آن شفیعان فقط ما هستیم.»

 و این روایت را نیز در «تفسیر عیاشى» از معاویة بن عمّار آورده است.[[183]](#footnote-183)

 و در «مناقب» ابن شهرآشوب از حضرت صادق علیه السّلام درباره تفسیر آیه: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ‌،[[184]](#footnote-184) روایت كرده است:

 قَالَ: وَلَایةُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ: وَ یقَالُ: أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ‌، قَالَ: شَفَاعَةُ النَّبِىِّ. وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ‌، شَفَاعَةُ عَلِىٍ‌

عَلَیهِ السَّلَامُ. أُولَئكَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ، شَفَاعَةُ الائِمَّةِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ‌.[[185]](#footnote-185)

 «حضرت فرمودند: مراد، ولایت أمیر المؤمنین است. و مراد از قدم صدق، شفاعت رسول الله است. و مراد از وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ‌[[186]](#footnote-186) شفاعت على است. و مراد از آیه‌ أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ‌[[187]](#footnote-187) شفاعت امامان است.»

 و نیز در «مناقب» وارد است:

 النَّبِىُّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ [قَال‌]: إنِّى لَاشْفَعُ یوْمَ الْقِیمَةِ فَأُشَفَّعُ، وَ یشْفَعُ عَلِىٌّ فَیشَفَّعُ، وَ یشْفَعُ أهْلُ بَیتِى فَیشَفَّعُونَ‌.[[188]](#footnote-188)

 «رسول الله فرمودند: من در روز قیامت شفاعت میکنم و شفاعت من قبول است، علىّ شفاعت میکند و شفاعت او قبول است، و اهل بیت من شفاعت مى‌کنند و شفاعت آنها قبول است.»

 نقش نگین صاحب بن عَبّاد كه با آن مهر میكرده است این بوده است:

 «شفیع إسمعیل در روز قیامت، محمّد و عترت پاك او هستند.»

 و از اشعارى كه خطاب به اهل بیت و در مقام حمد و ثناى آنان است، این ابیات است:

 ١ ـ خداوند به شما چیزهائى را عطا كرد، تا از بزرگى و عظمت آن در میان مردم، ارباب و خدایان خوانده شدید!

 ٢ ـ اشباح شما در بدو آفرینش و طلوع نور توحید بر ظلال كائنات، براى خداوند نسبت به تمام عالمیان و جهانیان، حكم خدمتكاران و حاجبان را داشت.

 ٣ ـ و شما هستید آن كلماتى كه جبریل به آدم، در وقتى‌كه گناه كرده و میخواست توبه كند، تلقین كرد!

 ٤ ـ و شما هستید قبله دین خدا، آن قبله‌اى كه خداوند آن را براى سالكان و قاصدان بسوى حضرت رحمن، محراب قرار داده است.

## شفاعت ملائكه در روز قیامت و رستاخیز

 از جمله شفاعت كنندگان در روز بازپسین، فرشتگان خدا هستند:

 وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى‌.[[189]](#footnote-189)

 «و چه بسیار از فرشتگان در آسمانها هستند كه شفاعت آنها هیچ سودى ندارد مگر بعد از آنكه خداوند بهر یك از آنها اذن دهد و راضى باشد».

 و نیز فرماید: يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا\* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً.[[190]](#footnote-190)

 «در آن روز شفاعت كردن كسى ثمرى نمى‌بخشد، مگر بعد از اینكه خداوند نسبت به كسى اذن دهد و گفتار او را بپسندد. خداوند میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست؛ و آنان علمشان به خدا نمیرسد و بر علم خدا محیط نمى‌شوند.»

 این دو آیه دلالت بر شفاعت ملائكه دارد، و البتّه آیه دوّم اعمّ است از ملائكه و انبیاء و اولیاء؛ كما آنكه دو آیه اى را كه قبلًا براى شفاعت انبیاء و امامان در مطلع گفتار آوردیم نیز أعمّ از شفاعت انبیاء و امامان و ملائكه بود؛ و آن دو آیه این بود:

 ١ ـ آیه: وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ\* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ‌

 ٢. آیه: وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

 و بنابراین تمام این آیات، چه بطور خصوص و چه بطور عموم، دلالت بر شفاعت فرشتگان دارد.

## شفاعت گواهان و شهداء در روز قیامت‌

 و از جمله شفعاء، شهداء هستند؛ یعنى گواهان بر اعمال، آن كسانى كه اعمال انسان را در زیر نظر دارند، و چه در مرحله تحمّل شهادت، و چه در مرحله اداء آن، واقف و مُسَیطِر بر آنها هستند. و شهادت در اینجا به معناى شهادت به معناى كشته شدن در معركه قتال نیست.

 و ما در بحث شهادت بر اعمال‌[[191]](#footnote-191) مفصّلًا آوردیم كه طبق آیه:

 وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌.[[192]](#footnote-192)

 هر كس كه به حقّ شهادت دهد، و داراى علم بوده و اطّلاع ملكوتى به بواطن اعمال داشته باشد، او در روز قیامت از شفیعان است.

 و طبق نفى و اثبات‌ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِ‌ به دست مى‌آید كه حتماً باید شفیعان نیز از شهیدان باشند، غایة الامر هر كس به اندازه سعه اطّلاع ملكوتى بر بواطن اعمال به همان قدر میتواند شهادت دهد، و از همان افراد میتواند شفاعت كند.

## شفاعت مؤمنان در روز رستاخیز

 شفاعت مؤمنین در روز قیامت و از همین مطلب به دست مى‌آید كه مؤمنین نیز از شفیعانند؛ چون خداوند از لحوق آنان به شهداء در روز قیامت إخبار كرده است:

 وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ‌[[193]](#footnote-193).

 «و كسانى كه ایمان به خدا و پیامبرانش بیاورند، ایشانند فقط صدّیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان كه از براى آنهاست در نزد خداوند اجرشان و نورشان.»

 و نیز شفاعت مؤمنان از این آیات به دست مى‌آید:

 وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ\* فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ\* وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ\* فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ‌.[[194]](#footnote-194)

 «و ما را گمراه نكردند مگر مجرمان. و بنابراین براى ما هیچ شفیعى نیست و هیچ یارِ راست و دوست مهربانى نیست. پس ایكاش براى ما یكبار بازگشتى به دنیا بود، تا از مؤمنان بودیم!»

 این كلام گمراهان و جهنّمیان است كه خداوند در قرآن كریم بیان‌

میكند، و آنان در آنجا ادراك این معنى را مى‌كنند كه در آنجا دوست صدیق و حمیمى هست كه براى بعضى ثمر دارد؛ چون میفرماید: فَمَا لَنَا «براى ما نیست» یعنى براى دیگران هست، و نیز آن نفع و شفاعت براى مؤمنان ثمر بخش است نه براى ما؛ پس شفاعت براى مؤمنان است، و البتّه باید از جانب مؤمنان نیز بوده باشد.

 در «كافى» با إسناد متّصل خود از عبد الحمید وابشىّ روایت كرده است كه گفت: به حضور حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام عرض كردم: همسایه اى داریم كه تمام گناهان را مرتكب مى‌شود، و حتّى نماز را هم ترك میكند تا چه رسد به غیر از آن! حضرت فرمودند: سُبْحَانَ اللهِ‌! چقدر این گناه بزرگى است؟ آیا میل دارید كه من به بدتر از این كس شما را خبر دهم؟! عرض كردم: آرى!

 حضرت فرمود: کسى که به ما دشنام دهد و ناصبى باشد از او بدتر است.

 أَمَا إنَّهُ لَیسَ مِنْ عِبْدٍ یذْكَرُ عِنْدَهُ أَهْلُ الْبَیتِ فَیرِقَّ لِذِكْرِنَا إلَّا مَسَحَتِ الْمَلئِكَةُ ظَهْرَهُ وَ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا، إلَّا أَنْ یجِى‌ءَ بِذَنْبٍ یخْرِجُهُ مِنَ الإیمَانِ.

 وَ إنَّ الشَّفَاعَةُ لَمَقْبُولَةٌ، وَ مَا تُقْبَلُ فِى نَاصِبٍ. وَ إنَّ الْمُؤْمِنَ لَیشْفَعُ لِجَارِهِ وَ مَا لَهُ حَسَنَةٌ.

 فَیقُولُ: یا رَبِّ جَارِى كَانَ یكُفُّ عَنِّى الاذَى فَیشْفَعُ فِیهِ.

 فَیقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَنَا رَبُّكَ! وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ كَافَى عَنْكَ فَیدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَ مَا لَهُ مِنْ حَسَنَةٍ.

 وَ إنَّ أَدْنَى الْمُؤمِنِینَ شَفَاعَةً لَیشْفَعُ لِثَلَاثِینَ إنْسَانًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ یقُولُ أَهْلُ النَّارِ: فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ‌.[[195]](#footnote-195)

 «بدانید هیچ بنده اى نیست که چون نام اهل بیت در نزد او برده شود و بدین جهت دلش رقّت آورد و از ذکر ما براى او حال رحمت و عطوفت پدید آید، مگر آنکه فرشتگان بدن او را مسح مى‌کنند و خود را بدو مى‌مالند و تمام گناهانش بدون استثناء بخشیده میگردد، مگر آنکه گناهى به جاى آورده باشد که او را از ایمان خارج کند.

 شفاعت پذیرفته مى‌شود و لیکن درباره ناصبى پذیرفته نمى‌شود، و مؤمن براى همسایه‌اش درحالى‌که هیچ حسنه اى ندارد شفاعت میکند، و میگوید: اى پروردگار من! همسایه من از اذیت و آزار من جلوگیرى میکرده است؛ و بدین‌وسیله از او شفاعت میکند.

 خداوند میفرماید که: من پروردگار تو هستم و من سزاوارترم که رعایت حال کسى را کنم که از تو کفایت کرده است؛ و بنابراین با آنکه هیچ حسنه اى ندارد او را داخل بهشت مى‌نماید.

 و پست‌ترین مؤمنى که شفاعت میکند، درباره سى انسان شفاعت میکند، و در این هنگام اهل آتش میگویند: اى واى که ما شفیعى نداریم! و دوست غمخوار و مهربانى نداریم!»

 در «خصال» صدوق از پدرش از حِمْیرى از هارون از مَسعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از پدرانش از

أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: ثَلَاثَةٌ یشْفَعُونَ إلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَیشَفَّعُونَ: الانْبِیاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ[[196]](#footnote-196).

 «حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم گفتند: سه دسته هستند که در پیشگاه پروردگار عزّ و جلّ شفاعت مى‌کنند، و شفاعت آنها پذیرفته مى‌شود: دسته اوّل پیغمبران هستند، و پس از آن علماء، و پس از آن شهداء.»

 و نیز در «خصال» در حدیث أربَعمِائه از أمیر المؤمنین علیه السّلام آورده است كه:

 لَا تَعْنُونَا فِى الطَّلَبِ وَ الشَّفَاعَةُ لَكُمْ یوْمَ الْقِیمَةِ فِیمَا قَدَّمْتُمْ‌.[[197]](#footnote-197)

 وَ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِاهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةُ.[[198]](#footnote-198)

 «در خواهش‌ها و درخواست‌هاى خود ما را به تکلّف و مشقّت نیندازید! و شفاعت براى شما در روز قیامت بر اساس آن چیزى است که از پیش فرستاده‌اید.»

 و نیز فرموده است: «از براى ما شفاعت است، و از براى اهل مودّت ما شفاعت است».

## شفاعت شیعیان در روز قیامت‌

 و در «علل الشّرائع» با سند متّصل خود از أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه:

 وَ اللهِ شِیعَتُنَا مِنْ نُورِ اللهِ خُلِقُوا، وَ إلَیهِ یعُودُونَ. وَ اللهِ إنَّكُمْ لَمُلْحَقُونَ بِنَا یوْمَ الْقِیمَةِ وَ إنَّا لَنَشْفَعُ فَنُشَفَّعُ! وَ وَ اللهِ إنَّكُمْ لَتَشْفَعُونَ فَتُشَفَّعُونَ! وَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ إلَّا وَ سَتُرْفَعُ لَهُ نَارٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ جَنَّةٌ عَنْ یمِینِهِ فَیدْخِلُ أَحِبَّآءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَآءَهُ النَّار[[199]](#footnote-199).

 «سوگند به خدا شیعیان ما از نور خدا آفریده شده‌اند و بازگشتشان بسوى اوست. و سوگند به خدا که شما شیعیان، در روز قیامت به ما ملحق خواهید شد، و ما شفاعت مى‌کنیم، و شفاعت ما پذیرفته مى‌شود! و سوگند به خدا که شما شفاعت مى‌کنید، و شفاعتتان پذیرفته است!

 و هیچیک از شما شیعیان نیست، مگر اینکه در روز قیامت آتشى از طرف چپ او ساطع میگردد، و بهشتى و باغى از طرف راست او پدیدار مى‌شود؛ و آن شیعه هر کدام از دوستانش را که بخواهد در بهشت مى‌برد و هر کدام از دشمنانش را به آتش مى‌اندازد.»

 و در «ثواب الاعمال» مرحوم صدوق از پدرش از سعد از ابن عیسى از محمّد بن خالد از نضر از یحیى حلبى از أبو المَغْرا از أبو بصیر از علىّ صائغ روایت كرده است كه:

 قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: إنَّ الْمُؤْمِنَ لَیشْفَعُ لِحَمِیمِهِ، إلَّا أَنْ یكُونَ نَاصِباً؛ وَ لَوْ أَنَّ نَاصِباً شَفَعَ لَهُ كُلُّ نَبِىٍّ مُرْسَلٍ‌

وَ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ مَا شُفِّعُوا[[200]](#footnote-200).

 «حضرت صادق علیه السّلام گفتند: در روز قیامت، مؤمن براى دوستش شفاعت میکند، مگر آنکه آن دوست ناصبى (به امام دشنام دهد و سبّ کند) باشد؛ و اگر براى شخص ناصبى تمام پیامبران مرسل و فرشتگان مقرّب شفاعت کنند، پذیرفته نمى‌شود.»

 و در «محاسن» از ابن محبوب از أبان از أسد بن إسمعیل از جابر بن یزید روایت كرده است كه:

 قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: یا جَابِرُ! لَا تَسْتَعِنْ بِعَدُوِّنَا فِى حَاجَةٍ! وَ لَا تَسْتَعْطِهِ! وَ لَا تَسْأَلْهُ شَرْبَةَ مَآءٍ! إنَّهُ لَیمُرُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِى النَّارِ فَیقُولُ: یا مُؤْمِنُ أَ لَسْتُ فَعَلْتُ بِكَ كَذَا وَ كَذَا؟! فَیسْتَحْیى مِنْهُ فَیسْتَنْقِذُهُ مِنَ النَّارِ. فَإنَّمَا سُمِّىَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً لَانَّهُ یؤْمِنُ عَلَى اللهِ فَیؤْمِنُ أَمَانَهُ.[[201]](#footnote-201)

 «حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: اى جابر! از دشمنان ما در حاجتى که دارى یارى مطلب! و از او عطیه و عطا مخواه! و یک شربت آب نیز از آنها تقاضا مکن! چون مؤمن در روز قیامت از کنار آتش عبور میکند، و آن دشمن میگوید: اى مؤمن! مگر من همان کس نبودم که براى تو چنین و چنان کردم!؟

 در این حال مؤمن از او حیا میکند و او را از آتش بیرون مى‌کشد. و مؤمن را مؤمن نام نهاده‌اند چون مؤمن امان میدهد اتّکالًا على الله، یعنى شفاعت میکند و بنابراین خداوند امان دادن او را قبول میکند و شفاعت او را مى‌پذیرد.»

 و در «علل الشّرائع» از پدرش از أحمد بن إدریس از حنان روایت میكند كه: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: لَا تَسْأَلُوهُمْ فَتُكَلِّفُونَا قَضَاءَ حَوَائِجِهِمْ یوْمَ الْقِیمَةِ.[[202]](#footnote-202)

 حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند: «از دشمنان ما حاجات خود را نخواهید، که ما را براى قضاء حوائج آنها در روز قیامت به زحمت اندازید!»

 و نیز با همین سند روایت كرده است كه:

 قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: لَا تَسْأَلُوهُمْ الْحَوَائِجَ فَتَكُونُوا لَهُمُ الْوَسِیلَةَ إلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ فِى الْقِیمَةِ.[[203]](#footnote-203)

 «حنان گوید: حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: از آنها حوائج خود را مطلبید تا بدین جهت در روز قیامت براى آنان بسوى رسول الله وسیله اى باشد!»

 و از كتاب «تَمحیص» از حضرت امام موسى كاظم علیه السّلام آورده است كه:

 قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ یقُولُ: لَا تَسْتَخِفُّوا بِفُقَرآءِ شِیعَةِ عَلِىٍّ وَ عِتْرَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ! فَإنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَیشْفَعُ لِمِثْلِ رَبِیعَةَ وَ مُضَرَ.[[204]](#footnote-204)

 «رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم میفرمود: فقراء از شیعیان على و عترت او را که بعد از او هستند سبک مشمارید! چون هر یک از آنان بتعداد افراد قبیله ربیعه و مُضر را شفاعت میکند.»

 و از كتاب «صفات الشّیعة» صدوق از عمّار ساباطى از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت كرده است كه فرموده‌اند:

 لِكُلِّ مُؤْمِنٍ خَمْسُ سَاعَاتٍ یوْمَ الْقِیمَةِ یشْفَعُ فِیهَا.[[205]](#footnote-205)

 «از براى هر مؤمنى در روز قیامت پنج ساعت است که در آن شفاعت میکند.»

 مرحوم صدوق در «اعتقادات» گفته است:

 وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: لَا شَفِیعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ. وَ الشَّفَاعَةُ لِلانْبِیآءِ وَ الأوْصِیاءِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلئِكَةِ وَ فِى الْمُؤْمِنِینَ مَنْ یشْفَعُ مِثْلَ رَبِیعَةَ وَ مُضَرَ، وَ أَقَلُّ الْمُؤْمِنِینَ شَفَاعَةً مَنْ یشْفَعُ لِثَلَاثِینَ إنْسَانًا.

 وَ الشَّفَاعَةُ لَا تَكُونُ لِاهْلِ الشَّكِّ وَ الشِّرْكِ، وَ لَا لِاهْلِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ؛ بَلْ یكُونُ لِلْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَهْلِ التَّوحید.[[206]](#footnote-206)

 «حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: هیچ شفیعى مظفّرانه‌تر از توبه نیست. و شفاعت از براى پیامبران و اوصیاء آنها و براى مؤمنان و فرشتگان است، و در میان مؤمنین کسانى هستند که به اندازه افراد طائفه ربیعَه و مُضَر را شفاعت مى‌کنند و کمترین مقدارى را که یک مؤمن میتواند شفاعت کند سى نفر است.

 و شفاعت براى اهل شک و شرک نیست، و نیز براى اهل کفر و انکار نیست؛ بلکه فقط براى مؤمنین از أهل توحید است.»

## مقدار شفاعت مؤمن، بر حسب مقدار عمل اوست‌

 و در «مناقب» از حضرت باقر علیه السّلام درباره تفسیر گفتار خداوند متعال: وَ تَرى‌ كُلَّ أُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعى‌ إِلى‌ كِتابِهَا.[[207]](#footnote-207) آورده است كه آن حضرت گفته‌اند:

 ذَاكَ النَّبِىُّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ عَلِىُّ؛ یقُومُ عَلَى كُومٍ قَدْ عَلَا عَلَى الْخَلَائِقِ فَیشْفَعُ؛ ثُمَّ یقُولُ: یا عَلِىُّ اشْفَعْ! فَیشْفَعُ الرَّجُلُ فِى الْقَبِیلَةِ، وَ یشْفَعُ الرَّجُلُ لِاهْلِ الْبَیتِ، وَ یشْفَعُ الرَّجُلُ لِلرَّجُلَینِ، عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ؛ فَذَلِكَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ.[[208]](#footnote-208)

 «آن کتابى که همه مردم بسوى آن خوانده مى‌شوند، رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم و على است. رسول الله بر روى تلّى مى‌ایستد بطورى که بر همه خلائق اشراف دارد، و شفاعت میکند، و

پس از آن میگوید: اى على شفاعت کن! و سپس بعضى از مردم براى قبیله‌اى شفاعت مى‌نمایند، و بعضى براى اهل بیت خودشان، و بعضى براى دو نفر، بر حسب مقدار عملى که شفیع به جاى آورده است مقدار شفاعت او مختلف است؛ و اینست مقام محمود.»

 و شیخ طبرسى در ذیل آیه: فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ‌ فرموده است:

 وَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ قَالَ: یقُولُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ یوْمَ الْقِیمَةِ: أَىْ رَبِّ! عَبْدُكَ فُلَانٌ سَقَانِى شَرْبَةً مِنْ مَآءٍ فِى الدُّنْیا فَشَفِّعْنِى فِیهِ!

 فَیقُولُ: اذْهَبْ فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ! فَیذْهَبُ فَیتَجَسَّسُ فِى النَّارِ حَتَّى یخْرِجَهُ مِنْهَا.

 وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: إنَّ مِنْ أُمَّتِى مَنْ سَیدْخِلُ اللهُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ أَكْثَرَ مِنْ مُضَرَ[[209]](#footnote-209).

 «از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت است که فرمود: در روز قیامت یکى از مردمان أهل بهشت میگوید: اى پروردگار من! بنده تو فلان کس، شربتى از آب در دنیا به من نوشانیده است، شفاعت مرا درباره او قبول کن.

 خداوند میفرماید: برو و او را از آتش بیرون بیاور! این مرد بهشتى میرود و تجسّس میکند در میان آتش تا آنکه او را پیدا میکند و بیرون مى‌آورد.

 و رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند: بدرستى که در میان امّت من کسانى هستند که به شفاعت آنان خداوند بیش از قبیله مُضَر را داخل در بهشت میکند.»

 شیخ مفید در «اختصاص» گوید:

 رُوِىَ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: مَا مِنْ أَهْلِ بَیتٍ یدْخُلُ وَاحِدٌ مِنْهُمُ الْجَنَّةَ إلَّا دَخَلُوا أَجْمَعِینَ الْجَنَّةَ.

 قِیلَ: وَ كَیفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: یشْفَعُ فِیهِمْ فَیشَفَّعُ حَتَّى یبْقَى الْخَادِمُ فَیقُولُ: یا رَبِّ خُوَیدِمَتِى قَدْ كَانَتْ تَقِینِى الْحَرَّ وَ الْقَرَّ فَیشَفَّعُ فِیهَا[[210]](#footnote-210).

 «از حضرت صادق علیه السّلام روایت است كه: رسول خدا صلّى الله علیه و آله گفته‌اند:

 هیچ اهل بیتى نیستند که یکى از آنها داخل بهشت شود، مگر آنکه همگى آنان داخل بهشت مى‌شوند.

 گفته شد: اى رسول خدا این چگونه متصوّر است؟! حضرت فرمود: آن کس درباره همگى شفاعت میکند و شفاعتش پذیرفته مى‌شود، حتّى درباره خادمه‌اش. و بنابراین میگوید: اى پروردگار من! این کنیزک من، مرا از گرما و سرما حفظ میکرد؛ و شفاعتش درباره او نیز مقبول واقع مى‌شود.»

 و قریب به همین مضمون را نیز «عیاشى» از أبان بن تَغلِب از

حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است.[[211]](#footnote-211)

## شفاعت قرآن و رَحِم و أمانت در قیامت‌

 در بعضى از روایات، قرآن و أمانت و رَحِم‌ را از شفیعان روز قیامت محسوب داشته‌اند؛ در كتاب «فردوس» دیلمى از أبو هریره روایت كرده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند:

 الشُّفَعَاءُ خَمْسَةٌ: الْقُرْءَانُ وَ الرَّحِمُ وَ الامَانَةُ وَ نَبِیكُمْ وَ أَهْلُ بَیتِ نَبِیكُمْ‌.[[212]](#footnote-212)

 «شفیعان پنج دسته‌اند: قرآن و رحم و امانت و پیغمبر شما و اهل بیت پیغمبر شما»!

 راجع به شفاعت پیامبر و أهل بیتش مفصّلًا بیان شد. اینك باید دید كه چگونه آن سه دیگر از شفیعانند؟

 امّا درباره قرآن از طرفى داریم:

 وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‌ لِلْمُسْلِمِينَ‌.[[213]](#footnote-213)

 «ما این كتاب را (قرآن) بر تو به تدریج فرو فرستادیم كه روشن كننده همه چیز است و هدایت است و رحمت و بشارت براى مسلمانان.»

 پس معلوم مى‌شود كه قرآن كتاب رحمت است، و با هر كس قرآن باشد و به قرآن عمل كند مورد رحمت خداوند قرار میگیرد؛ و از طرف دیگر داریم:

 يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ\* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ‌.[[214]](#footnote-214)

 «روز قیامت روزى است كه هیچ صاحب آشنائى و دوستى و رابطه اى بهیچ وجه نمى‌تواند از آشنا و دوست و شخص مرتبط به خود دستگیرى نموده و او را بى نیاز كند، و ابداً آنان مورد كمك و نصرت واقع نمى‌شوند، مگر كسى را كه خداوند بخواهد.»

 و از این آیه معلوم مى‌شود كه كسى را كه خداوند مورد رحمت خود قرار دهد، مورد شفاعت قرار مى‌گیرد.

 و از ضمّ آیه اوّل به این آیه، بدست مى‌آید كه: قرآن رحمت است، و براى عاملین به آن، شفیع و دستگیر در روز قیامت است.

 و ما در بحث شهادت بر أعمال (مجلّد ٧، مجلس چهل و نهم) راجع به شهادت قرآن بحث كافى نمودیم، و روایتى را از «كافى» از سَعد خَفّاف از حضرت باقر علیه السّلام آوردیم كه بالصّراحَه درباره شهادت و شفاعت قرآن مطالبى جالب و ارزنده داشت، از جمله آنكه: ثُمَّ یشْفَعُ فَیشَفَّعُ وَ یسْأَلُ فَیعْطَى. «قرآن شفاعت میكند و شفاعتش پذیرفته است، و سؤال میكند و به او آنچه را كه بخواهد داده میشود.»

 و این روایت داراى معانى بسیارى است كه از هر یك از آنها مطالب دیگرى استفاده مى‌شود؛ و آنچه در بحث معاد براى ما مفید بود آنكه: آن دسته معانى كه در لفظ با معانى و احوال موجود در افراد حىّ و زنده مشترك هستند همچون امر و نهى و نفع و شفاعت و شهادت و غیرها، در عالم برزخ متمثّل به صورت‌هاى مثالى متناسب با خود مى‌شوند، و در عالم حشر و قیامت متمثّل به حقائق خود میگردند.

 و امّا درباره شفاعت امانت، در قرآن كریم داریم:

 إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا\* لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً[[215]](#footnote-215).

 «ما امانت را بر آسمانها و زمین و كوه‌ها عرضه كردیم، جملگى از تحمّل آن امتناع كردند و ترسیدند و خود را بر حذر داشتند، و انسان آن امانت را حمل كرد، و حقّاً انسان بسیار ستمكار و بسیار نادان است.

 و این عَرضِ امانت براى آن بود كه خداوند مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرك و زنان مشرك را عذاب كند، و از مردان مؤمن و زنان مؤمن، به رحمت خود درگذرد؛ و البتّه خداوند بسیار آمرزنده و

مهربان است.»

 و همان طور كه ملاحظه مى‌شود در این آیات، غرض و مقصود از عرض امانت را بر آسمانها و زمین و جبال و بالاخره قبول انسان، تعذیب منافقین و مشركین و توبه بر مؤمنین دانسته است؛ و معلوم است كه توبه خداوند بر مؤمنین همان شفاعت است.

 و بنابراین امانتْ شفیع انسان است، و البتّه معلوم است كه مراد از امانت در اینجا همان ولایت است كه از تحمّل آن، آسمانها و زمین و كوه‌ها عاجز آمدند و خود را بر حذر داشتند؛ و از امانت، امانت خاصّى اراده شده است.

## شفاعت رحم و حمیم در قیامت‌

 و امّا درباره شفاعت رَحِم در روز قیامت، در قرآن كریم داریم:

 خُذُوهُ فَغُلُّوهُ\* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ\* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ\* إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ\* وَ لا يَحُضُّ عَلى‌ طَعامِ الْمِسْكِينِ\* فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هاهُنا حَمِيمٌ‌.[[216]](#footnote-216)

 این آیات درباره كسانى است كه نامه عملشان از جانب شمال كه كنایه از جانب شقاوت است به آنها داده مى‌شود، و پس از چند آیه اى كه در شرح حال و تأسّف آنان ذكر میكند، این آیات را بیان میكند و مفادش اینست كه به فرشتگان عذاب خطاب مى‌شود كه:

 «بگیرید او را و در غُل بیفكنید! و پس از آن در آتش دوزخ بسوزانید! و سپس در سلسله و زنجیرى كه درازاى آن هفتاد ذراع است درآورید، به جهت آنكه او این‌طور بود كه ایمان به خداوند

عظیم نمى‌آورد و براى غذا دادن به مسكینان اصرار و اهتمامى نداشت، پس بنابراین براى او در امروز حمیمى نیست.»

 حمیم عبارت است از رحمِ نزدیك؛ چون پدر و مادر و برادر و أمثالهم. و على هذا از آیه فهمیده مى‌شود كه براى چنین شخص غیر مؤمن و متعدّى به حقوق، حمیم و رحمِ نزدیكى نیست كه از او دستگیرى كند و به شفاعت، او را از این زنجیر و سلسله و غُل خارج كند، و گرنه اگر مؤمن و غیر متعدّى بود حتماً حمیم او بفریاد او میر سید و از او شفاعت مى‌نمود.

## أعمال صالحه از جمله شفیعان است‌

 و از جمله شفعاء عمل صالح است كه خود بخود دستگیرى میكند و موجب رفع خطایا و گناهان میگردد.

 إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً[[217]](#footnote-217).

 «مگر كسى كه توبه كند، و ایمان بیاورد، و عمل صالح انجام دهد؛ پس خداوند زشتیها و بدیهاى چنین كسانى را به نیكیها و خوبیها تبدیل میكند، و خداوند غفور و مهربان است.»

 و معلوم است كه تبدیل سیئه به حسنه، شفاعت است؛ و ما در همین بحث شفاعت آوردیم كه حقیقت شفاعت همان تبدیل سیئه به حسنه است، به جهت نزدیكى و قربى كه بین شافع و بین مشفوعٌ له است؛ و روایت گذشته از سعد خَفّاف در شفاعت قرآن یك معناى‌

كلّى را در شفاعت أعمال حسنه و صالحه میرساند.

 از اینجاست كه مى‌بینیم در اخبار و آثار، قضایا و داستانهاى عجیبى درباره آمرزش گناهان بواسطه عمل خیرى چون رحمت آوردن به زیر دست، و عفو از خطاكار، و استمالت و دلجوئى از یتیم و دل شكسته و مریض، و یا إطعام غذا به شخص گرسنه، و آشامیدن آب به شخص تشنه و غیرها آمده است.

 یعنى آن عمل كه حقّاً انسان بدون هیچ غرض و امید پاداش و اجرى، صرفاً براى خدا و براى احیاء نفس و یا دفع ظلم از ستمگرى بجاى آورد، این اعمال كه از روى صفاى باطن سر مى‌زند و هیچكس اطّلاع ندارد و بجا و به موقع در محلّ خود مى‌نشیند؛ مانند رعد و برق خرمن گناهان را آتش میزند و همانند نور الهى، حجاب‌هاى نفسانیه را كنار میزند، و بالاخصّ براى سالكان راه خدا چنان مؤثّر و مفید و سریع است كه حدّى بر آن متصوّر نیست. چه بسیارى از محجوبان كه سالهاى دراز در هجران بسر برده‌اند، بواسطه صِرف آب دادن به دست مادر در هواى سرد زمستان، و یا پذیرائى از او در مواقع مرض و شدّت، و تحمّل آزارها و گفتارهاى درشت و زننده او، به مقامات و درجاتى رسیده‌اند.

 در كتب اخلاق براى عیادت مَرضى‌ بالاخصّ مریضهاى شكسته دل و فقیر و بى كس در بیمارستان‌ها، براى رفع قبض و پیدایش گشایش‌هاى معنوى، مطالبى هست؛ شیخ سعدى شیرازى در این باره سروده است:

و

 درباره اینكه‌ صَدَقَةُ السِّرِّ یطْفِىُ غَضَبَ الرَّبِ‌ «پنهان دادن صدقه غضب خدا را فرو مى‌نشاند.» و درباره صله رحم و آثار آن چه آثار وضعیه و چه آثار تشریعیه مطالبى است شگفت انگیز، شرح آن ما را از بحث خود بیرون میكند. و السّلام خیر خِتام‌

# مجلس شصت و سوّم: كسانى كه مورد شفاعت واقع مى‌شوند

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كتابِه الكَریم:

 وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ.

 (قسمتى از آیه بیست و هشتم، از سوره أنبیاء: بیست و یكمین سوره از قرآن كریم)

 «پیغمبران و فرشتگان شفاعت نمى‌كنند مگر براى كسى كه دینش پسندیده باشد، و ایشان از خوف و خشیت خداوند ترسناك هستند.»

 در این بحث به حول و قوّه خدا مى‌خواهیم بدانیم كه محلّ وقوع شفاعت چه نفوسى هستند؛ آیا شفاعت براى همه جهنّمیان است؟ و یا براى بعضى از مجرمان؟ و شرائط تحقّق شفاعت براى قبول و پذیرش شفاعت درباره آنها چیست؟ یعنى چه مرحله اى از مراحل را باید دارا باشند تا شفاعتِ شفیعان درباره آنها لباس تحقّق‌

در بر كند؟

## رعایت اصل وقوف بین خوف و رجا در مسأله شفاعت‌

 البتّه از آیات و روایات صراحةً استفاده نمى‌شود كه فلان دسته یا فلان فرقه صد در صد مورد شفاعت واقع مى‌شوند تا موجب تجرّى براى كم‌فهمان گردد، و به استناد پذیرش شفاعت درباره آنها دست به گناه بیالایند. و از طرفى هم وعده شفاعت إجمالًا داده شده است تا گنهكاران ناامید و مأیوس از رحمت حقّ نباشند، و با گناه انجام داده شده یكسره خود را در آتش نپندارند، بلكه رحمت واسعه حقّ دستگیر است و ارتباط با خدا و اولیاى دین موجب عدم قطع پیوستگى با مبدأ است، و همین امر موجب شفاعت و استخلاص از عذاب مى‌شود. و این حالت وقوف بین خوف و رجاء (ترس و امید) یك اصل مسلّم حیاتى دینى است كه موجب رشد و تكامل است؛ این حال، حركت‌آفرین و مُشَوِّق براى درجات و مقامات است.

 اگر بنى آدم بنا بود یكسره در خوف باشد و راه شوق و امید به كمال و فوز به درجات براى او بسته بود، هلاك و نابود مى‌شد و شدّت فشار و قهر نفسانى او را از پاى در مى‌آورد، و تمام سرمایه‌هاى خدادادى او تباه و فاسد مى‌گشت و یك قدم توانائى نداشت تا به مرحله فعلیت و كمال نسبى هم جلو آید.

 و اگر بنا بود پیوسته در امید و رجاء به سر برد، غرور نفسانى او را از رنج و حركت به سوى كمال باز مى‌داشت، و در گوشه خلوت مى‌آرمید و تجرّى در گناه و هتك حرمت الهى او را به منجلاب تباهى‌

مى‌كشید، و تمام سرمایه‌هاى خدادادى نیز فاسد و خراب مى‌گشت و نطفه قابلیت و استعداد كمال در اوّلین وهله خفه مى‌شد.

 و لیكن این حال بَین بین كه هم امید و ترس؛ هم امید شفاعت، و هم بیم از عذاب؛ هم امید رحمت، هم خوف از سَطْوَت و قهر و غضب، با هم توأم باشد و مانند دو طفل نوزاد از یك رحم، پیوسته با هم جلیس و هم صحبت باشند؛ انسان را از جاى خود حركت مى‌دهد و براى به فعلیت رسانیدن قوا و استعدادهاى خود به مراحل كمال پیش مى‌برد.

 بر همین اساس كلّى در مورد شفاعت نیز عمل شده است؛ یعنى بیانات شرعیه طورى است كه هیچ كس نمى‌تواند بگوید قطعاً من مورد شفاعت واقع مى‌شوم، و نیز هیچ كس نمى‌تواند بگوید من قطعاً مورد شفاعت واقع نمى‌شوم.

 بلى كلّیاتى در آیات و روایات وارد است كه دلالت دارد كه شرط شفاعت، ایمان است؛ ایمان به خدا و به رسول خدا و به اوصیاء و اولیاى رسول خدا؛ و شفاعت درباره مشركان و كافران و منافقان نیست. و ما اینك در این باره، اوّل از آیات قرآن كریم و پس از آن از روایات وارده از معصومین به بحث مى‌پردازیم:

 از آیه اى كه در مطلع گفتار ذكر شد به دست مى‌آید كه شفاعت براى كسى است كه در نزد خدا پسندیده است. حال ببینیم مراد از پسندیدگى چیست؟ آیا پسندیدگى در ذات و سرشت است؟ یا پسندیدگى در عقیده و دین و آئین؟ و یا پسندیدگى در كردار و رفتار؟

## آیات وارده درباره شرائط شفاعت‌شوندگان‌

 كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ\* إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ\* فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ\* عَنِ الْمُجْرِمِينَ\* ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ\* قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ\* وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ\* وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ\* وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ\* حَتَّى أَتانَا الْيَقِينُ\* فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ‌[[218]](#footnote-218).

 «هر نفسى در گرو و رهن اعمالى است كه بجاى آورده است، مگر اصحاب یمین كه در بهشت‌هائى گفتگو دارند با مجرمان، كه چه موجب شد شما در آتش دوزخ افكنده شوید؟!

 مى‌گویند: ما از نماز گزاران نبوده‌ایم، و مسكین را طعام نمى‌دادیم! و با فرو رفتگان و تعمّق كنندگان در غرور و اباطیل دنیا فرورفته بودیم! و ما روز پاداش را تكذیب نموده و به دروغ نسبت مى‌دادیم. این حال ما بود تا آنكه مرگ و یقین بما رسید؛ و بنابراین شفاعت شفاعت كنندگان براى آنان هیچ سودى ندارد.»

 از این گفتار استفاده مى‌شود كه تمام نفوس در گرو و رهان اعمال خود هستند، و گناهان و خطایائى را كه در دنیا مرتكب شده‌اند روز قیامت آنان را در بند اسارت و مسكنت مقید و در بند مى‌دارد.

 و فقط اصحاب یمین از این اسارت مستثنى هستند، زیرا كه آنها از رهن و گرو خلاص شده و از بند و زنجیر عواقب سوءِ کردارشان‌ رهائى یافته و در بهشت‌ها استقرار یافته‌اند.

 و در عین حال مى‌فرماید كه: آنها از مجرمانى كه در دوزخ گرفتارند، در پرده و حجاب نیستند؛ بلكه با آنها گفتگو دارند و از علّت ورودشان به دوزخ مى‌پرسند، و آنها در جواب به وجود چند صفت در خودشان اشاره مى‌كنند كه آنان را در دوزخ افكنده و مانع از ثمر بخشیدن شفاعت نسبت به آنان شده است.

 و مفاد این گفتگو چنین مى‌شود كه اصحاب یمین كه در دوزخ نیستند مُتّصف به این صفات نیستند، این صفاتى كه مانع از پذیرش شفاعت درباره آنها مى‌شود. و چون متّصف به این صفاتِ مانعه از قبول شفاعت نیستند، و خداوند نفوس آنان را از گرو گناهان و معاصى رها ساخته است، و به غیر از مجرمانى هستند كه از شفاعت محروم شده‌اند و در نتیجه به دوزخ افتاده‌اند؛ پس معلوم مى‌شود كه این رهائى از گرو و اخراج از بند اسارت گناهان به واسطه شفاعت بوده است، و بنابراین أصحاب یمین كسانى هستند كه شفاعت درباره آنها پذیرفته است.

 و در این آیات با دلالت التزامیه صفات أصحاب یمین ـ با مقابله مجرمین كه به واسطه صفاتشان از شفاعت محروم شده‌اند ـ به دست مى‌آید؛ و آن چهار چیز است.

 توضیح آنكه: این آیات در سوره‌ المُدَّثِّر است. و همان طور كه از مضمون آیات این سوره به دست مى‌آید، این سوره در مكّه و در اوائل بعثت‌ رسول‌ الله صلّى الله علیه و آله و سلّم نازل شده است.

 در آن روز، تشریع صلوة بدین كیفیت كه ما امروز به جاى‌

مى‌آوریم نبود، و تشریع زكوة نیز بدین صورت و كیفیتى كه ما امروز زكوة مى‌دهیم نبود؛ بلكه مراد از نمازى كه در این آیه وارد است كه مجرمان مى‌گویند: ما از نماز گزاران نبوده‌ایم، مطلق توجّه به سوى خداست، با خضوع و خشوع مقام عبودیت نسبت به ساحت قدس او جلّ و عزّ؛ و مراد از إطعام مسكین نیز مطلق انفاق بر فقیران و مسكینان فى سبیل الله بوده است.

 و مراد از تعمّق و فرو رفتن در امور دنیوى، غور و بررسى مَلاهى دنیا و زَخارِف و زینتهاى آن است كه انسان را از توجّه و اقبال به آخرت و روز جزا و پاداش باز مى‌دارد؛ و یا مراد، تعمّق در طعن به آیات خداست كه توجّه به این آیات روز حساب را به یاد مى‌آورد و به بشارت و انذار و وعده و وعید، مردم را حركت مى‌دهد.

 و مراد از تَكْذیب یومِ الدّین كه معلوم است همان عدم اقرار و اعتراف به معاد و بازگشت انسان به سراى أبدیت و جاودانى و موقف قیامت است.

 و واضح است كه به واسطه تلبّس به این صفات چهارگانه؛ یعنى ترك نماز، و ترك انفاق در راه خدا، و خوض و غور در ملاهى و مَناهى و یا در طعن به آیات خدا، و در تكذیب روز جزا و حساب، به كلّى اركان دین منهدم مى‌شود. و امّا با تلبّس به صفات ضدّ آن یعنى نماز براى خدا، و انفاق در راه خدا، و اقتداء به اولیاى دین در اعراض از توجّه تامّ به امور اعتباریه، و توجّه و اقبال به یوم لقاء الله و روز دیدار و زیارت خدا، اصول و اساس دین بر پاست.

 چون دین عبارت است از اقتداء به هادیان راه خدا كه انسان را از جاودان زیستى روى زمین برگردانده و به سوى عالم آخرت و لِقاء و زیارت حضرت حقّ معبود و معبود بحقّ سوق مى‌دهند. و این دو جهت همان ترك غور در امر دنیا و تصدیق روز قیامت است كه در آیه آمده است؛ و لازمه این دو امر توجّه تامّ است به خداوند متعال در موقف عبودیت خویش، و سعى در رفع حوائج مردم كه مخلوق خدا و مربوط با خدا هستند؛ و این دو جهت، نماز و انفاق در راه خداست.

 و بنابراین قوام و پایه دین در دو جهت علم و عمل، عقیده و كردار، به این چهار جهت مربوط و منوط است و البتّه این جهات نیز مستلزم بقیه اركان دین چون توحید و نبوّت خواهد بود.

## شفاعت اختصاص به مؤمن گناهكار دارد

 پس اصحاب یمین كسانى هستند كه به شفاعت نائل مى‌گردند، و آنان كسانى هستند كه از جهت دین و اعتقاد پاك و منزه باشند. حال اگر اعمال و كردارشان نیز پسندیده باشد، دیگر در روز بازپسین نیازى به شفاعت ندارند، و اگر اعمالشان مَرضىّ و پسندیده حضرت حق نباشد نیازمند شفاعتند.

 پس شفاعت اختصاص به گنهكاران از اصحاب یمین دارد.

 چه گنهكارانى؟ مرتكبین گناهان كبیره، نه صغیره. زیرا اگر كسى از گناهان كبیره اجتناب كند، گناهان صغیره‌اش خود بخود آمرزیده مى‌شود؛ و دیگر براى غفران و آمرزش آن نیازى به شفاعت ندارد.

 إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ‌[[219]](#footnote-219).

 «اگر شما از گناهان بزرگى كه از آن نهى شده‌اید اجتناب ورزید، ما گناهان كوچك شما را مى‌آمرزیم!»

 و بنابراین كسى كه گناهانش آمرزیده نشده است و در روز قیامت نیاز به شفاعت دارد، كسى است كه گناه كبیره انجام داده است؛ زیرا اگر گناه او صغیره بود، ترك گناه كبیره، خود بخود موجب غفران و آمرزش او بود.

## شفاعت از آنِ اصحاب یمین مبتلا به گناه كبیره است‌

 ترك كبیره مُكَفِّر گناه صغیره است. و از اینجا خوب معلوم شد كه شفاعت براى مرتكبین كبیره از اصحاب یمین است و طبق احادیث وارده از شیعه و سنّى، رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

 إنَّمَا شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ‌.

 «شفاعت من فقط راجع به معصیت‌کاران کبیره از امّت من است. و امّا محسنین براى آنها راه مؤاخذه اى نیست.»

 استاد ما علّامه طباطبائى مُدّ ظلُّه العالى از تفسیر «الدُّرّ المنثور» نقل كرده‌اند كه این حدیث را حاكم با تصحیح آن و بیهقى در «بعث» تخریج كرده‌اند از جابر بن عبد الله أنصارى كه چون رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم این آیه را قرائت كردند:

 وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌.

 فرمودند: إنَّ شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى‌.[[220]](#footnote-220)

 و البتّه معلوم است كه مراد از مُحسنان كه به معناى نیكوكاران است، همان ترك كنندگان معصیت كبیره هستند، نه معصیت صغیره؛ و این استفاده از تقابل و تقارن محسنین با اهل كبائر در گفتار حضرت حاصل مى‌شود.

## مراد از أصحاب یمین، پیروان امام حقّ است‌

 و از جهت دیگر بحث، آنكه: همان طور كه در بحث نامه عمل بیان شد مراد از اصحاب الیمین كه همان اصحاب مَیمَنه هستند در قبال اصحاب شِمال و اصحاب مَشْئَمه، آن است كه نامه عمل انسان از جانب راست كه كنایه از جانب سعادت و امام حقّ است به ایشان برسد نه آنكه به دست راست ایشان برسد؛ چون مى‌فرماید: أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ‌ و نمى‌فرماید: اوتىَ کتابَهُ فى یمِینهِ یا إلَى یمِینِهِ. و باءْ باءِ سببیت است؛ یعنى نامه عمل به سبب یمین كه مراد امام حقّ است به ایشان مى‌رسد، چون در قرآن كریم وارد است كه:

 يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا.[[221]](#footnote-221)

 «روزى مى‌رسد كه ما تمام مردمان را به وسیله امامشان مى‌خوانیم پس كسى كه نامه عمل او به وسیله جانب راست كه جانب سعادت است به او داده شود، پس ایشان نامه عمل خود را مى‌خوانند؛ و بقدر پوست نازك روى هسته خرما به آنها ستم‌

نمى‌شود.»

 و از این آیه به خوبى مى‌توان به دست آورد كه مراد از یمین، امام حقّ است؛ چون تفریعِ‌ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ‌، بر جمله‌ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ‌ مى‌باشد. و على هذا اصحاب یمین پیروان امام حقّند و این همان مسأله ولایت است كه در أخبار كثیره وارد شده است. و مرجع نام گذارى به اصحاب یمین به مرضى بودن و پسندیدگى در آئین است كه مرجعش همان واجدیت چهار صفتى است كه ذكر شد.

 و على هذا شفاعت اختصاص به مرتكبین كبائر از اهل ولایت و پیروان امام حقّ دارد.

## استدلال به آیه: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌

 ما مى‌توانیم درباره صفات و خصوصیات شفاعت‌شدگان در روز قیامت به دو مورد دیگر از آیات قرآن كریم استدلال كنیم:

 اوّل خصوص آیه: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌.[[222]](#footnote-222)

 «پیامبران و ملائكه شفاعت نمى‌كنند، مگر براى كسى كه پسندیده باشد.»

 و همان طور كه ملاحظه مى‌شود، در اینجا پسندیدگى (ارتضاء) بطور مطلق آمده و مقید به كردار و رفتار نشده است؛ یعنى خودش و عقیده و دینش مورد پسند باشد و مرضىّ حضرت حقّ باشد، گرچه كردارش این چنین نباشد.

 به خلاف آیه وارده درباره شفاعت كنندگان:

 يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا.[[223]](#footnote-223)

 «در روز قیامت شفاعت كردن كسى ثمرى ندارد، مگر شفاعت كسى كه خداوند رحمن به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتارش را هم پسندیده باشد.»

 در اینجا مى‌بینیم علاوه بر اذن خدا، رضایت از او و پسندیدگى از او را مقید به گفتار كرده است.

 امّا در آیه مورد بحث كه درباره شفاعت‌شدگان است چنین قیدى و شرطى نیست؛ پس مى‌فهمیم كه درباره شفاعت‌شدگان صحّتِ گفتار و استوارى رفتار لازم نیست، زیرا اگر آنها در گفتار و رفتار استوار و راست بودند و فعلشان چون دین و عقیده شان، مرضىّ و پسندیده بود، دیگر موردى براى شفاعت نبود؛ چنین مردمى بدون شفاعت به بهشت مى‌روند.

 و شاهد بر این آنست كه مى‌فرماید:

 وَ لا يَرْضى‌ لِعِبادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ‌.[[224]](#footnote-224)

 «خداوند كفر را از بندگانش نمى‌پسندد و رضایت بدان نمى‌دهد. و اگر شما شكر او را به جاى آورید، مى‌پسندد و براى شما رضا مى‌دهد.»

 در اینجا نیز مى‌بینیم كه شكرانه كه به قرینه كفر همان ایمان‌

است مورد رضایت قرار گرفته است، نه عمل و كردار و رفتار.

 ولى چون از طرفى داریم كه: فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضى‌ عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ‌[[225]](#footnote-225)

 «پس بدرستى كه خداوند از گروه فاسق راضى نیست و فسق مورد پسند او نیست.»

 اگر این فسق، فسقِ عقیدتى و دینى، یعنى عدول از عقیده پاك و دین حقّ باشد، منافاتى با این بحث ما ندارد، چون كسانى كه فسق در عقیده و آئین دارند مورد شفاعت واقع نمى‌شوند.

 و اگر مراد از این فسق، فسقِ عملى یعنى ارتكاب گناه و معاصى كبیره باشد، به واسطه شفاعت تبدیل به حسنه مى‌گردد و دیگر فسقى نیست. چون از ثمراتِ شفاعت تبدیل سیئات به حسنات است، و در این صورت رضایت حضرت حقّ حاصل است.

 و بنابراین، نتیجه این مى‌شود كه شفاعت درباره كسانى است كه عقیده و آئینشان پسندیده باشد، و كردارشان پسندیده نباشد. و این همان است كه گفتیم مراد مرتكبین كبائر از اصحاب یمینند.

## آیات وارده در شرائط شفاعت‌شوندگان‌

 دوّم: مجموعه آیاتى كه از ضمّ آنها به یكدیگر این حقیقت بدست مى‌آید. توضیح آنكه در قرآن كریم داریم:

 يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً\* وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلى‌ جَهَنَّمَ وِرْداً\* لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ‌

عَهْداً[[226]](#footnote-226).

 «روز قیامت روزى است كه ما مردمان متّقى و پرهیزكار را مجتمعاً به سوى خداوند رحمن محشور مى‌گردانیم، و مردمان مجرم را به سوى ورود در جهنّم روانه مى‌سازیم. و آنها تملّكِ شفاعت را ندارند، مگر آن كسى كه در نزد خداوند رحمن عهدى را پذیرفته باشد.»

 و چون مراد از شفاعت در اینجا مصدر مَبْنىّ لِلْمَفعول است، یعنى شفاعت شدن، نه شفاعت كردن؛ فلهذا بدست مى‌آید كه از مجرمان آن كسى كه عهد خدا را پذیرفته باشد مستحقّ شفاعت است. زیرا كه هر مجرمى كافر نیست و دخول در آتش براى او حتمى نیست؛ به دلیل آنكه در قرآن مجید وارد است:

 إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى‌\* وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى‌.[[227]](#footnote-227)

 «حقّاً آن كسى كه به سوى پروردگارش رود و مجرم باشد، براى اوست جهنّم كه در آن نه مى‌میرد و نه زنده مى‌ماند. و هر كس كه با ایمان باشد و اعمال صالحه به جاى آورده باشد و به سوى پروردگارش رود، براى ایشان درجات و مقامات بلند پایه ایست.»

## مراد از عهد در قرآن ایمان به خدا و اقرار به ولایت است‌

 و ما مى‌دانیم كه هر كس ایمان و عمل صالح نداشته باشد، مجرم است، چه اینكه أصلًا ایمان نیاورده باشد، و چه اینكه ایمان آورده باشد و عمل صالح انجام نداده باشد. و بنابراین بعضى از مجرمین هستند كه بر دین حقّ مى‌باشند ولى عمل صالح ندارند؛ اینانند آن كسانى كه عهد خدا را پذیرفته‌اند و در آیه‌ لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً استثناء شده‌اند.

 و عهد خدا در آیۀ زیر بیان شده است:

 أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ\* وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ‌[[228]](#footnote-228).

(خداوند به بنى آدم خطاب مى‌فرماید:) اى فرزندان آدم! آیا من با شما عهد نكردم كه شیطان را عبادت مكنید، چون او دشمن آشكار شماست! و مرا عبادت كنید، اینست صراط مستقیم!»

 جمله‌ أَنِ اعْبُدُونِي‌ عهد است، به معناى امر و فرمان؛ یعنى فرمان و امر مرا بپذیرید!

 و جمله‌ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ‌ عهد است به معناى التزام؛ یعنى ملتزم صراط مستقیم كه داراى هدایت و سعادت و نجات است بوده باشید.

 و بنابراین مجرمانى كه عهد خدا را پذیرفته باشند و لیكن عمل‌

صالح ننموده باشند به واسطه گناهانشان به دوزخ مى‌روند، و چون ایمان دارند و عهد خدا را قبول كرده‌اند به واسطه شفاعت از آن خارج مى‌شوند.

 و اشاره به همین عهد خداست آیه:

 وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً[[229]](#footnote-229).

 «یهود مى‌گویند: آتش بدن ما را مَسّ نمى‌كند، مگر چند روز معدودى. اى پیامبر به آنها بگو آیا شما عهدى را در نزد خدا نموده اید!؟»

 یعنى آن كسانى كه اتّخاذ عهد كرده‌اند، از آتش بیرون مى‌آیند و مدّتى بیش در دوزخ نمى‌مانند.

 و این همان مفادى است كه بیان شد كه مورد شفاعت در روز قیامت كسانى هستند كه متدین به دین حقّ بوده باشند و مرتكب معاصى كبیره شده‌اند، و ایشانند كه خداوند از دینشان راضى است.

 شیخ طبْرِسى در ذیل آیه‌ لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً فرموده است كه:

 «مجرمان قدرت بر شفاعت ندارند: و بنابراین نه مى‌توانند شفاعت كنند و نه در وقتى كه اهل ایمان شفاعت مى‌كنند براى بعضى دیگر از مؤمنین، كسى براى آنها شفاعت مى‌كند.

 چون ملكیت و دارا بودن شفاعت بر دو قسم است: اوّل آنكه‌

براى غیر شفاعت كند. و دوّم آنكه از غیر استدعاى شفاعت براى خود كند. خداوند در اینجا بیان كرده است كه: این دسته كفّار، نه شفاعت غیر درباره آنان پذیرفته است، و نه شفاعت آنان درباره غیر.

 و معناى‌ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً اینست كه: مالك شفاعت براى غیر، و یا ـ بنا بر قولى ـ از غیر براى خود نیستند مگر كسانى كه عهد داشته باشند.

 و مراد از عهد ایمان است، و اقرار به وحدانیت ذات أقدس حقّ، و تصدیق به پیامبرانش.

 و بعضى گفته‌اند: مراد از عهد، شهادت بر وحدانیت خدا، و تبرّى به سوى خدا از هر حَوْل و قوّه اى جز خدا، و عدم امیدوارى مگر به خدا مى‌باشد؛ و این قول از ابن عبّاس نقل شده است.

 و بعضى گفته‌اند كه: مراد اینست كه شفاعت نمى‌كند مگر آن كسانى كه خداوند رحمن به آنها به طور مطلق اذن در شفاعت را داده است، چون پیامبران و شهیدان و عالمان و مؤمنان همان طورى كه در أخبار وارد شده است.

## كیفیت وصیت و عهد هنگام موت‌

 و علىّ بن إبراهیم در تفسیر خود گفته است: پدرم، از ابن محبوب، از سلیمان بن جعفر، از حضرت صادق علیه السّلام از پدرانشان علیهم السّلام روایت كرده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: مَنْ لَمْ یحْسِنْ وَصِیتَهُ عِنْدَ المَوْتِ كَانَ‌

نَقْصاً فِى مُرُوَّتِهِ‌. «هر کس در هنگام مرگ وصیت نیکوئى نکند، نقصانى در مروّت اوست».

 قِیلَ: یا رَسُولَ اللهِ! وَ كَیفَ یوصِى الْمَیتُ؟!

 قَالَ: إذَا حَضَرَتْهُ وَفَاتُهُ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ إلَیهِ قَالَ:

 «گفته شد: اى رسول خدا! میت چگونه وصیت کند؟ فرمود: چون وفاتش برسد، و مردم در نزد او گرد آیند بگوید:»

 اللَهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاواتِ وَ الارْضِ عَالِمَ الْغَیبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِیمَ.

 إنِّى أَعْهَدُ إلَیكَ فِى دَارِ الدُّنْیا أَنِّى أَشْهَدُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا أَنْتَ، وَحْدَكَ لَا شَرِیكَ لَكَ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقُّ، وَ أَنَّ النَّارَ حَقُّ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقُّ، وَ الْحِسَابَ حَقُّ، وَ الْقَدْرَ وَ الْمِیزَانَ حَقُّ، وَ أَنَّ الدِّینَ كَمَا وَصَفْتَ، وَ أَنَّ الإسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ، وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ، وَ أَنَّ الْقُرْءَانَ كَمَا أَنْزَلْتَ، وَ أَنَّكَ أَنْتَ اللهُ الْحَقُّ الْمُبِینُ.

 جَزَى اللهُ مُحَمَّدًا عَنَّا خَیرَ الْجَزَاءِ، وَ حَیا اللهُ مُحَمَّدًا وَ ءَالَهُ بِالسَّلَامِ.

 اللَهُمَّ یا عُدَّتِى عِنْدَ كُرْبَتِى! وَ یا صَاحِبِى عِنْدَ شِدَّتِى! وَ یا وَلِىَّ نِعْمَتِى! إلَهِى وَ إلَهَ ءَابَآئِى! لَا تَكِلْنِى إلَى نَفْسِى طَرْفَةَ عَینٍ! فَإنَّكَ إن تَكِلْنِى إلَى نَفْسِى أَقْرَبْ مِنَ الشَّرِّ وَ أَبْعَدْ مِنَ الْخَیرِ. وَ ءَانِسْ فِى الْقَبْرِ وَحْشَتِى وَ اجْعَلْ لِى عَهْدًا یوْمَ أَلْقَاكَ مَنْشُوراً.

 «بار پروردگارا! اى آفریننده آسمانها و زمین! دانا به غیب و آشکارا! بخشنده و مهربان.

 من ملتزم و متعهّد مى‌گردم و وصیت مى‌کنم به تو، در این جهان دنیا که من این چنین هستم که شهادت مى‌دهم که هیچ معبودى و مقصودى جز تو نیست! تو فرد و تنها هستى و هیچ شریک ندارى، و اینکه محمّد بنده تُست و فرستاده تست، و اینکه بهشت حقّ است، و آتش حقّ است، و برانگیخته شدن از قبرها حقّ است، و حساب حقّ است، و اندازه و ترازوى عمل حقّ است، و دین همان است که تو توصیف کرده‌اى! و اسلام همان است که تو تشریع فرموده اى، و گفتار همان است که تو بیان نموده اى، و قرآن همان است که تو نازل کرده‌اى، و به درستى که حقّاً تو هستى خداوند که حقّى و آشکارا هستى!

 خداوند محمّد را از نزد ما و از جانب ما جزاى خیر دهد، و محمّد و آل او را به سلام تحیت بخشد.

 بار پروردگارا! تو هستى که در گرفتاریها و غصّه‌ها و شدائد، پایه اتّکاء و دلگرمى و امید و استمداد منى؛ و در مصائب و واردات و شدّت‌ها همنشین و هم صحبت منى؛ و تو هستى که صاحب اختیار و ولىّ نعمت منى!

 بار پروردگار من و خداى پدران من! بقدر یک چشم بر هم نهادن مرا به خودم و به نفس خودم وا مگذار. چون اگر مرا به نفس خودم واگذار کنى، در آن صورت نزدیکترین نقطه به شرور و بدیها خواهم‌

بود، و دورترین نقطه از خیرات و خوبى‌ها. و در میان وحشت قبر من انیس من باش، و در روزى که تو را زیارت کنم و به لقاء تو مشرّف آیم، عهد نامه اى که براى من قرار مى‌دهى، باز شده و گسترده قرار بده!»

 ثُمَّ یوصِى بِحَاجَتِهِ. وَ تَصدِیقُ هَذِهِ الوَصِیةِ فِى سُورَةِ مَرْیمَ فِى قَوْلِهِ: لَا یمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.

 فَهَذَا عَهْدُ المَیتِ. و الْوَصِیةُ حَقُّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ حَقٌّ عَلَیهِ أَنْ یحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِیةَ وَ یعَلِّمَهَا. وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِی عَلِىٌّ عَلَیهِ السَّلَامُ: عَلَّمَنِیهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ؛ وَ قَالَ: عَلَّمَنِیهَا جَبْرَائِیلُ عَلَیهِ السَّلَامُ.

 «و پس از این إشهاد و وصیت، به خواسته‌هائى که دارد وصیت کند. و تصدیق این گونه وصیت در قرآن کریم است، در سوره اى که در آن، مریم ذکر شده است، در قول خداوند عزّ و جلّ که مى‌فرماید: حقّ و مالکیت شفاعت را ندارد، مگر آن کسى که در نزد خداوند رحمن متعهّد به عهد شده باشد.

 و این عهد و وصیت میت است. و وصیت بر هر مسلمانى حقّ است. و نیز بر هر مسلمانى لازم و واجب است که این وصیت را محفوظ نگاه دارد و آن را تعلیم دهد. و أمیر المؤمنین علیه السّلام گفتند: این وصیت را به من رسول خدا تعلیم کرد. و رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم گفتند: این وصیت را به من جبرائیل علیه السّلام تعلیم‌

کرد.[[230]](#footnote-230)»

## كسانى شفاعت مى‌شوند كه مرضىّ الدّین باشند نه مرضىّ العمل‌

 در «أمالى» و «عیون أخبار الرّضا» در هر دو، مرحوم صدوق با سند واحد، از پدرش از سعد بن عبد الله از إبراهیم بن هاشم از علىّ ابن معبد از حسین بن خالد از حضرت امام على بن موسى الرّضا علیه السّلام از پدر خود از پدرانش، از أمیر المؤمنین علیهم السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِحَوْضِى فَلَا أَوْرَدَهُ اللهُ حَوْضِى، وَ مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِشَفَاعَتِى فَلَا أَنَا لَهُ اللهُ شَفَاعَتِى. ثُمَّ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: إنَّمَا شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ.

 قَالَ الحُسَینُ بْنُ خَالِدٍ: فَقُلْتُ لِلرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ: یا بْنَ رَسُولِ اللهِ؛ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَا یشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى‌؟! قَالَ: لَا یشْفَعُونَ إلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللهُ دِینَهُ‌[[231]](#footnote-231).

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: کسى که به حوض من ایمان نیاورد وارد در حوض من نمى‌گردد، و کسى که به شفاعت من ایمان نیاورد خداوند او را نائل به شفاعت من نمى‌کند. و سپس فرمود: این است و جز این نیست که شفاعت من اختصاص به‌

أهل معصیت کبیره از امّت من دارد، و امّا محسنان و نیکوکاران براى آنها راه مؤاخذه اى نیست.

 حسین بن خالد گوید: من به حضرت رضا علیه السّلام گفتم: اى پسر رسول خدا! پس مفاد این گفتار خدا چیست که مى‌گوید: شفاعت نمى‌کنند مگر براى کسى که پسندیده باشد، فرمود: مراد پسندیدگى در دین است.»

 و علىّ بن إبراهیم از جعفر بن أحمد از عبد الله بن موسى از حسن بن على از أبى حمزه از پدرش از أبو بصیر، از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر آیه:

 لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً.

 روایت كرده است كه:

 قَالَ: لَا یشْفَعُ وَ لَا یشْفَعُ وَ لَا یشَفَّعُ إلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، إلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ بِوَلَایةِ عَلِىٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِی وَ الائِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللهِ‌[[232]](#footnote-232).

 «حضرت فرمودند: شفاعت نمى‌کند و شفاعت نمى‌شود و شفاعت او قبول نمى‌شود، مگر کسى که در نزد خداوند رحمن متعهّد به عهد شده باشد؛ یعنى آن کسى که به او در ولایت علىّ أمیر المؤمنین و امامان بعد از او اذن داده شده باشد؛ اینست عهد در نزد خداوند.»

 و در «أمالى» صدوق، از محمّد بن موسى بن متوكّل، از محمّد

ابن یحیى عطّار، از محمّد بن حسین بن أبو الخطّاب، از نضر بن شعیب، از خالد قلانسى، از حضرت صادق علیه السّلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إذَا قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تَشَفَّعْتُ فِى أَصْحَابِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى فَیشَفِّعُنِىَ اللهُ فِیهِمْ، وَ اللهُ لَا تَشَفَّعْتُ فِیمَنْ ءَاذَى ذُرِّیتِى‌[[233]](#footnote-233).

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: زمانی که من در موقف مقام محمود بایستم، درباره گناهان کبیره اصحاب خودم شفاعت مى‌کنم، و خداوند شفاعت مرا راجع به آنها مى‌پذیرد. و سوگند به خدا که من درباره کسانى که ذرّیه مرا اذیت کرده‌اند شفاعت نخواهم کرد».

## شیعیان و مُوالیان أمیر المؤمنین علیه السّلام مورد شفاعت واقع میشوند

 و شیخ طوسى در «أمالى» خود از فحّام از منصورى از عموى پدرش از حضرت امام أبو الحسن علىُّ بن محمّدٍ العسكرىّ، از پدرانش علیهم السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِی عَلَیهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ النَّبِىَّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ یقُولُ: إذَا حُشِرَ النَّاسُ یوْمَ الْقِیمَةِ نَادَانِى مُنَادٍ: یا رَسُولَ اللهِ! إنَّ اللهَ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ أَمْكَنَكَ مِنْ مُجَازَاةِ مُحِبِّیكَ وَ مُحِبِّى أَهْلِ بَیتِكَ الْمُوَالِینَ لَهُمْ فِیكَ و الْمُعَادِینَ لَهُمْ فِیكَ، فَكَافِهِمْ بِمَا شِئْتَ! فَأَقُولُ: یا رَبِّ الْجَنَّةَ! فَأُبَوِّئُهُمْ مِنْهَا حَیثُ شِئْتُ فَذَلِكَ‌

الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِى وُعِدْتُ بِه‌[[234]](#footnote-234).

 «أمیر المؤمنین علیه السّلام گفته‌اند که: شنیدم از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم که مى‌گفتند: چون مردم در روز قیامت محشور شوند، یک منادى مرا ندا کند که: اى رسول خدا! خداوند جلَّ اسمُه تو را بر پاداش محبّان تو و محبّان اهل بیتت که از جهت تو ولایت آنها را داشته‌اند و از جهت تو معاندت و دشمنى با دشمنان تو و آنها را داشته‌اند، متمکن گردانیده است، حال به هر کیفیت که بخواهى آنان را پاداش ده!

 پس من مى‌گویم: اى پروردگار من! جزاى آنان بهشت است! آنان را جاى مى‌دهم هر کجا از آن را که بخواهم؛ و اینست مقام محمودى که به آن وعده داده شدم».

## روایات وارده در شفاعت‌شوندگان‌

 و نیز شیخ طوسى در «أمالى» روایت كرده است از حفّار، از إسماعیل بن على دِعْبِلى، از محمّد بن إبراهیم بن كثیر كه گفت: ما براى عیادت أبو نواس: حسن بن هانى در همان مرضى كه در آن فوت كرد رفتیم.

 عیسى بن موسى هاشمى به او گفت: اى أبا على! تو در آخرین روز از روزهاى دنیا و اوّلین روز از روزهاى آخرت هستى! و در كردارهاى خود فیما بَینَك و بَین الله، لغزشهائى و خطایاى زشتى داشته اى! پس حالا به سوى خداوند عزّ و جلّ توبه كن!

 أبو نواس گفت: مرا بنشانید! چون او را نشاندند و قرار گرفت، گفت: آیا تو مرا از خدا مى‌ترسانى؟! آرى، حمّاد بن سَلَمَة از ثابت بنانى از أنس بن مالك براى من چنین گفت كه: رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

 لِكُلِّ نَبِىٍّ شَفَاعَةٌ وَ أَنَا خَبَأْتُ شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى یوْمَ الْقِیمَةِ؛ أَ فَتَرَى لَا أَكُونُ مِنْهُمْ؟![[235]](#footnote-235).

 «از براى هر پیغمبرى شفاعتى است و من حقّ شفاعت خود را براى معصیت‌کاران به کبائر از امّت خودم در روز قیامت ذخیره و پنهان داشته‌ام؛ آیا تو چنان مى‌پندارى که من از آنها نیستم؟!»

 و در «بشارة المصطفى» با سلسله سند متّصل خود روایت كرده است از حضرت علىّ بن موسى الرّضا از پدرانش علیهم السّلام از أمیر المؤمنین صلوات الله علیه، از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم كه فرموده است:

 أرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِیعٌ یوْمَ الْقِیمَةِ: الْمُكْرِمُ لِذُرِّیتِى، وَ الْقَاضِى لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ، وَ السَّاعِى فِى أُمُورِهِمْ عِنْدَ ما اضْطَرُّوا إلَیهِ، وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِه‌[[236]](#footnote-236).

 «چهار نفرند که در روز قیامت من شفیع آنان هستم: اکرام کننده ذرّیه من، برآورنده حاجت‌هاى آنها، کوشا در امور آنها در مواقع گرفتارى و ضرورت، و دوستدارنده آنها با زبان و دل.»

 و صدوق در «اعتقادات» گفته است: اعْتِقادُنا فى الشَّفَاعَةِ أنَّها لِمَنِ ارْتَضَى دینَهُ مِنْ أهْلِ الْکبآئِرِ وَ الصَّغآئِرِ، فَأَمّا التّائِبونَ مِنَ الذُّنوبِ فَغَیرُ مُحْتاجینَ إلىَ الشَّفَاعَةِ. وَ قَالَ النَّبِىُّ صَلَّى الله عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِشَفَاعَتِى فَلَا أَنَالَهُ اللهُ شَفَاعَتِى.[[237]](#footnote-237).

 «اعتقاد ما طائفه شیعه در شفاعت آنست كه آن براى افرادى است كه داراى دین پسندیده باشند، از افرادى از آنها كه معصیت‌هاى كبیره و صغیره انجام مى‌دهند، و امّا توبه كنندگان از گناه نیازمند به شفاعت نیستند. و رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند: كسى كه به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را نائل به شفاعت من نمى‌كند.»

 و صدوق در كتاب «فَضائل الشّیعة» از حضرت صادق علیه السّلام با إسناد خود آورده است كه:

 إذَا كَانَ یوْمُ الْقِیمَةِ نَشْفَعُ فِى الْمُذْنِبِ مِنْ شِیعَتِنَا فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَقَدْ نَجَّاهُمُ الله‌[[238]](#footnote-238)

 «چون روز قیامت شود، ما درباره گناهکاران از شیعیان خود شفاعت مى‌کنیم؛ و امّا نیکوکاران، آنها را خداوند نجات بخشیده‌

است.»

 و در «تفسیر فرات بن إبراهیم كوفى» مُعَنْعَناً از حضرت صادق علیه السّلام از حضرت باقر علیه السّلام آورده است كه:

 نَزَلَتْ هَذِهِ الآیةُ فِینَا وَ فِى شِیعَتِنَا: فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ‌. وَ ذَلِكَ أَنَّ اللهَ یفَضِّلُنَا وَ یفَضِّلُ شِیعَتَنَا حَتَّى أَنَّا لَنَشْفَعُ وَ یشْفَعُونَ، فَإذَا رَأى ذَلِكَ مَنْ لَیسَ مِنْهُمْ قَالُوا: فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ‌[[239]](#footnote-239).

 «این آیه: «پس بنابراین براى ما هیچ شفیعى نیست و هیچ دوست مهربانى نیست» درباره ما و شیعیان ما آورده شده است. و علّتش آنست که خداوند ما را فضیلت و برترى داده است و شیعیان ما را نیز فضیلت و برترى داده است، تا به حدّى که ما شفاعت مى‌کنیم و ایشان نیز شفاعت مى‌کنند. و چون کسانى که از شیعیان نباشند این را ببینند مى‌گویند: پس براى ما شفیعى نیست، و دوست مهربانى نیست.»

 محمّد بن یعقوب كلینى از عدّه اى از أصحاب، از سهل از ابن سنان از سعدان از سماعة آورده است كه:

 قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً مَعَ أَبِى الْحَسَنِ الاوَّلِ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ النَّاسُ فِى الطَّوَافِ فِى جَوْفِ اللَیلِ.

 فَقَالَ: یا سَمَاعَةُ! إلَینَا إیابُ هَذَا الْخَلْقِ، وَ عَلَینَا حِسَابُهُمْ؛ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذَنْبٍ بَینَهُمْ وَ بَینَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَمْنَا عَلَى اللهِ فِى‌

تَرْكِهِ لَنَا، فَأَجَابَنَا إلَى ذَلِكَ. وَ مَا كَانَ بَینَهُمْ وَ بَینَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهُ مِنْهُمْ، وَ أَجَابُوا إلَى ذَلِكَ وَ عَوَّضَهُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَ‌[[240]](#footnote-240).

 «سَماعة بن مهران گوید: من با حضرت امام موسى كاظم علیه السّلام در مسجد الحرام نشسته بودیم و مردم در دل شب به طواف خانه مشغول بودند.

 حضرت فرمود: اى سماعة! بازگشت این خلق به سوى ماست، و حساب آنها بر عهده ماست؛ پس آن گناهان و خطاهائى که بین آنها و خداوند عزّ و جلّ صورت گرفته است، ما از خدا جدّاً خواسته‌ایم که به ما واگذارد، و خداوند درخواست ما را پذیرفته است. و آن گناهان و خطاهائى که بین آنها و مردم صورت گرفته است، ما از مردم در روز قیامت مى‌خواهیم که به ما ببخشند، و مردم نیز دعوت ما را اجابت مى‌کنند و در عوض خداوند عزّ و جلّ به آنان پاداش مى‌دهد.»

 و در «علل الشّرائع» با إسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه:

 إذَا كَانَ یوْمُ القِیامَةِ بَعَثَ اللهُ الْعَالِمَ وَ الْعَابِدَ، فَإذَا وَقَفَا بَینَ یدَىِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ قِیلَ لِلْعَابِدِ: انْطَلِقْ إلَى الْجَنَّةِ. وَ قِیلَ لِلْعَالِمِ: قِفْ، تَشْفَعْ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِیبِكَ لَهُمْ‌.[[241]](#footnote-241)

 «چون روز قیامت بر پا شود خداوند عالم و عابد را مبعوث‌

مى‌کند، و چون این دو در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ قرار گرفتند، به عابد گفته مى‌شود: به بهشت رهسپار شو. و به عالم گفته مى‌شود: توقّف کن تا در ازاء حسن تأدیبى که از مردم نمودى آنان را شفاعت کنى»!

## حساب شیعیان با ائمّه آنهاست‌

 در «كنز جامع الفوائد» با إسناد متّصل از محمّد بن جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام، در تفسیر این آیه شریفه: إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ\* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ‌ روایت مى‌كند كه حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

 إذَا كَانَ یوْمُ الْقِیمَةِ وَكَّلَنَا اللهُ بِحِسَابِ شِیعَتِنَا؛ فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأَلْنَاهُ أَنْ یهَبَهُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ، وَ مَا كَانَ لِمُخَالِفِیهِمْ فَهُوَ لَهُمْ، وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: هُمْ مَعَنَا حَیثُ كُنَّا[[242]](#footnote-242).

 «چون روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را به ما موکول مى‌نماید؛ پس آن حقوقى که از خدا بر عهده شیعیان است، ما از خداوند مى‌خواهیم که آن را به ما ببخشد، پس آن حقوق براى شیعیان است، و آن حقوقى که از مخالفان بر عهده شیعیان است آن هم براى شیعیان است، و آن حقوقى که از ما بر عهده شیعیان است آن هم براى شیعیان است.

 سپس حضرت فرمودند: شیعیان با ما هستند هر كجا كه ما بوده باشیم».

 و نیز در «كنز جامع الفوائد» از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه چون از تفسیر همین آیه كریمه از ایشان سؤال شد، فرمودند:

 إذَا حَشَرَ اللهُ النَّاسَ فِى صَعِیدٍ وَاحِدٍ أَجَّلَ اللهُ أَشْیاعَنَا أَنْ ینَاقِشَهُمْ فِى الْحِسَابِ، فَنَقُولُ: إلَهَنَا! هَؤُلَاءِ شِیعَتُنَا! فَیقُولُ اللهُ تَعَالَى: قَدْ جَعَلْتُ أَمْرَهُمْ إلَیكُمْ وَ قَدْ شَفَّعْتُكُمْ فِیهِمْ وَ غَفَرْتُ لِمُسِیئِهِمْ، أَدْخِلُوهُمْ الْجَنَّةَ بِغَیرِ حِسَابٍ‌.[[243]](#footnote-243).

 «چون روز قیامت شود خداوند تمام خلائق را در زمین هموارى محشور مى‌کند، و در این صورت براى آنکه در حساب پیروانمان مناقشه کند و به جزئیات رسیدگى فرماید حساب را مى‌خواهد بطول اندازد.

 ما مى‌گوئیم: بار خداوندگارا! اینان پیروان ما هستند!

 خداوند تبارک و تعالى مى‌گوید: من امر آنها را به شما واگذار کردم و شما را شفیع آنها نمودم و گنهکاران آنها را آمرزیدم! همه آنها را بدون حساب داخل بهشت کنید!»

 و نیز در همین كتاب با سند متّصل خود از جمیل آورده است كه: من به حضرت موسى بن جعفر علیهما السّلام عرض كردم: آیا من تفسیر جابر را براى مردم بگویم؟!

 حضرت فرمودند: براى مردم پست و کوته نظر مگو! زیرا مى‌روند، و جابر را بدین حدیث سرزنش مى‌کنند.

 مگر این آیه را نخوانده اى که: إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ\* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا

حِسابَهُمْ؟! گفتم: آرى!

 حضرت فرمودند: چون روز قیامت شود و خداوند اوّلین و آخرین را در محشر جمع کند، حساب شیعیان ما را به ما مى‌سپارد و ما را حسابگر مى‌کند؛ و على هذا در آن چیزهائى که فیما بَینَهم و بَین الله بوده است ما بر عهده خدا تحکیماً مى‌گذاریم که از آنها بگذرد و خداوند حکومت ما را اجازه مى‌کند؛ و در آن چیزهائى که فیما بینهم و سائر مردم بوده است ما از مردم مى‌خواهیم از آن بگذرند و آن را ببخشند و مردم هم آنها را بما مى‌بخشند؛ و در آن چیزهائى که فیما بینهم و بین ما بوده است پس ما أحقّیم که از آنها بگذریم و نادیده بگیریم.[[244]](#footnote-244)

## تمام شیعیان شفاعت مى‌شوند

 و نظیر مضمون این روایت را صدوق در «عیون أخبار الرّضا» با سند متّصل خود از داود بن سلیمان از حضرت رضا از پدرانش از أمیر المؤمنین علیهم السّلام آورده است.[[245]](#footnote-245)

 و نیز در دو كتاب حسین بن سعید از ابن أبى عمیر از عبد الرّحمن ابن حَجّاج از أحْوَل از حمران روایت كرده است كه:

 سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: إنَّ الْكُفَّارَ وَ الْمُشْرِكِینَ یرَوْنَ أَهْلَ التَّوْحِیدِ فِى النَّارِ فَیقُولُونَ: مَا نَرَى تَوْحِیدَكُمْ أَغْنَى عَنْكُمْ شَیئاً وَ مَا أَنْتُمْ وَ نَحْنُ إلَّا سَوَاءٌ.

 قَالَ: فَیأْنَفُ لَهُمُ الرَّبُّ عَزَّ وَ جَلَّ، فَیقُولُ لِلْمَلَائِكَةُ اشْفَعُوا

فَیشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللهُ، وَ یقُولُ لِلْمُؤْمِنِینَ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى إذَا لَمْ یبْقَ أَحَدٌ تَبْلُغُهُ الشَّفَاعَةُ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ، اخْرُجُوا بِرَحْمَتِى فَیخْرُجُونَ كَمَا یخْرُجُ الْفَرَاشُ.

 قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: ثُمَّ مُدَّتِ الْعُمُدُ وَ أُعْمِدَتْ عَلَیهِمْ وَ كَانَ وَ اللهِ الْخُلُودُ.[[246]](#footnote-246).

 «حُمران بن أعْین گوید: من از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم كه مى‌فرمود: چون مشرکان و کافران، أهل توحید و مؤمنان را روز قیامت در آتش ببینند، مى‌گویند: ما نمى‌بینیم که این ایمان و توحید دستى از شما گرفته باشد و شما را بى نیاز کرده باشد! و ما و شما هر دو مساوى هستیم!

 حضرت ربّ عزّ و جلّ این سخن را درباره مؤمنان نمى‌پسندد و به فرشتگان مى‌گوید: شفاعت کنید! آن‌قدر شفاعت مى‌کنند که خدا بخواهد. و به مؤمنان مى‌گوید: شفاعت کنید! و آن‌قدر شفاعت مى‌کنند که خدا بخواهد. و چون به سرحدّى برسد که باقى نماند یک نفر که از اهل شفاعت باشد، خداوند تبارک و تعالى مى‌فرماید: من ارحَم‌الراحمین هستم! همه شما شفاعت‌شدگان، از آتش به رحمت من بیرون آئید! و آنان همچون دسته‌هاى انبوه پروانه بیرون مى‌ریزند. راوى گفت: سپس حضرت أبو جعفر علیه السّلام فرمودند:

 و پس از این بر روى دوزخیان ستونها و پایه‌هاى حجاب و پرده را مى‌کشند و آنان مغضوب خدا قرار مى‌گیرند و دیگر حجاب از بین‌

نمى‌رود، و سوگند به خداوند که در آتش به طور خلود و جاودان مى‌مانند.»

## بحث تحلیلى در حقیقت عملكرد شفاعت‌

 بارى از مجموعه این روایات كثیره مستفیضه بلكه متواتره به تواتر معنوى، بدست مى‌آید كه بهشت براى پاك‌سرشتان و پاك عقیدگان است، و جهنّم براى زشت سیرتان و بدسگالان؛ و اعمال حسنه و دورى و اجتناب از اعمال سیئه براى طهارت نفس و پاكى دل و صفاى خاطر و نیت صافى و عقیده نیكوست.

 و گرنه، اعمال نیكو چنانچه بر روى دل ننشیند و نفس را پاك نكند، فائده اى ندارد؛ و اعمال بد نیز اگر از صاحب نفس طیب و طاهر پیدا شود و دوام نكند، بلكه گهگاهى پدیدار گردد، موجب كثافت و قذارت نفس نمى‌شود و با گوشمالى‌هاى خدائى و یا با توبه و یا با شفاعت از بین مى‌رود، و نفس صافى، حقیقت خود را طلوع مى‌دهد.

 خداوند نیازى به عمل نیك ما ندارد، و عمل نكوهیده ما به او ضررى نمى‌رساند؛ این اوامر و نواهى و محلّلات و محرَّمات، همه مقدّمه تزكیه نفس و طهارت سِرّ ماست؛ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها\* وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها[[247]](#footnote-247).

## میزان سعادت، حُسن عقیده و نیت طاهر است نه نفسِ عمل صالح‌

 و بناءً على هذا، اگر تزكیه نفس حاصل شد، نتیجه حاصل و

شاهد مقصود در آغوش است؛ و اگر تزكیه حاصل نشد، تكرار عبادات غیر از صورتى و تكرارى بیش نیست و موجب ارتقاء نفس و صعود روح به مدارج كمال نخواهد بود.

 بنابراین، چقدر زشت و ناپسند است كه ما میزان سعادت را نفس عمل صالح قرار دهیم و از ایمان و عقیده و نیت و طهارت غافل بمانیم، و نیز تا چه اندازه ناشایسته و نكوهیده است كه مختصر تجاوز در عمل را میزان براى بدى و زشتى بدانیم و موجب كیفر و پاداش، و از حسن عقیده و نیت طاهر و صفاى ضمیر چشم بپوشیم.

 زیرا اگر عقیده خوب و نفس طاهر شد، خطایا و گناهان اثر عمیقى نمى‌توانند روى جان داشته باشند؛ و امّا اگر عقیده بد و نفس خبیث گشت، اعمال صالحه و كردار پسندیده جز ظاهرى سطحى بر روى عمق كدر جان نیست.

 این ظاهر نیكو، چون ظاهر است و در عالم حقائق و واقعیات محلّى ندارد، از بین مى‌رود و نفس خبیث طلوع مى‌كند و به صورت جهنّمى گداخته و فروزان با شعله‌هاى مهیب و دهشت انگیز خود تهدید مى‌نماید.

 و به عكس، آن ظاهر ناستوده و كردار زشت مردمِ خوش نفس و خوش جنس و خوش عقیده نیز در عالم ظهور حقائق تاب مقاومت و ایستادگى را ندارد، و به واسطه مختصر حركتى چون حال احتضار مرگ یا عذاب قبر و بالاخره با شفاعت در روز قیامت از بین مى‌رود و نفس طیب و طاهر طلوع مى‌كند، و به صورت بهشتى جان‌فزا و

روح افزا با نسیم‌هاى لطف و لطیف خود وعده أصالت و واقعیت را میدهد.

 نگرانى چندان از گناه نیست، كه وعده مغفرت داده‌اند؛ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً[[248]](#footnote-248).

 تشویش و اضطراب از باطنِ خراب است كه به هیچ وجه از آن اغماض نمى‌شود؛ و مجاهده براى تصفیه باطن است، نه براى رنگ كارى بر روى دیوار پى شكسته از جا در رفته و منهدم شده.

 عمل زشت از شخص خوب و پسندیده كه باطنش نیكو و عقیده و ایمانش استوار باشد، همچون كفى است بر روى آب صاف، كه در اثر تموّج و حركت‌هاى شهوى و یا غضبى پیدا شده است؛ و البتّه معلوم است كه كف پایدار نیست و از بین مى‌رود.

 فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ‌.[[249]](#footnote-249)

 ولى آن آب صاف و پاك از بین رفتنى نیست، پیوسته موجود و درخشان و متلألئ و موجب سیرابى جان تشنه كامان است.

 و عمل نیكو از شخص ناپسند و بد سرشت كه باطنش خراب و ایمانش فاسد و بنیاد وجودى او بى اساس است، همچون خاكستر سفید و خوش‌رنگ و سردى است كه در اثر تموّج هوا بر روى گُل آتش نشسته است؛ آتش آتش است، سوزنده و گدازنده است، این‌

خاكستر از بین مى‌رود و با نسیمى و بادى و یا با فوت دهانى در فضا منتشر مى‌شود، و آن آتش حقیقت خود را جلوه‌گر مى‌سازد و مى‌سوزاند و خانه را آتش مى‌زند، لانه و كاشانه را منهدم مى‌كند.

 در این صورت آیا واقعاً از آن كفِ روى آب جاى نگرانى است؟ و یا حقیقةً نسبت به این خاكستر جاى دلخوشى است؟ أبداً أبداً.

## فرق سیرت نیك و عمل نیك در قالب مثال‌

 شما در وجدان خود فرض كنید یك آقا و صاحب خانه‌اى دو خادم دارد.

 اوّلى بسیار باهوش و زرنگ و پر عمل و فرمانبردار، به‌طورى‌كه ابداً از دستورات صاحبخانه تجاوز نمى‌كند؛ هر روز بامدادان بر مى‌خیزد و حیاط را مى‌روبد، و آب مى‌پاشد، و منزل را گرد روبى مى‌كند، و لباس خود را مؤدّبانه مى‌پوشد و كارهاى خارج و داخل منزل را انجام مى‌دهد؛ ولى این خادم دزد است، خودش خیانتكار است، پیوسته مترصّد است كه صاحبخانه بمیرد و یا سفر كند و او به حریم منزل خیانت كند، و به اطفال صاحبخانه تجاوز كند، و اموال را سرقت كند، و یا خود را صاحبخانه بداند، و در نیت داشته باشد كه مهر و امضاى او را جعل كند و صاحبخانه را خادم خود معرّفى كند!

 دوّمى، خادمى است دوستدار و محبّ صاحبخانه، و دوستدار حریم و اطفال او، شخصى است امین كه حتّى در خواب هم خواب خیانت نمى‌بیند، پیوسته كه نگاهش به صورت مولى و آقاى خود مى‌افتد اشك رحمت در چشمانش حلقه مى‌زند، و اگر خارى به پاى‌

طفلى خزد جانش آزرده مى‌شود، پیوسته اطفال را محبّت مى‌كند، و دوست دارد كه خانه و صاحبخانه همه معمور و آباد، و خانه با صاحبخانه دائم و برقرار باشد؛ ولى بعضى از اوقات به واسطه ضعف و یا فرضاً تنبلى مى‌خوابد، و حیاط را نمى‌روبد، و سطل خاكروبه را به سپور نمى‌دهد.

 كدامیك از این دو خادم محترمند؟ و كدامیك در نزد مولى و صاحبخانه معزّز و گرامى اند؟

 صاحبخانه از خادم اوّلى هر آن در اضطراب است كه مبادا خیانت و جنایتى كند، زیرا كه نفس او شریر است؛ ولى از خادم دوّمى در امان است، سفر مى‌كند و غیبت مى‌نماید، و دلهره اى هم ندارد.

 اینجاست كه مُفاد این همه روایات روشن مى‌شود، كه مَناط و معیار سعادت و تقرّب و قبولى اعمال، ایمان صحیح و عقیده متین و استوار و نیت پاك و محبّت به دین و اولیاى دین است. و مناط و میزان شقاوت و بازگشت اعمال و نادیده گرفتن و به گمى منتهى شدن، عقیده فاسد و نیت آلوده و ایمان با شائبه و عدم محبّت به دین و اولیاى دین است.

 آرى اگر كسى در مقابل رسول الله بایستد و با او محاجّه كند و فرمان او را به احترام با جان و دل نخرد، نماز خواندن، روزه گرفتن، و لباس زاهدانه پوشیدن چه ثمرى دارد؟ حقّاً جز ملعبه و بازى چیزى نیست.

 و اگر كسى مطیع صِرف باشد و محبّ و دوستدار باشد و رسول الله و اهل بیت و خاصّان و نزدیكان او را محترم بشمارد و به دیده إعزاز و اكرام بنگرد، گناه مختصر ناشى از شهوت، نه از انكار و استكبار كجا ضررى مى‌رساند؟

 اینجاست كه بابى از معارف الهیه دینیه به روى ما باز مى‌شود و با ادراك این حقائق در عالم نوینى از علم وارد مى‌شویم.

 محبّت، جان را به جان پیوند مى‌دهد، محبّت عمل محبوب را عمل محبّ مى‌كند، محبّت جان حبیب و محبوب را متّحد مى‌سازد، محبّت معیت مى‌آورد، و بنا به خاصیت ظروف مرتبطه در علم فیزیك موجب هم سطحى سطوح افكار و علوم و عقائد و ایمانِ افراد مختلفه در علم روانشناسى مى‌گردد.

## شفاعت براى اهل محبّت است، نه اهل عداوت‌

 شفاعت براى اهل محبّت است، نه اهل عداوت؛ براى شیعیان است، نه ناصبیان.[[250]](#footnote-250)

 شفاعت، خرمن معاصى كبیره را با یك جرقّه انجذاب روحى مغناطیسى آتش مى‌زند؛ دیگر اینجا معصیت كجاست؟

 شفاعت، موجب تبدیل سیئات به حسنات مى‌گردد؛ در این وادى، خاشاك گناه و عصیان كجاست؟

 آرى شفاعت همچون عمل صالح، گناه را به ثواب و عصیان را

به طاعت و مُجرم را به مطیع مبدّل مى‌كند.

 إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ‌[[251]](#footnote-251).

 آرى همان طور كه عمل صالح موجب تقویت روح و جان آدمى است و موجب صُعود كَلِمِ طیب و روانِ طاهر انسان به سوى خداست كه فرمود:

 إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ‌.[[252]](#footnote-252)

 همین طور شفاعت موجب ارتقاء كَلِمِ طیب به سوى خداست؛ كلم طیب ایمان مؤمن است و شفاعت آن را به سوى خدا بالا مى‌كشد، و شفاعت جانشین و خلیفه عمل صالح مى‌گردد؛ پس شفاعت، گناهكاران را به نیكوكاران ملحق مى‌كند.

 امّا نه هر گناهكارى را بلكه گناهكار از مؤمنین را كه با اولیاى دین پیوند و ربط دارند و جذب و انجذاب مغناطیسى بین ارواح آنان برقرار است.

 ایمان به خدا از خداست، و خداوند در جهنّم نیست و نمى‌سوزد، مؤمن نیز در جهنّم نمى‌تواند بوده باشد و بسوزد؛ آلودگیهاى او به گناه، در اثر شفاعت مُبَدّل به حَسَنات مى‌گردد.

 فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ‌.[[253]](#footnote-253)

 شفاعت موجب لُحوق گناهكاران از مؤمنین است به صالحان از مؤمنین.

 شفاعت موجب تقویت روح و نفس انسانى مؤمن است، در اثر كمك و امداد خارجى براى رفع موانع و عوارض.

 شفاعت برداشتن حجاب و پرده، بین حبیب و محبوب است كه به واسطه حصول كدورت زنگار كثرت پیدا شده است.

## شفاعت همچون دارو براى تقویت طبیعت است‌

 مثال: اگر بدن انسان مریض گردد و مزاج بهم بخورد و یا مثلًا قُرْحه سختى در بدن پیدا شود، چنانچه مزاج قوى باشد و طبیعت بدن سالم و دستگاههاى اصلى بدون عیب باشد، خود بخود صحّت پیدا مى‌شود و آن كسالت مرتفع مى‌گردد و آن قرحه التیام مى‌پذیرد و بالنّتیجه مرض دفع مى‌گردد؛ و گرنه احتیاج به استعمال دارو داریم تا علاج را با دواى ضدّ میكرب بنمائیم تا فعل و عمل میكرب را خنثى كند، و در بازگشت طبیعت به صحّت اوّلیه خود، بدن را نیرو بخشد و كمك كند و موادّ فاسد و تباهى كه در بدن مجتمع شده‌اند، تبدیل به موادّ صالحه نافعه مربیه و ملائمه با طبیعت بدن بنماید.

 و بنابراین در هر حال عامل مؤثّر در صحّت، همان طبیعت است؛ غایة الامر در بعضى از أحیان، خودكفا بوده و بدون نیازى به عامل خارجى رو به صحّت مى‌رود، و در بعضى از احیان نیازمند به معاونت و كمك بوده تا با یارى و یاورى او را مدد كند و با كمك و

مساعدت او دشمن را دفع، و میكرب را سركوب و صحّت را اعادت دهد.

 اگر پس از گناه، طبیعت روح و نفس انسان قوى باشد، با همان حال انفعال و شرمندگى و توبه اثر گناه زائل مى‌گردد. و اگر قوى نبود نیازمند به شفاعت است، تا طبیعت به مَدد آن به حال اوّلیه برگردد و در رتبه صالحان از مؤمنان قرار گیرد.

## لحوق مؤمنان به اصل خود

 و از اینجاست كه در عین آنكه خداوند شفاعت را مؤثّر در لحوق و الحاق معصیت‌كاران به اطاعت كنندگان مى‌شمارد، در كلام خود مكرّراً یادآور مى‌شود كه: براى هر نفسى آنچه را كه خود او كسب كرده است فائده دارد.

 لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ‌.[[254]](#footnote-254)

 «از براى هر نفسى آن چیزى است كه كسب كرده، و بر ضرر هر نفسى آن چیزى است كه اكتساب كرده است.»

 و نفسِ لحوق و الحاق را نیز از مكتسبات انسان مى‌شمرد؛ و وجود نفس طیبه مؤمن را در اخذ مكتسبات و اعمال شخص الحاق شده به او، و ظهور اعمال آن در این، و پیدایش حَسنَات او را به جایگزینى سیئات این شخص مُلحَق، از كسب و كار كرد این به شمار مى‌آورد.

 بسیار صریح و روشن است این آیه كریمه در الحاق و لحوق ذرّیه معصیت كار به آباء مطیع و فرمانبردار:

 وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ‌.[[255]](#footnote-255).

 «كسانى كه ایمان آورده‌اند و ذرّیه آنها در اصل ایمان از آنها پیروى كرده‌اند، ما ذرّیه آنها را به آنها مُلحَق مى‌سازیم و از اعمال آنها هیچ نمى‌كاهیم؛ و هر كس مرهون اعمال خودش مى‌باشد.»

 معلوم است كه الحاق و لحوق، در اصل ایمان تنها نیست، زیرا كه بنا بفرض ذرّیه ایمان آورده‌اند، بلكه الحاق و لحوق در اعمال است. یعنى عین اعمال حسنه پدران و آباء را به ذرّیه و فرزندانِ ملحق شده مى‌دهیم و آنان را نیز در رتبه و ردیف پدران و نیاكان در مى‌آوریم. و شاهد بر این مطلب آن است كه مى‌فرماید:

 وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ. «بعد از اینكه الحاق نمودیم، از عمل پدران نمى‌كاهیم.» یعنى چنین نیست كه: اعمال حسنه آنها را بین آنها و بین ذرّیه آنها قسمت كنیم، بلكه با وجود آنكه تمام اعمال صالحه از آنِ آنهاست، در عین حال، همانند آنها را به ذرّیه و فرزندان مى‌دهیم؛ این است حقیقت لحوق و الحاق.

 و سپس مى‌فرماید: كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ‌ «هر كس در گرو اعمال خودش است.»

 یعنى نفس این الحاق و لحوق در اثر طهارت ذات و عقیده پاك و ایمان و نیت خالص ذرّیه است كه موجب الحاق آنان در عمل به آباء

و اجدادشان مى‌شود؛ و چون این عقیده و ایمان و خلوص و نیت طاهر از مكتسبات ذرّیه است، بنابراین آنچه از اعمال سیئه آنها زدوده شود و به جاى آن از اعمال حسنه آباء و پدران جایگزینش گردد، همه و همه در اثر كسب و كار كرد خود ذرّیه است.

 از اینجا خوب روشن مى‌شود كه: ایمان موجب اتّصال پائین به بالا مى‌گردد؛ و چون حاجبى و مانعى در بین راه پدیدار شود كه مانع از استواء درجات گردد، آن ایمان خود بخود آن مانع را مى‌زداید و از بین مى‌برد و هر دو را با هم مجتمعاً در درجه و رتبه واحده قرار مى‌دهد.

 و این است مَفعول و عَمَلكرد شفاعت كه موجب لحوق مَشْفوعٌ لَه به شافِع است و موجب اصلاح اعمال سیئه و تبدیل آنها به اعمال حسنه مى‌باشد.

 آرى مگر نمى‌بینیم كه خداوند مى‌فرماید: فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ. «خداوند بدیهاى این گروه مؤمن متعهّد را به خوبیها تبدیل مى‌سازد.»

 اگر اصل محفوظى بین مُبْدَل و مُبْدَلٌ مِنْه نبود، در این صورت دیگر تبدیل معنى نداشت، بلكه إعدام مبدل و ایجاد مبدلٌ مِنه بود؛ اصل محفوظ همان ایمان و عقیده و ولایت و محبّت و ربط است.

 پس شفاعت یك نوع تصرّف بخصوصى در اعمال است، كه آن را تبدیل مى‌كند، با بقاءِ اصل ثابت در هر دو حال كه ایمانست و ولایت.

## آیات وارده در لحوق و مؤاخذه كافران به أعمال نیاكان خود

 ما درباره لحوق و الحاق شواهد بسیارى داریم؛ در قرآن كریم خداوند بنى اسرائیل آن روز را مورد خطاب و سرزنش قرار مى‌دهد و خود آنها را مخاطب مى‌سازد، و به فعل آباء و اجدادشان مؤاخذه مى‌كند.

 مانند آیه: وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى‌ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً[[256]](#footnote-256).

 و مانند آیه: وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى‌ لَنْ نَصْبِرَ عَلى‌ طَعامٍ واحِدٍ[[257]](#footnote-257).

 و مانند آیه: وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ[[258]](#footnote-258).

 و بسیارى از آیات دیگر.

 و همه و همه براى این جهت است كه بنى إسرائیل، در زمان رسول الله پیرو آبائشان در زمان حضرت موسى بوده‌اند و داراى همان عقیده و ایده و اخلاق و روش بوده‌اند، و بنابراین عیناً مانند موجود متّصل واحدى هستند كه یك سرش در آن زمان و سر دیگرش در این زمان باشد، هر جا شما به آن نظر كنید به آن چیز واحد نظر كرده اید!

 از حضرت امام رضا علیه السّلام مى‌پرسند: چرا فرزندان بنى امیه كه بعداً به وجود آمده‌اند، مورد لعن قرار مى‌گیرند و در

جهنّم اند؟ با آنكه بین آنها و بین جنایاتى كه پدرانشان انجام داده‌اند فاصله بسیار است. حضرت در پاسخ مى‌گویند: لِانَّهُمْ رَضُوا بِفِعَالِ ءَابَآئِهِمْ‌. چون آنها به اعمال پدرانشان راضى بودند، بنابراین در حكم همان جنایت‌كاران هستند.[[259]](#footnote-259)

 و شما مى‌بینید كه اگر اهل شهرى یا قریه اى در خیانتى و جنایتى همه راضى باشند، گرچه همه آن عمل را انجام نداده باشند، حاكم چون به آن شهر و قریه رود، همه را مورد خطاب و مؤاخذه قرار مى‌دهد و چه بسا برخى را پاداش و كیفر مى‌كند، با آنكه آنها عین عمل را به جاى نیاورده‌اند؛ اعمال از چندین سارق و جنایت كار سر زده و آنان هم مثلًا فرار كرده‌اند، و لیكن چون اهل ده و شهر با آنان در رضایت و خشنودى در عمل شریكند، حكم شریك در جرم را داشته و مؤاخذه و عقوبت دامنگیرشان مى‌شود.

## روایت ابراهیم لیثى از اصول معارف الهیه به شمار میرود

 در اینجا كه سخن بدین مرحله رسید سزاوار است روایت أبو إسحق إبراهیم لَیثى را كه با حضرت باقر علیه السّلام در این باره مذاكراتى دارد، بیاوریم.

 ما در مجلس دهم از جلد دوّم از مجلّدات «معادشناسى» بحثى كافى درباره‌ إلحاقِ مؤمنان به أولیاى خدا و إلحاق مُنکران به أولیاى شیطان‌ آورده‌ایم، و نیز قدرى از این روایت را بیان كرده‌ایم، و لیكن چون این حدیث شریف از اصول و اسَس علم ایمان و معارف الهیه به شمار مى‌رود و از تدبّر در آن ابوابى از معارف بر روى انسان گشوده مى‌گردد، تمام آن حدیث را در اینجا ذكر مى‌كنیم تا جانها به نور معرفت و ولایت‌

سروران دین قوّت گیرد و سیاهى و ظلمت أهواء و آراء باطله شیطانیه در مزبله عَفِن دفن شود:

## روایت ابراهیم لیثى در لحوق مؤمنان و كافران به اصول خود

 مرحوم شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبد الله از محمّد بن أحمد از أحمد بن محمّد سیارى از محمّد بن عبد الله بن مهران كوفى از حَنان بن سَدیر از پدرش از أبو إسحق: إبراهیم لیثى، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت مى‌كند:

 «ابراهیم گوید: من به حضرت عرض كردم: اى پسر رسول خدا! آیا مؤمن مستبصِر كه داراى بصیرت و ولایت است چون به مقام معرفت رسد و به كمال نائل آید آیا زنا مى‌كند؟

 حضرت فرمود: بار پروردگارا نه.

 من عرض كردم: آیا لواط مى‌كند؟!

 حضرت فرمود: بار پروردگارا نه.

 من عرض كردم: پس آیا دزدى مى‌كند؟!

 حضرت فرمود: نه.

 من عرض كردم: پس آیا شراب خمر مى‌خورد؟!

 حضرت فرمود: نه.

 من عرض كردم: آیا هیچ یك از این گناهان كبیره و از این زشتى‌ها و قبائح را به جاى نمى‌آورد؟!

 حضرت فرمود: نه.

 من عرض كردم: آیا هیچ گاه هیچ گونه گناهى نمى‌كند؟!

 حضرت فرمود: آرى او مؤمنِ گناهکار مُلِمّ است!

 من عرض كردم: گناهكار مُلِمّ یعنى چه!؟

 حضرت فرمود: آنکه گاهى گناه مى‌کند و بر آن اصرار ندارد!

 من عرض كردم: سبحان الله! چقدر این داستان شگفت‌آور است كه هیچ وقت مؤمن زنا نمى‌كند، و لواط نمى‌كند، و دزدى نمى‌كند، و شرب خمر نمى‌نماید، و هیچ یك از گناهان كبیره و قبائح را به جاى نمى‌آورد!

 حضرت فرمود: از کار خدا عجب نیست، خداوند تعالى هر کارى را که بخواهد مى‌کند، و در کارهایش نیز مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمى‌گیرد! ولى مردم مورد پرسش و مؤاخذه واقع مى‌شوند.

 اى ابراهیم! از چه در شگفت افتادى؟! هر چه مى‌خواهى بپرس و خوددارى مکن، و در پرسش حیا مکن؛ زیرا که این علم را در نمى‌یابد کسى که از یاد گرفتن آن استکبار ورزد، و یا آنکه حیا کند!

 من عرض كردم: اى پسر رسول خدا! من در میان شیعیان شما كسى را یافته‌ام كه شراب مى‌خورد، و راه مى‌زند و جادّه‌ها را مخوف و ترسناك مى‌سازد، و زنا مى‌كند، و لواط مى‌نماید، و ربا مى‌خورد، و زشتى‌ها و قبائح را مرتكب مى‌گردد، و به نماز و روزه و زكوة تهاون و سستى مى‌ورزد، و قطع رحم مى‌نماید، و معاصى كبیره انجام مى‌دهد! پس اینها چه چیزى است؟ و آنچه كه فرموده‌اید كه شیعیان نمى‌كنند به چه علّت است؟!

 حضرت فرمود: اى ابراهیم! آیا در ذهن تو غیر از این اشکال، اشکال دیگرى هم خَلجان کرده است؟!

 من عرض كردم: آرى اى پسر رسول خدا! اشكال دیگرى است كه از این بزرگتر است!

 حضرت فرمود: اى أبا إسحق! بگو: چیست آن اشکال؟!

 من عرض كردم: اى پسر رسول خدا! من در میان دشمنان شما و قیام كنندگان بر علیه شما در ریختن خون شما، كسانى را مى‌یابم كه نماز بسیار مى‌خوانند، و روزه بسیار مى‌گیرند، و زكوة مال خود را مى‌دهند، و مرتّباً حجّ و عمره مى‌گذارند، و بر جهاد حرص مى‌ورزند، و كارهاى خوب و صله رحم را اختیار مى‌كنند، و حقوق برادران دینى خود را مى‌دهند، و با آنان در اموال خود مواسات مى‌كنند، و از نوشیدن شرابِ خمر، و از زنا، و از لواط، و سائر فحشاء تجنّب مى‌ورزند. به چه علّت چنانند؟ و از چه سبب چنان شده اند؟!

 اى پسر رسول خدا، این مطلب را براى من تفسیر كن! و روشن كن! و مبرهن ساز! و گره را باز كن! سوگند به خدا كه در این باره فكر بسیار نموده‌ام و شبها بیدار مانده‌ام تا آنكه حوصله و طاقت من به پایان رسیده است!

 حضرت باقر علیه السّلام تبسّمى نموده و سپس فرمودند: اى ابراهیم! اینک از ما بیان شافى و کافى، و علم مکنون از خزائن علم خدا، و سرّ خدا را بگیر و نگاه دار.

 اى ابراهیم! این دو دسته اى که بیان کردى بگو ببینم اعتقاد آنها چگونه است!؟

 من عرض كردم: اى پسر رسول خدا! من محبّان و شیعیان شما را در عین آنكه آن اوصاف و افعال را از آنها براى شما بازگو كردم، چنین مى‌بینم كه اگر به یك نفر از آنان به قدر ما بین مشرق و مغرب عالم طلا و نقره داده شود تا دست از محبّت و موالات شما بردارند و محبّت و موالات غیر شما را بگیرند، چنین نخواهند كرد؛ و اگر صورت‌ها و بینى‌هاى چهره آنان با شمشیرهاى برّان هدف قرار گیرد و در راه شما كشته شوند، بازگشت نمى‌كنند و از محبّت و ولایت شما منصرف نخواهند شد.

 و من ناصبان و دشمنان شما را در عین آنكه آن اوصاف و افعال را از آنها براى شما بازگو كردم، چنان مى‌یابم كه اگر به یك نفر از آنها به اندازه ما بین مشرق و مغرب عالم طلا و نقره داده شود، تا آنكه از محبّت طواغیت زمان و از موالاتشان كنده و بریده شوند و به محبّت و موالات شما درآیند، چنان نخواهند كرد.

 و اگر صورت‌ها و چهره‌هایشان هدف شمشیر قرار گیرد و در راه آن طواغیت به قتل برسند، بازگشت نمى‌كنند و مرتدع نمى‌شوند.

 و چنانچه یك نفر از آنها مدحى و منقبتى و فضیلتى از شما بشنود، مُشمئز مى‌گردد و چِندشش مى‌شود و رنگ صورتش تغییر مى‌كند، و بر اساس بُغض و عداوتى كه با شما دارند و محبّتى كه به آنها دارند، آثار كراهت و ناخرسندى در سیمایشان مشهود مى‌شود.

 حضرت باقر علیه السّلام تبسّمى نموده و فرمودند: اى ابراهیم! ههُنَا هَلَکتِ الْعَامِلَةُ النَّاصِبَةُ تَصْلى‌ ناراً حامِيَةً\* تُسْقى‌ مِنْ عَيْنٍ‌

آنِيَةٍ.[[260]](#footnote-260). «اینجا به هلاكت رسیدند عاملین ناصب كه عمل مى‌كنند و به سختى و رنج مى‌افتند، و در آتش داغ و سوزان دوزخ مى‌سوزند و از چشمه آب گرم جهنّم مى‌نوشند.»

 و از همین جاست كه خداوند تعالى فرموده است:

 وَ قَدِمْنا إِلى‌ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً.[[261]](#footnote-261)

 «ما وارد شدیم بر آن اعمالى كه به جاى آورده‌اند و همه را چون گرد و خاشاك به باد فنا دادیم.»

 واى بر تو اى ابراهیم! آیا مى‌دانى که علّت و سبب این قضیه چیست؟ و آن رمزى که در این حقیقت از مردم مخفى مانده کدامست؟!

 منِ عرض كردم: اى پسر رسول خدا! شما براى من بیان كنید! و شرح دهید و مبرهن سازید!

## كیفیت بدءِ طینت در روایت ابراهیم لیثى‌

 حضرت فرمود: اى ابراهیم، خداوند تبارک و تعالى پیوسته عالِم و قدیم بوده است و موجودات را از نیستى به وجود آورده است، و کسى که بپندارد که خداوند تعالى اشیاء را از چیزى ایجاد کرده است، حقّاً کفر ورزیده است.

 چون اگر آن چیزى که خداوند موجودات را از آن آفریده است، قدیمى باشد و در ازلیت و هویت با خداوند معیت داشته باشد، آن چیز نیز ازلى خواهد بود؛ بنابراین خداوند همه اشیاء را از نیستى و

لا شى‌ء به وجود آورده است.

 و از جمله چیزهائى را که خداوند خلق فرمود، زمین پاک و پاکیزه بود که در آن آب زلال و شیرین جارى کرد، و بر آن زمین ولایت ما اهل بیت را عرضه کرد، و آن زمین ولایت را پذیرفت.

 و خداوند آن آب شیرین و زلال را هفت روز بر روى آن زمین جارى کرد، تا به طورى که تمام نقاط زمین را فرا گرفت و همه جاى آن را پوشانید؛ و پس از آن خداوند آن آب را فرو برد و از برگزیده و انتخاب شده آن گِل، گِلى را برداشت و آن را طین و گِل ائمّه علیهم السّلام قرار داد.

 و پس از آن از ثُفالة[[262]](#footnote-262) آن گِل برداشت و شیعیان ما را از آن آفرید. و اى ابراهیم! اگر خداوند همان طور که طینت و گِل ما را دست نخورده باقى گذارد، طینت و گِل شما را هم دست نخورده باقى مى‌گذارد، هر آینه ما و شما چیز واحدى بودیم!

 من عرض كردم: اى پسر رسول خدا! خداوند با طینت‌ها و گل‌هاى ما چه كرد؟

 حضرت فرمود: اى ابراهیم، من به تو خبر مى‌دهم! خداوند تعالى بعد از آن، یک زمین شوره زارى که خبیث و متعفّن و بدبو بود خلق کرد، و بر روى آن آب شور و تلخ و متعفّن و بدبوئى را جارى کرد، و ولایت ما اهل بیت را بر آن عرضه داشت، آن زمین نپذیرفت‌

و خداوند بر روى آن زمین، آن آب شور و تلخ و گندیده را هفت روز جارى کرد تا تمام نقاط آن را فرا گرفت و همه جاى آن را پوشانید؛ و سپس آن آب از آن زمین فرو کش کرد و خداوند از گل آن زمین برداشت و طاغیان و پیشوایان آنها را از آن آفرید.

 و پس از آن، آن گِل را با ثفاله طینت و گِل شما ممزوج کرد؛ و اگر هر آینه آن طینت و گِل را به حال خود مى‌گذارد و با گل و طینت شما ممزوج نمى‌کرد، آنان هیچگاه شهادتین را بر زبان جارى نمى‌کردند و نماز نمى‌خواندند و روزه نمى‌گرفتند و زکوة نمى‌دادند و به حجّ نمى‌رفتند و اداءِ امانت نمى‌نمودند و حتّى در شکل و صورت نیز با شما مشابهتى نداشتند.

 و حقّاً براى مؤمن چیزى سخت‌تر و شکننده‌تر از آن نیست که صورت دشمنش را همانند صورت خود ببیند.

## كیفیت لحوق و إلحاق در گفتار امام محمّد باقر علیه السّلام‌

 من عرض كردم: اى پسر رسول خدا! خداوند با این دو طینت و گل چه عملى انجام داد؟!

 حضرت فرمود: اوّل با آن آب اوّل که شیرین بود و آب دوّم که تلخ بود، این دو گِل را ممزوج کرد، و پس از آن آنها را خوب بهم مالید و سپس مُشتى از آن برگرفت و گفت: این براى بهشت است و باکى نیست، و مشتى دیگر برگرفت و گفت: این براى آتش است و باکى نیست.

 بعداً این دو قبضه گرفته شده را مخلوط کرد؛ و بنابراین از سِنخ مؤمن و طینت او بر سنخ کافر و طینت او قرار گرفت، و از سنخ کافر و

طینت او بر سنخ مؤمن و طینت او قرار گرفت.

 و على هذا، آنچه را از اعمال زشت، چون زنا، یا لواط، یا ترك نماز و روزه، و یا ترك حجّ و جهاد، و یا جنایتى و یا معصیت كبیره اى از این كبائر در شیعیان ما دیدى! آن عمل از گِل و طینت دشمن ما و عنصر آن ناصبى است كه ممزوج در آن شده است؛ چون اكتساب گناهان و قبائح و كبائر از سنخ و عنصر و طینت ناصبى و دشمن است.

 و آنچه را از اعمال نیك، چون مواظبت بر نماز و روزه و زكوة و حجّ و جهاد و سائر أبواب بِرّ و نیكوئى، در دشمنان و نواصب دیدى! آن عمل از گل و طینت مؤمن و سنخ اوست كه ممزوج در آن شده است؛ چون اكتساب حَسنَات و عمل كردن به خیرات و اجتناب از گناهان، از سنخ و عنصر و طینت مؤمن است.

 و چون تمام این اعمال و یكایك از آنها بر خداوند متعال عرضه شود، مى‌گوید: من عادل هستم كه هیچ وقت ستم نمى‌كنم، و انصاف دهنده اى هستم كه هیچ گاه ظلم نمى‌نمایم، و حاكمى هستم كه هیچ وقت حیف و میل نمى‌نمایم و دور از حقّ فرمانى ندارم؛ كارهاى زشتى را كه مؤمن مرتكب شده است، به سنخ ناصب و طینت او مُلحَق سازید! و كارهاى نیكى را كه ناصب كسب كرده است، به سنخ مؤمن و طینت او مُلحَق كنید! و هر چیزى را به اصل خودش باز گردانید!

 فَإنِّى أَنَا اللهُ لَا إلَهَ إلَّا أَنَا؛ عَالِمُ السِّرِّ وَ أَخْفَى، وَ أَنَا المُطَّلِعُ‌

عَلَى قُلُوبِ عِبَادِى، لَا أَحِیفُ وَ لَا أَظْلِمُ وَ لَا أُلْزِمُ أَحَدًا إلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُ‌.

 «و به درستى که من خداوند هستم که هیچ معبودى جز من نیست؛ و بر اسرار و مخفى‌تر از آنها علم دارم، و بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خود مطّلع هستم، هیچ گاه ظلم نمى‌کنم و ستم روا نمى‌دارم، و هیچ کس را مجبور و ملزم به چیزى نمى‌کنم مگر همان چیزى را که از او قبل از خلقت او مى‌دانستم.»

 و پس از این بیان حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: اى ابراهیم! این آیه را بخوان!

 من عرض كردم: اى پسر رسول خدا! كدام آیه را؟!

 حضرت فرمود: گفتار خداوند تعالى را:

 قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ.[[263]](#footnote-263).

(وقتى كه یوسف خواست برادرش بنیامین را نگاه دارد برادران یوسف گفتند: اى عزیز مصر! ما پدر پیرى داریم، یك نفر از ما را به جاى او بستان! و در این صورت ما تو را از نیكوكاران مى‌دانیم) یوسف گفت: پناه مى‌بریم به خدا از اینكه بگیریم و اخذ كنیم مگر همان كسى را كه ما متاع خود را نزد او یافته‌ایم! و اگر چنان كنیم حقّاً ما از ستمكاران مى‌باشیم.»

 این آیه، معناى ظاهرش همانست که شما مى‌فهمید! ولى‌

سوگند به خدا که معناى باطنش همانست که من بعینه گفتم! اى ابراهیم! قرآن ظاهرى دارد و باطنى، و محکمى و متشابهى، و ناسخى و منسوخى!

 و سپس فرمود: اى ابراهیم! مرا آگاه کن از خورشید که چون طلوع کند و شعاعش در شهرها ظاهر گردد، آیا آن شعاع از قرص خورشید جداست؟!

 من عرض كردم: در حال طلوعش جداست!

 حضرت فرمود: آیا این‌طور نیست که آن شعاع متّصل به خورشید است، و بنابراین چون خورشید غروب کند آن شعاع به آن بر مى‌گردد؟!

 من عرض كردم: آرى!

 حضرت فرمود: همینطور هر چیزى به سنخ خودش و جوهر خودش و اصل خودش بازگشت مى‌کند؛ و چون روز قیامت بر پا شود، خداوند تعالى طینت و گِل ناصبى را با تمام اثقال و اوزارش و با تمام خطاها و بارهایش از مؤمن جدا مى‌کند و آنها را مى‌کنَد، و همه را به ناصبى مُلحَق مى‌کند؛ و طینت و گِل و سنخ مؤمن را با تمام حَسَنات و طرق مختلفه خیرات و نیکى‌ها و کوشش و اجتهاد را از ناصبى مى‌کنَد و جدا مى‌کند، و همه را به مؤمن مُلحَق مى‌کند! آیا در این عمل، تو ظلم و عداوتى مى‌بینى؟!

 من عرض كردم: نه، اى پسر رسول خدا!

 حضرت فرمود: اینست سوگند به خدا، قضاوت جدا کننده و

تمییز دهنده، و حکم قاطع، و عدالت آشکار. خداوند مورد پرسش واقع نمى‌شود، و ایشان مورد پرسش قرار مى‌گیرند! اى ابراهیم! الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.[[264]](#footnote-264).

 «حقّ از جانب پروردگار توست! و بنابراین از شك‌آورندگان مباش!»

 اینست حکم ملکوت!

 من عرض كردم: اى پسر رسول خدا، حكم ملكوت چیست؟!

 حضرت فرمود: حکم خدا و حکم پیامبرانش، و قصّه خضر و موسى علیهما السّلام، در آن وقتى که موسى از خضر درخواست مصاحبت را نمود و خضر در پاسخ او گفت:

 إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً\* وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى‌ ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً.[[265]](#footnote-265)

 «اى موسى، تو هیچ گاه توان و قدرت آن را ندارى كه بتوانى با من دوام بیاورى! و چگونه مى‌توانى دوام بیاورى و شكیبا باشى در امرى كه خبرویت ندارى! و بر اطراف و جوانبش علم و اطّلاع ندارى؟!»

 اى ابراهیم! تعقّل کن و تفهّم بنما! موسى کارهاى خضر را به باد انکار گرفت و افعال او را فظیع و ناشایسته دانست، تا به جائى که خضر به موسى گفت:

 ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي‌[[266]](#footnote-266).

 «من این كارها را از نزد خود به جا نیاوردم (و حقّا از روى امر خدا انجام دادم)»!

 اى ابراهیم! و اى بر تو، از این ناحیه قرآن تلاوت مى‌شود و اخبار از جانب خداوند تعالى مى‌رسد؛ هر کس یک حرف از آن را انکار کند، کفر ورزیده و شرک آورده و خداوند تعالى را ردّ کرده است.

 ابراهیم لَیثى مى‌گوید: من با آنكه چهل سال بود این آیات را در قرآن مى‌خوانده‌ام، گویا تا آن روز اصلًا نفهمیده بودم، و آن روز بود كه فهمیدم.

 من عرض كردم: چقدر شگفت انگیز است، اى پسر رسول خدا! كه حسنات دشمنان شما را بگیرند و به شیعیان شما رد كنند، و سیئات محبّان شما را بگیرند و بر دشمنان و معاندان شما رد كنند؟!

 حضرت فرمود: آرى این چنین است؛ سوگند به خداوندى که هیچ معبودى جز او نیست، آن خدائى که دانه را مى‌شکافد و جان را مى‌آفریند و زمین و آسمان را آفریده است؛ من به تو خبرى ندادم مگر عین حقّ! و تو را آگاه نکردم مگر بر عین صدق!

 وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ‌. وَ مَا اللهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ.[[267]](#footnote-267)

 «خداوند بر ایشان ستم ننموده است.» «و عادت خداوند این‌طور نیست كه به بندگان خود ستم روا دارد.»

 و این واقعیتى را که بتو خبر دادم، همگى آن در قرآن یافت مى‌شود.

 ابراهیم گوید: عرض كردم: آیا این مطلب نیز بعینه در قرآن آمده است؟ حضرت فرمودند: آرى در بیشتر از سى مورد در قرآن موجود است. آیا دوست دارى من براى تو این آیات را بخوانم؟!

 من عرض كردم: آرى اى پسر رسول خدا!

## استدلال حضرت إمام محمّد باقر علیه السّلام در لحوق و الحاق به آیات قرآن‌

 حضرت فرمود: خداوند تعالى مى‌فرماید:

 وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ\* وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ‌[[268]](#footnote-268).

 «و كسانى كه كافر شده‌اند به كسانى كه ایمان آورده‌اند مى‌گویند: شما از راه و روش ما پیروى كنید! و در این صورت ما مسؤول خطاهاى شما هستیم! در حالى كه به هیچ وجه نمى‌توانند هیچ‌

چیزى از خطاهاى آنها را بر عهده گیرند و حمل كنند و آنها دروغ مى‌گویند، و آنها بارهاى خودشان را حمل مى‌كنند و بارهاى دیگرى را نیز با بار خودشان حمل مى‌كنند.»

 اى ابراهیم! آیا مى‌خواهى زیاده از این براى تو بگویم؟!

 من عرض كردم: آرى اى پسر رسول خدا!

 حضرت فرمود:

 لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ‌.[[269]](#footnote-269).

 «براى آنكه بارهاى خود را به طور كامل در روز قیامت، خودشان حمل كنند، و هم چنین از بارهاى كسانى را هم كه آنها را از روى جهالت گمراه كرده‌اند اینان خودشان حمل كنند؛ آگاه باشید كه این بد قسم باركشى است.»

 آیا مى‌خواهى براى تو زیادتر از این بگویم؟!

 من عرض كردم: آرى اى پسر رسول خدا!

 حضرت فرمود: خدا مى‌فرماید:

 فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً.[[270]](#footnote-270)

 «موحّدان و مؤمنان كسانى هستند كه خداوند سیئات آنها را به حَسَنات مبدّل مى‌نماید؛ و خداوند غفور و مهربان است.»

 خداوند سیئات شیعیان ما را به حسنات مبدّل مى‌کند، و حسنات دشمنان ما را به سیئات مبدّل مى‌سازد.

 و سوگند به جلال خداوند که این از عدل و انصاف اوست، حکم و قضاء او ردّ کننده اى ندارد و اراده و فرمان او برگرداننده اى ندارد؛ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ‌.

 آیا مى‌خواهى من امر امتزاج دو طینت و گِل را از قرآن، براى تو شرح داده و بازگو کنم؟!

 من عرض کردم: آرى اى پسر رسول خدا!

 حضرت فرمود: بخوان اى ابراهیم:

 الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ‌[[271]](#footnote-271).

 «آن كسانى كه از گناهان كبیره و فواحش اجتناب مى‌كنند، مگر گهگاهى به مختصرات، بدرستى كه پروردگار تو مغفرتش واسع است. او داناتر است به شما در آن وقتى كه شما را از زمین ایجاد كرد.» یعنى از زمین پاك و پاكیزه و از زمین آلوده و عفن و بدبو.

 فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى‌[[272]](#footnote-272).

 «پس نفس‌هاى خود را تزكیه نكنید یعنى به پاكى و طهارت نسبت ندهید! او داناتر است به كسى كه تقوى پیشه ساخته است».

 یعنى احدى از شما به زیادى نماز و روزه و زكوة و عباداتش افتخار نكند! چون خداوند داناتر است به آن فردى از شما كه تقوى دارد؛ و این مسأله قبل از لَمَم‌ بوده است؛ و لمم به معناى امتزاج دو طینت و گِل است.

 و اى ابراهیم! باز دوست دارى براى تو زیاده بر این بیان کنم؟!

 من عرض كردم: آرى اى پسر رسول خدا!

 حضرت فرمود: كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ\* فَرِيقاً هَدى‌ وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ‌[[273]](#footnote-273).

 «همان طور كه خداوند شما را از دو طینت آفریده است، شما نیز بازگشت مى‌كنید! جماعتى هدایت یافتند و جماعتى ضلالت و گمراهى بر ایشان محقّق گشت؛ چون آنان شیاطین را اولیاء خود قرار دادند و خداوند را قرار ندادند.»

 و مراد از شیاطین در اینجا أئمّه جور است، نه ائمّه و پیشوایان حقّ.

 وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ‌.[[274]](#footnote-274)

 «و چنین مى‌پندارند كه آنان راه یافتگانند.»

 اى أبا إسحق! این مطلب را درست بگیر و در سینه خود جاى داده! سوگند به خدا که این از جمله احادیث درخشان و أخبار تابناک، و از جمله باطن اسرار ما و مخفیات ما، و از خزائن مکنونه و

مختفیه و پنهان ماست.

 از اینجا باز گرد! و کسى را بر سرّ ما واقف و مطّلع مگردان! مگر آن‌کس مؤمن مستبصر و بیدارى بوده باشد؛ چون اگر تو سرّ ما را افشاء کنى و راز ما را اعلان نمائى، به بلاهائى چه در جانت، و چه در مالت، و چه در اهلت، و چه در اولادت، مبتلا مى‌گردى.[[275]](#footnote-275)»

## روایات طینت مستلزم جبر نیست‌

 لِلّه الحَمدُ و لَه المِنَّه كه این روایت شریفه را كه باید آن را از اصول معارف شیعه دانست ترجمه نمودیم، و در ترجمه آن به ترجمه لفظ به لفظ و بسیط اكتفا شد تا آنكه امانت حفظ شود و خداى ناكرده تصرّفى در كلام امام حاصل نگردد؛ ولى در اینجا تذكّر یك نكته لازم است، و آن این است كه آفرینش افراد بشر از طینت پاك، و از طینت آلوده و عَفِن، چنانكه در بعضى از روایات دیگر آمده است: از طینت علّیین و از طینت سجّین، هیچ گونه منافاتى با اختیار ندارد؛ زیرا همان طینت پاك و یا طینت آلوده را خداوند، مختار و مرید قرار داده است. چنانكه در همین روایت حضرت براى دفع شبهه جبر و اضطرار اشاره فرمودند كه خداوند مى‌فرماید:

 وَ أَنَا الْمُطَّلِعُ عَلَى قُلُوبِ عِبَادِى لَا أَحِیفُ وَ لَا أَظْلِمُ وَ لَا أُلْزِمُ أَحَدًا إلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُ.

 «من بر اندیشه‌ها و افكار بندگان خودم اطّلاع دارم، و هیچگاه‌

جور و ستم نمى‌كنم و هیچگاه كسى را الزام به چیزى نمى‌نمایم، مگر آن چیزى كه قبل از خلقت او از او مى‌دانم!»

 و بنابراین تكالیف الهیه بر طبق قدرت و وسع است؛ خداوند به هر كس هر چیزى را كه داده است كمال همان چیز را از او طلب مى‌كند، نه كمال چیز دیگر را.

 انسان علّیینى، خود مكلّف به تكلیف است، و انسان سجّینى نیز خود مكلّف به تكلیف است، و او نیز مختار است و باید همان استعداد و قابلیت خدادادى خود را به منصّه فعلیت و ظهور رساند. و ابداً پروردگار عادل و حكیم به او امر نمى‌كند كه فعلیت انسان علّیینى در او پیدا شود؛ این ظلم است و آن عدل است.

 خداوند هیچگاه به شِمْر امر نمى‌كند كه چون حضرت سید الشّهداء علیه السّلام شود، و چنین توقّعى را از او ندارد؛ و لیكن شمر نیز مختار است و باید در حدود ادراكات و ظرفیت خود كار قبیح نكند، و چون بكند خود نیز شرمنده است و مستحقّ مجازات و عقوبت.

 و ما حَصَل سخن این است كه: خداوند مردم را مجبور نیافریده است و به هر كس هر طینتى را كه داده است توقّع كمال همان طینت را از او دارد، و علم پروردگار به معاصى و گناهان مردم كه به اختیار انجام میدهند موجب جبر نمى‌شود، بلكه ضدّ جبر است؛ چون بنا به فرض علم به معاصى از روى اختیار مردم دارد؛ در این صورت چگونه جبر مى‌شود؟ اگر جبر شود انقلاب لازم مى‌آید، و انقلاب‌

محال است. پس قبل از خلقت مردم خداوند علم به خلقت و علم به افعال مردم از روى اختیار دارد، چون خلقت، خلقتِ انسانِ مختار است؛ و این عین عدل است. و قابلیت‌ها و استعدادها نیز بالوجدان مختلف داده شده است، ولى از هر كس ظهور همان قابلیت مترقّب است؛ و این عین عدل است. و الحَمدُ لِلَّهِ وَحدَه.

## عمل صالح بدون ایمان فائده ندارد

 نكته دیگر: عمل صالح بدون ایمان و عقیده فائده ندارد، نه مطلقاً؛ و گر نه تأثیر اعمال حسنه بر روى نفس مؤمن و تأثیر آن در تزكیه و طهارت آن جاى شبهه نیست.

 و بناءً على هذا همه مردم مأمور به اعمال حسنه هستند. غایة الامر، افرادى كه كفر مى‌ورزند و شرك به خدا دارند، عمل تقرّبى از آنها سر نمى‌زند، و معنى ندارد كسى كه خدا را قبول ندارد لِلّه و فى الله عملى را انجام دهد، و بنابراین این‌گونه اعمال صالحه فقط صورت صلاح دارد و باطنش خراب است. نماز و روزه و زكوة و جهاد، با اخلاق زشت و نفس خبیث، همگى زشت است؛ صورت، صورت نماز است، ولى باطن آن سُمْعَه و ریا و خودنمائى و هزاران اغراض مخفیه است، و لذا قبول نمى‌شود؛ و همین كه مى‌خواهند فرشتگان این‌گونه نماز را به آسمان بالا برند خطاب مى‌رسد: برگردانید! و به سر صاحبش بزنید! ما غنى هستیم! و نیازى به این‌گونه نماز نداریم!

 آرى عمل صالح و كردار نیكو آنست كه از روى نیت خوب باشد

و تأثیرى در طهارت و تقرّب عامل آن داشته باشد، و گرنه عنوان نماز و روزه و حجّ و جهاد موضوعیت ندارد؛ اگر این اعمال از نفوس شریره و خبیثه صادر شد قبول نیست، و شرط قبولى اعمال تقوى و توحید است؛ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ‌[[276]](#footnote-276).

 و محصّل آنكه: در آیات شریفه داریم: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ‌ كه عمل صالح را با ایمان به خدا آورده است؛ و بنابراین خبر ابراهیم لَیثى، نفىِ عملِ صالح را نمى‌كند، بلكه آن را مشروط به تقوى و توحید و ولایت مى‌داند؛ و هذا هُوَ الصَّحِیح.

 و حاصل آنچه در این بحث آمد آنكه: در روز قیامت حجاب كثرت از بین مى‌رود و جزئیات مُفرّقه مى‌ریزد؛ حقائق با هم آمیخته و یكى شده، حقائق بهشتى به سوى بهشت و حقائق جهنّمى به سوى جهنّم رهسپار مى‌شوند.

 مؤمنان و شیعیان حقّاً به ائمّه طاهرین مُلحَق مى‌شوند و با معیت و اتّحاد آنان به بهشت مى‌روند، و كافرین و معاندین نیز به پیشوایان خود مُلْحَق شده و با آنها یك پارچه و یك جهت به دوزخ مى‌افتند.

## آیات وارده در لحوق‌

 قرآن كریم داریم: يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ.[[277]](#footnote-277)

 «فرعون در روز قیامت پیشاپیش قوم خود مى‌رود و آنها را داخل در آتش مى‌نماید.»

 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى‌ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ\* لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى‌ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ‌[[278]](#footnote-278).

 «و كسانى كه كفر ورزیدند به سوى جهنّم محشور مى‌شوند؛ براى آنكه خداوند خبیث را از طیب جدا كند و آنچه از جنس خبیث هست، بعضى را به روى بعضى دیگر گذارده و همه را با هم متراكم و انبوه كند و یك پارچه آن را در آتش جهنّم قرار دهد؛ ایشانند فقط زیانكاران.»

 از این آیات لحوق و الحاق بخوبى روشن است.

 در بسیارى از روایات داریم: هر كس فلان عمل را انجام دهد، در روز قیامت، هم صحبت و همنشین و جلیس و همرتبه و هم درجه ماست؛ این از باب لحوق است. در صورتى كه عامل به این عمل از اهل ایمان و ولایت باشد، لحوق و الحاق حتمى است؛ و این براى شیعیان خالص و پیروان مكتب ولایت و دوستداران واقعى سروران و پیشوایان دین، بسیار جاى خوشوقتى و دلگرمى است، كه هر چند به صورت ظاهر با همه مَوالیان خود همنشین نبوده‌اند، در آخرت نه تنها همنشین و هم صحبت هستند بلكه بالاتر، با آنها مُلْحَق مى‌شوند؛ فَذلِک الشَّرَفُ نِعْمَ الشَّرف.

 در «أمالى» طوسى با سند متّصل خود از جماعت اهل حدیث خود، از أبو مفضَّل، از جعفر بن محمّد علوى، از موسى بن عبد الله‌

ابن موسى بن عبد الله بن الحسن، از پدرش، از جدّش، از پدرش عبد الله، از پدرش و دائى‌اش حضرت علىّ بن الحسین، از حسن و حسین، از أمیر المؤمنین علىّ بن أبى طالب صلوات الله علیهم روایت كرده است كه:

 مردى از انصار نزد پیغمبر آمد و گفت: اى رسول خدا! من طاقت فراق تو را ندارم، و من داخل منزل خود مى‌شوم و چون یاد تو را مى‌كنم خانه و شغل خود را ترك مى‌كنم و مى‌آیم به نزد تو تا به جهت محبّتى كه به تو دارم تو را ببینم! بیاد آوردم كه چون قیامت بر پا شود و تو داخل در بهشت روى و در أعلى علّیین مقام تو را بالا برند، من چه كنم اى پیامبر خدا؟! این آیه نازل شد:

 وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً[[279]](#footnote-279).

 در این حال رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم آن مرد را طلبیدند و این آیه را براى او قرائت كردند و او را بشارت دادند.

 قضیه لحوق در اثر شفاعت و یا در اثر عوامل دیگر چون توبه و عمل صالح و غیرهما یكى از معارف دینى است. چقدر روایت داریم كه دلالت دارند بر آنكه خوبى و بدى عمل بر اساس نیت است. اگر

نیت خوب بود، عمل خوب است؛ و اگر نیت بد بود، عمل بد است، گرچه ظاهر آن چشمگیر باشد؛ چون ساختن مسجد و دار الایتام و بیمارستان و مدرسه و غیرها. یك عمل خُرد و حقیر با نیت پاك، بهتر است از اعمال بزرگ و عظیم با نیت آلوده و مشتبه‌

## روایات وارده در أصالت نیت‌

 شیخ زین الدّین شهید ثانى در كتاب «مُنْیة الْمُرید» روایت كرده است كه:

 قَالَ النَّبِىُّ صَلَّى الله عَلَیه و ءَاله و سلّم: إنَّمَا الاعْمَالُ بِالنِّیاتِ، وَ إنَّمَا لِكُلِّ امْرِىٍ مَا نَوَى؛ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إلَى دُنْیا یصِیبُهَا أَوِ امْرَأةٍ ینْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إلَى مَا هَاجَرَ إلَیه‌[[280]](#footnote-280).

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: اینست و جز این نیست که اعمال منوط و مربوط به نیت‌هاست، و اینست و جز این نیست که بهره هر مردى همان چیزى است که در نیت آورده است؛ پس هر کسى که هجرت او به سوى خدا و رسول او بوده است، هجرت او به سوى خدا و رسول اوست. و هر کسى که هجرت او به سوى دنیائى است که به آن برسد و یا زنى است که او را نکاح کند، پس هجرت او به سوى همان چیزى است که به سوى او هجرت‌

کرده است.»

 و در كتاب «محاسن» أحمد بن محمّد از حسین بن یزید نَوْفلى از سَكونى از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلیه وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: نِیةُ الْمَرْءِ خَیرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَ نِیةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ، وَ كُلُّ عَامِلٍ یعْمَلُ بِنِیتِه‌[[281]](#footnote-281).

 «نیت مؤمن بهتر است از عمل او، و نیت فاجر بدتر است از عمل او، و هر عاملى طبق نیت خود عمل مى‌کند.»

 و نیز با إسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه: إنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِیرَ لَیقُولُ: یا رَبِّ ارْزُقْنِى حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وُجُوهِ الْخَیرِ. فَإذَا عَلِمَ اللهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِیتِهِ، كَتَبَ اللهُ لَهُ مِنَ الاجْرِ مِثْلَ مَا یكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ؛ إنَّ اللهَ وَاسِعٌ كَرِیم‌.[[282]](#footnote-282)

 «بنده مؤمن فقیر مى‌گوید: خداوندا به من روزى کن تا فلان و فلان کار خیر و ثواب را انجام دهم. پس چون خدا این کلام را از او با صدق نیت ببیند، براى او همان اجر و پاداشى را مى‌نویسد که اگر آن عمل را به جاى آورده بود آن اجر و پاداش را مى‌نوشت؛ و خداوند واسع و کریم است.»

 و نیز أحمد بن محمّد بن خالد از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ: إنَّ اللهَ یحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِیاتِهِمْ یوْمَ الْقِیمَة[[283]](#footnote-283).

 «خداوند مردم را در روز قیامت طبق نیت‌هایشان محشور مى‌کند.»

 و از اینجا خوب روشن مى‌شود كه: عنوان و پیكره عمل بدون نیت ثمر بخش نیست و از بین مى‌رود؛ و آنچه بدرد مى‌خورد روح و جان عمل است كه همان نیت است. و چون ناصبیان و معاندان سروران دین داراى نیت آلوده هستند، ملحَق به اولیاى خود مى‌شوند، گرچه پیكره كردارشان داراى ابُّهَت و عظمت باشد. و چون مؤمنان و شیعیان داراى نیت پاك و خالص هستند، ملحق به اولیاى خود مى‌شوند، گرچه پیكره كردارشان چشمگیر نباشد و لغزش‌ها و خطاهائى نیز داشته باشند؛ شفاعت آنان را ملحق مى‌كند و پیوند مى‌دهد.

## روایات وارده در تأثیر محبّت به اولیاء دین در لحوق به آنها

 در اینجا دَه روایت درباره تأثیر محبّت به اولیاى دین كه موجب لحوق و الحاق مى‌گردد به مناسبت مقام بیان مى‌كنیم و به حول و قوّه خدا مطلب را خاتمه مى‌دهیم:

## محبّت خدا و اولیاى خدا مكفّر گناهان است‌

 روایت اوّل: در «محاسن» برقى از محمّد بن خالد أشعرى از إبراهیم بن محمّد أشعرى، از حسین بن مَصعب آورده است كه او گوید:

 سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: مَنْ أَحَبَّ اللهَ وَ أَبْغَضَ عَدُوَّهُ لَمْ یبْغِضْهُ لِوَتْرٍ وَتَرَهُ فِى الدُّنْیا، ثُمَّ جَاءَ یوْمَ الْقِیمَةِ بِمِثْلِ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوبًا كَفَّرَهَا اللهُ لَه‌[[284]](#footnote-284).

 حسین بن مصعب گوید: «از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم كه مى‌فرمود: کسى که خدا را دوست داشته باشد و دشمن خدا را مبغوض داشته باشد، نه به جهت منقصتى که از ناحیه او به دنیاى این وارد شده است‌[[285]](#footnote-285) و در روز قیامت حاضر شود، اگر به قدر کف تمام دریاها گناه داشته باشد خداوند مى‌آمرزد.»

 روایت دوّم: در «كافى» كلینى روایت مى‌كند از علىّ بن إبراهیم از پدرش از حَمّاد از حَریز، از فُضَیل بن یسار: قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ، أَ مِنَ الإیمَانِ هُوَ؟

 فَقَالَ: وَ هَلِ الإیمَانُ إلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الآیةَ: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ‌.[[286]](#footnote-286)

 «فضیل گوید: از حضرت صادق علیه السّلام از حبّ و بغض (محبّت و دشمنى) پرسیدم، كه آیا آنها از ایمان حساب مى‌شوند؟ حضرت فرمود: مگر ایمان غیر از حبّ و بغض چیز دیگرى هم هست؟!

 و پس از آن، این آیه را قرائت كردند كه: خداوند ایمان را مورد محبّت شما قرار داد و آن را در دلهاى شما زینت بخشید! و کفر و فسوق و عصیان را در نزد شما ناپسند کرد، ایشان رستگارانند.»

 و این مضمون را بعینه در كتاب «محاسن» أحمد بن محمّد بن خالد از پدرش از حمّاد از حریز از فُضَیل بن یسار، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است‌[[287]](#footnote-287)

## الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَ‌

 روایت سوّم: در «محاسن» برقى از عَرْزَمى از پدرش از جابر جُعفى، از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ: إذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِیكَ خَیراً فَانْظُرْ إلَى قَلْبِكَ؛ فَإنْ كَانَ یحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللهِ وَ یبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِیةِ اللهِ فَفِیكَ خَیرٌ وَ اللهُ یحِبُّكَ، وَ إنْ كَانَ یبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللهِ وَ یحِبُّ أَهْلَ مَعْصِیةِ اللهِ‌

فَفِیكَ شَرٌّ وَ اللهُ یبْغِضُكَ؛ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَ‌[[288]](#footnote-288).

 «حضرت فرمود: اگر مى‌خواهى بدانى که آیا در تو خیرى هست، نگاه به دلت بکن؛ پس اگر دیدى که اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت خدا را دشمن دارد، پس بدان که در تو خیرى هست و خداوند ترا دوست دارد، و اگر دیدى اهل طاعت خدا را دشمن دارد و اهل معصیت خدا را دوست دارد، پس بدان که در تو شرّى هست و خداوند تو را دشمن دارد؛ و انسان همیشه با محبوب خود معیت دارد.»

 و عین همین روایت را در «كافى» مرحوم كلینى، با همین سَنَد از أحمد بن محمّد بن خالد برقى آورده است‌[[289]](#footnote-289).

 روایت چهارم: در «سَفینة البِحار» از «علل الشّرائع» از أنَس روایت كرده است كه گوید: مردى بیابانى به مدینه آمد ـ و براى ما خوشایند بود كه از مردم بیابانى كسى به مدینه بیاید و از رسول الله چیزى بپرسد ـ و گفت: اى رسول خدا! ساعت قیامت چه وقت است؟

 موقع نماز شد، حضرت رسول الله چون نماز را به جا آوردند گفتند: آن سائلِ از وقت ساعت قیامت كجاست؟!

 آن مرد گفت: مَنَم آن كس، اى رسول خدا!

 حضرت فرمود: براى قیامت چه چیزى تهیه کرده‌اى!!

 آن مرد گفت: سوگند به خدا نه نماز بسیار خوانده‌ام و نه روزه بسیار گرفته‌ام، مگر آنكه من خدا و رسول خدا را دوست دارم!

 حضرت فرمود: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَب‌. «انسان با محبوبش معیت دارد.»

 أنس گوید: هیچگاه من ندیدم كه مسلمانان بعد از اسلام خوشحال‌تر باشند از این خوشحالى كه بدین سخن رسول الله پیدا كردند.[[290]](#footnote-290)

## مكتوب حضرت رضا به شتربان‌

 روایت پنجم: در «دَعَوات» راوَندى، پس از بیان یك حدیث قدسى كه بین خداوند و حضرت موسى على نبینا و آله و علیه الصّلاة و السّلام گفتگوهائى را نقل مى‌كند، مى‌گوید:

 فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الاعْمَالِ الْحُبُّ فِى اللهِ وَ الْبُغْضُ فِى اللهِ؛ وَ إلَیهِ أَشَارَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ بِمَكْتُوبِهِ:

 كُن مُحِبّاً لِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِمُ السَّلَامُ وَ إنْ كُنْتَ فَاسِقاً، وَ مُحِبّاً لِمُحِبِّیهِمْ وَ إنْ كَانُوا فَاسِقِینَ.

 «موسى دانست که با فضیلت‌ترین اعمال، حبّ در راه خدا و

بغض در راه خداست؛ و به همین امر اشاره كرده است حضرت امام رضا علیه السّلام در مكتوب خود كه چنین نوشته‌اند:

 بوده باش دوستدار آل محمّد علیهم السّلام و اگرچه تو فاسق باشى! و بوده باش دوستدارِ دوستدار ایشان و اگرچه آنها فاسق باشند.»

 و سپس راوندى گوید: از فنون و مطالب راجع به این حدیث، آنست كه این مكتوب همین الآن در نزد بعضى از اهل كرمند ـ كه قریه ایست بین ناحیه ما (راوَنْد) و بین اصفهان، و آن قریه از اصفهان نیست ـ موجود است و داستان آن از این قرار است كه:

 یكى از اهالى كرمند شتربان حضرت امام رضا علیه السّلام بوده است در وقتى كه آن حضرت عازم به سوى خراسان بوده‌اند. و این مرد ساربان كه از عامّه و اهل سنّت بوده است چون مى‌خواسته است از خراسان برگردد، به حضرت عرض مى‌كند: اى پسر رسول خدا! مرا به مقدارى مختصر از خطّ مباركت مشرّف گردان تا با آن تبرّك جویم! و حضرت، این عبارت را براى او مرقوم فرمودند.[[291]](#footnote-291)

## هَلِ الدِّینُ إلَّا الْحُبُ‌

 روایت ششم: عیاشى در تفسیر خود روایت مى‌كند از بُرَید بن معاویة عِجْلى، كه او گفت: من در محضر حضرت أبو جعفر امام محمّد باقر علیه السّلام بودم كه مردى از خراسان با پاى پیاده آمده بود. بر آن حضرت وارد شد و دو پاى خود را نشان داد كه از تعب‌

و رنج سفر شكافته شده و شقاق‌هائى در آنها به وجود آمده بود.

 آن مرد گفت: سوگند به خدا كه مرا از آنجائى كه آمده‌ام تا بدینجا نیاورده است مگر محبّت شما اهل بیت.

 حضرت فرمودند: وَ اللهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللهُ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّینُ إلَّا الْحُبُّ؟[[292]](#footnote-292).

 «سوگند به خداوند که اگر هر آینه سنگى ما را دوست داشته باشد خداوند آن سنگ را با ما محشور مى‌کند؛ و آیا مگر دین غیر از محبّت و دوستى چیز دیگرى است؟»[[293]](#footnote-293)

## محبّت اهل بیت در هفت موطن فائده دارد

 روایت هفتم: در «محاسن» أحمد بن محمّد بن خالد برقى روایت مى‌كند از محمّد بن على از محمّد بن جبله أحْمَسى از أبى الجارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام كه:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: الْمُتَحَابُّون‌

فِى اللهِ یوْمَ الْقِیمَةِ عَلَى أَرْضِ زَبَرْجَدٍ خَضْرَاءَ فِى ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ یمِینِهِ ـ وَ كِلْتَا یدَیهِ یمِینٌ ـ وُجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَیاضًا مِنَ الثِّلْجِ وَ أَضْوَءُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ. یغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِىٍّ مُرْسَلٍ؛ یقُولُ النَّاسُ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَیقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَآبُّونَ فِى الله‌[[294]](#footnote-294).

 «حضرت فرمود: رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: کسانى که یکدیگر را در راه خدا و بر اساس خدا دوست داشته باشند، در روز قیامت بر روى زمینى از زبرجد سبز رنگ در سایه عرش خدا از جانب راست آن وقوف دارند ـ و هر دو دست خدا راست است ـ صورت‌هایشان از برف سفیدتر و از خورشید تابان درخشنده‌تر است.

 هر فرشته مقرّب و هر پیغمبر مرسلى به درجه و مقام آنها غِبطه مى‌برد.

 مردم مى‌گویند: اینها کیستند؟

 در جواب گفته مى‌شود: کسانى هستند که درباره خدا بیکدیگر محبّت مى‌کنند.»

 و این روایت را كلینى با همین سند در «كافى» آورده است‌[[295]](#footnote-295).

 و نیز چند روایت دیگر قریب به همین مضامین درباره مُتحابّونَ فى الله در «محاسن» و «كافى» آورده‌اند.

 روایت هشتم: در «محاسن» أحمد بن محمّد، از محمّد بن على و غیر او، از حسن بن محمّد بن فضل هاشمى، از پدرش روایت مى‌كند كه:

 قَالَ: قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ: إنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَیتِ لَینْتَفَعُ بِهِ فِى سَبْعِ مَوَاطِنَ: عِنْد اللهِ، وَ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ عِنْدَ الْقَبْرِ، وَ یوْمَ الْحَشْرِ، وَ عِنْدَ الْحَوْضِ، وَ عِنْدَ الْمِیزَانِ، وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ[[296]](#footnote-296).

 «گوید كه: حضرت صادق علیه السّلام گفته‌اند: محبّت ما اهل بیت در هفت جا ثمر مى‌بخشد: در نزد خداوند، و در وقت مرگ، و در قبر، و در روز رستاخیز، و در کنار حوض کوثر، و در وقت میزان، و در هنگام عبور از صراط.»

## پیروى از آل محمّد، لحوق و پیوند مى‌دهد

 روایت نهم: در كتاب «بِشَارَةُ المُصطفى لِشیعَةِ المُرتضى» أبو جعفر محمّد بن أبو القاسم طَبَرى شیعى روایت كرده است از حسن ابن حسین بن بابویه در شهر رى، از أبو جعفر محمّد بن حسن طوسى در نجف اشرف، از محمّد بن محمّد بن نعمان مفید، از حسین بن أحمد بن مُغَیرة، از حیدر بن محمّد سمرقندى، از محمّد بن عمر كشّى، از محمّد بن مسعود عیاشى، از جعفر بن معروف، از یعقوب ابن یزید، از محمّد بن عُذافر، از عمر بن یزید[[297]](#footnote-297) كه:

 قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ: یا بْنَ یزِیدَ! أَنْتَ وَ اللهِ مِنَّا أَهْلَ الْبَیتِ!

 فَقلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مِنْ ءَالِ مُحَمَّدٍ [عَلَیهِمُ السَّلامُ‌]!

 قَالَ: وَ اللهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ یا عُمَرُ! أَ مَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ‌.[[298]](#footnote-298).

 أ مَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ‌.[[299]](#footnote-299)

 «گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: اى پسر یزید! سوگند به خدا که تو از ما اهل بیت هستى!

 عمر بن یزید گفت: من گفتم: فدایت شوم، یعنى از آل محمّد

علیهم السّلام هستم؟!

 حضرت فرمود: آرى سوگند به خداوند که اى عُمَر! از خود آنها هستى! مگر نخوانده اى این آیه را در قرآن که خداوند مى‌فرماید: سزاوارترین مردم به ابراهیم آن کسانى هستند که از او پیروى مى‌کرده‌اند؛ و این پیغمبر و مؤمنین هستند، و خداوند ولىّ مؤمنان است!

 مگر نخوانده اى در قرآن کریم، گفتار حضرت ابراهیم را در مواجهه‌اش با خداوند، که اى پروردگار! هر کس از من پیروى کند، او از من است؛ و هر کس مخالفت امر من کند، پس تو آمرزنده و مهربان هستى!؟»

## روایت عطیه عوفى با جابر در آثار محبّت و لحوق‌

 روایت دهم: نیز در كتاب «بشارة المُصطفى» با سلسله سند متّصل خود مُعَنعَناً روایت مى‌كند از أعمش از عَطیه عوفى كوفى كه گفت: با جابر بن عبد الله أنصارى براى زیارت قبر أبا عبد الله الحسین ابن علىّ بن أبى طالب علیهما السّلام به كربلا رهسپار شدیم؛ چون وارد كربلا شدیم، جابر از شاطِى الفرات غسل كرد، و پس از آن لُنگى را به كمر بست و پارچه دیگرى را چون رِدا بر دوش افكند و كیسه اى را كه در آن عِطر سُعْد بود گشود و آن را بر بدن خود پاشید، و گامى برنداشت مگر آنكه به ذكر خداوند تعالى ذاكر بود، تا آن وقتى كه نزدیك قبر شدیم گفت به من كه دست مرا بر قبر بگذار![[300]](#footnote-300)

## سخنان جابر در هنگام زیارت حضرت سید الشّهداء علیه السّلام‌

 عطیه گوید: من دست جابر را بر قبر گذاردم، همین كه دستش به قبر رسید ناگهان بیهوش به روى قبر افتاد. من قدرى از آب بر صورتش پاشیدم، چون به حال آمد سه مرتبه گفت: یا حُسین یا حُسین یا حُسین، و پس از آن گفت: چگونه حبیب جواب حبیب خود را نمى‌دهد؟!

 و سپس گفت: آرى چگونه جواب بدهى، در حالى كه رگهاى گردن تو از جاى خود در گذشته و بر پشت و شانه تو آویزان شده و بین سرت و بدنت جدائى افتاده است؟! من شهادت مى‌دهم كه تو پسر خاتم النّبیین، و پسر سید المؤمنین، و فرزند هم قَسَمِ با تَقوى، و سلاله هدى، و خامس اصحاب كساء، و پسر سید النّقبَاء، و پسر فاطمة زهراء: سیده النّساء مى‌باشى!

 و چرا و به چه علّت چنین نبوده باشى، در صورتى كه دست آقاى پیامبران تو را غذا و طعام داده است! و در دامان متّقیان پرورده شدى! و از پستان ایمان شیر نوشیدى! و در اسلام از شیر باز گرفته شدى! به به چقدر پاكیزه و طیب بود حیات تو! به به چقدر پاكیزه و طیب بود ممات تو! مگر آنكه در فراق تو دل‌هاى مؤمنان ناراحت است؛ با آنكه شكّ و تردیدى در حسن احوال و پسندیدگى آنچه‌

خدا بر تو پسندیده است ندارند.

 پس سلام خدا بر تو باد! و رضوان خدا بر تو باد! گواهى مى‌دهم كه تو گذشتى بر آنچه برادرت یحیى بْن زكریا گذشت.

 و سپس چشم خود را به اطرافِ قبر گردش داد و گفت: سَلام خدا بر شما باد، بر ارواحى كه در آستانه خانه حسین حلول كردید! و بار خود را در این منزل فرود آوردید! شهادت مى‌دهم كه شما حقّاً اقامه نماز كردید، و زكوة را دادید، و به پسندیده‌ها أمر كردید، و از زشتى‌ها باز داشتید، و با ملحدان و مستكبران جهاد كردید، و خدا را پرستیدید و عبادت نمودید تا یقین به شما رسید!

 وَ الَّذِى بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِیا لَقَدْ شَارَکنَاکمْ فِیمَا دَخَلْتُمْ فِیهِ.

 «سوگند به آن خدائى كه محمّد را بحقّ برگزید، ما با شما در آنچه وارد شده‌اید و انجام داده‌اید، شركت كردیم.»

 عَطیه گوید: من گفتم: اى جابر! چگونه ما با آنها شركت كردیم در آنچه بر سر آنها آمده است، درحالى‌كه ما در وادى اى فرود نیامده‌ایم و از كوهى بالا نرفته‌ایم و با شمشیر بر كسى نزده‌ایم، و این گروه كسانى هستند كه بین سَرها و بدنهایشان جدائى افتاده است، و اولادشان یتیم گشته و زنانشان بیوه شده‌اند!؟

## بیان جابر به عطیه درباره محبّت آل محمّد علیهم السّلام‌

 جابر گفت: اى عَطیه! از حبیب خود رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم شنیدم كه مى‌گفت:

 مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أُشْرِكَ فِى‌

عَمَلِهِمْ.

 «هر کس گروهى را دوست داشته باشد، با آنها محشور مى‌گردد؛ و هر کس عمل قومى را دوست داشته باشد، در عمل آنها شریک مى‌شود.»

 سوگند به آن خدائى كه بحقّ محمّد را مبعوث كرد، نیت من و نیت أصحاب من، همان رویه و روشى است كه بر حسین علیه السّلام گذشته است و بر أصحاب او وارد شده است. حال دست مرا بگیر و بسوى خانه‌هاى كوفه برویم.

 و چون در بین راه مى‌رفتیم گفت: اى عَطیه! آیا مى‌خواهى به تو پندى دهم و سفارش و توصیه اى بنمایم، و چنین گمان ندارم كه بعد از این سفر، من تو را ببینم!

 أَحْبِبْ مُحِبَّ ءَالِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِمُ السَّلَامُ مَا أَحَبَّهُمْ! وَ أَبْغِضْ مُبْغِضَ ءَال مُحَمَّدٍ عَلَیهِمُ السَّلَامُ مَا أَبْغَضَهُمْ، وَ إنْ کانَ صَوَّاماً قَوَّامًا! وَ ارْفَقْ بِمُحِبِّ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ! فَإنَّهُ إنْ تَزِلَّ لَهُ قَدَمٌ بِکثْرَةِ ذُنُوبِهِ ثَبَتَتْ لَهُ أُخْرَى بِمَحَبَّتِهِمْ؛ فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ یعُودُ إلَى الْجَنَّةِ وَ مُبْغِضَهُمْ یعُودُ إلَى النَّارِ.[[301]](#footnote-301)

 «دوست بدار دوستدار آل محمّد را تا وقتى‌كه آنها را دوست دارد! و دشمن بدار دشمن آل محمّد را تا وقتى‌كه آنها را دشمن دارد، و اگرچه آن دشمن پیوسته شبها به نماز بایستد و روزها روزه بدارد! و با دوستدار محمّد و آل محمّد به رفق و عطوفت رفتار كن! چون اگر

بواسطه كثرت گناهانش یك قدمش بلغزد، قدم دیگر او در اثر محبّت ایشان برقرار و ثابت مى‌ماند. دوستدار آنها به سوى بهشت و دشمن آنها رهسپار دوزخ است.»

 و چقدر عالى و خوب مدّاح اهل بیت: نظام استرآبادى سروده است:

# مجلس شصت و چهارم: حقیقت شفاعت و ثبوت آن‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كتابِه الكَریم:

 وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً.

 (آیه هفتاد و نهم، از سوره أسراء: هفدهمین سوره از قرآن كریم)

 «و مقدارى از شب را بعد از خواب بیدار شو و به تلاوت قرآن بگذار! و این براى تو نافله و زیادتى است! و بر این امر شاید پروردگار تو، تو را در مقام محمود برانگیزاند!»

 تهجّد از مادّه هجود است كه در اصل به معناى خواب است، و تهجّد به معناى بیدارى بعد از خواب است. و ضمیر بِهِ به قرآن بر مى‌گردد؛ یعنى تَهجّدْ بالقُرءَان، بیدار شو به تلاوت قرآن كه مراد نماز است! چون در نماز از سوره‌ها و آیات طویله قرآن قرائت‌

مى‌شده است؛ و این نماز با این گونه تلاوت قرآن با سوره‌هاى طویله و مطوّله در دل شب غیر از فرائض است كه بر تو اى پیغمبر واجب گردیده است، بلكه مستحبّ و زیادتى است كه ما بر تو لازم گردانیده‌ایم.

 و مَقام، ظاهراً اسم مكان است. و بعث‌ یا به معناى اقامه است؛ یعنى‌ یقیمَک رَبُّک فى مَقامٍ مَحْمودٍ و یا متضمِّن معناى إعطاء است؛ یعنى: یبْعَثَک مُعْطیاً لَک، أوْ یعْطیک باعِثًا مَقامًا مَحْمودًا.

 و در هر صورت، مقام محمود از طرف خداوند جلّ و عزّ به حضرت رسول الله در اثر اجر و مزد تهجّد به قرآن و شب‌زنده‌دارى با نمازهاى شب كه در آن سوره‌هاى طویله از قرآن را مى‌خوانده‌اند عنایت شده است.

## مراد از مقام محمود

 و مقام محمود مقامى است كه تمام خلائق آن را حمد مى‌كنند و تعریف و تمجید مى‌نمایند؛ و البتّه مورد حمد و تمجید همه خلائق قرار نمى‌گیرد مگر آنكه همه خلائق آن را نیكو و مستحسن به شمار آورند و همه از آن بهرمند و منتفع گردند.

 و بر این اصل، مقام محمود را به مقامى كه جمیع مخلوقات آن را مى‌ستایند و حمد مى‌كنند و همه از آن بهره مى‌برند، تفسیر نموده‌اند؛ و آن شفاعت كُبرى براى رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم در روز قیامت است. و بر این تفسیر روایات وارده از رسول اكرم و أئمّه اهل بیت، همگى از شیعه و سنّى اتّفاق دارند.

 زیرا حمد عبارت است از درود و ثناء و تحسین در برابر كار

جمیل اختیارى؛ و چون مقام محمود مطلق است باید جمیع خلائق آن را حمد كنند. و كار جمیل اختیارى كه در روز قیامت از رسول الله سر زند و همه از آن بهره‌مند گردند و منتفع شوند تا در مقابل آن او را حمد كنند، غیر از شفاعت كبرى چیز دیگر نمى‌تواند بوده باشد. و بنابراین مقام محمود را كه در روایات به شفاعت كبرى تفسیر كرده‌اند معناى لطیفى است كه مى‌توان از خود آیه استنتاج كرد.

 در «المیزان» از «تفسیر عیاشى» از عُبَید بن زراره روایت كرده‌اند كه:

 قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُؤْمِنِ، هَلْ لَهُ شَفَاعَةٌ؟

 قَالَ: نَعَمْ.

 فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: هَلْ یحْتَاجُ الْمُؤْمِنُ إلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ؟

 قَالَ: نَعَمْ لِلْمُؤْمِنِینَ خَطَایا وَ ذُنُوبٌ؛ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ إلَّا وَ یحْتَاجُ إلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ یوْمَئِذٍ[[302]](#footnote-302).

 «از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا مؤمن مورد شفاعت واقع مى‌شود؟ فرمود: آرى!

 مردى از آن گروه گفت: آیا مؤمن نیازى به شفاعت محمّد صلّى الله علیه و آله دارد؟

 حضرت فرمود: آرى! مؤمنین نیز خطاها و گناهانى دارند؛ و هیچ کس یافت نمى‌شود، مگر آنکه در آن روز نیازمند به شفاعت محمّد صلّى الله علیه و آله است!»

 و نیز عیاشى گفته است كه: مردى از حضرت صادق علیه السّلام از قول رسول الله كه فرمود: أَنَا سَیدُ وُلْدِ ءَادَمَ وَ لَا فَخْرَ. «من سید و آقاى فرزندان آدم أبو البشر هستم، و این براى من فخرى نیست.» پرسید، حضرت فرمود:

 نَعَمْ یأْخُذُ حَلْقَةً مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ فَیفْتَحُهَا فَیخِرُّ سَاجِداً.

 فَیقُولُ اللهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ! اطْلُبْ تُعْطَ!

 فَیرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ یخِرُّ سَاجِداً.

 فَیقُولُ اللهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ! اشْفَعْ تُشَفَّعْ! وَ اطْلُبْ تُعْطَ!

 ثُمَّ یرْفَعُ رَأْسَهُ، فَیشْفَعُ یشَفَّعُ [فَیشَفَّعُ ـ ظ] وَ یطْلُبُ فَیعْطَى.[[303]](#footnote-303).

 «حضرت صادق گفتند: آرى این چنین است؛ حلقه‌اى از دَرِ بهشت را مى‌گیرد و باز مى‌کند بهشت را، و به رو به زمین به حال سجده مى‌افتد. خداوند مى‌فرماید: سَرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعتت قبول است! طلب کن که هر چه بخواهى داده مى‌شود!

 رسول الله سر خود را بلند مى‌کند، و بار دیگر به رو به زمین به حال سجده مى‌افتد.

 خداوند مى‌فرماید: سرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است! و بطلب که به تو داده مى‌شود!

 و سپس رسول الله سر خود را بلند مى‌کند و شفاعت مى‌کند، و شفاعتش پذیرفته مى‌شود! و طلب مى‌کند، و به او هر چه بخواهد داده مى‌شود».

## در تفسیر گفتار خداوند: عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً

 و نیز در «تفسیر عیاشى» از سماعة بن مِهْران از حضرت امام موسى كاظم علیه السّلام در تفسیر و بیان گفتار خداوند: عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً آورده است كه: مردم در موقف مدّت چهل روز قیام دارند. و به خورشید امر مى‌شود كه پیوسته بر بالاى سر مردم پائین آید، و به قدرى مردم عرق مى‌كنند كه تا گریبانشان در عرق فرو مى‌رود؛ و به زمین امر مى‌شود كه از عرق مردم را هیچ در خود نپذیرد و به خود نگیرد.

 مردم به سراغ آدم مى‌آیند او بر نوح دلالتشان مى‌كند، و نوح بر ابراهیم دلالتشان مى‌كند، و ابراهیم بر موسى دلالتشان مى‌كند، و موسى بر عیسى دلالتشان مى‌كند، و عیسى بر محمّد دلالتشان مى‌كند و مى‌گوید: بروید به نزد مُحمَّد خاتَم النَّبیین.

 محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم مى‌گوید: من براى این كار هستم!

 رسول خدا حركت مى‌كند تا به دَرِ بهشت مى‌رسد و در را مى‌كوبد. گفته مى‌شود ـ در حالى كه خداوند داناتر است ـ : كیست؟! مى‌گوید: من هستم، محمّد! باز كنید!

 چون در بهشت را مى‌گشایند، رو به پروردگار خود مى‌كند و به سجده به رو به زمین مى‌افتد، و سر خود را بلند نمى‌كند تا به او گفته‌

مى‌شود: سخن بگو و سؤال كن كه داده خواهى شد! و شفاعت كن كه شفاعتت مقبول است!

 در این حال سر خود را بلند مى‌كند و رو به پروردگار خود نموده و به رو به زمین در سجده مى‌افتد.

 و براى بار دوّم به او همانچه سابقاً گفته شده بود گفته مى‌شود، پس سر خود را بلند مى‌كند، و تا به جائى كه كسانى را هم كه در آتش سوخته شده‌اند شفاعت مى‌نماید؛ و در روز قیامت در میان جمیع امّت‌ها وجیه‌تر از محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم نیست؛ و آن است گفتار خداوند تعالى: عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً[[304]](#footnote-304).

 و معناى اینكه شفاعت مى‌كند كسانى را كه در آتش سوخته شده‌اند، مراد بعض آنهاست. و همان طور كه خواهد آمد شفاعت رسول الله شامل غیر مُخلَّدین در آتش خواهد شد؛ و چه بسیار از كسانى كه مدّتى در آتش بوده‌اند، به بركت شفاعتش نجات مى‌یابند.

 و در تفسیر «الدّرّ المنثور» بُخارى و ابن جَریر و ابن مَردویه، از ابن عُمَر تخریج كرده‌اند كه گفت:

 از رسول الله‌ صلّى الله علیه و آله و سلّم شنیدم كه مى‌گفت: خورشید در روز قیامت آن‌قدر پائین مى‌آید كه از حرارت نزدیكى آن، عرق بدن‌ها تا نیمه گوش‌ها مى‌رسد. و در این حال كه مردم چنین‌

گرفتارند، به آدم بو البشر استغاثه مى‌كنند، او مى‌گوید: من اهل این كار نیستم! و پس از آن به نزد موسى مى‌روند و او نیز همین را مى‌گوید، و سپس به نزد محمّد صلّى الله علیه و آله مى‌روند و او شفاعت مى‌كند و خداوند بین خلائق حكم مى‌كند، و رسول الله حركت نموده، مى‌آیند تا آنكه حلقه در بهشت را مى‌گیرند، و در آن‌وقت خداوند ایشان را به‌ مقام محمود بر مى‌انگیزاند.

## مقام محمود، مقام شفاعت است‌

 و نیز در «الدّرّ المنثور» ابن جریر و بَیهقى در كتاب «شُعَب الإیمان» از أبو هُرَیره تخریج كرده‌اند كه رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ. «مقام محمود شفاعت است.»

 و نیز در همین كتاب از ابن مَردویه از سَعد بن أبى وقّاص تخریج كرده است كه گفته است: سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ [وَ ءَالِهِ‌] وَ سَلَّمَ عَنِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ، فَقَالَ: هُوَ الشَّفَاعَةُ.[[305]](#footnote-305).

## بیان خواجه نصیر الدّین طوسى و علّامه حلّى درباره شفاعت‌

 خواجه نصیر الدّین محمّد بن محمّد بن حسن طوسى رحمة الله علیه در كتاب «تَجْرید الاعتقاد» و یا «تجرید الكلام» فرموده است:

 الْمَسْأَلَةُ الْعاشِرَةُ فى الشَّفَاعَةِ: وَ الإجْماعُ عَلَى الشَّفَاعَةِ؛ فَقیلَ لِزِیادَةِ الْمَنافِعِ؛ وَ یبْطُلُ مِنَّا فِى حَقِّهِ [صلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سلَّمَ‌]، وَ نَفْىُ الْمُطاعِ لا یسْتَلْزِمُ نَفْىَ الْمُجابِ، وَ بَاقى السَّمْعیاتِ مُتَأَوَّلَةٌ بِالْکفَّارِ. وَ قِیلَ: فى إسقاطِ الْمَضآرِّ.

 وَ الْحَقُّ صِدْقُ الشَّفَاعَةِ فیهِمَا وَ ثُبوتُ الثّانى لَهُ صلَّى اللهُ عَلَیهِ‌

وَ ءَالِهِ وَ سلَّم، لِقَوْلِهِ: ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى‌[[306]](#footnote-306).

 و علّامه حلّى رحمة الله علیه در شرح تجرید در بیان این گفتار فرموده است:

 «تمام علماء در اثبات شفاعت براى رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم اتّفاق دارند؛ و دلالت دارد بر این مطلب آیه مباركه قرآن: عَسى‌ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً.

 و در این آیه گفته شده است كه مراد از مقام محمود، شفاعت است؛ و در معناى شفاعت و موضوع آن اختلاف كرده‌اند:

 وَعیدیه‌[[307]](#footnote-307) گفته‌اند: شفاعت عبارت است از زیاد كردن منافع براى آن دسته از مؤمنینى كه مستحقّ ثواب و پاداش خوبند.

 و تفضُّلیه‌ گفته‌اند: شفاعت از براى فاسقین از این امّت است، و نتیجه‌اش آن است كه عذاب را از آنان بر مى‌دارد؛ و این قول گفتار حقّ و پسندیده است.

 و خواجه نصیر (ره) قول اوّل را كه نظریه وعیدیه است ابطال نموده است، كه اگر شفاعت منحصراً در ازدیاد منافع باشد، بنابراین ما شفیع پیامبر اكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم مى‌باشیم، چون از خداوند براى او علوّ درجات و ارتفاع مقامات را مى‌خواهیم؛ و این مسلّماً شفاعت نیست، چون شافع باید درجه و منزلتش بالاتر از مشفوعٌ فیه باشد؛ پس شفاعت به معناى ازدیاد درجه و رحمت‌

نیست.

 وعیدیه كه منكر شفاعت درباره گناهكاران هستند، به چند وجه استدلال نموده‌اند:

 اوّل: گفتار خداى تعالى: ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ‌[[308]](#footnote-308).

 چون در این آیه، خداوند تعالى نفى شفاعت را درباره ستمگران نموده است؛ و فاسقان از ستمگران هستند.

 جواب آنكه: خداوند نفىِ شفیعِ مُطاع را كرده است، و ما هم این را قبول داریم و در آخرت شفیع مُطاع نیست؛ چون مُطاع فوق مُطیع است و خداوند تعالى فوق هر موجودى است و كسى بالاى او نیست.

 و از نفى شفیع مُطاع، نفى شفیع مُجاب لازم نمى‌آید.

 و از این گذشته چرا مراد از ستمگران در اینجا خصوص كافران نباشند، به جهت جمع بین ادلّه؟

 دوّم: گفتار خداى تعالى: وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ[[309]](#footnote-309)

 براى ظالمان هیچ یار و یاورى نیست؛ و اگر براى فاسق، رسول الله شفیع گردد یار او مى‌باشد.

 سوّم: گفتار خداى تعالى: وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ.[[310]](#footnote-310) و يَوْماً

لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً[[311]](#footnote-311). و فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ‌[[312]](#footnote-312).

 و جواب از این آیات آن است كه: باید جَمعًا لِلادلّة اختصاص به كفّار دهیم.

 چهارم: گفتار خداى تعالى: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌[[313]](#footnote-313).

 چون نفى شفاعت فرشتگان از غیر مورد پسند خداوند نموده است؛ و فاسق در نزد خدا ناپسند است.

 و جواب آنكه: ما قبول نداریم كه فاسق ناپسند است؛ بلكه در ایمان و عقیده‌اش مرضىّ و پسندیده است.[[314]](#footnote-314)»

 و فاضل قوشجى گفته است: «در نزد مصنّف (كه خواجه نصیر الدّین است) سخن حقّ در آن است كه شفاعت هم در زیادى منافع و هم در ساقط كردن مضارّ، در هر دو مورد صادق است؛ چون در هر دو مورد مى‌گویند فلان شفیع فلان واقع شد. و بنابراین وجه ابطال دلیل سابق كه لازم مى‌آید ما شفیع رسول الله بوده باشیم بازگشت مى‌كند و اشكال باقى مى‌ماند.

 و ممكن است از هر دو، یعنى هم در ناحیه مضارّ و هم در ناحیه منافع چنین جواب داد كه: در شافع باید قیدى بوده باشد، و آن بودنِ‌

شفیع‌ أعْلَى حالًا و أرْفَعُ مَنْزِلَةً مِنَ الْمَشْفوعِ لَهُ‌ است؛ یعنى در هر حال شفاعت وقتى متحقّق مى‌شود كه درجه و منزلت شفیع در نزد مشفوعٌ عنده، بهتر از مشفوعٌ له بوده باشد.[[315]](#footnote-315)»

## كلام قاضى عیاض درباره شفاعت‌

 مجلسى رضوان الله علیه، در «بحار» پس از نقل كلام خواجه و علّامه گفته است:

 «نَوَوى در «شرح صحیح مسلم» آورده است كه قاضى عَیاض گفته است: مذهب اهل سنّت بر جواز شفاعت است عقلًا، و بر وجوب و لزوم آن شَرعاً و سَمعاً؛ طبق آیات صریحه، و خبر راستین.

 و از آثار و اخبارى كه مجموعاً به حدّ تواتر رسیده است، صحّت شفاعت در آخرت، براى گناهكاران مؤمنین به دست مى‌آید. و سلف صالح و كسانى كه پس از آنها آمده‌اند از اهل سنّت بر مسأله شفاعت اجماع دارند.

 امّا خوارج و بعضى از معتزله شفاعت را قبول ندارند و در این اعتقاد به مذهب خود در مخلّد بودن گناهكاران در آتش تمسّك نموده‌اند؛ و از جمله استدلال كرده‌اند به این آیه: فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ‌.[[316]](#footnote-316) و أمثال این آیه؛ و این آیات درباره كفّار است.

 و امّا تأویلى كه در آیات شفاعت بدین گونه نموده‌اند كه راجع به زیادى درجات و مقامات است نیز صحیح نیست، و الفاظ جملات در كتاب و سنّت در بطلان این طرز تفكّر صراحت دارد، و صریح‌

است در اخراج كسانى كه آتش براى آنها حتمى است؛ لیكن شفاعت پنج قسم است:

 اوّل آن مختصّ است به رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم: و آن عبارت است از دور كردن اهوال موقف قیامت، و تعجیل دادن در حساب.

 دوّم: در داخل كردن گروهى را بدون حساب در بهشت، و این نیز درباره رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم وارد است.

 سوّم: شفاعت درباره كسانى كه آتش بر آنها واجب شده است؛ و درباره این افراد، رسول الله و هر كس دیگر را كه خداوند بخواهد شفاعت مى‌كنند.

 چهارم: درباره مؤمنینى كه داخل در آتش شده‌اند؛ و درباره آنان نیز احادیثى وارد شده است، كه به شفاعت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم و فرشتگان و برادران مؤمنشان خارج مى‌شوند. و پس از آن هر كسى كه گوینده لا إلَهَ إلّا اللهُ است خداوند او را خارج میكند، و همان طور كه در حدیث آمده است، در آتش باقى نمى‌مانند مگر كافران.

 پنجم: شفاعت براى ازدیاد درجات مردم بهشتى؛ و این گونه از شفاعت را معتزله انكار ندارند، و نیز اوّلین مرحله شفاعت، كه شفاعت در حشر و اهوال موقف است، را قبول دارند.[[317]](#footnote-317)»

## شفاعت عامّه و شفاعت خاصّه‌

 بارى آنچه از مجموعه روایات من حیث المجموع به دست‌

مى‌آید، آن است كه رسول الله و ائمّه طاهرین یك شفاعت خاصّه دارند، و یك شفاعت عامّه. شفاعت خاصّه اختصاص به رفع عقاب از مرتكبین به معاصى كبیره از امّت مؤمن است و بر همین مطلب گفتار رسول الله در احادیث مستفیضه دلالت دارد كه:

 إنَّمَا ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ‌[[318]](#footnote-318).

 و بخصوص دلالت لفظ ادَّخَرْتُ‌ خالى از لطف نیست و براى افاده این معنى كه از اختصاصات آن نفس شریفه است كاملًا رسا است؛ و نیز گفتار حضرت باقر علیه السّلام در روایت أبو العبّاس مكبّر، به أبو أیمن كه:

 وَیلَكَ! فَهَلْ یشْفَعُ إلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ؟

 بر این معنى صراحت دارد.

 و شفاعت عامّه اختصاصى به این جهت ندارد؛ بلكه براى رفع عقاب از جمیع امّت‌ها، و براى ارتقاء منزله پیامبران و شهیدان و عالمان و مجاهدان، و اعطاء مقام و رتبه از طرف خداوند تبارك و تعالى به آنان است.

 و این معنى در همین روایت أبو العبّاس مكبّر نیز آمده است، زیرا در عین آنكه مى‌فرماید: وَیلَكَ فَهَلْ یشْفَعُ إلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، مى‌فرماید:

 مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الاوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ إلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ یوْمَ الْقِیمَةِ[[319]](#footnote-319).

 و بنابراین به طور كلّى نمى‌توان شفاعت را اختصاص به موارد رفع عذاب داد؛ بلكه هم در این مورد و هم در موارد ارتفاع منزلت و مقام، و رفع حجاب و گشودن عقده و گره در راه سیر به سوى خدا به كار مى‌آید.

## شرائط پذیرش شفاعت‌

 ولى در هر حال شرط اصلى آن شخصى كه مورد شفاعت واقع مى‌شود، آنست كه مشرك و كافر نباشد، و با خدا از سر جُحود و انكار و استكبار برنخیزد؛ یعنى مسلمان و مؤمن باشد و عقیده نیكو داشته باشد. در این صورت ذات و بنیاد او كه همان عقیده و دین اوست پاك است، ولى آلودگى گناه بر ظاهرش نشسته و با شفاعت زدوده مى‌گردد و آن ذات پاك و عقیده پسندیده طلوع مى‌كند و زنگار كدورت گناه را مى‌زداید و وى را به محلّ امن و امان رهبرى مى‌نماید؛ همچنان كه روایت حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السّلام گذشت كه: وَ لَا یشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللهُ دِینَه‌. «و شفاعت نمى‌کنند مگر براى کسى که دینش در نزد خداوند پسندیده باشد.»

 و در «كافى» از علىّ بن إبراهیم از پدرش از ابن فَضّال از حَفص مؤذن، از حضرت صادق علیه السّلام، در ضمن نامه اى كه به اصحاب خود نوشته‌اند این چنین مرقوم داشته‌اند:

 وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَیسَ یغْنِى عَنْكُمْ مِنَ اللهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَیئاً

لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِىُّ مُرْسَلٌ وَ لَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ!

 فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ عِنْدَ اللهِ فَلْیطْلُبْ إلَى اللهِ أَنْ یرْضَى عَنْه‌[[320]](#footnote-320).

 «و بدانید که هیچ کس از بندگان و مخلوقات خدا نمى‌تواند شما را از خدا بى نیاز کند! نه فرشته مقرّبى و نه پیامبر مرسلى و نه کسى که مقامش از اینها پائین‌تر باشد.

 هر کس که بخواهد که شفاعت شفیعان در نزد خداوند براى او سودى ببخشد، باید از خداوند بطلبد که از او راضى شود.»

 مراد از رضایت در این جا رضایت از نفس و عقیده و ایمان است كه در این صورت شفاعت شافعین ثمر دارد.

 و این حدیث نفى شفاعت را نمى‌كند، همچنان كه صدر آن ایهام دارد؛ بلكه شفاعت را مشروط به پسندیدگى در دین و مَرضى بودن ذات و نفس مشفوعٌ له مى‌داند، همچنان كه ذیل آن صراحت دارد.

 و از همه این روایات روشن‌تر و مشروح‌تر، حدیث وارد در «توحید» صدوق است از حضرت امام موسى بن جعفر علیهما السّلام كه چون از پدرش از پدرانش، از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت فرمود:

 إنَّمَا شَفَاعَتِى لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى، فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ.

 و از ایشان سؤال شد: یا بْن رسول الله! چگونه شفاعت براى‌

مرتكبین به معاصى كبیره است، در حالى كه خدا مى‌فرماید: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌؛ و كسى كه گناه كبیره انجام دهد مرضى و پسندیده نیست؟!

 حضرت فرمودند: هیچ مؤمنى نیست که گناهى را مرتکب شود مگر آنکه بَدش بیاید و پشیمان شود؛ و رسول خدا فرموده است:

 كَفَى بِالنَّدَمِ التَّوْبَة. «همان ندامت، تنها براى تحقّق توبه کافى است.»

 و نیز فرموده است: مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَةٌ وَ سَاءَتْهُ سَیئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.

 «کسى که از حسنه اى که انجام دهد خوشحال شود، و از سیئه و بدى که انجام دهد متأثّر و غمگین شود او مؤمن است.»

 پس بنابراین كسى كه بر ارتكاب گناهى كه انجام داده است، اگر پشیمان نگردد، او مؤمن نیست و شفاعت بر او لازم نمى‌شود؛ و او ظالم است، و خداوند تعالى مى‌فرماید:

 ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ‌[[321]](#footnote-321).

 «براى ظالمان هیچ یار مهربانى و هیچ شفیع واجب الإطاعه اى نیست.»

 از حضرت پرسیدند: یا بن رسول الله! چگونه كسى كه بر گناهى كه انجام داده است، اگر پشیمان نشود مؤمن نیست؟!

 حضرت فرمود: هیچ کس نیست که معصیت کبیره اى از معاصى را انجام دهد و بداند که مورد عقوبت و عذاب واقع مى‌شود، مگر

آنکه بر آنچه را که به جا آورده است پشیمان مى‌گردد؛ و چون پشیمان گشت، تائب است و مستحقّ شفاعت.

 و تا وقتى كه پشیمان نگشته است مُصِرّ است، و مصرّ آمرزیده نمى‌شود؛ چون به عقوبت آنچه را كه مرتكب شده است مؤمن نیست، و اگر هر آینه به عقوبت آن مؤمن بود نادم مى‌شد.

 و رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده است: لَا كَبِیرَةَ مَعَ الاسْتِغْفَارِ، وَ لَا صَغِیرَةَ مَعَ الإصْرَارِ.

 «در صورت استغفار هیچ گناه کبیره اى باقى نمى‌ماند، و در صورت اصرار هیچ گناه صغیره اى، صغیره نیست.»

 و امّا گفتار خداوند عزّ و جلّ: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌، مراد آنست كه آنان شفاعت نمى‌كنند مگر كسانى را كه خداوند دین آنان را پسندیده باشد؛ و دین عبارت است از اقرار به جزاء حسنات و پاداش سیئات.

 پس كسى كه خدا دین او را پسندیده باشد، او حتماً به جهت معرفتش به عاقبت امور در روز قیامت در اثر گناهانى كه به جاى آورده است، نادم و پشیمان مى‌شود.[[322]](#footnote-322)

 و از آنچه تا به حال در مسأله شفاعت گفته شد، به دست مى‌آید كه: شفاعت فى‌الجمله ثابت است، نه براى همه كس و در هر موقعیت و هر شرط، یعنى به طور مطلق ثابت نیست؛ چون همان طور كه‌

سابقاً دانستیم شفاعت عبارت است از واسطه قرار گرفتن در سببیت و تأثیر، و اطلاق در سببیت معنى ندارد، و الّا هر سببى سبب براى هر مسبَّبى بود و هر مسبّبى مسبَّب از هر سببى، و مرجع این گفتار به بطلان سببیت است، و به ضرورت باطل است.

 و چون این امر، بر نفى كنندگان شفاعت مشتبه شده و چنین پنداشته‌اند كه شفاعت به طور مطلق و بدون شرط بیان شده است، اشكالاتى چند وارد ساخته و بدون تدبّر در مفاد و معانى قرآن كریم و تفهّم در مَغزى و مراد كلام خداوند تعالى، این حقیقت قرآنیه را نسبت به بطلان داده‌اند.

## إشكالات وارده بر شفاعت و پاسخ آنها

 استاد ما: حضرت آیة الله علّامه طباطبائى مُدّ ظلُّه العالى، در تفسیر خود هفت إشكال را از زبان مستشكلین بیان كرده و پاسخ آن را داده‌اند. و ما اینك خلاصه آن اشكالات و پاسخ آنها را در اینجا مى‌آوریم:

 اشکال اوّل: برداشتن عذاب از شخص مجرم در روز قیامت، بعد از آنكه خداوند وعده عذاب داده و بر حذر داشته است، یا عدل است و یا ظلم؟ اگر عدل باشد، پس اصل آن حكمى كه چنین عذابى را به دنبال مى‌كشد ظلم بوده و لائق ساحت قدس حضرت احدیت نیست؛ و اگر ظلم باشد، پس شفاعت أنبیاء مثلًا درخواست ظلم از خداوند است، و چنین درخواستى ناشى از جهل است و نمى‌توان به ساحت أنبیاء صلوات الله علیهم نسبت داد.

 جواب‌ این اشكال، نقضى و حلّى است.

 و امّا نقضى، مانند اوامر امتحانیه كه اثبات حكم اوّل كه امتحانى است و رفع آن در وهله ثانیه، هر دو عدل است و هر دو صحیح. زیرا حكمت در آن، امتحانِ باطن و نیت مكلّف است، و اختبار سریره و به فعلیت در آمدن قوّه اوست.

 در مورد شفاعت نیز مى‌گوئیم: ممكن است كه نجات از اوّلین مرحله براى جمیع مؤمنین نوشته گردد؛ و به دنبال آن، احكام الهیه و كیفرهاى مخالفت آنها از انواع عقاب تدوین شود، تا كافران بواسطه كفرشان به هلاكت رسند، و مؤمنان نیكوكار به واسطه اطاعت درجاتشان بالا رود، و مؤمنین گنهكار آن نجاتِ غائى و سعادت نهائى را به واسطه شفاعت ـ گرچه نسبت به بعضى از انواع و افراد عذاب باشد ـ دریابند، و نسبت به بعض دیگر مانند وحشت‌هاى برزخ و دهشت‌هاى روز رستخیز عذاب شوند.

 و على هذا هم جَعلِ اصلِ حكم و جعل عقاب مخالفت در اوّل، و هم رفع عقاب در ثانى، هر دو عدل و حقیقت بوده است.

 و امّا جواب حلّى آنست كه: همان طور كه گفتیم، رفع عقاب به واسطه شفاعت مغایرتى با حكم اوّل ندارد تا مستلزم عدل و یا ظلم باشد؛ مضادّه و مزاحمت و مُصادمتِ حكم عفو و حكم عقاب، در صورت مغایرت است.

 و لیكن اثر حكم شفاعت و عفوِ پیروِ آن، به نحو حكومت بر حكم اوّل است؛ یعنى مُجرم را از تحت عنوانى كه موضوعیت براى عذاب دارد خارج مى‌كند و او را مصداق صفات دیگرى از خداوند

چون رحمت و عفو و غفران او، و گرامى داشتن او مقام شفیع را به اكرام و اعظام، قرار مى‌دهد؛ بنابراین مغایرت و ضدّیت كجاست؟ هر دو حكم صحیح، و هر كدام در محلّ خود و روى موضوع خود است.

 اشکال دوّم: سنّت خداوند چنین جارى است كه افعالش از اختلاف و تخلّف مصون است؛ یعنى آنچه را كه حكم مى‌كند و مقدّر مى‌فرماید بَر وتیره واحده بدون استثناء اجرا مى‌نماید، و سنّت اسباب خداوندى نیز این چنین است.

 در قرآن كریم داریم: إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِينَ\* وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ‌.[[323]](#footnote-323)

 «به درستى كه نسبت به بندگان من، براى تو (شیطان) سلطنت و اقتدارى نیست! مگر آن كسى از اغواءشدگان كه تو را پیروى كند؛ و در این صورت موعد همگى آنان جهنّم است.»

 و نیز داریم: وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ‌.[[324]](#footnote-324)

 «و بدرستى كه حقّاً صراط من كه مستقیم است، این صراط است؛ و از آن تبعیت كنید! و از راه‌هاى دیگر تبعیت نكنید! چرا كه شما را از راه خدا متفرّق و جدا مى‌سازد.»

 و نیز داریم: فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ‌

تَحْوِيلًا[[325]](#footnote-325).

 «پس هیچ وقت در سنّت خدا تبدیلى نخواهى یافت، و هیچ وقت در سنّت خدا تحویلى نخواهى یافت!»

 و شفاعت موجب اختلاف در سنّت خدا مى‌گردد، چون اگر شفاعت شامل حال همه شود و عذاب از جمیع مجرمان برداشته شود، این مستلزم نقض غرض است و نقض غرض محال است و یك بازى است كه منافات با حكمت خدا دارد، و اگر شامل بعضى از مجرمان شود و در نتیجه عذاب از بعضى آنان و یا از بعضى از جرائمشان برداشته شود، این موجب اختلاف در فعل خدا، و مستلزم تغییر و تبدیل در سنّت جاریه و طریقه دائمه خواهد بود.

 زیرا كه فرقى در بین مجرمان نیست در اینكه هر یك از آنان مجرم هستند، و فرقى در بین گناهان نیست در اینكه همه گناه است و موجب خروج از طریقه و منهاج عبودیت است، پس بنابراین اختصاص دادن بعضى از مجرمان را و یا بعضى از گناهان را به شفاعت و به عفو و اغماض و نادیده گرفتن محال است.

 بلى سنّت شفاعت و مشابهات آن، در این زندگى دنیوى كه اعمال و افعالش بر آراء و افكار و اوهامى مبتنى است كه چه بسیار به طور مساوى در موارد حقّ و باطل جارى است، و بر نَسَق واحد در موارد حكمت و جهالت حكم مى‌شود اشكالى ندارد.

 جواب‌ آنكه: هیچ شكّى نیست كه صراط خدا مستقیم، و سنّت‌

خدا واحد است، لیكن این سنّت واحده غیر مختلفه و غیر متبدّله هیچ گاه بر اصل یك صفت از صفات الهیه همچون حكم و تشریع قائم نیست، تا اینكه هیچ حكمى از مورد خودش تخلّف نكند و هیچ جزائى از محلّ خودش تغییر نیابد، بلكه این سنّت قائم است به مجموع صفات خداوند كه مربوط به این موضوع و این جهت است.

 و توضیح این حقیقت آنست كه: خداوند سبحانه و تعالى، یگانه وجود بخشنده و افاضه كننده براى تمام موجودات عالم تكوین است، از حیات و مرگ و رزق و نعمت و قدرت و غیرها؛ و معلوم است كه اینها امورى هستند كه مختلف بوده و همگى ارتباطشان از جهت واحد به خداوند نیست، به هر گونه و به هر شكلى كه خواهد بوده باشد؛ زیرا بنابراین فرض دیگر سببیتى نیست و ارتباط و سببیت، دیگر فرضى ندارد.

 خداوند تعالى مریضى را بدون جهت و مصلحت مقتضى شفا نمى‌دهد، و نیز به جهت اینكه او خداوند مرگ‌آفرین و مُنْتقم و جبّار و شدید الاخذ است، شفا نمى‌دهد، یعنى از راه این صفات شفاى او را افاضه نمى‌فرماید؛ بلكه از جهت اینكه او خداوند رؤوف و مهربان و رحیم و عطوف و منعم و شافى و معافى است، شفا مى‌دهد.

 و خداوند تعالى مرد جبّار و مستكبرى را بدون جهت و مصلحت هلاك نمى‌كند، و نه به جهت اینكه او خداوند رؤوف و مهربان است؛ بلكه به جهت اینكه او شدید البَطْش و شدید الانتقام است.

 و بنابراین هر یك از حادثات این عالم در تحت اسم و صفتى خاصّ است، و خداوند با اسماء حسناى خود هر چیزى را متناسب با آن اسم و صفت پدید مى‌آورد.

 قرآن كریم با نداى بلند و آشكاراى خود به این حقیقت اعلان مى‌دارد كه هر یك از حوادث از نقطه نظر جهات مختلفه وجودیه مستند به صفات و اسماء مختلفه حضرت حقّ است، یك صفت یا بیشتر؛ و از جهت ملایمت و ائتلاف و استیناسى كه بین آنهاست، به واسطه صفات علیاى و اسماء حسناى او به ذات اقدس او مرتبط مى‌شوند و سببیت و اقتضاء از این ناحیه ناشى مى‌شود.

 و به عبارت مختصر مى‌توان گفت: هر امرى از امور از جهت خصوص آن مصلحتى را كه متضمّن است، از خیرات و بركات، به خداوند تبارك و تعالى ربط حاصل مى‌كند.

 و بناءً على هذا، استقامتِ راه خدا و وحدت سببیت خدا و عدم تغیر و تبدّل آن و عدم اختلاف در فعل خدا، به واسطه ملاحظه جمیع صفات و اسباب مربوط به آن چیز است، نه به واسطه اقتضاء یك صفت خاصّى.

 و به عبارت ساده و واضح‌تر: به واسطه نتیجه و ما حصل جمیع فعل و انفعالات و كسر و انكساراتى است كه بین احكام و مصالح مربوطه به موارد و موضوعات پیدا مى‌شود، نه به واسطه اقتضاء یك مصلحت به تنهائى.

 و بنابراین اگر سنّت حكم مجعول فقط نفس همان پاداش درباره‌

مؤمن و كافر، و صالح و فاجر، و عادل و فاسق بود، البتّه تغییرى نمى‌كرد و این حكم به وتیره واحده اى نسبت به همه جریان مى‌یافت، و لیكن دانستیم كه اسباب بسیار است، و چه بسا نتیجه و ما حصل و منتجه عدّه اى از آنها غیر از اثر خاصّى است كه از یك سبب بخصوصه انتظار مى‌رفت.

 شفاعت نیز یك پدیده و حادثه اى است مانند سائر حوادث، و از این قاعده كلّیه مستثنى نیست؛ و بنابراین برداشتن عذاب در اثر شفاعت، در اثر اجتماع اسباب عدیده اى چون رحمت و مغفرت، و حكم و قضاء، و دادن حقّ هر ذى‌حقّى را به خود او، و فصل خصومت و قضاء و غیرها، موجب اختلاف در سببِ جاریه و صراط مستقیم الهى نیست بلكه مُثبِت و نگاهدارنده و امضاء كننده این سبب و این صراط است.

 اشکال سوّم: آنچه از معناى شفاعت در بین مردم معروف است آنست كه شفیع اراده كسى را كه در نزد او شفاعت مى‌كند، به خلاف اراده اوّلیه او منعطف و منحرف گرداند، خواه اراده فعل داشته باشد و خواه اراده ترك؛ و در صورت شفاعت، اراده به ترك و یا به فعل تعلّق مى‌گیرد. و على كلّ تقدیر نتیجه شفاعت ترك اراده و نسخ آن است به جهت رعایت خاطر شفیع، و در این صورت حاكم عادل شفاعت كسى را نمى‌پذیرد مگر آنكه علمش به آنچه اراده كرده است و حكم نموده است تغییر كند، مثل آنكه خطا كرده بوده است و اینك متوجّه خطاى خود شده است و فهمیده است كه مصلحت در

خلاف آن چیزى است كه اراده كرده و حكم نموده است.

 و امّا حاكم جائر و مستبدّ ظالم، او با آنكه میداند حكم به خلاف آنچه را كه نموده است ظلم است، به جهت رعایت خاطر مقرّبان و شفیعانِ خود شفاعتشان را مى‌پذیرد، و مصلحت ارتباط خود را با شفیعانِ مقرّبِ خود بر عدالت و حكم حقّ ترجیح مى‌دهد.

 و هر دو نوع از این گونه شفاعت‌ها بر خداوند تعالى محال است، چون خداوند ظالم نیست، و اراده او بر حسب علم اوست و علم او ازلى است و لا یتغیر و لا یتبدّل است.

 جواب: شفاعت از قبیل تغییر اراده و علم نیست، بلكه از قبیل تغییر در مراد و معلوم است، چون خداوند سبحانه و تعالى مى‌داند كه فلان انسان حالات مختلفى پیدا مى‌كند، در فلان حین چنین حالى دارد و در فلان حین حال دیگرى كه مخالف حال سابق است، به واسطه اقتران جهات و اسباب و شرائط دیگرى كه در این حین حاصل كرده است، فلهذا درباره او اراده دیگرى مى‌نماید؛ و البتّه خداوند نسبت به احوال و كیفیات مختلف مردم اراده‌هاى مختلفى دارد.

 كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ‌[[326]](#footnote-326).

 «هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدى است.»

 يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ‌.[[327]](#footnote-327)

 «خداوند هر چیزى را كه بخواهد از بین مى‌برد، و هر چیزى را كه بخواهد برقرار و ثابت مى‌دارد؛ و امّ الكتاب در نزد اوست.»

 بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ[[328]](#footnote-328).

(هیچ گاه دست‌هاى خدا بسته نیست) بلكه دو دست او باز است و هر قسم كه بخواهد انفاق مى‌كند.»

 مثال: ما مى‌دانیم كه چون شب مى‌رسد، ظلمت جهان را فرا مى‌گیرد و دیگر براى انجام امور چشمان ما كار نمى‌كند، و ما نیاز داریم كه بعضى از چیزها را ببینیم، و نیز مى‌دانیم كه چون خورشید طلوع كند، این ظلمت از بین مى‌رود و جهان روشن مى‌شود و در آن وقت نیاز به چیزى كه با آن ببینیم نداریم.

 و بنابراین چون شب فرا مى‌رسد اراده ما به روشن كردن چراغ تعلّق مى‌گیرد، و چون شب به پایان مى‌رسد اراده ما به خاموش كردن چراغ تعلّق مى‌گیرد، در این فرضیه مى‌بینیم كه علم و اراده ما هیچ گاه تغییر و تبدیل ندارد؛ آنچه متغیر و متبدّل است معلوم و مراد است، كه از منطبقٌ علیه بودنشان براى علم و اراده تغییر پذیرفته‌اند.

 و البتّه اراده باید انطباق بر مراد داشته باشد، نه هر مرادى، بلكه همان مرادى كه این اراده به آن تعلّق گرفته است. و علم باید انطباق بر معلوم داشته باشد، نه هر معلومى، بلكه خصوص همان معلومى كه این علم به آن تعلّق گرفته است.

 و در اینجا مى‌بینیم كه این اراده و علم هیچ گاه از انطباقشان بر

مراد و معلوم تغییر نكرده‌اند؛ هر وقت شب رسد اراده افروختن چراغ هست، و هر وقت شب به سر آید اراده خاموش كردن آن هست. هر وقت شب رسد علم به نیازمندى دیدگان در إبصار، به چراغ هست، و هر وقت شب به پایان رسد، علم به عدم نیازمندى به چراغ هست.

 این علم و اراده هیچ گاه در آنها خَلَلى و فَسادى و تغییرى پیدا نمى‌شود و هر كدام در موقعیت و در شرائط تحقّق خود موجودند، آنچه تغییر مى‌پذیرد مراد و معلوم است؛ یعنى محیط خارج، از شرائط منطبقٌ علیه بودنش نسبت به اراده و علم بیرون مى‌رود، و بنابراین دیگر علم و اراده‌اى نیست، چون مراد و معلومى نیست؛ و گرنه تا مراد باشد اراده هست، و تا معلوم باشد علم هست، هر كدام پیوسته و دائماً به نحو قضیه حقیقیه روى موضوع خود ثابت بوده و لا یتغیر و لا یتبدّل مى‌باشند.

 آرى تغییر آن علم و اراده اى بر خداوند محال است، كه با وجود بقاء معلوم و مراد، علم و اراده تخلّف یابند؛ یعنى انطباق علم بر معلوم و اراده بر مراد، با بقاء معلوم و مراد بر حال خود خلل یابد، و این در صورت خطا و فسخ است كه ذات اقدس حقّ از آن مبَرّى‌ است.

 مثل آنكه انسان چیزى را از دور ببیند و حكم كند كه انسان است، و چون نزدیك شود معلوم شود كه اسب بوده و انسان نبوده است؛ در این صورت با بقاء معلوم علم تغییر كرده است، و نسبت به حقّ تعالى این امر محال است.

 و یا مثل آنكه انسان اراده كند كارى را انجام دهد، به جهت مصلحتى كه از آن مى‌داند، و پس از آن روشن شود كه مصلحت در خلاف آن بوده است و در این صورت اراده فعل از بین برود؛ اینها درباره حضرت حقّ تعالى غلط است و جائز نیست. و امّا شفاعت و برداشتن عقاب در اثر شفاعت از این قسم نیست، بلكه از قبیل تغیر اراده به تغیر مراد و تغیر علم به تغیر معلوم است، با ثبات اراده و علم بر روى متعلّق خود از مراد و معلوم؛ نظیر اراده عذاب در صورت عدم توبه و استغفار، و اراده ثواب در صورت توبه و استغفار.

 اشکال چهارم: وعده شفاعت از جانب خداوند متعال، و یا تبلیغ آن از جانب پیغمبران علیهم السّلام موجب تجرّى و عصیان مردم بر ارتكاب معاصى مى‌گردد و آنان را بر هتك محرّمات الهیه ترغیب و تشویق مى‌كند، و این با یگانه مقصود و منظور از دین و تشریع شرایع الهیه كه مردم را به طاعت و عبودیت مى‌كشاند منافات دارد.

 و بنابراین آنچه از آیات و روایاتى را كه در این باره وارد شده است، باید به محمل‌هاى دیگرى تأویل نمود تا با این اصل بدیهى دینى منافات نداشته باشد.

 جواب: هم نقضى است و هم حلّى.

 امّا نقضى به آیاتى است كه دلالت بر شمول مغفرت و وسعت رحمت خداوندى دارد؛ چون گفتار خداوند تعالى:

 إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ.[[329]](#footnote-329).

 «خداوند كسى را كه به او شرك آورده است نمى‌آمرزد، و امّا غیر از شرك را درباره هر كس كه بخواهد مى‌آمرزد.»

 و همان طور كه سابقاً گفتیم این آیه در غیر مورد توبه است، چون در آن شرك كه بواسطه توبه بخشیده مى‌شود استثناء شده است.

 و امّا حَلّى: وعده شفاعت و یا تبلیغ آن در صورتى موجب إغراء و تشویق مردم به معصیت مى‌شود كه دو شرط متحقّق باشد:

 اوّل: تعیین كردن مُجرم بعینِه و بصفاتِه، یا تعیین خصوص آن گناهى كه در آن شفاعت واقع مى‌شود، تعیینى كه مُنجَّز بوده و هیچ شائبه تعلیق به شرطى در آن نبوده باشد.

 دوّم: آنكه شفاعت در انواع عذاب‌ها و اوقات آنها مؤثّر گردد و عذاب را من جمیع الجهات بردارد.

 و بنابراین اگر مثلًا گفته شود تمام طبقات مردم، یا فلان طبقه بخصوص مورد عذاب و مؤاخذه قرار نمى‌گیرند، یا فلان گناه بخصوصه عذاب ندارد، این مستلزم لغویت و بازیچه قرار گرفتن احكام متوجّه به سوى مكلّفین مى‌گردد.

 و امّا اگر از جهت این دو شرط، امرِ شفاعت مبهم بماند و مشخّص نگردد كه شفاعت درباره چه گناهانى است و درباره كدام دسته از گناهكاران است، و یا آنكه برداشتن عذاب از جمیع انحاء عذاب است و در تمام اوقات و احوال، و یا در بعضى از احوال و

اوقات، و بنابراین انسان نداند كه حتماً مورد شفاعت موعوده قرار مى‌گیرد یا نه؛ در این صورت هیچ گونه تجرّى واقع نمى‌شود، و اغراء و ترغیب بر هَتْك مُحرّمات الهیه نمى‌گردد.

 بلكه این وعده شفاعت، موجب بیدارى قریحه رجاء و امید شخص گنهكار مى‌گردد، كه آن گناهانى را كه به جا آورده است و آثام و معاصى را كه در برابر دیدگان خود مشاهده مى‌كند، او را از پاى در نیاورد و یأس و نومیدى از رحمت خدا را در كانون وجود مشتعل نگرداند؛ و معلوم است كه یأس سر منشأ همه بدبختى‌ها و شقاوت‌ها، و امید سرچشمه همه گونه سعادت‌ها و تحرّك‌ها و پیشرفتهاست.

 از این گذشته ما مى‌بینیم كه خداوند نسبت به گناهان صغیره مطلقاً وعده مغفرت داده است:

 إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ‌[[330]](#footnote-330).

 این آیه بسیار به طور روشن و واضح دلالت دارد بر آنكه در صورت اجتناب از معاصى كبیره، معاصى صغیره خود بخود مورد مغفرت و آمرزش واقع مى‌شود؛ پس اگر جائز باشد كه خدا بگوید: اگر شما از معاصى كبیره اجتناب كردید ما معاصى صغیره شما را مى‌آمرزیم، چرا جائز نباشد كه بگوید: اگر شما ایمان خود را حفظ كردید! و در روز قیامت با ایمان سلیم بر من وارد شدید! شفاعت شافعان درباره شما مورد قبول من واقع مى‌شود؟

 و لیكن چه كسى مطمئنّ است كه با ایمان سلیم بر خدا وارد مى‌شود، و ایمان خود را تا آن وقت حفظ مى‌كند؟

 چون گناهان، موجب قساوتِ دل، و ضعف ایمان، و استجلاب شرك مى‌شود، مگر خدا نفرموده است:

 فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ‌[[331]](#footnote-331).

 «از مكر خدا ایمن نیستند مگر طائفه زیانكاران.»

 و مگر نفرموده است:

 كَلَّا بَلْ رانَ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ‌.[[332]](#footnote-332)

 «أبداً این چنین نیست! بلكه مطلب از این قرار است كه كارهائى را كه انجام داده‌اند بر روى دلهایشان چرك و آلودگى ایجاد كرده است.»

 و مگر نفرموده است:

 ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى‌ أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ‌.[[333]](#footnote-333)

 «و پس از آن، بدى و سختى عذاب، فقط عاقبت امر كسانى است كه كارهاى بدى انجام داده‌اند، به سبب آنكه آیات خدا را تكذیب نموده‌اند.»

 و همین امید شفاعت چه بسا موجب جدا كردن شخص معصیت كار از گناهانش مى‌شود، و در صراط تقوى‌ گام مى‌نهد، و از

محسنان و نیكوكاران مى‌گردد، چون اگر هیچ درجه و روزنه امیدى در وى نباشد چه بسا با خود مى‌گوید: كار ما كه گذشت و خرابى به بصره رسید و آب كه از سر گذشت چه یك كلّه چه صد كلّه؛ بنابراین ما كه حتماً جهنّمى هستیم، دیگر چرا كار خیرى انجام دهیم؟

 و امّا در صورت امید شفاعت همچون توبه، روزنه بخشایش و طلیعه رحمت به چشم مى‌خورد، و چه بسیار مى‌شود كه گنهكار را از گناه خود منقلع و ریشه كن مى‌سازد و یكسره او را به طاعات و عبادات سوق مى‌دهد؛ وَ ذَلِک هُوَ الْفَضْلُ الْعَظِیمُ.

 و همچنین اگر شخص مجرم را، و یا خصوصیت جرم را مشخّص كنند كه مورد شفاعت واقع مى‌شود، لیكن تصریح كنند كه شفاعت نسبت به بعض از جهات عذاب، یا بعض از اوقات عذاب است؛ در این صورت نیز موجب تجرّى نخواهد بود.

 و قرآن كریم نه در خصوص مجرمان، و نه در خصوص گناهان مشخّص، تصریحى به وقوع شفاعت نكرده است؛ و در رفع عذاب فقط به بعضى از اقسام آن ناطق است، و بنابراین هیچ اشكالى در بین نیست.

 اشکال پنجم: ادلّه اى را كه قائلین به شفاعت ذكر كرده‌اند، یا عقلى است و یا نقلى.

 امّا دلیل عقلى، اگر بر فرض تسلیم قائم شود، بر امكان شفاعت است، نه وقوع آن؛ مضافاً به اینكه اصل دلالت بر امكان ان هم محلّ منع است.

 و امّا دلیل نقلى، آنچه از قرآن بیان شده است دلالت بر وقوع شفاعت ندارد، چون آیات قرآن درباره آن بر سه گونه است:

 اوّل: آیاتى كه دلالت بر نفى شفاعت به طور اطلاق دارند، مثل:

 لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ[[334]](#footnote-334).

 دوّم: آیاتى كه دلالت بر فائده نداشتن و ثمر نبخشیدن شفاعت دارند، مثل:

 فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ.[[335]](#footnote-335)

 سوّم: آیاتى كه دلالتشان بر شفاعت مقید به اذن و مشیت خداست، مثل:

 إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ‌.[[336]](#footnote-336) و إِلَّا بِإِذْنِهِ‌.[[337]](#footnote-337) و إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌.[[338]](#footnote-338)

 و این آیات نیز دلالت بر نفى شفاعت دارند، زیرا این استثناءها استثناء به اذن و مشیت است، و این گونه استثناءهاى به اذن و مشیت، در اسلوب قرآن، در مقام نفى قطعى آورده شده است براى إشعار به اینكه ما فوق اذن و مشیت خدا چیزى نیست و همه چیز منوط به اذن و مشیت اوست، مانند آیه:

 سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى‌\* إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ‌[[339]](#footnote-339).

 «بزودى حتماً ما براى تو مى‌خوانیم به طورى كه دیگر فراموش نمى‌كنى، مگر اینكه خدا بخواهد!»

 و مانند آیه: خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ‌[[340]](#footnote-340).

 «جهنّمیان در دوزخ به طور جاودان زیست مى‌كنند، تا وقتى كه آسمانها و زمین بر پاست، مگر آنكه خدا بخواهد.»

 یعنى ما فوق اراده و خواست خدا چیزى نیست، نه آنكه واقعاً موقعى مى‌رسد كه این اراده خدا در خارج تحقّق پیدا مى‌كند. پس بنابر آنچه گفته شد در قرآن نصّ قطعى بر وقوع شفاعت نیست.

 و امّا در سنّت و روایات، آنچه در خصوصیات شفاعت آمده است قابل اعتماد نیست، و متیقّن و قدر مسلّم آن نیز بیش از آنچه در آیات آمده است دلالت ندارد.

 جواب: امّا از آیاتى كه نفى شفاعت را مى‌كند، بیان كردیم كه آنها شفاعت را به طور مطلق نفى نمى‌كند، بلكه شفاعت را استقلالًا و بدون اذن و رضایت خدا نفى مى‌نماید.

 و امّا از آیاتى كه بنا بر گمان اشكال كننده، نفى منفعت شفاعت را مى‌كند، آنها علاوه بر آنكه شفاعت را نفى نمى‌كند، اثبات نیز مى‌نماید.

 چون این آیات در سوره مدّثّر واقع است، و نفى ثمر شفاعت را از جماعت خاصّى از مجرمان مى‌كند، نه از همه آنها.

 و علاوه بر این، آنكه: در عبارت، شفاعت اضافه به شافعین شده است، نه اینكه بدون اضافه و مقطوع از آن آمده است؛ فرق است بین آنكه گفته شود: فَلا تَنْفَعُهُمُ الشَّفَاعَةُ، و بین آنكه گفته شود: فَلَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ، چون در صورت دوّم مصدر اضافه شده است و این اضافه اشعار به وقوع فعل در خارج دارد، به خلاف صورت اوّل كه مصدر بدون اضافه آمده است و مشعر به چنین معنائى نیست؛ و شیخ عبد القاهر در «دلائل الإعجاز» به این مطلب تصریح كرده است.

 و بنابراین، كلمه‌ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ‌ دلالت دارد بر آنكه: اجمالًا شفاعتى در خارج واقع است، الّا آنكه این افراد بهره اى از آن نمى‌گیرند.

 و باز علاوه بر این، آنكه: این اضافه در ناحیه مضاف إلیه به صیغه جمع آمده است، و شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ‌ فرموده است، نه‌ شَفاعَةُ الشّافِعِ‌؛ و این نیز دلالت بر تحقّق شفاعت در خارج دارد، مثل اینكه فرموده است: كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ‌ و كانَ مِنَ الْكافِرِينَ‌ و فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ‌ و لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ‌ و أمثال این آیات. و اگر براى افاده این معنى نبود، آوردن به صیغه جمع كه مدلول آن بیش از مدلول صیغه مفرد است لغو و زائد بود.

 و على هذا، محصّل كلام این مى‌شود كه آیه: فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ‌ از آیاتى است كه دلالت بر اثبات شفاعت دارد، نه بر نفى آن.

 و امّا جواب از آیاتى كه در آنها به نحو استثناء اذن و ارتضاء آمده است، مثل‌: إِلَّا بِإِذْنِهِ‌ و إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ‌، آن است كه دلالت آنها بر وقوع شفاعت چون مصدر مضاف است، قابل انكار نیست براى كسانى كه به اسلوب كلام و عربیت و ادبیت اطّلاع دارند.

 و اینكه گفته است: إِلَّا بِإِذْنِهِ‌ و إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌ به معناى واحد است و استثناء از مشیت است، قابل استماع نیست. علاوه بر این، این استثناء، به عبارات مختلف در مورد شفاعت آورده شده است، مثل: إِلَّا بِإِذْنِهِ‌ و إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ‌ و إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌ و إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌، و غیر اینها.

 حالا فرض مى‌كنیم: إِلَّا بِإِذْنِهِ‌ و إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ‌ به معناى مشیت بوده باشد، آیا در جمله: إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ‌ نیز مى‌توان چنین احتمالى را داد؟

 آیا این استثناء هم استثناء مشیت است؟ و مى‌خواهد برساند كه مشیت خدا ما فوق هر مشیتى است؟

 این گونه تسامح كارى‌ها در عبارت از كلام یك نفر بقّال و بازارى عامّى غلط است، تا چه رسد به كلام بلیغ، و به كلامى كه در بلاغت داراى درجه و منزله اعلى است.

 و امّا جواب از سنّت و روایات، آن است كه دلالت آنها اجمالًا بر شفاعت مؤمنین نسبت به معاصى كبیره در صورت تحقّق و بقاءِ ایمان جاى شبهه و تردید نیست، و روایات مستفیضه بلكه متواتره در شفاعت رسول الله و پیامبران و أئمّه طاهرین علیهم السّلام وارد

است، و دلالت آنها طبق دلالت آیات است.

 اشکال ششم: آیات وارده بر شفاعت، دلالت بر رفع عذاب از مجرمان در روز قیامت بعد از ثبوت جرم و لزوم مجازات نمى‌كند، بلكه مراد از این آیات شفاعت پیامبران به معناى وساطت آنها از جهت وظیفه وساطت آنها بین خداوند و بین مردم است، به اینكه احكام الهیه را با وحى مى‌گیرند و به مردم تبلیغ مى‌نمایند و مردم را به راه راست هدایت مى‌كنند. و این معناى شفاعت و وساطت است كه همچون بذرى مى‌ماند كه در دل‌ها مى‌پاشند و آن بذر رشد و نموّ مى‌كند و اوصاف و احوال مردم با وجود اختلاف آنها از آن بذر به مقدارهاى متفاوت پدیدار مى‌گردد؛ این است معناى شفاعت انبیاء كه در دنیا و آخرت شفیعان مؤمنانند.

 جواب: آن است كه این عمل انبیاء از جهت وظیفه نبوّت شكّى نیست كه نوعى از وساطت و شفاعت است و ما در آن حرفى نداریم، الّا اینكه همان طور كه سابقاً بحث كردیم شفاعت منحصر در این نیست.

 بلكه نوعى دیگر از وساطت است، و دلیل بر این مطلب آن است كه خداوند مى‌فرماید:

 إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ.[[341]](#footnote-341)

 «خداوند شركِ شرك‌آورنده به او را نمى‌آمرزد، و غیر از شرك را نسبت به كسانى كه بخواهد مى‌آمرزد.»

 و ما سابقاً گفتیم كه این آیه در غیر مورد ایمان و توبه است، زیرا در صورت ایمان و توبه، شرك هم آمرزیده مى‌شود؛ و شفاعتى را كه به معناى وساطت در تبلیغ پیامبران است و اشكال كننده مطرح كرده است، از راه ایمان و توبه است، یعنى شفاعت آنان همان طریق به ایمان و توبه است. درحالى‌كه در این آیه آمرزش در غیر این دو مورد نسبت به كسانى كه خدا بخواهد بیان شده است، و آن به طریق شفاعت است.

 اشکال هفتم: از راه عقل، راهى براى اثبات شفاعت نیست. و از راه نقل، آیات وارده در قرآن كریم، متشابه است؛ گاهى اثبات شفاعت مى‌كند، و گاهى نفى آن؛ و گاهى به طور مطلق بیان مى‌كند، و گاهى در صورت قید و شرط. و در این صورت ادب دینى اقتضا مى‌كند كه به آیات دالّه بر شفاعت اجمالًا ایمان داشته باشیم، و امّا معنى و مفاد و علم به مدلول آنها را به خداوند تعالى ارجاع دهیم.

 جواب: آیات متشابهه درباره شفاعت، با ارجاعشان به آیات محكمه، مانند آنها از محكمات مى‌شوند، و این كار آسانى است كه ما را در اشكال و بَند قرار نمى‌دهد؛ و ما در آیه شریفه: مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ‌[[342]](#footnote-342). بحث كافى در این مطلب خواهیم نمود.[[343]](#footnote-343)

 و امّا اینكه بعضى گفته‌اند كه ما دلیل عقلى بر شفاعت نداریم،

البتّه نه تنها بر شفاعت بلكه بر بسیارى از خصوصیات تفصیلیه مسائل معاد نداریم، به علّت اینكه براهین عقلیه چون نمى‌تواند مقدّمات متوسّطه در انتاج مسائل معادیه به طور تفصیل قرار گیرد، فلهذا بدست آوردن نتایج عقلیه از برهان، در این گونه مسائل میسور نیست، و بر این مطلب بو على سینا در «شفا» تصریح كرده است.

 لیكن ادلّه عقلیه براى انتاج كمالات مثالیه و عقلیه انسان در مسیر سعادت و شقاوت بعد از مفارقت نفس او از بدن، از جهت حصول و پیدایش تجرّد مثالى و تجرّد عقلى، وافى و كافى است؛ چون تجرّد مثالى و عقلى از مسائل مبرهنه در حكمت متعالیه است. و بر این اساس مى‌توانیم بر شفاعت ارباب ذنوب و گناهان دلیل عقلى اقامه كنیم.

## دلیل عقلى بر شفاعت نفوس كامله از نفوس ضعیفه‌

 دلیل عقلى بر شفاعت نفوس كامله از نفوس ضعیفه در قیامت‌

 بیان این مطلب آن است كه انسان در ابتداى امر خود، قبل از اینكه به مرحله فعلیت برسد، از هر فعلى كه به جاى مى‌آورد، یك هیئت نفسانى و یك حال از احوال سعادت و یا شقاوت در نفس او حاصل مى‌گردد؛ و مراد از سعادت آن فعلى است كه براى او از جهت اینكه انسان است خیر است، و مراد از شقاوت، به عكس این مطلب است، یعنى فعلى كه از جهت انسانیت او براى او شرّ است و ضرر. و به جاى آوردن و تكرّر افعال خیر و شرّ، در نفس ایجاد ملكه راسخه مى‌كند، و از آن ملكه راسخه صورت سعیده و یا شقیه نفسیه براى انسان بدست مى‌آید، به‌

طورى كه آن صورت واحده بسیطه نفسانیه مبدأ بروز هیئات و صورت‌هاى كثیره اى مى‌شود.

 اگر آن صورت نفسانیه سعیده بود، تمام آثارش وجودى است و ملائم و مناسب با آن صورت است، و نیز ملائم و مناسب با اصل نفس انسان است، كه بمثابه مادّه قابله براى تحقّق و تصوّر آن صورت است.

 و اگر آن صورت نفسانیه شقیه بود، تمام آثارش امور عَدمى است كه در تحلیل به فقدان و شرّ بر مى‌گردد.

 و بنابراین، نفس سعیده انسانى از آثارش هم از جهت اینكه انسان است لذّت مى‌برد، و هم از جهت اینكه به فعلیت سعادت رسیده است؛ و نفس شقیه انسانى اگرچه با آثارش، از جهت آنكه خود موجب تكوّن و مبدأ پیدایش آنهاست ملایمت و انس دارد، لیكن از جهت آنكه انسان است متألّم و ناراحت است.

 این درباره نفوس كامله است، خواه در جهت سعادت و خواه در جهت شقاوت؛ یعنى انسانى كه ذاتاً سعید است و افعالش نیز صالح است، و انسانى كه ذاتاً شقى است و افعالش نیز خراب است.

 امّا نفوس ناقصه آنها نیز بر دو گونه‌اند: یا ذاتاً سعیدند، و از جهت فعل، شقىّ؛ به معناى آنكه ذاتشان داراى صورت سعیده و اعتقاد حقّ و ثابت است، لیكن به واسطه عروض هیئات ردیه و شقیه‌

از معاصى و گناهان و انحرافاتى را كه نفس آنان اكتساب نموده است به واسطه تعلّقشان به بدن‌هاى دنیوى و سیراب گشتن از پستان اختیار، آن نفوس آلوده گشته، و بر روى آن زنگار حجاب و پرده چرك و غبار ظلمت كثرت و آثار آن پدیدار شده است.

 در این صورت معلوم است كه این آلودگى‌هاى ظاهرى امور قسریه هستند و ملایمت با ذات نفس سعیده ندارند؛ و برهان قائم است بر اینكه امور قسریه، دوام ندارند. و على هذا این نفوس صالحه و سعیده و مؤمنه، به واسطه فشارهاى دنیوى، و یا عالم مثال و برزخ، و یا در روز رستاخیز و هول قیامت، بر حسب كیفیت و مقدار رسوخ آلودگى در نفس، پاك مى‌شوند.

 و یا ذاتاً شقى هستند، و از جهت فعل سعیدند؛ به معناى آنكه ذاتشان داراى صورت شقیه است، لیكن به واسطه عروض هیئات حَسَنه از طاعات و عبادات بر روى نفوسشان، ظاهرى قسرى پدیدار گردیده است؛ این ظاهر نیز مسلوب مى‌گردد، و یا سریعاً و یا به طور بطى‌ء و كند از بین مى‌رود و آن ذات شقىّ با شقاوت خود ظهور و بروز مى‌نماید.

 و امّا نفوسى كه نه در ناحیه سعادت و نه در ناحیه شقاوت به مرحله فعلیت نرسیده‌اند، و هنگام مفارقت نفوسشان از ابدان، ضعیف و ناقص مانده‌اند؛ آنها مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ‌ هستند كه پروردگار درباره آنها امر فرماید.

 این مطلب مقتضاى برهانِ مجازات در ثواب و عذاب است، كه‌

از لوازم اعمال و نتائج آنهاست؛ چون بالاخره امور وضعیه و روابط اعتباریه، باید به روابط وجودیه حقیقیه بازگشت كند.

 این از یك طرف، و از طرف دیگر برهان قائم است بر اینكه كمالات وجودیه به حسب مراتب كمال و نقص، و شدّت و ضعف مختلف هستند؛ و این همان مسأله تشكیك است، بخصوص در نور مجرّد.

 و بناءً على هذا، براى نفوس مراتب مختلفه اى در قرب و بعد از مبدأ كمال و منتهاى كمال، در سیر ارتقائى خود، و در بازگشتش به مبدأ خود مى‌باشد، و بعضى در مرتبه، فوق مرتبه بعضى دیگر است؛ و خاصیت علل فاعلى و وسائط فیض از جانب حقّ اوّل تبارك و تعالى این‌طور است.

 و بنابراین براى نفوس كامله چون نفوس انبیاء علیهم السّلام، و بالاخصّ براى نفس رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم كه در أعلى درجه و أرقى منزله از درجات كمال و فعلیت هستند، مقام وساطت در ازاله هیئات شقیه ردیه قسریه كه در نفوس ضعفاء است مى‌باشد، و همچنین براى نفوسى كه در مرتبه پائین‌تر از خود آنان هستند، اگر از سعیدان بوده باشند و آن هیئات ردیه و شقیه قسراً بر آن نفوس عارض شده باشند.

 و این است حقیقت شفاعت خاصّه در روز قیامت كه اختصاص به مرتكبین معاصى كبیره دارد.

 و همچنان كه دیدیم، این كیفیت برهان، برهان عقلى بر این‌

مطلب بود؛ و الحَمدُ لِلَّهِ وَحْدَه.

## شفاعت، موجب تجرّى امّت در معصیت نیست‌

 شفاعت موجب تجرّى امّت اسلامى در معصیت نیست و امّا آنچه بعض از بحث كنندگان درباره مسائل اجتماعى، شفاعت را موجب سستى مردم در عمل و انحراف آنان از صراط مستقیم به جهت اتّكاء و اعتماد بر غفران حتمى دانسته‌اند، نیز سخنى خالى از تحقیق است.

## تقریر إشكال بر شفاعت به اینكه موجب سستى مردم در عمل است‌

 آنها اشكال خود را بدین قسم مطرح مى‌كنند كه: چنانچه در جوامع بشرى قوانین كیفرى از عقوبات و مثوبات درست انجام پذیرد، احترام مردم به آن احكام اوّلیه اى كه در آن جوامع براى رشد و صلاح آنان وضع و تدوین شده است بهتر خواهد بود؛ و در نتیجه در سایه عملكرد مردم به احكام و قوانین موضوعه اوّلیه در هر جامعه اى از جوامع بر حسب اختلافشان در وضع و تدوین، مردم آن جامعه به مقصود و منظور از صلاح و رُقائى كه از عمل نمودن به آن احكام عائدشان مى‌شود، بهتر خواهند رسید. و امّا اگر بنا بشود به نحوى از انحاء قوانین جزائیه عملى نشود، موجب تساهل افراد و تعدّى هوسبازان مى‌گردد.

 فلهذا باید در اجراء قوانین كیفرى راه احتمال نجات شخص مجرم را از كیفر به واسطه رشوه، و یا شفاعت، یا فدیه و دادن عوض، و یا به سائر انواع و اقسام حیله‌ها و دسیسه‌ها بست، تا شخص مجرم در هنگام جرم براى خود راه فرار و خلاصى را نبیند و بر انجام دادن آن جریمه اقدام نورزد.

 و بر همین اصل كلّى بر دیانت مسیح ایراد كرده‌اند كه: آنچه در آن دیانت است كه حضرت عیسى به واسطه حاضر شدن براى بر چوبه دار رفتن خود را فداى معصیت‌كاران در گناهشان نمود، درست نیست؛ زیرا مردم براى استخلاص خود از حكم الهى در روز قیامت و كیفر وارده بر انان، اتّكاء و اعتماد بر فدا شدن حضرت مى‌كنند و دست به گناه مى‌آلایند.

 و بنابراین، دین كه باید موجب رشد و ترقّى جامعه‌ها به كمال اخلاق و انسانیت گردد، به عكس موجب فرو ریختن دستورات اخلاقى و عفّت و شرف نفسانى و انهدام مقام والاى انسانیت مى‌گردد، و انسان متحرّك رو به كمال و سعادت را در زوایاى سكون و حركت انحرافى به سوى قهقرى عقب مى‌زند و به جاى فضائل، رذائل اخلاقى دامنگیرش مى‌شود.

 و روى همین اصل، إحصائیه اى كه بدست آمده است، دلالت دارد كه: متدینین به آن دین دروغشان بیشتر، و از راه و روش اخلاق و عفّت و عدالت انحرافشان بیشتر است از غیر متدینین.

 و این به علّت آن است كه متدینین و مذهبیون به شریعت آن حضرت چون اعتماد بر حقّانیت دینشان و اتّكاء بر شفاعت مسیح در روز رستاخیز دارند، در آلودگى به گناهان فرو گذار نیستند، به خلاف غیر آنها كه اصلًا دینى را براى خود اتّخاذ نكرده‌اند؛ آنان چون واگذار به غرائز و صفات فطرى خود شده‌اند و چیزى حكم اخلاق و آن صفات غریزى و فطرى را در كانون وجودشان باطل نكرده است، در

برابر مواجهه با جرم و گناه به حكم فطرت انسانیت و اخلاق مدینه فاضله، اقدام نمى‌كنند و همان حكم فطرى و وجدانى جلوگیر آنها مى‌گردد.

 و بر همین اساس، بسیارى از بحث كنندگان در علوم اسلامى مسأله شفاعت را كه در اسلام وارد شده، و آیات قرآن بر آن دلالت دارد، و سنّت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم در روایات مستفیضه و متوافره اى امضاء آن حكم الهى را فرموده است؛ از معنى و مدلول اوّلیه خودش تأویل، و به معانى دیگر چون شفاعت تكوینى، و شفاعت و وساطت در تبلیغ احكام، و وساطت در ارشاد و هدایت امّت به سوى راه كمال به واسطه ابلاغ رسالات الهیه حمل نموده‌اند.

 جواب‌ این عدّه این است كه بگوئیم: آنان در همه جهات بحث خلط كرده‌اند، و بدون تعمّق و رسیدگى به موضوع شفاعت و حكم آن سخنانى را به هم درآمیخته و تلفیق كرده‌اند.

 اوّلًا اسلام نه چنین شفاعتى را به این تفسیرى كه آنان براى آن كرده‌اند اثبات كرده است، و نه آن شفاعتى را كه اسلام اثبات كرده است، داراى چنین اثر و خاصیتى است كه آنان پنداشته‌اند.

 براى شخص متعمّق در مسائل اجتماعیه اسلام سزاوار است كه اوّلًا در معارف دینیه و احكام تشریعیه آن بر هیكل اجتماع صالح و مدینه فاضله غور و بررسى كند، و تمام جهات و نكاتى را كه اسلام از اصول و قوانین منطبقه بر اجتماع آورده است بر موارد معینه و

مشخّصه خود تطبیق دهد، و پس از آن ببیند كه شفاعت موعود چیست؟ و محلّ و موقعیت آن در بین معارفى كه اسلام آورده است، و اصولى كه بر آن تكیه زده است، كدام است؟

 و على هذا باید اوّلًا بداند كه شفاعتى را كه قرآن اثبات كرده است، فقط درباره مؤمنین است كه در روز قیامت مخلّد در آتش نخواهند بود و به طور جاودان در جهنّم نخواهند ماند، به شرط آنكه خداوند را با ایمان پسندیده و دین حقّ ملاقات كنند.

## شرط شفاعت بقاءِ بر ایمان و دین حقّ است‌

 این وعده اى است كه قرآن درباره مؤمنین فرموده است، و آن را مشروط به شرطى قرار داده است كه آن بقاء ایمان و روش و منهاج مرضى و پسندیده باشد. و از طرفى بیان كرده است كه ایمان از نظر بقایش از جهت گناهان، و بالاخصّ معاصى كبیره، و بخصوص اصرار و إدمان بر آنها، در خطر عظیمى است؛ چون نفس ارتكاب معاصى خصوصاً كبائر از آنها، و بالاخصّ إدمان و مداومت بر آنها، موجب شكست ایمان، و أحیاناً موجب هلاكت دائمیه و شقاوت ابدیه مى‌گردد؛ پس شخص معصیت كار پیوسته در آستانه هلاكت و در پرتگاه بوار و زوال است.

 و بنابر این جهات، هیچگاه شخص معصیت كار نمى‌تواند خود را از اهل نجات ببیند، بلكه پیوسته بین امید نجات و بین خوف و ترس از هلاك مى‌نگرد، و نفس مؤمن پیوسته فیما بین خوف و رجاء متردّد است؛ خداوند را از روى رغبت و رهبت عبادت مى‌كند، و در زندگى و حیات دنیوى سیرى دارد كه نه او را به مرحله یأس و نومیدى‌

حرمان مى‌كشد، و نه او را در مرحله سستى و تساهل و تكاهل به كسالت وثوق و اعتماد كاذب متوقّف مى‌گرداند.

 و ثانیاً باید بداند كه اسلام قوانین اجتماعیه خود را چه در مادّیات و چه در معنویات به طورى وضع و تدوین كرده است كه جمیع حركات و سكنات فردى و اجتماعى را فرا مى‌گیرد، و براى هر یك از موادّ آن یك پاداش مناسب دنیوى از جزاء، و قضاء، و كفّاره، و دیه، و حدّ، و تعزیر، و غیرها را قرار داده است، تا به جائى كه منتهى به تحریم مزایاى اجتماعى، و سرزنش و توبیخ و تقبیح كرده است؛ و براى ضمانت این جهات علاوه بر تحكیم حكومت اولیاى امر، با ایجاب قانون امر به معروف و نهى از منكر، همه را رقیب و پاسبان و نگهبان و پاسدار یكدگر قرار داده است. و به این هم اكتفا ننموده است، بلكه با دمیدن أصالت روح دعوت دینى و اعتقاد به حفظ و كتابتِ دو فرشته ملازم اعمال و رفتار انسان در سرّ و آشكارا و در خَلا و مَلا و در ظاهر و پنهان، انسان را پیوسته مهار زده، و از افراط و تفریط، و تجاوزات شهویه و بهیمیه و غضبیه و وهمیه و تعدّیات به حقوق و نوامیس، و استكبار و گردن ننهادن بر ذُلّ عبودیت، او را ظاهراً و باطناً به صراط مستقیم علماً و عملًا و اعتقاداً سوق مى‌دهد.

 و با انذار و تبشیر، و وعده و وعید، و ترس و سرور، به عذاب‌ها و ثواب‌ها، در مراحل بعد از دنیا و عالم آخرت او را نگاه مى‌دارد، و اسلام پیوسته اساس خود را در تربیت مجتمع به تلقین معارف مبدأ و معاد بر همین نهج ترتیب مى‌دهد و نظر خود را بدین گونه معطوف‌

مى‌دارد.

 این جهات حقیقیه دینیه است كه پیوسته مردم را زنده و با امید نگاه مى‌دارد، و از انتحار و خودكشى و یأس مطلق مى‌رهاند، و اصالت و واقعیت نفس او را پیوسته به او نشان مى‌دهد، و خداوند را همیشه رقیب و ناظر و حاضر كردار او معرفى مى‌كند، و حقّا چنین دستورات و احكامى، بخصوص اگر با امید رحمت شفاعت خاصّه ضمیمه شود، یك دنیا از نیك بختى و امید در دل گنهكاران مى‌پرورد، و چه بسیار از آنان را بدین نوید رحمت و مژده مغفرت از هلاكت ابدیه نجات مى‌بخشد؛ این است حقیقت شفاعت و اثرات مثبت آن.

 و ثانیاً شفاعتى را كه اسلام تشریعاً بیان كرده است ـ چه از آیات قرآنیه و چه از روایات نبویه و ائمّه علیهم السّلام ـ راجع به روز قیامت است، و همان طور كه خواهیم گفت اثر آن عدم خلود مؤمنان در دوزخ است.

 و امّا سائر عذاب‌هاى دنیوى و اخروى همه به جاى خود محفوظ است، و بنابراین احكام جزائیه از حدود و تعزیرات، و احكام تكوینیه دنیویه، از عكس‌العمل‌هاى گناه، و شدّت سَكرات مرگ، و وحشت عالم قبر و سؤال منكر و نكیر، و ناراحتى‌ها و تألّمات مثالیه برزخیه، و هول بعث و قیام روز رستاخیز، و مقام عرض و غیرها همه به جاى خود محفوظ است.

## شفاعت موجب ازدیاد امید به رحمت خداست‌

 حالا فرض كنید كه مؤمن یقین هم داشته باشد كه مخلّد در

دوزخ نخواهد بود، آیا نفس وارد شدن در دوزخ و مَكْث در آن به قدرى كه او را تطهیر كند، و سختى‌ها و مشكلات عالم قیامت، از سؤال و حساب، و میزان، و صراط، و نامه عمل، و موقف عند الله تعالى، و سختى‌ها و مشكلات عالم برزخ، و طول كشیدن آن و عالم قیامت؛ اینها همه رادع و مانع مؤمن از گناه نیست؟ و از همه اینها گذشته، مگر فقط مؤمن را باید به وسیله اخافه و به ترس انداختن، از گناهان دور كرد؟ آیا نظر رحمت و عطوفت حضرت ربّ وَدُود، و وزش نسیم ملایم جذبات الهیه و نفحات قدسیه او را به سر منزل مقصود و حرم امن و امان نمى‌كشد؟ و كانون گناه و مبدأ آن را در وجود او آتش نمى‌زند؟

 و ثالثاً خود همین شفاعت، موجب تقلیل گناه است، نه تكثیر آن؛ زیرا آنچه را كه درباره عیسویان گفته‌اند كه: گناهشان از سائر اقوام بیشتر است، معلوم نیست. این خود مدّعائى است كه دلیل ندارد، و إحصائیه گناه و جرأت در مسیحیان چنین نشان نمى‌دهد، بلكه در یهود بیشتر است؛ خشونت و رُعُونت در آنها به مراتب بیشتر است، و رحمت و عطوفت در مسیحیان به مراتب بیشتر است. و همین بر اثر شفاعت و عقیده به فدا بودن حضرت مسیح است، گرچه آن نیز اصل صحیحى ندارد.

 و قرآن كریم نیز از مشركان و یهودان به غلظت و سنگدلى و قساوت و شدّت عداوت با مؤمنان یاد مى‌كند، و از مسیحیان به رحمت و رأفت و عطوفت، و نزدیك بودنشان به مودّت با مؤمنان.

 علّت آنكه دین مسیح مانند دین اسلام بزودى در دنیا گسترش یافت و مردم پذیرفتند، همین جنبه‌هاى عاطفى و رحمت بود كه با فطرت مردم سازگارتر بود. و براساس همان رحمت حضرت مسیح بود كه مى‌بینیم چه بسیار از پیروان او به كارهاى عاطفى شدید، چون معالجه و پرستارى از مجذومان و غیرها دست مى‌زنند، و به پاس پاداش فدا شدن آن كانون رحمت، خود را به چنین مصائبى مبتلا مى‌دارند.

 قساوت و بى رحمتى مسیحیان در بسیارى از امور بر اساس انحراف از آن شریعت است، نه ایصال به آن شریعت؛ همچنان كه اساس انحراف مسلمانان از شریعت مقدّسه نبویه موجب قساوت و تجرّى آنان گردیده است، نه گرایش به آن شریعت.

## شیعه بر اثر امید به شفاعت اولیاى خود، عطوفتش بیشتر است‌

 و ما بالوجدان و بالبداهَه مى‌بینیم كه عطوفت و مودّت و رحمت در شیعیان بیشتر است، چون به پیروى از پیشوایان دینى خود، كه همه چیز خود را فداى اسلام و مسلمین نمودند، روح رقّت و ملایمت در آنان طلوع مى‌كند. و فقط با نام امام حسین علیه السّلام كه عملًا خود را فداى مذهب جدّش رسول الله و منهاج پدرش على ولى الله نمود، چه دریاهاى خروشانى از غضب و كینه و طمع و حرص و بخل و غیرها فرو مى‌نشیند، و چه دریاهائى از رحمت و مودّت و ملایمت و ایثار و گذشت بر روى جامعه‌ها و اقوام و مِلَل باز مى‌شود؛ آیا این در اثر شفاعت عملیه نیست؟

 همین شفاعت عینیه ظاهریه، در ملكوت اعلى باطنى دارد و

حقیقتى، آنجا نیز آن شفاعت طلوع مى‌كند و خرمن‌ها از گناه را با یك جرقّه رحمت مى‌سوزاند و به باد فنا مى‌دهد.

 علّت آنكه این بحث كنندگان، امر شفاعت را سست انگاشته‌اند براى آن است كه با یك دیده به اسلام نگریسته‌اند؛ و آن دیده ظاهر، و قوّت و شوكت، و امر و نهى و انتظام و نظم، و جزاء و كیفر است. این مسكینان دیده دیگر نداشته‌اند ـ یعنى خودشان با دست خود آن را كور كرده‌اند ـ كه بدانند اسلام نیز داراى مقام رحمت و عطوفت، و ایثار و گذشت، و عرفان و توحید، و فناء، و ولایت، و شفاعت، و هزاران امر معنوى و حقیقى و باطنى و روحى كه آنان از آن بى خبرند، مى‌باشد.

 يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ‌[[344]](#footnote-344).

 «فقط ظاهرى از حیات و زندگى دنیا را مى‌دانند، و ایشان البتّه ایشان از آخرت و زندگى عُقبَى غافل هستند.»

 آرى نتیجه یك چشمى بودن، محرومیت از ادراك بسیارى از حقائق است.

 زمان وقوع شفاعت کدامست؟ بارى در مسائلى كه ما در ضمن شفاعت بیان كردیم یك مسأله باقى ماند كه اخیراً هم به آن اشاره شد، و آن اینست كه بدانیم شفاعت چه موقع واقع مى‌شود؟ البتّه مراد از شفاعت همان شفاعتى است كه‌

عذاب را بر مى‌دارد.

 از جمله آیاتى كه مى‌توان از آن، زمان وقوع شفاعت را دریافت، این آیات واقع در سوره مدّثّر است:

 و كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ\* إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ\* فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ\* عَنِ الْمُجْرِمِينَ\* ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ[[345]](#footnote-345).

 «هر نفسى در گرو اعمالى است كه كسب كرده است، مگر اصحاب یمین كه آنان در بهشت‌هائى استقرار دارند، و با مجرمان گفتگو دارند، كه چه چیز شما را در دوزخ وارد كرده و در آنجا مجتمع نمود؟!»

 بحث ما درباره این آیات گذشت كه آنها مى‌گویند: چون چنین و چنان بودیم، و چنین و چنان كردیم، شفاعت شفیعان درباره ما ثمرى نبخشید؛ فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ‌.

## شفاعت در قیامت است نه در برزخ‌

 و این آیات دلالت داشت كه اوصاف كسانى كه مورد شفاعت قرار مى‌گیرند چیست؟ و اوصاف كسانى كه از شفاعت محرومند كدام است؟ و اینك مى‌گوئیم: علاوه بر دلالت بر اصل شفاعت، دلالت دارند بر اینكه شفاعت شافعان، در رهائى از گرو و رهن نفوس و اقامت و خلود در زندان دوزخ فائده مى‌بخشد، و امّا سائر اهوال روز رستاخیز و مشكلات و سختى‌ها و اهوال برزخ همه به جاى خود باقى بوده و دلیلى بر وقوع شفاعت در آنها نداریم.

 و ممكن است بگوئیم از این آیات استفاده مى‌شود كه شفاعت‌

انحصار در استخلاص از گرو آتش جهنّم دارد.

 و مى‌توان از این آیات نیز استفاده كرد كه این گفتگوها بین اهل بهشت و اهل دوزخ بعد از استقرار اهل بهشت در بهشت، و اهل دوزخ در دوزخ ردّ و بدل مى‌شود، و در وقتى صورت مى‌گیرد كه شفاعت نسبت به گروهى از مجرمان تعلّق گرفته و آنان را از آتش خارج نموده است؛ زیرا اوّلًا مى‌فرماید: فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ‌، كه دلالت بر استقرار دارد، و ثانیاً میفرماید: ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ؟ چون سلوك، هر وارد شدنى را نمى‌گویند، بلكه یك نوع وارد شدنى است كه با نظم و پیوستگى و اجتماع صورت گیرد، و ثالثاً مى‌فرماید: فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ، و كلمه ما براى نفى حال است، یعنى در آن حال و در آن وقت، شفاعت شفیعان براى آنان سودى ندارد.

 در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» در ذیل آیه شریفه: وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى‌ يَوْمِ يُبْعَثُونَ‌.[[346]](#footnote-346).

 وارد است كه قَالَ:

 الْبَرْزَخُ هُوَ أمْرٌ بَینَ أمْرَینِ، وَ هُوَ الثَّوابُ وَ الْعِقابُ بَینَ الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ. وَ هُوَ رَدٌّ عَلَى مَنْ أنْکرَ عَذابَ الْقَبْرِ وَ الثَّوابَ وَ الْعِقابَ قَبْلَ الْقِیامَةِ وَ هُوَ قَوْلُ الصّادِقِ عَلَیهِ السَّلَامُ: وَ اللهِ مَا أَخَافُ عَلَیكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ فَأَمَّا إذَا صَارَ الامْرُ إلَینَا فَنَحْنُ أَوْلَى بِكُمْ‌.[[347]](#footnote-347)

 «علىّ بن ابراهیم گفته است: برزخ چیزى را گویند كه بین دو چیز

واقع است، و آن ثواب و عذابى است كه بین دنیا و آخرت است. و این آیه ردّ بر كسى است كه عذاب قبر و ثواب و عذاب قبل از روز قیامت را انكار كرده است. و این همان قول حضرت صادق علیه السّلام است كه فرمود: سوگند به خدا كه من بر شما ترسى ندارم، مگر از عذاب برزخ؛ امّا در روز قیامت كه امر به ما واگذار مى‌شود، ما بر شما ولایت داریم و شما را مورد شفاعت قرار مى‌دهیم!»

 از این روایت نیز به طور صراحت بدست مى‌آید كه شفاعت، بمعناى برداشتن عذاب به شفاعت، قبل از قیامت نیست.

 و امّا آن روایاتى كه وارد است كه در حال مرگ، رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم و أئمّه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین حاضر مى‌شوند، و در قبر حاضر مى‌شوند، و مؤمن را بر شدائد احوالى كه در پیش دارد كمك مى‌كنند؛ این از باب شفاعت نیست، بلكه از قبیل تصرّفات و حكومتى است كه به اذن خداوند متعال به آنها تفویض شده است.

 و ما به زودى در بحث أعراف إن شاء الله تعالى بیان مى‌كنیم كه قول اصحاب اعراف كه ائمّه طاهرین هستند در مواجهه خود با دوزخیان كه:

 أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ‌[[348]](#footnote-348).

 «آیا این بهشتیان‌اند كه شما در دنیا سوگند یاد مى‌كردید كه خداوند آنان را مورد رحمت خود قرار نمى‌دهد؟! همه شما داخل در بهشت شوید، كه هیچ ترس و هیچ اندوهى براى شما نیست!»

 این خطاب «داخل بهشت شوید»، خطاب حكومتى است كه از والیان و امامان صادر مى‌شود.

 و مى‌توان از جهتى این آیه ذیل را نیز از این قبیل دانست:

 يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ‌ الآیة[[349]](#footnote-349).

 «روز قیامت، روزى است كه ما هر یك از مردم را به واسطه امامشان مى‌خوانیم، پس آن كسى كه نامه عملش به واسطه جنبه راست او كه امام حقّ است داده شود، آنان نامه عمل خود را مى‌خوانند، و هیچ به آنان ستم نمى‌شود.»

 وساطت امام در خواندن، و دادن نامه عمل به توسّط امام، از قبیل حكومت موهوبه و واگذار شده است.

 و از مجموع این بحث به دست آمد كه زمان وقوع شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت است كه با شمول غفران خداوند یا براى جلوگیرى از دخول در آتش، و یا به اخراج بعضى از كسانى كه در آتش رفته‌اند، به واسطه اتّساع رحمت حضرت حقّ و ظهور كرامت مى‌باشد؛ و الحَمدُ لِلَّه.

 لِلَّهِ الحَمْدُ وَ لَه المِنَّه‌ كه اینك بحث ما درباره شفاعت پایان‌

مى‌پذیرد، و للّه الحمد بحث كافى و كامل بود كه از تمام اطراف و جوانب مسأله مورد نظر و بررسى قرار گرفت و دانسته شد كه شفاعت از مسلّمیات است؛ همچنان كه گفتار حضرت صادق علیه السّلام در روایت عِماره دلالت بر آن دارد:

 در «أمالى» صدوق از قطّان، از سُكّرى، از جوهرى، از ابن عِمارة، از پدرش: عمارة، روایت مى‌كند كه قَالَ:

 قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْیآءَ فَلَیسَ مِنْ شِیعَتِنَا: الْمِعْرَاجَ وَ الْمُسَآءَلَةَ فِى القَبْرِ وَ الشَّفَاعَة[[350]](#footnote-350).

 «حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: کسى که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم را، و گفتگو و سؤال و جواب در قبر را، و شفاعت را».

## طلب شفاعت از چهارده معصوم علیهم السّلام‌

 خداوندا تو مى‌دانى و از ته ضمیر ما خبر دارى كه نه تنها ما شفاعت را قبول داریم! بلكه غیر از امید به شفاعت موالى خود چهارده معصوم پاك چیز دیگرى در بساط نداریم! ولایت آنان و برائت و بیزارى از اعدائشان، سر لوحه لوح ماست كه قبل از نوشیدن شیر در ما بوده، و پس از مرگ هم برون نخواهد رفت. دنیا و ما فیها و آخرت و ما فیها را به اهلش و به طالبانش سپردیم، و غیر از محبّت خالص و بى شائبه این خاندان نه طلبى است و نه مطلوبى.

.

 «از براى من پنج نفرند كه به واسطه آنها حرارت آتش شكننده و درهم كوبنده دوزخ را فرو مى‌نشانم: یكى از آنها مصطفى است، و دیگرى مرتضى، و دو پسران آنها، و فاطمه زهرا است».

 اللَهُمَّ بِحَقِّهِمْ وَ بِحَقِّ أبْنآئِهِم الطّاهِرینَ الطَّیبینَ لَا سیما وَلیک الْقآئِمِ الْمُنْتَظَرِ، نَوِّرْ قُلوبَنا بِمَعْرِفَتِهِمْ وَ ارْزُقْنا لِقاءَهُمْ وَ شَفاعَتَهُمْ یا أرْحَمَ الرّاحِمینَ.

# مجلس شصت و پنجم: منبرِ وسیله و پرچم حمد، در روز قیامت از آنِ رسول الله و آل اوست‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرینَ‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّینِ‌

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كتابِه الكَریم:

 وَ الضُّحى‌\* وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى‌\* ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى‌\* وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى‌\* وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌.

 (آیات اوّل تا پنجم، از سوره الضّحى: نود و سوّمین سوره از قرآن كریم)

 «سوگند به روز روشن (و یا به ظهر آن) و سوگند به شب تار كه آرامش دارد، كه پروردگار تو، تو را رها ننموده و ترك نكرده، و با تو دشمنى نكرده و خشم ننموده است! و هر آینه آخرت براى تو بهتر از نشأه دنیا و عالم پیشین است! و به زودى آن‌قدر پروردگار تو به تو عنایت كند كه راضى و خشنود گردى.»

## جلوه و مقامات رسول الله در روز قیامت‌

 در تفسیر «بیان السَّعادة» گوید: «معناى این آیه اینست كه: به‌

زودى آن‌قدر در دنیا یا در آخرت خداوند به تو مى‌دهد كه به سبب آن براى تو مقام رضا حاصل مى‌شود، و یا رضایت تو بدان حاصل مى‌گردد؛ و بنا بر همین جهت، مُعطى (داده شده) به مقام شفاعت كبرى تفسیر شده است.

 و در روایت وارد شده است كه این آیه، امیدوار كننده‌ترین آیات در قرآن كریم است. و از حضرت صادق علیه السّلام وارد است كه: رِضَا جَدِّى صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ أَنْ لَا یبْقَى فِى النَّارِ مُوَحِّدٌ.

 «رضایت جدّ من رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم اینست که یک نفر شخص مؤمن موحّد در آتش باقى نماند.»[[351]](#footnote-351)

 و این همان سعه و احاطه و ظرفیتِ واسع نفسِ رسول الله است كه همه پیامبران، و صدّیقان، و شهیدان، و صالحان، از همه امّت‌ها را نیازمند به افاضه نور از نفس مقدّس او نموده است، و همه در اثر انتفاعى كه از او مى‌برند در برابر او حمد گویانند؛ و او حائز مقام محمود است.

 سابقاً از «تفسیر فرات بن إبراهیم» آوردیم كه: بِشْر بن شُرَیح بَصْرى مى‌گوید كه: به حضرت باقر علیه السّلام عرض كردم: أَیةُ ءَایةٍ فِى کتَابِ اللهِ أَرْجَى‌؟! «در قرآن كریم كدام آیه امیدوار كننده‌تر است؟!»

 حضرت فرمود: قوم تو چه مى‌گویند؟!

 من عرض كردم: این آیه را: يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.

 «اى بندگان من كه در عمرهاى خود اسراف كرده‌اید، از رحمت خدا نومید نباشید (كه خداوند جمیع گناهان را مى‌آمرزد!)»

 حضرت فرمودند: لَكِنَّا أَهْلَ الْبَیتِ لَا نَقُولُ ذَلِك‌. «لیکن ما اهل بیت این را نمى‌گوئیم!»

 من عرض كردم: پس شما در این باره چه مى‌گوئید؟!

 حضرت فرمودند: نَقُولُ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌.

 الشَّفَاعَةُ، وَ اللهِ الشَّفَاعَةُ، وَ اللهِ الشَّفَاعَة![[352]](#footnote-352).

## در تفسیر آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌

 حالا ببینیم به چه علّت آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌، امید بخش‌ترین آیات است؛ و آیه‌ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، چنین نیست؟

 و به چه سبب با آنكه نهى از قنوط و ناامیدى از رحمت خدا، در بسیارى از آیات به شهادت مورد و موضوعِ بیان، نهى از قنوط و ناامیدى از رحمت تكوینیه خداست؛

 چون آیه: وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ‌.[[353]](#footnote-353)

 حكایت از گفتار حضرت ابراهیم است كه: «و چه كسى از رحمت خدا ناامید مى‌باشد مگر طائفه گمراهان؟»

 و چون آیه: إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ‌.[[354]](#footnote-354)

 حكایت از گفتار حضرت یعقوب است كه: «حقّاً از رحمت خدا مأیوس نمى‌گردد مگر طائفه كافران.»

 و لیكن در آیه مورد بحث: قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ\* وَ أَنِيبُوا إِلى‌ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ‌

لا تَشْعُرُونَ‌[[355]](#footnote-355).

 «بگو اى بندگان من كه بر جان‌هاى خود اسراف كرده‌اید، از رحمت خداوند ناامید نباشید! چونكه حقّاً خداوند همه گناهان را مى‌آمرزد و حقّاً او تنها آمرزنده و مهربان است. و بازگشت كنید به سوى پروردگارتان و تسلیم شوید در برابر او قبل از اینكه عذاب شما را در بر گیرد و شما یارى كرده نشوید! و پیروى كنید از بهترین چیزى كه از جانب پروردگارتان نازل شده است قبل از اینكه به شما عذاب خدا ناگهان برسد و شما غافل باشید و نفهمید!»

 نهى از قنوط و ناامیدى از رحمت تشریعیه است، و مراد از نهى، نهى از ناامیدى غفران خدا و شمول رحمت او در برابر گناهان و معصیت‌هائى كه بندگان به جاى آورده‌اند مى‌باشد، به قرینه جمله: أَسْرَفُوا عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ‌، كه ظاهر است در آنكه قنوط و ناامیدى از جهت معصیت است.

 و با وجود آنكه در این آیه خداوند سبحانه و تعالى مغفرت خود را به جمیع گناهان بدون استثناء تعمیم داده است، چرا این آیه أرجى آیه، و ثمر بخش‌ترین نهال امید در كانون دل بندگان معصیت كار خدا نبوده باشد؟

 سرّش اینست كه: در آیه نهى از قنوط پس از آنكه خداوند وعده غفران و آمرزش جمیع گناهان را مى‌دهد، در دنبال آن، امر به توبه و اسلام و پیروى از عمل صالح را مى‌كند، و بنابراین آیه دلالت مى‌كند

كه بنده گناهكار اسراف كننده بر نفس خود و بر جان خود سزاوار نیست از رحمت خدا ناامید باشد، تا وقتى كه توبه و اسلام و عمل صالح در اختیار و در دسترس اوست.

 پس این رحمتِ خداوندى، رحمت مطلقه نیست؛ رحمت مقیده است، كه خداوند بندگان خود را امر فرموده است كه بدان تمسّك جویند و با توبه و اسلام و اتّباع از عمل صالح موجبات غفران خود را پایه سازى كنند؛

## معناى رضا در آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‌ و آیه سوره بینه‌

 و امّا در آیه اعطاء پروردگار به حدّى كه رضا حاصل شود، این رضا، رحمت مطلقه و رحمت عامّه است كه خداوند به پیغمبرش كه رحمةٌ للعالَمین است بطور مطلق و بدون قید و شرط عنایت فرموده است؛ و این وعده ایست كه نفس رسول الله بدان شاد و مسرور شد و موجب گوارائى و طیب خاطر آن حضرت گشت.

 و شرح این داستان آن است كه این آیه در مقام امتنان است، و وعده اى را به رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم داده است كه به هیچ یك از مخلوقات نظیر و شبیه آن را نداده است؛ و مى‌بینیم كه در اینجا هم اعطاء خداوند مطلق است و هم رضاى رسول الله مطلق است.

 امّا از نظر اعطاء: خداوند شبیه آن را به بعضى از بندگان خود در بهشت عنایت فرموده است:

 آنجا كه گوید: لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ‌[[356]](#footnote-356).

 و نیز گوید: لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ.[[357]](#footnote-357).

 و این آیه مى‌فهماند كه در آنجا براى بهشتیان، چیزهائى خداوند آفریده است كه ما فوق مشیت و خواسته آنهاست.

 چون خواسته انسان و مشیت او به چیزى تعلّق مى‌گیرد كه به دل او خطور كند، از سعادت و امور خیریه. و على هذا از این آیه استفاده مى‌شود كه در آنجا چیزهائى است كه بر قلب هیچ آدمى خطور نمى‌كند، و بالاتر از حیطه اندیشه و فكر انسان است؛ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ‌.[[358]](#footnote-358)

 و اگر بنا باشد كه خداوند به مؤمنینى كه عمل صالح انجام داده‌اند، چنین چیزهائى كه ما فوق اندازه و تقدیر است عنایت كند، پس آنچه به رسول خود آن هم در مقام امتنان عنایت مى‌كند، از این‌ها بزرگتر و عظیم‌تر و واسع‌تر خواهد بود؛ این شأن عطاىِ حضرت حقّ است جلّ و عزّ.

 و امّا شأن رضاى رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم: مى‌دانیم كه این رضا، رضا به امر خدا و مقدّرات خدا و آنچه را خدا براى آن حضرت نصیب و بهره گذارده است نیست؛ آن رضائى كه بر اساس مالكیت و غناى على الإطلاق حضرت حقّ، بنده حقّ باید داشته‌

باشد و بنده جز فقر و حاجت در برابر آن غنا چیز دیگرى ندارد، و بنابراین باید در مقابل آنچه پروردگارش مى‌دهد راضى باشد، چه كم باشد و چه زیاد، و باید راضى باشد به آنچه خداوند درباره او مقدّر و حكم نموده است، خواه موجب سرورش شود و خواه موجب اندوهش گردد.

 بلكه این رضا، چون در مقابل اعطاء حضرت حقّ قرار گرفته است افاده معناى دیگرى را مى‌دهد، نظیر رضاى فقیر به آن چیزى كه فقر او را زائل مى‌سازد، و رضاى گرسنه به آنچه او را سیر مى‌كند؛ و آن رضایت به اعطاء حضرت حقّ بدون تحدید است.

 و شبیه این اعطاء را خداوند به طائفه اى از بندگان خود وعده داده است، چون آیه:

 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ\* جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ‌[[359]](#footnote-359).

 «حقّاً آن كسانى كه ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام مى‌دهند، آنها بهترین خلائق هستند. پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌هاى عدنى است كه در زیر درختان سربه‌هم‌آورده آن، نهرهائى جارى است، و آنان به طور دوام و جاودان در آنجا زیست مى‌كنند. خداوند از ایشان راضى است و آنان از خداوند راضى‌

هستند؛ و این است پاداش كسى كه از پروردگار خود در مراقبه و خشیت باشد.»

 درباره مؤمنان پاداش چنین است و رضایت حاصله آنان بدون قید و شرط است، تا چه رسد درباره رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم؛ و با ملاحظه اینكه آیه فَتَرْضَى‌ در مقام امتنان و اختصاص آمده است، پس حتماً باید بالاتر از آنچه براى مؤمنین است بوده باشد، و اوسع و اعظم از آن.

 و از طرفى مى‌دانیم كه خداوند درباره رسولش فرموده است:

 بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ‌[[360]](#footnote-360).

 «به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

 و با این گفتار مراتب رأفت و رحمت او را به مؤمنان تصدیق نموده و گواهى داده است؛ حال چگونه رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم راضى مى‌شود و نفسش طیب خاطر و آرامش پیدا مى‌كند، كه در نعیم بهشت متنعّم باشد و در باغهاى آنجا مشغول گردش و تفریح و تفرّج گردد و از جمیع لذّات سرمدیه لذّت ببرد، و جمعى از مؤمنان در دركات سعیر جهنّم و در طبقات آتش دوزخ گرفتار و محبوس بوده باشند؟ در حالى كه آنان اعتراف به ربوبیت حضرت حقّ دارند و اقرار به رسالت برگزیده و رسولش و آنچه او از جانب خداوند آورده نموده‌اند، لیكن بواسطه غلبه جهالت و پیروى از نفس امّاره و بازى گریهاى شیطان گناهانى را مرتكب شده، و بدون‌

عناد و استكبار و جحود و مبارزه با ذات اقدس حقّ، خود را بدان معاصى آلوده نموده‌اند.

 ما بالوجدان در خود مى‌یابیم كه چنانچه یكى از ما به ایام گذشته از عمرش نظرى بیفكند، و در قصور استكمال و ارتقاء به كمالات نگاهى كند، و خود را در این كوتاهى و تفریط ملامت كند، و در سعى و طلب كه ننموده مؤاخذه نماید، و سپس به جهالت و غرور جوانى و نقصان تجارب توجّهى كند؛ چه بسیار از آتش غضب او فرو مى‌نشیند و شدّت و سورت ملامت او از نفس خود باز مى‌ایستد؛ و این به واسطه همان رحمت ناقصه اى است كه خداوند در وجود او به ودیعت گذارده است و در فطرت او ذخیره كرده است.

 این حالِ ما و حالِ رحمت ماست، تا چه رسد به رحمت حضرت ربّ رحیم رؤوف، آن هم در موقفى كه پاى گیرى براى انسان جز جهالت و ضعف او نیست، و در موقفى كه كرامت رسول اكرم و پیغمبر مكرّمش كه خود، او را در برابر مؤمنان به رحمت و رأفت توصیف كرده است ظهور نموده، و مؤمن مبتلائى را كه از وبال افعال خود از هنگام مرگ كه چنگالهاى فنا و موت در آن فرو رفته است، تا این حال كه آخرین موقف از مواقف روز قیامت است، عكس‌العمل‌ها و پاداش‌هائى را دیده و چشیده است؛ آیا این ظهور رحمت و این رضایت مطلقه از این پیامبر كه رحمت براى عالمین است غیر از شفاعت كبرى براى مؤمنان چیز دیگرى مى‌تواند بوده باشد؟

## روایت وارده در تفسیر آیۀ: و اشرقت الارض بنور ربها

 در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» با سند متّصل خود از مفضّل بن عُمَر

آورده است كه او گفت: من از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم كه در تفسیر آیه: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها،[[361]](#footnote-361) مى‌فرمود:

 رَبُّ الارْضِ یعْنِى إمَامَ الارْضِ.

 قُلْتُ: فَإذَا خَرَجَ یكُونُ مَا ذَا؟

 قَالَ: إذًا اسْتَغْنَى النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ یجْتَزِءُونَ بِنُورِ الإمامِ‌[[362]](#footnote-362)

 «مراد از ربّ زمین، امام زمین است.

 من عرض کردم: و در این صورت، زمانى که امام خروج کند چه خواهد شد؟!

 حضرت فرمود: در آن صورت مردم از اشراق نور خورشید و نور ماه بى نیاز مى‌شوند، و نور امام براى آنان کافى خواهد بود».

## وسیله، درجه رسول الله در بهشت است كه هزار پلّه دارد

 و نیز در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» از پدرش از عبد الله بن مُغَیرة از عبد الله بن سنان از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه:

 كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ یقُولُ: إذَا سَأَلْتُمُ اللهَ فَاسْألُوا لِىَ الْوَسِیلَة.

 «حال رسول الله چنین بود که مى‌فرمود: شما هر وقت در مقام عرض حاجت از درگاه خداوند بر آمدید! براى من از خدا وسیله را بخواهید.

 ما از رسول الله از وسیله پرسیدیم كه چیست!؟

 فرمود: وسیله درجه من در بهشت است که داراى هزار پلّه است که تا پلّه اى از گوهر است‌[[363]](#footnote-363)، و تا پلّه اى دیگر از زبرجد است، و تا پلّه اى دیگر از لؤلؤ است، و تا پلّه اى دیگر از طلا است، و تا پلّه اى دیگر از نقره است؛ آن را در روز قیامت مى‌آورند و با منبرهاى پیغمبران در موقف قیامت قرار مى‌دهند.

 و این وسیله و درجه من، در میان منبرهاى پیامبران چون ماه در میان ستارگان مى‌درخشد.

 و هیچ پیامبرى و شهیدى و صدّیقى در آن روز نیست مگر آنکه مى‌گوید: خوشا به حال آن کسى که این درجه و مِنبر اوست.

 در آن حال منادى در محشر به طورى ندا مى‌کند که جمیع پیامبران و صدّیقان و شهیدان و مؤمنان مى‌شنوند که: اینست درجه محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم!

 حضرت رسول الله گفتند: من در آن حال مى‌آیم، در حالى که إزارى‌[[364]](#footnote-364) را که از نور است به خود بسته‌ام و بر سر من تاج مُلْک و افسر کرامت است، و علىّ بن أبى طالب در پیشاپیش من است و پرچم من به دست اوست؛ و آن لِواءِ حمد است که بر آن نوشته شده است:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، محَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَآئِزُونَ بِاللهِ‌.

 «نیست معبودى جز الله، محمّد است فرستاده خدا، رستگاران همان کسانى هستند که به فوز خدا رسیده‌اند.»

 و چون بر طائفه پیغمبران گذر کنیم مى‌گویند: این دو نفر دو فرشته اى هستند که تا به حال ما آنها را ندیده‌ایم! و نشناخته‌ایم! و چون بر فرشتگان عبور کنیم گویند: این دو نفر دو پیامبر مرسل خدا هستند.

 من از وسیله و درجه بالا مى‌روم و على هم به دنبال من مى‌آید، و چون من به درجه اعلا برسم و على هم پائین‌تر از من قرار مى‌گیرد، و در دست او لواء من است، هیچ پیغمبرى و هیچ مؤمنى در آنجا نیست مگر آنکه سرهایشان را به سوى من بلند مى‌کنند و مى‌گویند: خوشا به حال این دو بنده، چقدر در نزد خداوند گرامى هستند!

 در این حال منادى ندا مى‌کند به طورى که جمیع پیامبران و جمیع خلائق مى‌شنوند: این است حبیب من: محمّد؛ و این است ولىّ من: علىّ بْن أبى طالب‌! خوشا به حال کسى که او را دوست داشته باشد، و واى بر کسى که او را مبغوض دارد و بر او دروغ ببندد.

 و سپس رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: اى علىّ! در آن روز در مشهد قیامت هیچکس نیست که تو را دوست داشته باشد، مگر آنکه بدین گفتار آرام مى‌گیرد و راحت مى‌شود و چهره‌اش سفید مى‌گردد و دلش شاد مى‌شود. و هیچ کس نیست که تو را دشمن‌

داشته باشد و به جنگ و ستیز با تو برخاسته باشد و یا آنکه حقّ تو را انکار نموده باشد، مگر آنکه صورتش سیاه مى‌شود و قدمهایش به لرزه در مى‌آید.

## دو فرشته رحمت و غضب، كلید بهشت و جهنّم را به رسول الله میدهند

 و در همین حال که من در چنین وضعى هستم، دو فرشته به سوى من مى‌آیند: یکى از آنها رِضْوان خازنِ بهشت است، و دیگرى مالِک خازنِ آتش. رضوان خازن بهشت نزدیک من مى‌آید و بر من بدین گونه سلام مى‌کند که: السَّلَامُ عَلَیكَ یا رَسُولَ اللهِ!

 من جواب سلام او را مى‌دهم و مى‌گویم: اى فرشته خوشبو، و نیکو صورت، و معزَّز و گرامى در نزد پروردگارت! تو کیستى؟!

 او مى‌گوید: منم خازن بهشت! پروردگارم به من امر کرده است که کلیدهاى بهشت را نزد تو بیاورم، و اینک آورده‌ام؛ بگیر آنها را اى‌ محمّد

 من مى‌گویم: قبول کردم چنین هدیه اى را از طرف پروردگارم، و حمد و سپاس مختصّ اوست بر این نعمتى که بر من ارزانى داشته است! آنها را به برادرم‌ علىّ بن أبى طالب‌ واگذار کن!

 خازن بهشت کلیدها را به علىّ بن أبى طالب مى‌دهد و بر مى‌گردد.

 و پس از آن‌ مالک‌ خازن جهنّم مى‌آید و سلام مى‌کند و مى‌گوید: السَّلَامُ عَلَیكَ یا حَبِیبَ الله‌!

 من پاسخ سلام او را مى‌دهم و مى‌گویم: اى فرشته زشت منظر، و بدشکل و شمائل! تو کیستى؟!

 او مى‌گوید: منم مالک: خازن دوزخ، پروردگارم به من امر نموده است که کلیدهاى جهنّم را نزد تو بیاورم و اینک آورده‌ام؛ بگیر آنها را اى‌ محمَّد!

 من مى‌گویم: قبول کردم از پروردگارم، و حمد و سپاس اختصاص به او دارد بر این نعمت‌هائى که به من داده است، و مرا در آن نعمت‌ها تفضیل داده است؛ این کلیدها را به برادرم علىّ بن أبى طالب بده!

 مالک: خازن جهنّم کلیدهاى دوزخ را به على مى‌دهد و برمیگردد.

 در این حال على مى‌آید، در حالى که تمام کلیدهاى بهشت و کلیدهاى دوزخ با اوست، تا این که بر پشت جهنّم مى‌نشیند و زمام آن را به دست مى‌گیرد؛ و این در حالى است که شعله‌ها و صداهاى آتش بالا مى‌رود و حرارت آن شدّت یافته است و پرش جرقّه‌ها و پرتاب شراره‌هاى آن فزونى یافته است.

 جهنّم ندا مى‌دهد: اى على، زود از من بگذر! چرا که نور تو لهب و شعله‌هاى مرا خاموش کرده است.

 على به جهنّم مى‌گوید: اى جهنّم این مرد را رها کن، که دوست من است! و این را بگیر، که دشمن من است! و جهنّم در آن روز در برابر على مطیع‌تر است از غلام یکى از شما در برابر صاحبش!

 زمام و دهانه دوزخ در آن روز در دست على است، هر وقت بخواهد آن را به طرف راست مى‌برد، و هر وقت بخواهد آن را به طرف‌

چپ مى‌برد (كه دشمنان را در هر گوشه و كنار ببیند بگیرد و در كام خود فرو برد).

 و جهنّم در آن روز در برابر علىّ مطیع‌تر است از جمیع خلائق؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِیا عَلَیهِ السَّلَامُ یوْمَئِذٍ قَسِیمُ الْجَنَّةِ وَ النَّار.[[365]](#footnote-365).

 «و این به علّت آن است که علىّ بن أبى طالب در آن روز قسمت کننده بهشت و دوزخ است.»

 این روایت را شیخ صدوق در «معانى الاخبار» و «أمالى» از پدرش، از سعد بن عبد الله، از أحمد بن محمّد بن عیسى، از عبّاس ابن معروف (از عبد الله بن مغیره ـ «معانى الاخبار»)، از أبو حَفْص عبدى، از أبو هارون عبدى، از أبو سعید خُدرى، از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم آورده است.[[366]](#footnote-366)

 و نیز این حدیث را در «بصائر الدّرجات» از أحمد بن محمّد، از عبّاس بن معروف، از عبد الله بن مُغَیرة، از أبو هارون عبدى، از أبو سعید خدرى، از رسول الله روایت كرده است.[[367]](#footnote-367)

 در روایت صدوق در «معانى الاخبار» و «أمالى» و نیز در روایت صفّار در «بصائر الدّرجات» كه از أبو سعید خدرى آورده‌اند، معلوم‌

است كه این روایت را أبو سعید از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت كرده است؛ و لیكن در روایت علىّ بن إبراهیم كه از حضرت صادق علیه السّلام آورده است، جمله‌ فَسَأَلْنَا النَّبِىَّ، یا راجع است به حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام یا به یكى دیگر از صحابه كه از رسول خدا روایت كرده‌اند.

## مواقف هر یك از پیامبران و امامان در روز قیامت‌

 و نیز در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» در ذیل آیه: فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ[[368]](#footnote-368). از پدرش: إبراهیم، از سلیمان دیلمى، از أبو بصیر، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه: چون روز قیامت بر پا شود محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم را مى‌خوانند و به او یک حُلّه بهشتى که چون برگ گل است مى‌پوشانند، و سپس او را در طرف راست عرش خدا مى‌ایستانند.

 و پس از آن حضرت ابراهیم را مى‌خوانند و به او یک حلّه سفید رنگ مى‌پوشانند، و او را در طرف چپ عرش خدا مى‌ایستانند.

 و سپس علىّ بن أبى طالب أمیر المؤمنین علیه السّلام را مى‌خوانند و به او یک حلّه چون برگ گل مى‌پوشانند، و او را در طرف راست رسول الله مى‌ایستانند.

 و پس از آن اسمعیل را مى‌خوانند و به او یک حلّه سفید رنگ مى‌پوشانند، و او را در طرف چپ ابراهیم علیه السّلام مى‌ایستانند.

 و سپس حسن را مى‌خوانند و به او یک حلّه چون برگ گل مى‌پوشانند، و او را در طرف راست حضرت أمیر المؤمنین‌

علیه السّلام مى‌ایستانند.

 و پس از آن حسین را مى‌خوانند و یک حلّه چون برگ گل به او مى‌پوشانند، و او را در طرف راست حسن مى‌ایستانند.

 و سپس هر یک از ائمّه را مى‌خوانند و به آنها حلّه وَردِیه چون گل مى‌پوشانند، و هر یک را به ترتیب در طرف راست مصاحبش مى‌ایستانند.

## داخل شدن معصومین و شیعیان آنها در بهشت‌

 و پس از آن شیعیان را مى‌خوانند و آنان در مقابل اینها مى‌ایستند.

 و سپس فاطمه زهراء سلام الله علیها را مى‌خوانند، و زنان منسوب به آن حضرت که از ذرّیه او هستند را مى‌خوانند، و شیعیان او را نیز مى‌خوانند؛ و جملگى بدون حساب داخل بهشت مى‌شوند.

 در این حال منادى از میان عرش خدا از ناحیه ربّ العزَّة و الافق الاعلى ندا مى‌کند:

 خوب پدرى است براى تو اى محمّد، که ابراهیم است! و خوب برادرى است براى تو، که علىّ بن أبى طالب است! و خوب دو سبط براى تو هستند سبطان تو، که حسن و حسین اند! و خوب جنینى است براى تو جنین تو، که او محسن است! و خوب أئمّه و پیشوایان راشدینى هستند ذرّیه تو، و آنها فلان و فلان هستند! و خوب شیعه اى هستند شیعیان تو!

 أَلَا إنَّ مُحَمَّدًا وَ وَصِیهُ وَ سِبْطَیهِ وَ الأئِمَّةَ مِنْ ذُرِّیتِهِ هُمُ الْفَآئِزُونَ. ثُمَّ یؤْمَرُ بِهِمْ إلَى الْجَنَّةِ؛ وَ ذَلِک قَوْلُهُ: فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ‌

النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ.

 «آگاه باشید که محمّد، و وصىّ او، و دو سبط او، و امامان از ذرّیه او ایشانند رستگاران. و پس از آن امر مى‌شود که جملگى به بهشت داخل شوند؛ و این است گفتار خداوند: کسى که از آتش دور شود و داخل در بهشت گردد، او حقّاً رستگار است.»[[369]](#footnote-369)

 عیاشى در تفسیر خود گوید: یحیى بن مُساور گوید: گفتم (به حضرت صادق علیه السّلام) درباره على علیه السّلام حدیثى براى من بیان كن! فرمود: مى‌خواهى مشروحاً بیان كنم و یا آن كه مختصراً و مجموعاً بیان نمایم؟!

 عرض كردم: مجموعاً و محصّلًا بیان كن!

 حضرت فرمود: على، باب هدایت است؛ هر کس بر او تقدّم جوید کافر است، و هر کس از او تخلّف ورزد کافر است.

 عرض كردم: قدرى بیشتر بیان كن!

 فرمود: چون روز قیامت شود، منبرى را از جانب راست عرش نصب مى‌کنند که داراى بیست و چهار درجه و پلّکان است. على مى‌آید و در دست اوست لِواء، و بر منبر بالا مى‌رود، و تمام خلائق بر

او عرضه داشته مى‌شوند؛ هر کس او را بشناسد داخل بهشت مى‌شود، و هر کس او را نشناسد داخل آتش مى‌گردد.

 من عرض كردم: آیا از كتاب خدا این مطلب را به من نشان مى‌دهى؟

 گفت: آرى! آیا این آیه را نخوانده اى که خدا مى‌فرماید:

 فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ‌. هُوَ وَ اللهِ عَلِىٌّ بْنُ أَبِى طَالبٍ‌[[370]](#footnote-370).

 «اعمال شما را به زودى خدا و رسول خدا و مؤمنین مى‌بینند. سوگند به خدا که مراد از مؤمنین علىّ بن أبى طالب است.»

 و عیاشى شبیه این روایت را نیز با سند دیگر از محمّد بن حسّان كوفى از محمّد بن جعفر از پدرش علیهما السّلام آورده است.[[371]](#footnote-371)

 و در «تفسیر فرات ابن إبراهیم» از عُبَید بن كُثَیر، مُعَنعناً، از أبو هریره، از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم آورده است كه:

 قَالَ: أَتَانِى جَبْرَئِیلُ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أُبَشِّرُكَ یا مُحَمَّدُ! بِمَا تَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ؟! قَالَ: قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: تَجُوزُ بِنُورِ اللهِ! وَ یجُوزُ عَلِىٌّ بِنُورِكَ، وَ نُورُكَ مِنْ نُورِ اللهِ! وَ تَجُوزُ أُمَّتُكَ بِنُورِ عَلِىٍّ! وَ نُورُ عَلِىٍّ مِنْ نُورِكَ! وَ مَنْ لَمْ یجْعَلِ اللهُ لَهُ مَعَ عَلِىٍّ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.[[372]](#footnote-372)

 «فرمود: جبرئیل علیه السّلام به نزد من آمد و گفت: اى محمّد! مى‌خواهى به تو بشارت دهم که به چه چیز از صراط عبور مى‌کنى؟! گفتم: آرى! گفت: به نور خدا عبور مى‌کنى! و على به نور تو عبور مى‌کند، و نور تو از نور خداست! و امّت تو به نور على عبور مى‌کنند، و نور على از نور توست! و کسى را که خداوند براى او نورى را با على قرار نداده باشد پس او داراى نور نیست!»

 بارى احادیثى را كه در اینجا آوردیم درباره وسیله بود، كه آن منبرى است در بهشت، و اختصاص به رسول الله و أمیر المؤمنین و امامان دارد. البتّه احادیث در این باره بسیار است، و ما چند حدیث را از باب نمونه آوردیم.

## لواء حمد در روز قیامت، در دست أمیر المؤمنین علیه السّلام است‌

 احادیثى دیگر وارد است بر آنكه لِواء حمد در روز قیامت در دست أمیر المؤمنین على است. و ما در این جا نیز چند حدیث را از باب نمونه مى‌آوریم:

 شیخ صدوق، از محمّد بن إبراهیم بن إسحق طالقانى، از حسن ابن على عَدْوى، از حسین بن أحمد طُفاوى، از قیس بن ربیع، از سعد خَفّاف، از عَطِیه عَوفى كوفى، از مَخدوج بن زید ذهلى روایت كرده است كه: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم بین مسلمانان عقد اخوّت و برادرى بست، و سپس فرمود: اى على! تو برادر من هستى! و نسبت تو به من همان نسبت هارون با موسى است به جز آنکه پیغمبرى بعد از من نیست.

 آیا مى‌دانى اى على! که اوّلین کسى که در روز قیامت خوانده‌

شود من هستم! و پس از خوانده شدن، من در جانب راست عرش خدا مى‌ایستم، و یک حُلّه سبز رنگ از حلّه‌هاى بهشتى بر تن من مى‌کنند.

 و پس از آن، پدر ما حضرت ابراهیم را مى‌خوانند، او در طرف راست عرش در سایه آن مى‌ایستد، و یک حلّه سبز رنگ از حلّه‌هاى بهشتى بر تن او مى‌پوشانند.

 و سپس پیغمبران را یکى به دنبال دیگرى مى‌خوانند، و آنان در دو ردیف و دو صف در طرف راست عرش در سایه آن مى‌ایستند، و بر بدن آنها حلّه‌هاى سبز رنگ بهشتى مى‌پوشانند.

 آگاه باش اى على! که من به تو خبر مى‌دهم که امّت من اوّلین امّتى هستند که در روز قیامت براى حساب خوانده مى‌شوند، و من به تو بشارت مى‌دهم که به جهت قرابت و منزلتى که تو در نزد من دارى اوّلین کسى که بعد از من در روز قیامت خوانده مى‌شود تو مى‌باشى! و لواء من به تو سپرده مى‌شود؛ و آن لواء لواء حمد است‌، و تو آن لواء را در برابر این دو صف از پیامبران عبور مى‌دهى!

 و آدم بو البشر و جمیع مخلوقاتى که خداوند آفریده است، همگى در سایه لواء من در روز قیامت سایه نشینند.

## مشخّصات لواء حمد در روز قیامت‌

 طول آن لواء به اندازه هزار سال راه است، سَنان‌[[373]](#footnote-373) آن از یاقوت سرخ است، و چوب نى آن از نقره سپیدفام، و زُجّ‌[[374]](#footnote-374) آن از دُرّ

سبز رنگ.

 آن پرچم داراى سه رشته از حاشیه و کناره از نور است: یک رشته در مشرق است و دیگرى در مغرب و سوّمى در وسط دنیا، و بر این حاشیه‌ها سه سطر نوشته شده است:

 اوّل: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ، و دوّم: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، و سوّم: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ؛ و طول هر سطرى به قدر مسیر هزار سال راه است، و عرض هر سطرى مسیر هزار سال راه.

 اى على! تو لواء را بر مى‌دارى و حمل مى‌کنى! و حسن از جانب راست توست، و حسین از جانب چپ تو! تا آنکه در میان من و ابراهیم در سایه عرش وقوف مى‌کنى! و به یک حلّه سبز رنگ از حلّه‌هاى بهشتى پوشانیده مى‌شوى!

 و در این حال منادى از عرش ندا مى‌کند: خوب پدرى است پدر تو ابراهیم، و خوب برادرى است برادر تو على!

 آگاه باش اى على! که من به تو بشارت مى‌دهم، که زمانى که مرا مى‌خوانند تو خوانده مى‌شوى! و چون مرا به حُلّه بپوشانند تو پوشیده مى‌شوى! و چون به من تحیتى بگویند تحیت به تو گفته مى‌شود[[375]](#footnote-375):

## روایات وارده درباره لواء حمد

 و در «عیون أخبار الرّضا» صدوق از پدرش از حسن بن أحمد مالكى از پدرش از إبراهیم بن أبى محمود از حضرت رضا علیه السّلام از پدرانش، از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت مى‌كند كه:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ [وَ سَلَّمَ‌]: یا عَلِىُّ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ یدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ بِیدِكَ لِوَآئِى؛ وَ هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ، وَ هُوَ سَبْعُونَ شُقَّةً، الشُّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ.[[376]](#footnote-376).

 «أمیر المؤمنین گفتند که: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفتند: اى على! تو اوّلین کسى هستى که داخل بهشت مى‌شوى! و در دست توست لواء من، که آن لواءِ حمد است! و آن داراى هفتاد شقّه است که هر یک از آن شُقّه‌ها از خورشید و ماه بزرگتر است!»

 و در «علل الشّرائع» با سند متّصل خود از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام آورده است كه:

 قَالَ: قَالَ لِى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ یدْخُلُ الْجَنَّةَ!

 فَقُلْتُ: یا رَسُولَ اللهِ! أَدْخُلُهَا قَبْلَكَ؟!

 قَالَ: نَعَمْ! لِانَّكَ صَاحِبُ لِوَآئِى فِى الآخِرَةِ كَمَا أَنَّكَ صَاحِبُ لِوَآئِى فِى الدُّنْیا، وَ صَاحِبُ اللِوَاءِ هُوَ الْمُتَقَدِّمُ.

 ثُمَّ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: یا عَلِىُّ! كَأَنِّى بِكَ وَ قَدْ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَ بِیدِكَ لِوَآئِى، وَ هُوَ لِوَآءُ الْحَمْدِ تَحْتَهُ ءَادَمُ فَمَنْ دُونَه‌.[[377]](#footnote-377)

 «أمیر المؤمنین گفتند که: رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم به من گفتند: تو اوّلین کسى هستى که داخل بهشت مى‌شوى!

 عرض کردم: اى رسول خدا! آیا من پیش از شما داخل مى‌شوم؟!

 فرمود: آرى! چون تو دارنده پرچم من هستى در آخرت! همچنان که دارنده پرچم من هستى در دنیا! و صاحب پرچم باید جلو برود، و سپس فرمود: اى على! گویا من چنین مى‌بینم تو را که داخل بهشت شده اى! و در دست توست لواى من، که آن لواى حمد است! و تمام خلائق از آدم و پائین‌تر از او همه در زیر آن پرچم قرار گرفته‌اند!»

## معناى منبرِ وسیله و لواء حمد

 بارى، محصّل آنچه از مجموعه اخبار به دست مى‌آید اینست كه: در روز قیامت پیغمبر اكرم، صاحب وسیله و داراى لواء حمد هستند.

 وسیله منبرى است بزرگ كه داراى هزار پلّه و درجه است. و بین هر دو پلّه، فاصله به قدرى زیاد و طولانى است كه به اندازه قدرى است كه اسب تندرو بِدَود و خسته شود. و هر یك از درجات و پلّه‌ها از گوهرى خاص است كه با پلّه دیگر مختلف است.

 رسول اكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم از این پلّه‌ها بالا مى‌آیند و در روى پلّه هزارمین قرار مى‌گیرند، و أمیر المؤمنین علیه السّلام یك پلّه پائین‌تر؛ و این منبر در مقابل عرش خداست.

 و هر یك از پیامبران به حسب اختلاف و درجات و مراتب در

روى پلّه‌ها قرار مى‌گیرند، و هر یك از صدّیقان و صالحان و شهیدان نیز بر روى پلّه‌ها قرار مى‌گیرند؛ هر كس كه درجه قربش بیشتر باشد بالاتر، و هر كس كه درجه قربش كمتر باشد پائین‌تر.

 و سائر مردم از اصناف و طبقات مؤمنان همه در پائین منبر، در عرصات كه همان زمین هموار و وسیع است، گرداگرد منبر مجتمع مى‌شوند، از خلائق اوّلین و آخرین؛ و همه تماشایشان به سوى رسول الله است.

 پیامبران كه در درجات مختلف وسیله قرار گرفته‌اند، و هر یك داراى مقام و منزلتى مشخّص هستند[[378]](#footnote-378) سرهاى خود را بلند كرده و به تماشاى رسول الله مشغولند.

 تابش و درخشش نور سیماى رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم، و وصىّ بلافصلش و پرچمدار لواءِ توحیدش: أمیر المؤمنین علىّ بن أبى طالب علیه السّلام به قدرى شدید و تند و خیره كننده و در عین حال ملایم و با صفا و دلربا و چون ماهتاب شب بدر، روح انگیز و جانفزاست كه دلهاى همه پیامبران و صدّیقان را به خود جلب و معطوف نموده است.

 در این حال جبرائیل كه مقرّب‌ترین فرشته از فرشتگان سماوى است، پرچم حمد را مى‌آورد و به دست رسول الله مى‌دهد، و

حضرت آن لواء را به أمیر المؤمنین علیه السّلام كه در پلّه جنب پلّه رسول الله ایستاده‌اند مى‌دهند. این لواء نامش لواء حمد است و به قدرى بزرگ است كه مشرق و مغرب و وسط عالم را فرا گرفته است؛ زیرا كه طول آن به قدر هزار سال راه است، و پیكان و تَهِ آن از یاقوت سرخ و دُرّ سبز رنگ، و چوبْ نِى آن از نقره خام است.

 و بر سه ریشه آن بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم و الحمدُ للَّه ربِّ العالَمین و لَا إلهَ إلّا الله، مُحَمَّدٌ رَسولُ الله نوشته شده است.

 حال باید دید معناى وسیله و لواء چیست؟ و چرا رسول اكرم و أمیر المؤمنین، در آخرین درجه و جنب آن قرار گرفته اند؟ و چرا نام آن منبر، وسیله است؟ و چرا نام آن لواء، لواء حمد است، نه لواء تكبیر یا لواء تسبیح یا لواء تهلیل؟ و چرا آن لواء را رسول الله به أمیر المؤمنین مى‌دهند؟ و چرا پیامبران هر یك در روى پلّه خاصّى واقع هستند؟ و مردم مؤمن همه در عرصات قیامت گرداگرد آن منبر مجتمع اند؟ و نظر به رسول الله و خلیفه‌اش مى‌دوزند؟ اینها حقائقى است كه باید روشن شود.

## معنا و حقیقت منبرِ وسیله‌

 وسیله چیزى را گویند كه با كمك آن انسان به مقصود دست مى‌یابد. و هزار پلّه آن شاید عبارت از هزار حجابى است كه بین نفس و بین مقام معرفت مطلقه حضرت حقّ مى‌باشد، و یا هزار اسم از اسماء مقدّسه حضرت حقّ جلّ و عزّ؛ رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم از تمام حجاب‌ها عبور نموده و در آخرین حجاب كه حجاب اقرب است و بین آن و ذات اقدس حضرت حقّ هیچ چیز متصوّر

نیست قرار گرفته، و از تمام اسماء و صفات حضرت او جلّ و علا بهره كافى برده و فانى در آن اسم شده و متحقّق به حقیقت آن اسم گردیده‌اند. و سپس فانى در اسم اعظم ذات حضرت احدیت شده‌اند، كه همان مقام عبودیت مطلقه و ولایت كلّیه الهیه است.

 و امّا سائر پیامبران از جهت مرتبه و درجه، از رسول الله و أمیر المؤمنین پائین‌ترند و هر كدام در هر یك از اسماء حقّ كه فانى شده‌اند، در همان‌جا قرار گرفته‌اند؛ و چون هر پلّه كه به سوى بالا نزدیكتر شود عمومى‌تر و واسع‌تر است، بنابراین هر كدام كه در اسماء كلّیه فانى شده‌اند، در مراتب بالاترى قرار دارند تا برسد به اسم علیم و قدیر و حَىّ و الله كه از همه اسماء كامل‌تر و شامل‌ترند، و اصول اسماء الهیه محسوب مى‌گردند.

 و بنابراین مى‌توان گفت كه این منبر مخروطى شكل است؛ در اوّلین پلّه آن كه سطح قاعده آنست بسیارى از خلائق، از پیامبران و صدّیقان و شهیدان مجتمع‌اند؛ و پلّه بالاتر وسعتش كمتر است، ولى قدرت و عظمت و حیات آن بیشتر است، و لذا افرادى كمتر در آنجا قرار دارند.

 و همچنین از هر یك از پلّه‌ها كه بالا آئیم، قدرت و علم و حیات افزون‌تر و شدیدتر مى‌گردد و مقیمان آنجا بالطّبع كمترند، تا برسد به پلّه آخر كه جز ظرفیت حضرت رسول الله ظرفیتى دیگر ندارد و نمى‌تواند كسى دیگر را بپذیرد؛ آنجا فقط یك نقطه است كه‌ هنُقْطَةُ الوَحْدَةِ بَینَ قَوْسَىِ الاحَدِیةِ و الواحِدِیة است، و امّا از جهت علم و

قدرت و حیات مجمع جمیع علوم و قدرت‌ها و حیات‌ها و افاضه دهنده این اسماء و صفات كلّیه الهیه به جمیع مخروط و همه عالم ملك و ملكوت مى‌باشد.

 و آنجا مقام غیب الغیوب، و كنز مخفى، و عالم عَماء، و سِرّ الهُویة، و تحقّق اسم هُوَ، و مبدأ و منشأ تحقّق ولایت و ظهور است.

 و امّا پلّه پائین‌تر اوّلین نقطه ظهور و بروز و تجلّى گاه اسماء و صفات و عالم ولایت كلّیه الهیه مى‌باشد؛ و آن جایگاه مقام مقدّس مولى الموالى أمیر المؤمنین است كه از ذات اقدس حضرت احدیت توسّط رسول الله مى‌گیرد و به عالم ملك و ملكوت افاضه مى‌كند.

 وجود رسول الله چون عدسى بزرگ تلسكوب است كه نور و صُوَر اجرام سماوى را به وسیله خود، در عدسى كوچك آن كه محلّ تجلّى و ظهور و نمایش است منعكس مى‌كند؛ پس على علیه السّلام ظهور رسول الله است، و رسول الله باطن این ظاهر. و أمیر المؤمنین كه در یك پلّه به آخرین پلّه ایستاده است حقیقت علم و حیات و قدرت را از محلّ بین بین، كه بین ذات و اسم است و آن حقیقت رسول الله است مى‌گیرد. پس أمیر المؤمنین اوّلین تجلّى گاه ولایت كه بین بطون و ظهور است قرار گرفته‌اند و به تمام انبیاء و اولیاء افاضه مى‌كنند؛ هر یك از بالا به پائین تا برسد به جمیع خلائق كه گرداگرد وسیله اجتماع نموده‌اند؛ و بلكه بالواسطه به كسانى كه در دوزخ هستند و اطراف این وسیله نیستند.

 و شرافت و افضلیت حضرت خاتم النبیین و خلیفه‌اش حضرت‌

خاتم الوصیین، امر تشریفاتى و اعتبارى نیست؛ بلكه بواسطه سِعِه وجودى، و قرب ذاتى، و كشف حجب نورانى، و عبور از تمام اسماء و صفات، به پاى مجاهده و ریاضت بر اساس علم و مشیت ازلیه الهیه مى‌باشد.

## منبر و لواء نه مانند منبرها و پرچم‌هاى مادّى است و نه صرف معنى‌

 و امّا این وسیله و این لواء و این منبر و این پرچم چون سائر پرچم‌هاى این جهان است؟ و یا صرف معنى و مجرّد تشبیه است، از باب تشبیه معقول به محسوس؟ بحث آن مفصّلًا در باب صراط و پل جهنّم به سوى بهشت، در مجلس ٥٣، از جلد هشتم همین دوره از «معادشناسى» گذشت. و دانستیم كه نه مانند منبرهاى مادّى و پرچم‌هاى جسمى است، همچنان كه میزان و صراط نیز مانند میزان‌ها و پل‌هاى دنیوى نیست؛ و نه آنكه مجرّد معنى و از باب تشبیه معقول به محسوس است و صرفاً مجرّد تشبیه و كنایه است؛ بلكه حقیقةً میزان و صراطى است و حقّا وسیله و منبرى و لواء و پرچمى است، غایة الامر متناسب با آن عالم. زیرا منبر و لواء در عالم صورت است و از صورت كه بگذریم، نه عنوان منبر و نه عنوان لواء، متمایز و متشخّص از یكدگر نیستند؛ ولى در عالم صورت حقیقت همین وسیله و حقیقت همین لواء به صورتى متناسب با آن عالم متصوّر و متشكّل خواهد شد، البتّه باید تناسب تحقّق وجودى آنها را با آن عالم از خاطر نبرد و گرنه اشكالات وارده بسیار مى‌باشد.

 مثلًا در همین باب وسیله در روایت وارده از «تفسیر علىّ بن إبراهیم» داشتیم كه:

 حَتَّى یقْعُدَ عَلَى عُجْزَةِ جَهَنَّمَ وَ یأْخُذَ زِمَامَهَا بِیدِهِ، وَ قَدْ عَلَا زَفِیرُهَا، تا آنكه مى‌فرماید: فَإِنْ شَاءَ یذْهَبُ بِهَا یمْنَةً وَ إنْ شَاءَ یذْهَبُ بِهَا یسْرَةً[[379]](#footnote-379).

 و حاصل مطلب آنكه در روز قیامت جهنّم را مى‌آورند؛ كما آنكه در قرآن كریم است:

 وَ جِي‌ءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ.[[380]](#footnote-380)

 و جهنّم داراى زمام و دهانه و لگامى است، و على أمیر المؤمنین علیه السّلام بر پشت جهنّم مى‌نشیند و لگام او را در دست مى‌گیرد، در حالى كه صداى شراره‌هاى آتش آن بلند است؛ و اگر على بخواهد جهنّم را به طرف راست مى‌برد، و اگر بخواهد به طرف چپ مى‌برد؛ و هر كجا دشمنان و معاندان خدا و رسول خدا و مقام ولایت باشند جهنّم آنان را در كام خود فرو مى‌برد.

 در اینكه جهنّم را مى‌آورند و زمامش به دست على است شكّى نیست؛ ولى آیا آن جهنّم مانند مركب‌هاى دنیا چون شتر و قاطرى است كه على بر آن سوار شود؟ و دهانه و لجامش همانند لجامهاى مركوب‌هاى دنیوى است؟ مسلّماً چنین نیست؛ بلكه آن مركوب و نشیمنگاهش و لجامش و حركتش به طرف راست و چپ، همه متناسب با آن عالم است. و همان طور كه خود آن عالم غیر این جهان است؛ آنجا غیب است و اینجا شهود؛ آنجا باطن است و اینجا

ظاهر؛ همین طور تمام موجودات و اشیاء و احكام آنجا متناسب با آن عالم است.

 و در همین بحث شفاعت داشتیم كه: فَیأْتِى دَارَ الرَّحْمَنِ وَ هِىَ عَدْنُ وَ إنَّ بَابَهَا سَعَتُهُ بُعْدُ مَا بَینَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ. فَیحَرِّكُ حَلْقَةً مِنَ الْحَلَقِ فَیقَالُ: مَنْ هَذَا؟! وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِ ـ فَیقُولُ: أَنَا مُحَمَّدٌ! فَیقَالُ: افْتَحُوا لَهُ! قَالَ: فَیفْتَحُ لِى.

 قَالَ: فَإذَا نَظَرْتُ إلَى رَبِّى مَجَّدْتُهُ تَمْجِیدا لَمْ یمَجِّدْهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلِى وَ لَا یمَجِّدُهُ أَحَدٌ كَانَ بَعْدِى. تا آنكه فرماید: ثُمَّ یؤْتَى بِنَا فَیجْلِسُ عَلَى الْعَرْشِ رَبُّنَا[[381]](#footnote-381).

(پس از آنکه مردم و جمیع خلائق به پیامبران متوسّل شدند و آنها گفتند: کارى از دست ما بر نمى‌آید؛ خلائق به سوى رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم مى‌آیند، و متوسّل مى‌شوند.) رسول الله حركت مى‌كند تا به خانه خداوند رحمن مى‌رسد، و آن خانه عَدن است، و آن خانه به قدر وسعت ما بین مشرق و مغرب است.

 رسول الله یک حلقه از حلقه‌هاى در را تکان مى‌دهد ـ و در حالى‌

که خدا بهتر مى‌داند که کیست که در را مى‌کوبد ـ گفته مى‌شود: کیست این حرکت دهنده حلقه در؟

 رسول الله مى‌گوید: من محمّد هستم پس گفته مى‌شود: باز کنید براى او! فرمود: در را براى من باز مى‌کنند؛ و چون نظر من به خدا مى‌افتد تمجیدى مى‌کنم که هیچیک از پیشینیان و پسینیان چنین تمجیدى نکرده‌اند. تا آنکه مى‌فرماید:

 و سپس ما را مى‌آورند و پروردگار ما بر تخت مى‌نشیند.»

## حمل بعضى روایات در باب معارف الهیه بر معناى ظاهر كفر است‌

 در اینكه در این عبارات یك دنیا حقائقى نهفته است، جاى شبهه نیست؛ ولى آیا مى‌توان بر ظاهر این عبارات جمود نمود و گفت خانه خدا هم مانند خانه‌هاى این جهان است و بزرگتر؟ و حلقه دَرِ آن خانه مانند همین حلقه‌هاست؟ و خداوند داخل خانه هست؟ و صدا مى‌كند: تو كیستى؟ و نظر رسول الله به خدا مى‌افتد؟ آیا خداوند جسم است؟ و داراى صورت است؟ و آیا این نظر مانند نظرهاى معمولى است؟ و آیا خداوند بر تخت سلطنت و حكومت جلوس مى‌كند؟ تخت خدا مانند همین تخت‌ها، و جلوس او هم مانند همین گونه مجلس‌هاست؟

 البتّه چنین نیست، و صد البتّه چنین نیست؛ زیرا این مستلزم محدودیت و تعین و تجسّم و تشكّل خداست؛ و تَعَالَى اللهُ عَمَّا یقُولُ الظَالِمُونَ عُلُوًّا کبِیرًا. خدا در خانه نیست، و تخت و عرش خدا مانند كرسى و تخت‌هاى این جهان نیست. عالم مشیت و اراده، عرش خداست، و جلوس آن همان استیلا و احاطه اوست. و نظر

رسول الله، با باطن و ملكوت است، بر حقیقت ذات ما لا اسْمَ لَه و لا رسْمَ له. و حلقه در، كنایه از تمسّك آن حضرت به صفت رحیمیت و عطوفت و غفّاریت است؛ زیرا خداوند اسمائى دارد، و هر یك از آنها به منزله حلقه‌اى است، هر كدام را بكوبند از ناحیه همان اسم گشوده مى‌شود.

 قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‌[[382]](#footnote-382).

 «بگو (اى پیامبر): بخوانید الله را، و یا بخوانید: رحمان را! هر چه را بخوانید براى خداوند اسماء حسنائى است!»

 و لهذا مرحوم مجلسى ـ رضوان الله علیه ـ با شدّت جمود خود در باب معارف الهیه، در ذیل این روایت، چاره اى ندیده است از اینكه بگوید: مراد از نظر به سوى پروردگار، نظر به سوى عرش او، یا به سوى كرامت او و یا به سوى نورى از انوار عظمت اوست؛ و جلوس بر عرش، كنایه از ظهور حكم و امر از نزد عرش است؛ و تكلّم خداوند عبارت از خلق كلامى در آنجا مى‌باشد.[[383]](#footnote-383)

## در معارف الهیه به معانى ظاهریه عبارات نباید توجّه كرد

 بارى این‌گونه رفع ید از جمود بر معانى ظاهریه را، در تمام ابواب معارف باید نمود، و اختصاص به ذات خداوند و اسماء او ندارد؛ زیرا اوّلًا الفاظ براى معانى كلّیه وضع شده‌اند، و ثانیاً روایت وارده از رسول الله صلّى الله علیه و آله:

 إنَّا مَعَاشِرَ الانْبِیاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُکلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.[[384]](#footnote-384)

 «ما جماعت پیامبران مأموریم که با مردم به قدر عقل‌هایشان سخن گوئیم.»

 ابوابى را از معارف به روى ما مى‌گشاید؛ از طرفى از جمود و حمل الفاظ به معانى مادّیه و طبیعیه در معارف الهیه ما را رها مى‌كند، و از طرفى نیز بكلّى به ما اجازه نمى‌دهد كه فقط آنها را بر معانى صرفه حمل كنیم؛ بلكه باید به معانى متشكّله و متصوّره متناسب با آن عالم بدانیم.

 حال كه این مطالب روشن شد معلوم مى‌شود كه: وسیله حقیقةً منبرى است و حقّاً هزار پلّه دارد، ولى منبر و پلّه‌هایش متناسب با آن عالم است؛ و لواء نیز حقّاً پرچمى است و داراى پیكان و زُجّ و چوب و ریشه و حاشیه است، ولى متناسب با آن عالم.

 خداوند به حقّ محمّد و آله الطّاهرین، ما را در تحت آن لواء درآورد، تا ببینیم و تماشا كنیم كه چگونه است؟

## علّت تسلیم لواء حمد به رسول الله و أمیر المؤمنین علیهما السّلام‌

 آن لواء را در وهله اوّل به دست رسول الله مى‌سپارند؛ و آن لواء لواء حمد است، زیرا مقام محمود همان طور كه گفتیم اختصاص به آن حضرت دارد؛ یعنى مقامى كه حمد هر حامدى به هر محمودى با هر گونه حمدى به آنجا برسد.

 ما در سابق گفتیم كه به مقتضاى نصّ كریمه قرآنیه:

 سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ\* إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ‌[[385]](#footnote-385).

 فقط بندگان مخلص خداوند مى‌توانند حمد ذات اقدس او را به جاى آورند، و بقیه خلائق حمدشان توأم با تسبیح و تنزیه و تقدیس است. امّا بندگان مخلصین كه از همه شوائب خود بینى و خودپسندى و خود محورى و به خود اندیشى عبور كرده، و وجود خود را ملك طلق حضرت احدیت مى‌دانند، و در برابر وجود او حقّاً براى خود وجودى نمى‌بینند، و وجودشان را مندكّ و فانى در ذات اقدس او كرده‌اند، و به سعه حضرتش متّسع گردیده‌اند؛ آنان مى‌توانند حمد خداى را چنانكه لایق اوست به جاى آورند.

 و لیكن این درجه مخلصین را پیامبران داشته‌اند، و بسیارى از اولیاء خدا كه به درجه خلوص مى‌رسند، حائز چنین مقامى مى‌گردند. این نهایت سفر اوّل به سوى خداست از اسفار اربعه، و نهایت این سفر، خداست؛ و سفر هم غیر متناهى نیست.

 و لیكن مقام محمود مقام دیگرى است، بس بالاتر و والاتر؛ و آن عبارت است از تكمیل سفرهاى چهارگانه، و تكمیل سفر فى الخلق بالحقّ كه سفر چهارم است؛ و در این صورت سالك با هر موجودى از موجودات، خدا را مى‌بیند و در عالم كثرات به نور خداوند سیر مى‌كند.

 و لیكن این بقاء بالله در تمام افراد یكسان نیست؛ بعضى بقاء را

فقط در حیطه وجودى خود و در محدودیت افكار و آراء و علوم و محیط خود دارند، و بعضى بیشتر، و بعضى بسیار بیشتر، تا آنكه مى‌بینیم رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم با هر موجودى بوده است؛ یعنى تمام ما سوى الله از عالم مُلك و مَلَكوت، از عقول، و ارواح، و نفوس علویه، و سفلیه، و موجودات عالم صورت، و عالم طبع؛ با همه و همه بوده است؛ بلكه حقیقت آن موجودات اوّلًا و بالذّات بوده است، و نسبت وجود به آن موجودات ثانیاً و بالعرض است؛ و این است مقام محمود.

 زیرا گفتیم این مقام، مقامى است كه هر گونه حمدى، از هر حمد كننده اى، نسبت به هر حمد شده اى صورت گیرد، راجع به آنجاست؛ یعنى: گلى را كه ما مى‌بوئیم و حمد مى‌كنیم، این حقیقت حمد راجع به رسول الله است؛ یعنى: حقیقت وجود گل و زیبائى گل و بوى عطرآمیز گل و طراوت گل، همه و همه رسول الله است، و حقیقت ما كه حامد هستیم و حقیقت حمد ما، همه و همه رسول الله است.

 و همچنین بلبلى را كه مى‌ستائیم، و ماه و خورشید، و زیبائى‌هاى عالم را كه مملوّ از شادابى و طراوت و عشق و محبّت و علم و قدرت و حیات است، همه و همه رسول الله است.

 وجود و نفس واسع آن حضرت آن‌قدر در عالم بقاء بالله وسیع و واسع است كه با هر موجودى از مَلَكوت و باطن، و از ملك و ظاهر او همراه است؛ و این است مقام ولایت كلّیه كه ما درباره امامان‌

علیهم السّلام قائل هستیم؛ زیرا هر جاى عالم باشیم، در مغرب و یا در مشرق، در زمین هموار و یا در بیغوله و تنگنا و زندان، همین كه امام را صدا بزنیم، مى‌فهمد و مى‌داند و جواب مى‌گوید.

 و این معنى متصوّر نیست، مگر آنكه امام با وجود ما، و وجود همه موجودات معیت داشته باشد. در این صورت امام با ماست، و از ما به ما نزدیك‌تر است؛ زیرا مائى كه مى‌گوئیم اوّلًا و بالذّات اشاره به سوى امام است، و ثانیاً و بالعرض اشاره به سوى ماست.

 هر قطره اى كه از آسمان مى‌بارد، و هر ذرّه اى كه در تابش خورشید مى‌درخشد، و هر كلوخى كه در زمین افتاده است، و هر كوكب و ستاره تا به منظومه شمسى و كهكشان‌ها برسد؛ با آنها امام هست.

 سیطره و احاطه نفسیه امام در عالم بقاء بالله چنین است؛ و این است معناى ولایت تكوینیه.

## لواء حمد به دست حائز مقام محمود داده مى‌شود

 هیچ كدام از انبیاء حتّى شیخ النّبیین: نوح، و پرچمدار توحید: حضرت ابراهیم، به این مقام نرسیده‌اند. و اوّلین كسى كه حائز این مقام گشت و در عالم بقاء چنین سیطره اى را به اذن خدا و به نور خدا حائز گشت، وجود اقدس خاتم الانبیاء و المرسلین‌ مُحمَّد است. و از آن پس یگانه شاگرد مكتب او: علىّ بن أبى طالب‌ است كه لقب إمارت و حكومت بر مؤمنان‌ (أمیر المؤمنین) را به خود گرفت؛ و لذا لواى حمد از دست رسول الله به او رسید. و این مقام عظیم و ولایت كبرى در سِبْطان رسول الله: حسن و حسین، و نه فرزند از نسل‌

حسین یكى پس از دیگرى، تا برسد به حضرت‌ قائم آل مُحمَّد: حُجَّة ابْن الحَسَن العَسکرىّ‌ ـ أرواحُنا فداه ـ واصل شد؛ و اینك قطب دائره امكان و محور ولایت تكوینیه و تشریعیه، منحصر در آن ذات اقدس است.

 و بنابراین اگر در منزل خود باشید و بگوئید: یا صاحِبَ الزَّمان‌ همان‌جا با شماست؛ و اگر در مسجد باشید و یا در بیابان و یا در هوا و یا دریا، در حال غفلت و یا توجّه، و در حال عبادت و یا تجارت، در همه احوال، او حقّاً با شماست؛ نه با معیت علمیه فقط، بلكه با معیت حقّه حقیقیه.

 و این باب از معارف الهیه در خاندان و امّت رسول الله، به بركت رسول الله است كه مفتوح شده است، و گرنه در امّت‌هاى سابقه چنین بابى مفتوح نبوده؛ زیرا امّت‌ها از درجه علمى و عرفانى پیغمبر خودشان نمى‌توانستند پا فراتر نهند، و بر انبیاء پیمودن این راه میسور نبوده است و طبعاً بر امّت‌ها نیز چنین بوده است.

 و امّا بر امّت خاتم النّبیین این راه مفتوح است، و این بزرگواران به عنایت ازلیه الهیه، به پاى مجاهده و خلوص و عبودیت، خود را در آبشخوار عالم تشریع و بقاء در آورده‌اند و سعه وجودیه آنها چون رسول الله با هر موجودى از موجودات است.

## لوازم لواء حمد و مقام محمود، در نشئات و عوالم‌

 حال كه این مطلب دانسته شد، فهمیدیم كه چرا نام آن لواء لواى حمد است؛ زیرا تكبیر: اللهُ أکبَر و تسبیح: سُبْحانَ الله‌ و تهلیل: لَا إلَهَ إلَّا الله‌ و سائر اذكار چنین سعه اى در عالم بقاء ندارد؛ و واجد

آن مقامات، ممكن است داراى مقام محمود نباشد.

 و دانستیم كه چرا علىّ بن أبى طالب صاحب لواء حمد است؛ چون از رسول الله به او افاضه شده، و صاحب مقام ولایت كبرى گردیده است، و از او به امامان یكى پس از دیگرى رسیده است.

 و دانستیم كه چرا انبیاء در تحت لواى حمد محمّدى و علوى واقعند؛ چون هیچ یك از آنان بدان مقام واصل نشده، و امید و انتظارشان در فیوضات رحمت حضرت سبحان‌ توسّط محمّد و على‌ است.

 و چرا مؤمنان غیر از شهیدان و صدّیقان و صالحان گرداگرد منبرند؛ چون از حجب نورانیه عبور نكرده و نتوانسته‌اند خود را در یك اسم از اسماءِ حضرت حقّ فانى كنند.

 و چرا بر روى لواى حمد، بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ‌ نوشته شده است؟ چون این لواء سیطره بر همه عوالم دارد، و با اسم رحمانیت و رحیمیت حضرت حقّ، به هر موجودى نیازهاى وجودى او را اعطاء مى‌كند، و حمد خداى را با هر موجودى كه داراى حسن است ـ و همه موجودات داراى حُسنَند ـ متحقّق مى‌سازد، و نداى وحدانیت خدا را و رسالت پیامبرش را به عوالم اعلام مى‌دارد.

 اینها جهاتى است كه از لواء حمد بدست مى‌آید، و در اثر تفكّر و تأمّل و تدبّر در معارف الهیه چه بسا خداوند عَلىّ أعلى، بیش از این‌

مطالب را به ذهن خواننده گرامى وارد سازد و او را از معارف الهیه متمتّع گرداند؛ رزَقَنا اللهُ وَ إیاکم بمحُمَّدٍ و ءَالِه الطّاهرین و لَعْنةُ اللهِ على أعدآئِهم أجمعین.

رانده‌

## صلوات محیى الدّین بر رسول اكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم‌

 صَلَواتُ اللهِ وَ مَلائِکتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ مِنْ أرْضِهِ وَ سَمائِهِ عَلَى سَیدِنا وَ نَبِینا، أصْلِ الْوُجودِ وَ عَینِ الشّاهِدِ وَ الْمَشْهودِ، أوَّلِ الاوائِلِ وَ أدَلِّ الدَّلائِلِ، وَ مَبْدَإِ الانْوارِ الازَلىِّ وَ مُنْتَهَى الْعُروجِ الْکمَالىِّ، غایةِ الْغایاتِ الْمُتَعَینِ بِالنَّشئاتِ، أبِ الاکوانِ بِفاعِلیةٍ، وَ امِّ الإمْکانِ بِقَابِلِیةٍ، الْمَثَلِ الاعْلَى الإلَهىِّ، هَیولَى الْعَوالِمِ الْغَیرِ الْمُتَناهى، روحِ الارْواحِ وَ نُورِ الاشْباحِ، فالِقِ‌

إصْباحِ الْغَیبِ، رافِعِ ظُلْمَةِ الرَّیبِ، مَحْتِدِ التِّسْعَةِ وَ التِّسْعِینَ، رَحْمَةٍ لِلْعالَمینَ، سَیدِنا فى الْوُجودِ، صاحِبِ لِوآءِ الْحَمْدِ وَ الْمَقامِ الْمَحْمودِ، الْمُبَرْقَعِ بِالْعِمآءِ؛ حَبیبِ اللهِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَیهِ (و ءَالِهِ) وَ سَلَّمَ.[[386]](#footnote-386)

 «درود و تحیات بى شائبه حضرت خداوند و فرشتگان او و حمل حمل‌كنندگان عرش او و جمیع عالم آفرینش علوى و سفلى، بر سید و آقاى ما و پیغمبر ما باد؛ كه اوست اصل حقیقت هستى و عین هر شاهد و نفْس هر مشهود؛ اوّل اوائل موجودات است، و استوارترین دلیل از دلائل بر هستى ذات، مبدأ انوار مجرّده ازلیه است، و منتهاى سیر در معارج كمالیه؛ پس او مبدأ المبادى و غایة الغایات است كه در هر نشأه اى از نشآت، متعین به تعین خاصّى است؛ به جهت واجدیت جنبه فاعلى، پدر معنوى همه موجودات است؛ و به جهت واجدیت قابلیت فیض كه جنبه قابلى و نفسى است، مادر معنوى عالم امكان است؛ پس در فاعلیت مَثَل اعلاى الهى است، و در مرتبه قابلیت هیولاى عوالم نامتناهى؛ روح ارواح است، و نور اجساد و اشباح ظلمانى؛ شكافنده چراغ غیب است، و زداینده ظلمت شكّ و ریب؛ اصل و بنیاد اسامى نود و نه گانه خداست، و رحمت‌

رحمانیت حضرت حقّ بر تمام عالمیان؛ سید و آقاى ما در حقیقت عالم هستى، صاحب لواء حمد است و دارنده مقام محمود، مستور و پوشیده است به حجاب عِماء؛ حبیب خدا مُحَمّد مُصطفى كه درود و صلوات غیر متناهیه بر او (و آل او) باد.»

# مجلس شصت و ششم: ساقى حوض كوثر و نهرهاى بهشت‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الْحَكیمُ فى كِتابِهِ الكَریم:

 إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ. (آیه اوّل، از سوره كوثر: یكصد و هشتمین سوره از قرآن كریم)

(اى پیغمبر) ما به تو كوثر داده‌ایم.»

## معنى و تفسیر لفظ كوثر

 شیخ طبرسى رحمة الله علیه در تفسیر این آیه فرموده است: «خداوند تبارك و تعالى، در مقام شمارش و بیان تعداد نعمت‌هائى كه به پیغمبرش داده است، او را مخاطب به این خطاب ساخته و گفته است:

 إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ.

 از عبد الله بن عمر و عائشه روایت شده است كه: كوثر نهرى است در بهشت.

 ابن عبّاس گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم بر منبر بالا رفت و آن را بر مردم قرائت كرد. و چون از منبر فرود آمد، مردم گفتند: اى رسول خدا! این كوثرى كه خدا به تو عنایت كرده است چیست؟!

 رسول الله فرمود: نهرى است در بهشت که از شیر سفیدتر است، و از قَدح محکم‌تر و استوارتر؛ در کنار و حاشیه این نهر قبّه‌ها و سقف‌هاى مدوّر و مقعّرى است از دُرّ و یاقوت؛ در آن نهر وارد مى‌شوند پرندگان سبز رنگى که گردنهاى معتدل و کشیده همچون گردن شترهاى بُخاتى دارند.

 گفتند: اى رسول خدا! چقدر آن پرندگان در خوشى و ناز و نعمت هستند!

 فرمود: آیا میخواهید من شما را به خوشتر و متنعّم‌تر از آنها آگاه کنم؟!

 گفتند: آرى! فرمود: خوشتر و متنعّم‌تر از خود آن طیور، کسى است که آنها را بخورد، و از آن آب کوثر بیاشامد، و به رضوان خداوند متعال فائز آید.

 و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است كه: کوثر نهرى است در بهشت، و خداوند آن را به پیغمبرش در عوض پسرى که از او فوت شده بود، عنایت کرد.

 و از عَطاء روایت است كه او گفته است: كوثر حوض رسول الله است، كه مردم در روز قیامت بر آن و بر گرداگرد آن بسیار اجتماع‌

مى‌كنند.

 و انَس گوید: روزى كه رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم در نزد ما بود ناگهان او را چرت و پینكى فرا گرفت؛ و سپس با حال تبسّم و شادى، سر خود را بلند كرد. من عرض كردم: اى رسول خدا! سبب خنده شما چیست؟!

 فرمود: همین اوان براى من سوره اى نازل شد. و آن حضرت سوره کوثر را قرائت کرد.

 و سپس فرمود: آیا میدانید کوثر چیست؟!

 ما گفتیم: خدا و رسول خدا عالم‌ترند.

 فرمود: کوثر نهرى است که خداوند به من وعده فرموده است، و در آن خیر بسیارى است، کوثر حوضى است که امّت من در روز قیامت در آن داخل مى‌شوند؛ و تعداد کاسه‌ها و قدح‌هائى که در اطراف حوض است و با آن آب بر میدارند، به شماره ستارگان آسمان است.

 و چه بسا أفرادى متعین و سرشناس را از کنار آن حوض، مى‌ربایند و دور مى‌کنند، و من میگویم: اى پروردگار من! اینها از امّت من هستند!

 در جواب من گفته مى‌شود: تو نمیدانى بعد از رحلت تو چه کارهائى کرده اند؟! و چه وقایع و حوادثى پیش آورده اند؟!

 این حدیث را مسلم در «صحیح» خود آورده است.

 و از ابن عبّاس و ابن جُبَیر و مجاهد آمده است كه: كوثر خیر كثیر

است و عِكْرمَه گفته است: مراد از كوثر نبوّت و كتاب است. و حَسَن گفته است: مراد قرآن است. و أبى بكر بن عیاش گفته است: مراد بسیارىِ اصحاب و پیروان است.

 و بعضى گفته‌اند: مراد بسیارىِ ذرّیه و نَسل است؛ و آن‌قدر از نسل فاطمه زهرا سلام الله علیها خداوند، ذرّیه و نسل به رسول الله داده است كه عدد آنان به شمارش در نمى‌آید، و امتداد آن تا روز قیامت كشیده است. و از حضرت صادق روایت كرده‌اند كه مراد شفاعت است.

 و لفظ كوثر قابلیت تمام این معانى را دارد، و بنا بر این لازم است كه بر تمام این معانى حمل شود؛ زیرا خداوند در دنیا به رسول الله خیر كثیر مرحمت كرده است، و در آخرت نیز وعده خیر كثیر داده است.

 و تمام این اقوال، تفصیل همان كلمه كوثر است كه به معناى خیر كثیر در دنیا و آخرت است‌[[387]](#footnote-387).»

## روایتى از امام محمّد باقر علیه السّلام در مورد حوض كوثر

 در كتاب «بشارة المصطفى» و «مجالس» مفید و «أمالى» شیخ طوسى روایت كرده‌اند، از مفید، از ابن قولویه، از حسین بن محمّد ابن عامر، از مُعَلّى بن محمّد، از محمّد بن جمهور عَمِّى، از ابن محبوب، از أبو محمّد وابِشى، از أبو وَرْد كه گفت: از حضرت إمام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم كه مى‌گفت:

 چون روز قیامت بر پا شود، خداوند همه مردم را عریان و

پابرهنه در زمین هموارى جمع میکند؛ و آنها را در راه محشر بقدرى متوقّف میدارند که همگى عرق بسیارى مى‌کنند و نفَس‌هاى آنان به شدّت میزند، و به قدرى که خداوند اراده کرده است درنگ مى‌کنند؛ و اینست معناى گفتار خداوند تعالى:

 فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً.[[388]](#footnote-388)

 «و در آن وقت (اى پیامبر) نمى‌شنوى مگر صداى آرام و بدون صوت را.»

 در این حال منادى از عرش ندا میکند: کجاست پیامبر امّى؟

 خلائق میگویند: این صداى تو به همه رسید و همه شنیدند، آن پیامبر را با اسمش صدا کن!

 منادى ندا میدهد: کجاست پیامبر رحمت: محمّد بن عبد الله؟

 رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم بر پا مى‌ایستد، و از همه مردم جلوتر مى‌آید تا اینکه مى‌رسد به حوضى که طول آن به قدر مسافت ما بین أیلَة و صَنْعَاء مى‌باشد، و در کنار حوض مى‌ایستد.

 و پس از آن صاحب شما را ندا مى‌کنند؛ او هم به جلو مى‌آید، و در برابر مردم با رسول الله وقوف مى‌کند.

 و سپس به مردم اجازه داده مى‌شود، و آنان به حرکت در مى‌آیند. و در آن وقت، مردم به دو دسته تقسیم مى‌شوند: جماعتى در حوض وارد مى‌شوند، و جماعتى را از حوض دور مى‌کنند.

 و چون رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم ببیند که از محبّان ما أهل بیت کسى را از حوض دور کنند گریه میکند و میگوید: اى پروردگار من! شیعه علىّ! اى پروردگار من! شیعه علىّ!

 در این حال خداوند فرشته اى را مى‌گمارد که از آن حضرت بپرسد: اى محمّد! سبب گریه شما چیست؟!

 رسول الله میگوید: چگونه نگریم بر جماعتى که از شیعیان برادرم علىّ بن أبى طالب هستند، و من آنان را مى‌نگرم که از حوض دورشان کرده‌اند، و به جانب أصحاب دوزخ روان ساخته‌اند!؟

 خداوند عزّ و جلّ میگوید: اى محمّد! من از گناهان آنها گذشتم، و همه را به تو بخشیدم. و من آنان را به تو و به کسانى که از ذرّیه تو هستند، و آنان آن ذرّیه را دوست دارند و ولایت آنها را برعهده گرفته‌اند، ملحق ساختم، و آنها را از زمره و جمعیت تو قرار دادم و در حوض تو وارد کردم و شفاعت تو را درباره آنان پذیرفتم و تو را بدین جهت مکرّم و گرامى داشتم.

 و حضرت باقر: محمّد بن علىّ بن الحسین علیهم السّلام گفتند: در آن روز چه بسیار از مردان و زنان گریه کننده اى که چون این جریان را ببینند، فریاد مى‌زنند: یا مُحَمَّداه!

 و هیچیک از موالیان ما و از محبّان ما نمى‌ماند مگر آنکه در حزب ما قرار مى‌گیرد و با ما وارد در حوض ما مى‌شود.[[389]](#footnote-389)

 و علىّ بن إبراهیم در «تفسیر» خود، در ذیل آیه كریمه: وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً، از پدرش: إبراهیم بن هاشم، از ابن محبوب، از وابشى، از أبو الورد، همین مضمون روایت را آورده است.[[390]](#footnote-390)

## حوض كوثر اختصاص به علىّ بن أبى طالب علیه السّلام دارد

 و در «مجالس» مفید از علىّ بن بلال مهلّبى،، از أحمد بن حسین بغدادى، از محمّد بن إسمعیل، از محمّد بن صَلْت، از ابو كدینه، از عطاء، از سعید بن جُبَیر، از عبد الله بن عبّاس؛ و در «أمالى» شیخ طوسى از شیخ مفید؛ و در كتاب «بشارة المصطفى» از شیخ أبو علىّ: پسر شیخ طوسى، از پدرش، از شیخ مفید، از محمّد بن إسمعیل، با همین سلسله سند، تا مى‌رسد به ابن عبّاس، روایت كرده است كه: او میگوید:

 چون بر رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم آیه: إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ نازل شد، علىّ بن أبى طالب علیه السّلام پرسیدند: اى رسول خدا! این کوثر چیست؟

 حضرت فرمود: نهرى است که خداوند به جهت بزرگداشت و گرامیداشت من، به من عنایت کرده است.

 أمیر المؤمنین گفتند: این نهر، نهر شریفى است! صفات و خصوصیات آن را براى ما بیان کنید!

 حضرت فرمود: آرى اى علىّ! کوثر نهرى است که از زیر عرش خدا جارى است. آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر، و

از کره نرم‌تر. و ریگ‌هاى درونش از زبرجد و یاقوت و مرجان است، و علَف‌هاى اطراف آن از زعفران است، و خاکش از مشک خوشبو است، پایه‌هایش در زیر عرش خداوند عزّ و جلّ است.

 و در این حال رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم دست خود را به پهلوى أمیر المؤمنین علیه السّلام زدند و فرمودند: اى علىّ! این نهر از براى من است! و از براى تو است! و از براى محبّان تو که بعد از من مى‌آیند.[[391]](#footnote-391)

## كسانى كه به كوثر ایمان ندارند در آن وارد نمى‌شوند

 و در «عیون أخبار الرّضا» و «أمالى» مرحوم صدوق، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از إبراهیم بن هاشم، از علىّ بن معبد، از حسین ابن خالد، از حضرت علىّ بن موسى الرّضا، از پدرش، از پدرانش، از أمیر المؤمنین علیهم السّلام روایت كرده است كه: قَالَ:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِحَوْضِى فَلَا أَوْرَدَهُ اللهُ حَوْضِى‌. ـ الخبر.[[392]](#footnote-392)

 «رسول الله فرمودند: کسى که به حوض من ایمان نیاورد، خداوند وى را در حوض من وارد نمى‌کند.»

 و در «أمالى» مرحوم صدوق، از حمزة بن محمّد علوى، از علىّ، از پدرش، از علىّ بن معبد، از حسین خالد، از حضرت رضا

علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام آورده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

 یا عَلِىُّ! أَنْتَ أَخِى وَ وَزِیرِى وَ صَاحِبُ لِوَآئِى فِى الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ! وَ أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِى! مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِى، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِى‌![[393]](#footnote-393)

 «اى علىّ! تو برادر من هستى، و وزیر من هستى، و دارنده لواء من در دنیا و آخرت هستى! و تو صاحب حوض من هستى! کسى که تو را دوست دارد مرا دوست داشته است، و کسى که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است!»

 و نیز در «أمالى» صدوق از ماجیلَوَیه، از عمویش، از محمّد بن على قُرَشى، از محمّد بن سنان، از مفضّل، از حضرت صادق، از پدرانش علیهم السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: مَنْ أَرَادَ أَنْ یتَخَلَّصَ مِنْ هَوْلِ الْقِیامَةِ فَلْیتَوَلَّ وَلِیى، وَ لْیتَّبِعْ وَصِیى وَ خَلِیفَتِى مِنْ بَعْدِى عَلِىَّ ابْنَ أَبِى طَالِبٍ، فَإنَّهُ صَاحِبُ حَوْضِى، یذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَهُ، یسْقِى أَوْلِیآءَهُ. فَمَنْ لَمْ یسْقَ مِنْهُ لَمْ یزَلْ عَطْشَانًا وَ لَمْ یرْوَ أَبَدًا؛ وَ

مَنْ سُقِىَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ یشْقَ وَ لَمْ یظْمَأْ أَبَدًا. ـ الحدیث.[[394]](#footnote-394)

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: هر کس بخواهد از هول و وحشت قیامت رهائى یابد، باید ولایت ولىّ مرا برعهده گیرد، و باید از وصىّ من و خلیفه من پس از من: علىّ بن أبى طالب پیروى کند؛ چون او صاحب حوض من است، دشمنان خود را از آن حوض دور میکند، و دوستان خود را از آن حوض مى‌آشاماند.

 و کسى که از آن حوض آب نخورد دائماً تشنه کام است و أبداً سیراب نخواهد شد؛ و کسى که از آن یک بار بنوشد، هیچگاه بدبخت نخواهد شد و هیچگاه تشنه نخواهد شد.»

## ثقلین در حوض كوثر بر رسول الله وارد مى‌شوند

 در مقدّمه «تفسیر علىّ بن إبراهیم» آورده است كه:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ فِى حِجّةِ الْوَدَاعِ فِى مَسْجِدِ الْخَیفِ: إنِّى فَرَطُكُمْ وَ إنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَىَّ الْحَوْضَ عَرْضُهُ مَا بَینَ بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ، فِیهِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ عَدَدَ النُّجُومِ.

 أَلَا وَ إنِّى سَائِلُكُمْ عَنِ الثَّقَلَینِ! قَالُوا: یا رَسُولَ اللهِ! وَ مَا الثَّقَلَانِ؟!

 قَالَ: كِتَابُ اللهِ الثَّقَلُ الاكْبَرُ؛ طَرَفٌ بِیدِ اللهِ وَ طَرَفٌ بِأَیدِیكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَزِلُّوا! وَ الثَّقَلُ الاصْغَرُ عتِرَتِى وَ أَهْلُ بَیتِى.

 فَإنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِى اللَطِیفُ الْخَبِیرُ أَنَّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا حَتَّى یردا على‌

الَحْوْضَ كَإْصبَعَىَّ هَاتَین ـ وَ جَمَعَ بَینَ سَبَّابَتَیه وَ لَا أَقوُلُ كَهَاتَینِ ـ وَ جَمَعَ بَینَ سَبَّابَتهٍ وَ الوُسْطَى ـ فَتَفْضَلُ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ.[[395]](#footnote-395)

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در حِجّة الوداع، در مسجد خَیف، ضمن خطبه اى که ایراد نمودند گفتند:

 من براى یافتن آب زودتر و جلوتر از شما مى‌روم، و شما بعداً بر من کنار حوض وارد مى‌شوید؛ حوضى که عرضش به اندازه وسعت بُصْرى تا صَنْعاء است! در آن حوض به قدرى قدَح و کاسه از نقره موجود است که به عدد ستارگان است.

 آگاه باشید! من حقّاً در آنجا از شما درباره ثَقَلَین پرسش میکنم!

 گفتند: اى پیغمبر خدا! ثَقَلَین چیست؟!

 فرمود: کتاب خدا ثَقَل أکبر است که یک طرف آن به دست خدا، و طرف دیگر آن در دست شماست! و باید شما به آن متمسّک باشید، که در آن صورت هیچگاه گمراه نخواهید شد و هیچگاه به لغزش نخواهید افتاد! و ثَقَل أصغر، عترت و أهل بیت من است.

 بدرستى که خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که این دو ثَقَل، از هم جدا نمى‌شوند، تا زمانى که هر دو با هم بر من کنار حوض‌

کوثر وارد شوند.

 آنگاه رسول خدا، دو انگشت سبّابه خود را از دو دست، پهلوى هم گذارده و گفتند: این دو ثَقَل (کتاب خدا و أهل بیت من) مانند این دو انگشت به اندازه و به قدر هم هستند؛ و در این حال انگشت سبّابه و انگشت وسطى از یک دست را نشان دادند و گفتند: من نمى‌گویم که مانند این دو انگشت هستند، که یکى بر دیگرى فزون‌تر باشد.»

## شیعیان در حوض كوثر بر اهل بیت وارد مى‌شوند

 و در «خصال» صدوق در حدیث أربعمائه‌[[396]](#footnote-396) آورده است كه:

 قَالَ أَمِیرُ الْمُؤمِنِین عَلَیهِ السَّلَامُ: أَنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَعِى عِتْرَتِى عَلَى الْحَوْضِ. فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْیأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَ لْیعْمَلْ بِعَمَلِنَا؛ فَإنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَیتٍ نَجِیباً. وَ لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِاهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ.

 فَتَنَافَسُوا فِى لِقَآئِنَا عَلَى الْحَوْضِ! فَإنَّا نَذُودُ عَنْهُ أَعْدَآءَنَا، وَ نَسْقِى مِنْهُ أَحِبَّآءَنَا وَ أَوْلِیآءَنَا؛ وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ یظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا.

 حَوْضُنَا مُتْرَعٌ فِیهِ شِعْبَانِ ینْصَبَّانِ مِنَ الْجَنَّةِ: أَحَدُهُمَا مِنْ تَسْنِیمٍ، وَ الآخَرُ مِنْ مَعِینٍ. عَلَى حَافَّتَیهِ الزَّعْفَرانُ وَ حَصَاهُ اللُؤْلُؤُ وَ الْیاقُوتُ؛ وَ هُوَ الْكَوْثَرُ. ـ الخبر.[[397]](#footnote-397)

 «أمیر المؤمنین علیه السّلام به أصحاب خود فرمودند: من با رسول خدا هستم، و با من عترت من است در نزد حوض کوثر. پس هر کس که ما را بخواهد و بطلبد، باید به گفتار ما پابند باشد و به عمل ما عامل گردد؛ چون براى هر أهل بیتى یک فرد ممتازى است که به کرامت حَسَب و پسندیدگى خصال، در گفتار و کردار معروف است.

 و از براى ما مقام شفاعت است، و از براى اهل مودّت و محبّت ما نیز شفاعت است.

 و بنابراین باید شما در لقاء و دیدار ما، در نزد حوض از یکدیگر سبقت گیرید؛ چون ما دشمنان خود را از حوض دور مى‌کنیم، و محبّان خود را از آن سیراب مى‌کنیم و موالیان خود را از آن مى‌آشامانیم؛ و کسى که یک بار از آن حوض بیاشامد، دیگر هیچگاه تشنه نمى‌شود.

 حوض ما سرشار از آب است، و به آن دو رشته آب از بهشت سرازیر مى‌شود، یک رشته از چشمه تسنیم و دیگرى از چشمه مَعین.

 بر دو کناره و حاشیه آن زعفران روئیده است، و ریگهاى آن از لؤلؤ و یاقوت است؛ و آن حوض کوثر است.»

## روایات وارده در اختصاص كوثر به شیعیان أمیر المؤمنین علیه السلام‌

 و در «أمالى» طوسى با سند متّصل خود از أبو سعید خُدرى روایت كرده است كه او گفت: من از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم شنیدم كه بر فراز منبر مى‌گفت: چرا جماعتى میگویند: رَحِم رسول خدا در روز قیامت سودى نمى‌بخشد؟ آرى آرى، سوگند به خدا که رحِم من در دنیا و آخرت به من متّصل است.

 و أیها الناس! بدانید که در روز قیامت، من جلو رونده و پیشگام حوض کوثر هستم! و چون شما بدانجا بیائید مردى میگوید: اى رسول خدا! من فلان پسر فلان هستم!

 من میگویم: امّا نسب شما را من شناختم؛ و لیکن شما بعد از من به سمت چپ گرایش پیدا کردید و بر پاشنه‌هاى پاى خود، به سوى قَهقَرى و جاهلیت بازگشتید![[398]](#footnote-398)

 و در «أمالى» مفید و «أمالى» طوسى با سند متّصل خود روایت میكند از عبد الرّحمن بن قیس رحبى كه او گفت: من با أمیر المؤمنین علىّ بن أبى طالب علیه السّلام بر درِ قصر كوفه نشسته بودیم كه تابش آفتاب او را مجبور كرد كه در سایه دیوار قصر بیاید؛ در این حال برخاست كه داخل قصر شود، مردى از قبیله هَمْدان، لباس او را گرفت و گفت: اى أمیر المؤمنین! حدیث جامعى براى من بیان كن تا خداوند مرا بدان نفع بخشد!

 حضرت فرمود: آیا از من حدیث بسیار نشنیده اى؟!

 گفت: آرى! و لیكن یك حدیث جامعى میخواهم كه خداوند مرا بدان سود بخشد!

 حضرت فرمود: خلیل من: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم براى من حدیث کرد که:

 إنِّى أَرِدُ أَنَا وَ شِیعَتِىَ الْحَوْضَ رِوَآءَ مَرْوِیینَ مُبْیضَّةً وُجُوهُهُمْ، وَ یرَدُّ عَدُوُّنَا ظِمَآءً مُظْمَئِینَ، مُسْوَدَّةً وُجُوهُهُمْ. خُذْهَا إلَیكَ قَصِیرَةٌ ـ

مِنْ طَوِیلَةٍ! أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ! وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ! أَرْسِلْنِى یا أَخَا هَمْدَانَ! ثُمَّ دَخَلَ الْقَصْرَ[[399]](#footnote-399).

 «من و شیعیان من همگى وارد حوض کوثر مى‌شویم، درحالى‌که چهره‌هاى آنان سفید، و همگى سیراب و سیراب شده هستند. و دشمنان ما همگى سیاه چهره و تشنه کام، و جگر سوخته، محروم از حوض مى‌باشند.

 این جمله کوتاه و مختصر را بگیر، که نمونه اى از جملات بسیار و بحث طویلى است! تو معیت دارى با کسى که او را دوست دارى! و از براى توست آنچه را اکتساب نموده اى. اى أخَا همدان مرا دیگر رها کن! این بگفت و داخل قصر شد.»

 و ابن شهرآشوب از حافظ أبو نُعَیم إصفهانى با إسناد خود از عَطِیه، از أنَس روایت كرده است كه گفت: من بر رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم وارد شدم، و حضرت فرمود: به من كوثر عطا شده است! من پرسیدم: اى رسول خدا، كوثر چیست؟!

 حضرت فرمود: نهرى است در بهشت، که عرض و طول آن به اندازه ما بین مشرق و مغرب است؛ هر کس از آن بیاشامد، دیگر پس از آن أبداً تشنه نمى‌شود، و هر کس از آن وضوء بسازد، هیچگاه آلوده و متغیر صورت نمى‌شود.

 و هر انسانى که به عهد و ذمّه من مکر و خدعه کند و پاس میثاق‌

مرا بجاى نیاورد، و أهل بیت مرا بکشد، از آن نمى‌آشامد.[[400]](#footnote-400)

 و از رسول اكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت است كه فرمود: یذُودُ عَلِىٌّ عَنْهُ یوْمَ الْقِیمَةِ مَنْ لَیسَ مِنْ شِیعَتِهِ؛ وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ یظْمَأْ أَبَدًا.[[401]](#footnote-401)

 «علىّ در روز قیامت کسانى را که از شیعیان او نباشند، از حوض کوثر دور میکند؛ و کسى که از آن حوض بیاشامد هرگز تشنه نمى‌شود.»

 و از طارق آورده است كه: قَالَ أمِیرُ الْمُؤْمِنِین علیه السّلام: وَ الَّذِى فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَاقْمَعَنَّ بِیدَىَّ هَاتَینِ مِنَ الْحَوْضِ أَعْدَآءَنَا إذَا وَرَدَتْهُ أَحِبَّآؤُنَا.[[402]](#footnote-402)

 «حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام گفتند: سوگند به آن کسى که دانه را در دل خاک مى‌شکافد و جان و روح را مى‌آفریند، من با این دو دست خود، دشمنانمان را از حوض مى‌رانم و دور مى‌سازم، در همان وقتى که محبّان ما جملگى در آن وارد مى‌شوند.»

 و احمد بن حنبل در كتاب فضائل أهل بیت نظیر همین مضمون را از أبى حَرْبِ بْن أبى الاسْوَد دُؤَلى آورده است.[[403]](#footnote-403)

 و در اخبار أبو رافع با پنچ طریق از سلسله سند آورده است كه: حضرت رسول الله به أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

 یا عَلِىُّ! تَرِدُ عَلَىَّ الْحَوْضَ وَ شِیعَتُكَ رِوَآءً مَرْوِیینَ، وَ یرِدُ عَلَیكَ عَدُوُّكَ ظِمَآءً مُقْمَحِینَ‌.[[404]](#footnote-404)

 «اى على! تو و شیعیان تو در حوض بر من وارد مى‌شوید در حالى که جملگى سیراب و سیراب شده‌اید، و دشمنان تو بر تو وارد مى‌شوند، در حالى که همگى تشنه کام، و سر به بالا نگاه داشته شده و چشم به زیر افکنده هستند.»

 و در تفسیر آیه شریفه: وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً[[405]](#footnote-405). آمده است كه مراد از ربّهم‌، سید و آقاى آنان است و او علىّ بن أبى طالب است. و دلیل بر آنكه ربّ در اینجا به معناى سید و بزرگ آمده است، گفتار خداوند است از زبان زندانى، یوسف بن یعقوب، به مصاحب زندانى خود كه: اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ.[[406]](#footnote-406) «یعنى مرا در نزد آقا و سالار خود به یاد بیاور.»

 و در «فائق» زمخشرى آورده است كه رسول الله به أمیر المؤمنین علیهما الصّلاة و السّلام گفتند:

 أَنْتَ الذَّائِدُ عَنْ حَوْضِى یوْمَ الْقِیمَةِ! تَذُودُ عَنْهُ الرِّجَالَ كَمَا یذَادُ الاصْیدُ.

 الْبَعیرُ الصّادى‌[[407]](#footnote-407)، أىِ الَّذى بِهِ الصَّیدُ. وَ الصَّیدُ دآءٌ یلْوى عُنُقَهُ.[[408]](#footnote-408)

 «اى علىّ! تو هستى که در روز قیامت از حوض من دور میکنى و مى‌رانى! دور میکنى از آن مردانى را! همان طور که شتر أصْید را از

آبشخوار دور مى‌کنند.

 مراد از شتر أَصْید، آن شترى است که به آن درد صَید رسیده است، و صَید دردى است که گردن او را مى‌پیچاند.»

 صَید مرضى عفونى است كه شتر به آن مبتلا مى‌شود؛ و این مرض در سر شتر ظاهر شده و بواسطه آن گردنش كج مى‌شود و نمى‌تواند آن را بچرخاند. و این مرض بسیار مُسرى و از امراض واگیردار است؛ و لذا شتربانان براى آنكه شترهایشان مبتلا به این مرض نشوند با نهایت دقّت و اهتمام چنین شترى را از آبشخوار دور مى‌كنند و مى‌رانند.

## منافقان و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام از كوثر بهره ندارند

 و صدوق در «عقائد» خود درباره حوض فرموده است: حوض حقّ است، و عرض آن به قدر مسافت بین‌ أیلَة و صَنْعَاء است، و آن حوض رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم است. و در آن حوض به قدرى إبریق و ظرف آبگیر زیاد است كه به اندازه ستارگان آسمان است. و سرپرست و والىِ آن حوض أمیر المؤمنین علىّ بن أبى طالب است، كه دوستان و موالیان خود را آب میدهد، و از آن حوض دشمنان خود را مى‌راند. و كسى كه از آن حوض یكبار بنوشد، دیگر أبداً تشنه نمیگردد. و رسول الله فرموده‌اند:

 لَیخْتَلَجَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِى دُونِى وَ أَنَا عَلَى الْحَوْضِ فَیؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأُنَادِى: یا رَبِّ! أَصْحَابِى! أَصْحَابِى! فَیقَالُ: إنَّكَ لَا تَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ‌[[409]](#footnote-409).

 «درحالى‌که من بر حوض کوثر قرار دارم، در مقابل من جماعتى از اصحاب من ربوده مى‌شوند و با شدّت کشیده مى‌شوند، و به جانب چپ بازداشته مى‌شوند. و من هِىْ فریاد میزنم: اى پروردگار من! اصحاب من! اصحاب من!

 در جواب گفته مى‌شود: اى پیغمبر! تو نمیدانى که بعد از تو چه حوادثى پیش آورده اند؟!»

 بارى، روایاتى كه درباره اختصاص حوض كوثر به أمیر المؤمنین علیه السّلام وارد است، چه از طریق شیعه و چه از طریق عامّه، بسیار است، و همگى متّفقاً یك معنى و یك مفاد را إجمالًا بیان مى‌كنند كه: موالیان و شیعیان و محبّان از آن بهره دارند، و منافقان و دشمنان أهل بیت علیهم السّلام از آن بهره ندارند.

 هر كس از آن بیاشامد سیراب میگردد، و دیگر إلى الأبد بدو تشنگى راه ندارد. و هر كس در آن رود پاك و پاكیزه میگردد؛ چون جنس آن آب طَهُور و مُطهِّر است؛ صورت را درخشان میكند و دل را جلا و صفا مى‌بخشد. و هر كس از آن منع شود، صورتش سیاه و بدنش كثیف و عَفِن و روحش آلوده و جگرش تشنه و تَفْته است. و إجمالًا كسى از آن بهره دارد كه ربطى و رابطه اى با ولایت داشته باشد، و كسى منع مى‌شود كه رابطه اى با ولایت برقرار ننموده باشد.

## حقیقت حوض كوثر علم توأم با عمل است‌

 حال باید دید حقیقت آن حوض، و ماهیت آن آب چیست كه این‌گونه آثار و خواصّى از آن مترقَّب است، و این‌گونه اختصاصاتى در آن مشهود؟

 چون در مباحث قبل دانستیم كه: آخرت، ظهور و بروز دنیاست كه به صورت‌هاى ملكوتى و حقیقى خود جلوه میكند.

 آب موجب حیات و زندگى هر موجود زنده اى است، چنانكه خدا فرموده است:

 وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْ‌ءٍ حَيٍ‌[[410]](#footnote-410).

 «و ما از آب هر چیز زنده اى را قرار دادیم.»

 و نیز در روایت از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم آمده است كه: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْمَآءُ[[411]](#footnote-411) «أوّلین چیزى را که خداوند آفرید آب است.»

 و اگر این روایت را با روایات دیگرى همچون:

 أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقلَ‌.[[412]](#footnote-412)

 «أوّلین چیزى را که خداوند آفرید عقل است.» و همچون:

 أَوَّلُ مَا خَلَق اللهُ نُورُ نَبِیكَ یا جَابِرُ.[[413]](#footnote-413)

 «اى جابر! أوّلین چیزى را که خداوند آفرید، نور پیغمبر تو بوده است.»

 ضمیمه كنیم، معلوم مى‌شود مراد از ماء در روایت اوّل، مادّه حیاتى است و آن حقیقت عقل و علم است.

 و بر همین اساس، در موارد بسیارى از آیات قرآن آمده است كه: خداوند مؤمنین و عاملین به عمل صالح را در جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ[[414]](#footnote-414). قرار میدهد و وارد میكند.

 چون مؤمنان بواسطه ایمان و لازمه ایمان كه عمل صالح است، به علوم و معارف الهیه آشنا شده‌اند؛ لذا در آن عالم نهرهاى روانى كه پیوسته در بهشت‌هایشان جارى است، همان علوم و معارفى است كه پیوسته در آستانه نفوسشان در حركت و جریان است. قلب مؤمن پیوسته محلّ تراوشات علمى عرفانى و مبدأ جریان. علوم و إلهامات ربّانى است.

 إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ‌[[415]](#footnote-415)

 «بدرستى كه مردم با تقوى، در بهشت‌هائى و چشمه‌هاى آبى مسكن دارند.»

 إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلالٍ وَ عُيُونٍ‌[[416]](#footnote-416).

 «بدرستى كه مردم با تقوى، در سایبان‌ها و چشمه‌هاى آبى مسكن دارند.»

 غایة الامر، یك وقت علوم إلهیه و معارف ربّانیه، پاك و بدون شائبه دخالت آراء و أفكار شخصى است؛ در این صورت به صورت آب صاف و زلال چون اشك چشم در عالم ملكوت متجلّى میگردد؛ چون مقرّبان درگاه خدا از چشمه‌هاى معارف، علوم را بیرون مى‌كشند و در مى‌آورند، و با فكر و ذكر و عبادت و عبودیت و تسلیم و رضا و تفویض، آن علوم و معارف را با بیدارى و عبادت در شبهاى تار و با روزه و مجاهدت در روزهاى گرم، چون چشمه پر لمعانى كه بدست كنكاش چكّش و پتك و قلم بیرون مى‌آورند، با كنكاش عقل نظرى و علمى از زوایاى غیبت و از پشت پرده‌هاى آمال و آرزوها بیرون مى‌آورند؛ آرى چنین است كه:

 عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً.[[417]](#footnote-417)

 «چشمه اى است كه از آن، مقرّبان از بندگان خدا مى‌آشامند، و آن چشمه را بطور متین و استوار شكافته و منفجر مى‌كنند، و آبش را ظاهر مى‌سازند.»

 عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ‌[[418]](#footnote-418).

 «چشمه اى است كه از آن مقرّبان درگاه الهى فقط مى‌آشامند.»

## معانى عیون و نهرهاى جارى در بهشت‌

 همچنان كه در جلد اوّل از كتاب «امام‌شناسى» در مجلس دهم آورده‌ایم كه نهرهاى چهارگانه بهشت ـ كه عبارت است از: نهر شیرى كه طعم آن تغییر نكرده است، و نهر آب غیر متعفّن و بدبو، و نهر عسل تصفیه شده، و نهر خمر و شرابى كه براى نوشندگان لذّت بخش است ـ عبارت است از:

 تجلّى و ظهور ملكوتى علومى كه در مبتدیان راه سیر و سلوك، و ضعفاى از راه‌پیمایان سبیل إلى الله پیدا مى‌شود؛ چون شیر غذاى كودك است؛

 و از علوم خالص و معرفت بى شائبه خدا، چون حیات دل به علم و معرفت است. و عدم تغییر و تعفّن راجع به عدم آلودگى آن علوم به افكار و آراء نفسانیه و شیطانیه است؛

 و از واردات عالم قدس و بارقه‌هاى نورانى و لذّت‌هائى كه در حالات مختلف براى متوسّطین در راه خدا پیدا مى‌شود، و آنان را به ذوق و وجد و توجّه مى‌آورد. و تصفیه آن عبارت است از عدم كدورت آن علوم، به مواد شمعى و موم كه بواسطه تسویلات نفس أحیاناً پیدا مى‌شود؛

 و از تجلّیات جمال و عشق به ذات لا یزالى كه سالك هستى خود را فراموش میكند و محو در انوار او مى‌شود

و چون تجلّى جلال گردد، و سالك را از تمام تعلّقات دنیویه از مال و تعین و حبّ جاه و هستى پاك كند آن را شرابِ طَهور خوانند.

 وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً[[419]](#footnote-419).

 «و پروردگار آنها به آنان از شراب طاهر و طاهر كننده آشامانید و سیراب كرد.»

 زیرا طهور نه تنها به معناى پاك است، كه به معناى پاك كننده است؛ و این علوم و معارف جلالیه یكباره هستى سالك را در برابر عظمت و قهّاریت و كبریائیت حضرت حقّ، مى‌سوزاند و نابود میكند.[[420]](#footnote-420)

 و حافظ شیرازى از آن به شراب تلخ تعبیر كرده است، آنجا كه گوید:

 و همین جذبات جلالیه است كه بسیار ذى‌قیمت است، و نتیجه و حاصل یك عمر سلوك را كه وصول به مقام فَناء فى الله است متحقّق مى‌سازد؛ چنانكه در كلمات آمده است:

 جَذْبَةٌ مِن جَذَباتِ الْحَقِّ تُوازى عِبادَةَ الثَّقَلَین‌[[421]](#footnote-421).

 «یك كشش از كشش‌هاى حضرت خداوند رحمن، برابر با عبادت جنّ و انس است».

## تأثیر علوم و معارف جلالیه در سالك‌

 اگر این علوم و معارف توأم با حرارت طلب باشد و پیوسته عشق در سالك زنده باشد، قدرى از مادّه زنجبیل كه مادّه گرمى است، به آن علوم ضمیمه مى‌شود:

 وَ يُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلًا.[[422]](#footnote-422)

 «و در آن بهشت آشامانیده مى‌شوند از كاسه‌هاى شرابى كه با آن زنجبیل ممزوج شده است.»

 و چون خداوند بخواهد قدرى آنان را آرامش بخشد و بواسطه‌

تجلّیات جمال، سكونى پیدا كنند، از چشمه كافور كه مادّه خنك و سردى است، در كأس آنان مى‌ریزد:

 إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً[[423]](#footnote-423).

 «بدرستى كه ابرار از كاسه‌هائى مى‌آشامند كه در آن كافور ریخته و ممزوج شده است.»

 همچنان كه اگر اجمال ادراك علوم توأم با إنكار و جحود و استكبار باشد، آن علوم به صورت آب‌هاى داغ و گداخته در كام آنان ریخته مى‌شود، كه جز زیادى تشنگى و حِدّت و سوزندگى اثرى ندارد.

 تَصْلى‌ ناراً حامِيَةً\* تُسْقى‌ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ.[[424]](#footnote-424)

 «و در قیامت، دسته اى كه عذاب آنان را فرا گیرد و چهره‌هایشان را درهم شكند و ذلیل كند، به آتش گداخته دوزخ مى‌سوزند و از چشمه آب گرم و سوزنده مى‌نوشند.»

## آب كوثر ممزوجى از چشمه تسنیم و چشمه مَعین است‌

 چشمه تَسْنیم كه قدرى از آن را با رَحیق مختوم مخلوط كرده و به ابرار میدهند[[425]](#footnote-425) اصل آن از أعراف جارى است. أعراف چنانكه خواهد آمد، حجابى است بین بهشت و جهنّم، و بر آن ائمّه طاهرین‌

علیهم السّلام كه حاكم بر بهشت و دوزخند قرار دارند.

 چشمه تسنیم از زیر قدم أمیر المؤمنین علیه السّلام جارى است، و به حوض كوثر مى‌ریزد. و آب كوثر كه ممزوجى است از چشمه تسنیم و چشمه مَعین، براى شستشوى دلهاى گناهكاران بسیار مفید و حیات بخش است.

 ماء مَعین، علوم و معارف إلهى است؛ و ماء تسنیم، محبّت و ولایت. و چون این دو با هم مخلوط گردد، مزاجى از علوم إلهیه توأم با ولایت كه حقیقت توحید است بدست مى‌آید؛ و آن است كه جگرهاى سوخته را سیراب میكند؛ و هر كس بنوشد، دیگر أبداً تشنه نمى‌شود؛ و هر كس ننوشد، هیچ آشامیدنى دگرى نمى‌تواند او را سیراب كند.

 آرى، على دَرِ علم پیامبر بود كه: أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِىٌّ بَابُهَا[[426]](#footnote-426).

 «پیغمبر فرمود: من شهر علم هستم، و على دَرِ آن شهر است.»

 و آرى، على صاحب ولایت رسول الله بود كه: أَنتَ وَلِىُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِى‌.[[427]](#footnote-427)

 «پیغمبر فرمود: تو اى على! ولىّ هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه اى بعد از من باشى!»

 و در این صورت هر كس به مقام ولایت نزدیك شود و از علم و ولایت أمیر المؤمنین بهرمند گردد، حقّاً از حوض كوثر مى‌نوشد.

 علىّ علیه السّلام مَعدن علم است، و متحقّق به حقّ و حقیقت، و منبع ولایت است و عبودیت محضه. و بنابراین هر كس با او دشمن باشد و مقام او را ارج ننهد و میثاق و عهد او را بر ذمّه نگیرد، حقّاً از حقّ دور است، او تشنه و جگر سوخته است، و او راهى به حوض ندارد؛ زیرا این آب بر كافران و معاندان حرام است.

 وَ نادى‌ أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرِينَ.[[428]](#footnote-428).

 «و هم صحبتان آتش به هم صحبتان بهشت ندا میدهند كه: قدرى از آب یا از چیزهائى كه خداوند به شما روزى كرده است، به ما إفاضه كنید و بریزید! در جواب بهشتیان میگویند: آب و آن چیزهاى دیگر را خداوند بر كافران حرام كرده است.»

## حوض كوثر، مقام ظهور و بروز ولایت است‌

 عالم آخرت، عالم ظهور حقیقت است. كسى كه در دنیا با ایمان و عمل صالح و اطاعت و ولایت أئمّه اطهار علیهم السّلام راهى براى خود باز نكرده است، از آبشخوار آب حیات و زندگى معنوى و از

چاشنى ولایت محروم است، او سیاه چهره و لَه لَه زنان در تشنه كامى فرود میرود؛ و صاحبان ولایت و محبّان، سپید چهره و سیراب هستند.

 و بنابراین، حوض کوثر، مقام ظهور و بروز ولایت‌ است.

 این اجمالى بود كه مى‌توان درباره كوثر و ساقى آن، حضرت مولى الموالى علیه السّلام بیان كرد، امّا حقائق آن در تحت هیچ عبارتى نمى‌گنجد و به فكر تنزّل نمى‌كند، و به صورت و شكل متصوَّر و متشكّل نمیگردد.

 و آنچه از بزرگى حوض بیان شده است كه ما بین أیلَه و صنعاء است، و ابریق‌ها و كاسه‌هاى آن به عدد ستارگان است، و ریگش یاقوت است، و گیاهش زعفران است، و خیمه‌هاى اطرافش از زبرجد و یاقوت و دُرّ زده شده است، و همچنین سایر خصوصیات؛ همگى صحیح و در عالم ملكوتِ صورت بجاى خود محفوظ است؛ ولى همگى ظهور و بروز همان حقیقت مقام علم و ولایت است. رَزَقَنا اللهُ وَ إیاکم أن نَرْوَى مِنَ الحَوْضِ رِوآءً مَرْویینَ بِمُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبِینَ.

 غایة الامر باید سعى كنیم كه بواسطه شدّت اتّصال و ربط ما، ظرفیت ما زیاد گردد، و بهره ما از آن حوض افزون باشد.

 در اینجا مناسب است خوابى كه از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت شده است بیاوریم تا اهمّیت حوض كوثر و قصیده غرّاى شاعر اهل بیت‌ سید إسمعیل حِمْیرى‌، و ارزش مقام‌

ولایت و تمسّك به آن روشن شود.

## رؤیاى حضرت رضا علیه السّلام درباره حوض كوثر

 علّامه مجلسى در جلد یازدهم از «بحار الانوار» ص ٢٠٣ از طبع كمپانى گوید:

 من در بعضى از تألیفات اصحاب ما: شیعه امامیه چنین یافتم كه: او با إسناد خود از سَهل بن ذِبیان روایت میكرد كه مى‌گفت: من روزى از روزها قبل از اینكه أحدى از مردم به خدمت حضرت علی بن موسى الرّضا علیهما السّلام بیاید به محضرش مشرّف شدم.

 حضرت فرمود: خوش آمدى اى پسر ذبیان! همین الآن قاصد ما اراده داشت که به نزد تو بیاید و پیغام ما را بیاورد، که تو در نزد ما بیائى.

 من عرض كردم: براى چه امرى، اى پسر رسول خدا؟!

 حضرت فرمود: براى رؤیا و خوابى که دیشب دیده‌ام، خوابى که راحت از من ربوده و مرا بیدار و متفکر داشته است!

 من عرض كردم: إن شاء الله خیر است!

 حضرت فرمود: اى پسر ذِبْیان! گویا نردبانى براى من نصب شده بود که داراى صد پلّه بود من از آن بالا رفتم و به آخرین درجه آن رسیدم!

 من عرض كردم: تو را به طول عمر، تهنیت میگویم و چه بسا صد سال عمر میكنى؛ به ازاء هر پلّه اى یك سال!

 حضرت فرمود: آنچه خداوند اراده کند همان خواهد شد. و سپس فرمود: چون من به بالاترین پلّه نردبان بالا رفتم، چنین دیدم که من در زیر یک قبّه سبز رنگى قرار دارم که خارج آن قبّه از داخل آن‌

دیده مى‌شد. و دیدم که جدّم رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم در میان قبّه نشسته است، و دو جوان نیکو صورت که نور از صورتشان مى‌درخشید، در طرف راست و در طرف چپ رسول الله بودند.

 و چنین دیدم که یک زن نیکو خلقت و یک مرد نیکو خلقت در برابر او نشسته بودند.

 و دیدم که مردى در مقابل او ایستاده بود و این قصیده را میخواند: لِامِّ عَمْرٍو بِاللِّوَى مَرْبَعُ.

 چون حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم مرا دیدند، به من گفتند: مرحبا، خوش آمدى! اى فرزند من! اى‌ علىّ بن موسى الرّضا! بر پدرت علىّ سلام کن! من بر او سلام کردم. و پس از آن گفتند: بر مادرت فاطمه زهراء سلام کن! من بر او سلام کردم. و سپس گفتند: بر دو پدرت‌[[429]](#footnote-429) حسن و حسین سلام کن! من بر آن دو سلام کردم.

 و سپس گفتند: بر شاعر ما و مدّاح ما در دنیا: سید إسمعیل حِمْیرى سلام کن! من سلام کردم و نشستم.

 در این حال حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم رو به سید إسمعیل کرده و گفتند: حال برگرد به انشاد قصیده اى که ما در آن بودیم! سید إسمعیل شروع کرد به خواندن:

 حضرت رسول صلّى الله علیه و آله و سلّم‌ شروع کردند به گریه کردن؛ و سید همینطور میخواند تا رسید به این بیت: وَ وَجْهُهُ کالشَّمْسِ إذْ تَطْلُعُ، حضرت رسول الله و فاطمه زهراء سلام الله علیهما هر دو گریه کردند، و کسانى که با آن حضرت بودند گریه کردند. و چون به این بیت رسید که:

 رسول الله دستهاى خود را بلند کردند و گفتند:

 إلَهِى أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَىَّ وَ عَلَیهِمْ أَنِّى أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ الْغایةَ وَ الْمَفْزَعَ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ! وَ أَشَارَ بِیدِهِ إلَیهِ وَ هُوَ جَالِسٌ بَینَ یدَیهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیه‌.

 «خداوندا! تو گواه بر من و بر امّت کج‌رو و منحرف من هستى که من به آنها خبر دادم! و آنان را آگاه کردم که غایت و مقصود و پناه و ملجأ بعد از من علىّ بن أبى طالب است! و با دست خود اشاره به علىّ نمود که روبروى آن حضرت نشسته بود.»

## قصیده عینیه حِمیریه و دستور حضرت رسول الله درباره حفظ نمودن آن‌

 حضرت رضا علیه السّلام گفتند: چون سید إسمعیل حمیرى از

انشاد این قصیده فارغ شد، حضرت رسول الله متوجّه من شدند و گفتند: اى علىّ بن موسى! این قصیده را از بر کن و شیعیان ما را امر کن آن را حفظ کنند و بدانها بگو: هر کس این قصیده را حفظ کند و بر قرائت آن مداومت نماید، من بر خداى متعال ضامن مى‌شوم که او را به بهشت ببرد.

 حضرت امام رضا علیه السّلام فرمودند: رسول الله پیوسته در خواب این قصیده را بر من تکرار کردند تا آن را حفظ شدم و اینست آن قصیده:

## قصیده عینیه حمیریه درباره ولایت و خصائص كوثر

لِامِّ عَمْرٍو بِاللِّوَى مَرْبَعُ‌

بِرَسْمِ دَارٍ فِى الثَّرَى وُقَّعُ (٣)

رُقْشٌ یخافُ الْمَوْتُ مِنْ نَفْثِهَا.

لَمَّا وَقَفْنَ الْعِیسُ‌

مُوجَعُ (٦)

كَأَنَّ بِالنَّارِ لِمَا شَفَّنِى‌

لَیسَ لَهَا مَوْضِعُ (٨)

.

ثُمَّ أَتَتْهُ بَعْدَ ذَا عَزْمَةٌ

.

یقُولُ وَ الامْلَاک‌

وَ ضَلَ‌

حَتَّى إذَا وَارَوْهُ‌

.

. أَرْضِ الشَّامِ أَوْ أَوْسَعُ (٢٨)

أَصْبَعُ (٣١)

بَطْحَآؤُهُ مِسْكٌ وَ حَافَاتُهُ‌

أخْضَرُ مَا دُونَ الْوَرَى نَاضِرٌ.

إذَا مَرَّتْهُ فَاحَ‌

إبِلٍ شُرَّعُ (٣٨)

دُونَكُمُ‌

. وَ الْوَیلُ لِمَنْ یمْنَعُ (٤٢)

وَ رَایةٌ یقْدُمُهَا حَبْتَرٌ

وَ رَایةٌ یقْدُمُهَا نَعْثَلٌ‌.

. مِنَ الْحَوْضِ وَ لَمْ یمْنَعُوا (٥٢)

الاصْلَعُ (٥٥)

## توضیحى درباره قصیده سید حمیرى‌

 سید إسمعیل حِمْیرى‌ كه معاصر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بوده است، در این قصیده به روش و سبك قصیده سازان فنّ بلاغت و فصاحت عرب، كه چون بخواهند بر أیام گذشته و عمر بر باد رفته و كامیابى‌ها و لذّت و سرورهائى كه در مقام محبّت داشته‌اند و فعلًا دستخوش زوال گردیده است، تأسّف خورند و آن حالات خوش و بهجت‌ها و سرورها و تعشّق‌ها را بطور تفصیل بیان كنند؛

 أوّلًا منزل آن محبوب و مطلوب را به وادى قَفْر و خشك و بدون آب و گیاه، و منزل خراب و از پى درآمده و از سقف فرو ریخته‌

استعاره مى‌آورند؛ كه آن آبادانى‌هاى معنوى بدین خرابى تبدیل شده، و اساس و بنیان محبّت فرو ریخته است؛

 و بر اساس فنّ غزل‌سرائى، آن لذّت معنى و محبّت به منظور و مقصود را، به عشق؛ و آن محبوب و مطلوب را، به محبوبه و معشوقه؛ و زائل شدن آن حالات خوش و سرورها را به مسكن و مأواى ویران و منهدم شده او تشبیه كرده، بدون ذكرى از مشبَّه و وجه شَبَه مى‌آورند؛

 و ثانیاً وارد در بیان تفصیلى آن نعمت‌ها و رحمت‌هاى از دست رفته میگردند؛

 مرحوم سید حمیرى نیز در اینجا میخواهد داستان حقّانیت و مظلومیت أمیر المؤمنین علیه السّلام را در نصب غدیر خم، و نصب به ولایت و إمارت و إمامت بیان كند، و مخالفت مخالفان و بالاخره غصب خلافت، و عناد و دشمنى با خاندان طهارت و أهل بیت، و بالاخره بر سر كار آمدن حكومت جائره و ضالّه را بیاد آورد؛ و سپس با بیان نتیجه تمسّك به ولایت، و پاداش دورى از آن، بنا به روایت وارده از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم، ظهور حوض كوثر در موقف عرصات روز قیامت، و خصوصیات و مزایاى آن را به یاد آورد كه: آن نعمت و نسیم و تسنیم و كوثر و هواى لطیف و ریاحین معطّر و جواهرات گرانقدر، همه از آنِ محبّان و پیروان و شیعیان است، كه آنان از آن آب سیراب مى‌شوند؛ و منافقان و دشمنان و معاندان و منكران أهل بیت از آن بهره و نصیبى ندارند.

 و بنابراین در وهله أوّل، ذكرى از منزل محبوبه تخیلى به نام ارْوى و تغزّل با او، و انهدام آن بنیان و خرابى و ویرانى آن مسكن كه به جایگاه اژدهاها و مارهاى گزنده افسون ناپذیر تبدیل شده است، و ذكرى از توقّف كاروان هنگام عبور از آن خرابى‌ها، با بیاد آوردن یكایك آن نعمت‌هاى از دست رفته، و آن صفا و محبّت‌هاى تبدیل به عداوت و دشمنى شده را، با حسرت و آه و اندوه و أسف، به میان مى‌آورد.

 و سپس وارد در بیان داستان و قضیه و تفصیل واقعه میگردد.

 و ما اینك براى طالبان معناى یكایك از أبیات این قصیده، به ترتیب به ترجمه آن مى‌پردازیم:

## ترجمه اشعار سید حمیرى درباره ولایت‌

 ١ ـ أُمّ عَمْرو (كه محبوبه من است) در منتهى إلیه زمین شنزار، و مجمع رَمْل‌ها و ریگ‌ها، یك خانه خرّم بهارى داشت، كه اینك تمام علامات و نشانه‌هاى آن منزل دستخوش زوال و نابودى گردیده، و به یك زمین خشك و لم یزرعى تبدیل شده است.

 ٢ ـ اینك آن خانه به گونه اى خراب است كه پرندگان آسمان، چون بدانجا رسند، عبور مى‌كنند و هرگز فرود نمى‌آیند، و آن‌قدر وحشت‌زا و دهشت انگیز است كه شیران قوى دل، دل تهى مى‌كنند، و از ترس آن به هراس مى‌افتند.

 ٣ ـ و فقط در آن، آثار خرابى و ویرانى مشهود است، كه أبداً در آن هیچ مونسى نیست مگر مارهاى گزنده و افسون ناپذیرى كه در زمین افتاده‌اند.

 ٤ ـ مارهاى سپید و سیاهى كه از دَم و نَفس آنها، مرگ به وحشت و ترس مى‌آید؛ آن مارهائى كه در زیر دندان‌هاى پیشین آنها، سمّ جانكاه نهفته و مجتمع است.

 ٥ ـ كاروان شتران در حین عبور چون بدانجا رسید و در آثار و خرابى‌هاى آنجا متوقّف شد و نتوانست بگذرد، و چون سیلاب، اشك از دیدگان، به جهت علم و اطّلاع بر سوابق آن منزل فرو مى‌ریخت،

 ٦ ـ در این حال من به یاد آوردم آن خاطرات خوش و آن محبّت‌ها و عشق‌هائى را كه با آن معشوق و محبوب خود داشتم؛ پس شب را در آنجا گذراندم با دلى غمگین و سرشار از غم و اندوهِ دردآمیز.

 ٧ ـ و گویا از محبّت محبوبه خودم: أروَى‌ كه مرا پژمرده و ضعیف و لاغر كرده بود، جگر من در آتش مى‌سوخت و محترق مى‌شد.

 ٨ ـ و من در شگفت آمدم از جماعت و گروهى كه به نزد أحمد (رسول خدا) آمدند، درباره امرى كه هیچ موضع و محلّى براى آن نبود.

 ٩ و ١٠ ـ و به آن حضرت گفتند: اى كاش ما را مطّلع مى‌كردى كه در صورتى كه مرگ تو را دریابد و از میان ما مفارقت كنى، مقصود امّت و ملجأ و پناه آنان كیست؟! و البتّه در میان آن گروه، أفرادى بودند كه در حكومت و ریاست بر مسلمین طمع داشتند.

 ١١ و ١٢ ـ حضرت فرمود: اگر من شما را از ملجأ و مقصودى و از پناه و پناهگاهى مطّلع كنم، بیم چه رفتارى از شما با او مى‌رود؟! همان رفتارى را كه گوساله پرستان چون از هارون برادر موسى جدا شدند، با هارون كردند؟! بنابراین، ترك این خواسته و رها كردن این تقاضا، براى شما راحت‌تر و سبكتر تمام مى‌شود.

 ١٣ ـ و در آنچه رسول خدا گفت، حجّت و بیانى است براى كسى كه اهل تفكّر باشد و یا اهل استماع و إطاعت.

 ١٤ ـ و پس از این جریان، تصمیم و عزمى براى معرّفى وصىّ خود از طرف خداوند براى او پیدا شد، كه هیچ مانع و رادعى نمى‌پذیرفت.

 ١٥ ـ چنین خطاب شد كه: اى محمّد! وصىّ خود را إبلاغ كن! و اگر تو إبلاغ نكنى أصلًا وظیفه رسالت خود را ابلاغ ننموده اى! و نگران مباش كه خداوند تو را از گزند ایشان حافظ و نگهبان است!

 ١٦ ـ و در چنین وضعى، پیامبرى كه در برابر اوامر خداوند، مطیع بود، و بطور آشكارا إعلان مى‌نمود، ایستاد،

 ١٧ ـ و به امر خدا مشغول خطبه خواندن شد، و در دست او دست على بود، كه نورش لمعان داشت و مى‌درخشید.

 ١٨ ـ پیامبر دست على را بلند كرد؛ به به چقدر گرامى و بزرگوار است آن دستى كه بلند كرده است! و به به چقدر گرامى و بزرگوار است آن دستى كه بلند شده است!

 ١٩ ـ رسول خدا مى‌گفت ـ درحالى‌كه صاحبان قدرت و سلطنت‌

بر عشیره و قوم، در اطراف او بودند، و در حالى كه خداوند در میان آنان شاهد و ناظر بود و مى‌شنید ـ :

 ٢٠ ـ هر كس كه من ولىّ و صاحب اختیار او هستم، پس این على ولىّ و صاحب اختیار اوست! امّا آن طمع كنندگان در إمارت و حكومت، بدین گفتار راضى نشدند، و بدان اكتفا نكردند!

 ٢١ ـ پس او را متّهم كردند كه روى میل نفسانى و محبّت شخصیه، على را برگزیده است؛ و پهلوهایشان بر خلاف پیامبر راستگو و امین برگشت و از او اعراض كردند.

 ٢٢ ـ و گمراه شدند آن گروهى كه این فعل پیامبر، چنان آنان را به غیظ و حسد و كینه تحریك كرد، كه گویا بینى‌هاى آنان را مى‌برند و با كارد و خنجر جدا مى‌كنند.

 ٢٣ و ٢٤ ـ و كار به جائى كشید كه چون پیامبر أكرم را در قبرش پنهان كردند و خاك بر روى آن انباشتند، همین كه از دفنش برگشتند، ضایع و خراب نمودند آنچه را كه دیروز فرموده بود و توصیه و سفارش كرده بود؛ آرى آنان ضرر را به منفعت خریدند، و زیان بردند.

 ٢٥ ـ و حقّ أرحام و ذَوى القرباى رسول الله را بعد از مرگش به هیچوجه رعایت نكردند؛ آرى به زودى به پاداش این قطع رحم نمودن خواهند رسید.

 ٢٦ ـ و آنان بر غَدر و پیمان‌شكنى با مولاى خود علىّ بن أبى طالب پافشارى كردند و إصرار ورزیدند؛ نابود و مرده باد آن‌

منظور و مقصودى كه براى وصول آن به چنین خیانتى إقدام كردند.

 ٢٧ ـ فرداى قیامت نه آنان مى‌توانند در حوض على وارد شوند، و نه على درباره آنها شفاعت میكند.

 ٢٨ ـ براى علىّ بن أبى طالب حوضى است كه مساحتش به اندازه ما بین صنعاء تا أیله ـ از أراضى شام ـ است، بلكه آن حوض مساحتش افزون‌تر است.

 ٢٩ ـ در آنجا نشانه و علامتى براى راهنمائى محبّان و شیعیان على نصب مى‌كنند، و آن حوض از آبى كه از آنِ حضرت است مملوّ و مالامال است.

 ٣٠ ـ از وجود مقدّس على است كه كوثر جارى مى‌شود، كه آبش در سپیدى و صفا چون نقره خام است بلكه درخشنده‌تر و تابناك‌تر.

 ٣١ ـ ریگ‌هاى ته حوض كوثر، از یاقوت و مرجان و لؤلؤى است كه تا بحال دست كسى به آن نرسیده است و انگشتى آن را لمس نكرده و برنداشته است.

 ٣٢ ـ زمین كوثر، از مشك مفروش است. و در اطراف آن درخت‌هاى زیبا و دلفریب با میوه‌هاى رسیده در اهتزاز و حركت است.

 ٣٣ ـ و به قدرى رنگ سبز برگهاى درختان آن خوشرنگ، و رنگهاى زرد و طلائى آن دلربا است، كه هیچ چشمى از خلائق تا بحال ندیده است.

 ٣٤ ـ و چون باد بهشتى به حركت آید و بر آن بگذرد، از آن حوض بوى انواع عطریات و انواع ریاحین معطّر بر مى‌خیزد و فضا را خوشبو و عِطرآگین مى‌سازد.

 ٣٥ ـ نسیمى همیشگى و دائمى كه از بهشت به امر خدا مى‌وزد، و هیچ گاه از حركت نمى‌ایستد، و پیوسته مى‌رود و بازگشتى ندارد.

 ٣٦ ـ چون به وزش درآید، از بوى عِطر كوثر، بهتر از بوى مشك در وقت انتشار آن، به مشام جان مى‌رسد.

 ٣٧ و ٣٨ ـ در اطراف كوثر قَدَح‌ها و إِبْریق‌هائى است براى سیراب شدن مُوالیان و محبّان، و لیكن رجُل أَصلَع: علىّ بن أبى طالب، دشمنان خدا را مانند شترهاى گرى كه در آب وارد مى‌شوند، از آن حوض دور میكند.»

 ٣٩ ـ چون بخواهند دشمنان قدرى به حوض نزدیك شوند تا از آب آن بیاشامند، بدانها ندا مى‌رسد: دور شوید! و نابود شوید! و برگردید!

 ٤٠ ـ شما آبشخوارى در نزد خودتان پیدا كنید كه شما را سیراب كند! یا غذائى كه شما را سیر نماید!

 ٤١ ـ این آب، اختصاص به كسانى دارد كه با فرزندان رسول خدا مهربانى كرده و ولایت آنها را بر ذمّه خود گرفته باشند، و به هیچ وجه از غیر آنان تبعیت و پیروى ننموده باشند.

 ٤٢ ـ و بنابراین رستگارى و نجات براى آن كسى است كه از حوض علىّ بن أبى طالب بیاشامد؛ و ذلّت و بدبختى براى آن كسى‌

است كه از آشامیدن آن جلوگیرى شود.

 ٤٣ ـ و بطور كلّى، رایت‌ها و پرچم‌هاى مردم در روز حشر و در عرصه قیامت پنج تاست و مردم به پنج گروه تقسیم مى‌شوند، كه از آن پنج گروه، چهار گروهِ آن اهل هلاك و بَوار هستند؛

 ٤٤ ـ پس یكى، رایت و پرچم گوساله و فرعون و سامرىّ این امّت است، كه چقدر آن رایت زشت و قبیح است.

 ٤٥ ـ و دیگرى، رایتى است كه در پیشاپیش آن شخص سیاه چهره و سیاه بدن حركت میكند؛ و آن عبد لئیم و احمقى است كه مچ دست او به طرف شست او پیچیده و كج شده است.

 ٤٦ ـ و دیگرى، رایتى است كه در جلوى آن روباهى (و یا شخص كوتاه قدّى) است، كه براى امور باطل و بهتان و گزاف، بى مانند و بى مثال است.

 ٤٧ ـ و دیگرى، رایتى است كه در برابر آن، شیخ احمق و نادانى است، كه خداوند هیچگاه خوابگاه او را خنك نگرداند.

 ٤٨ ـ این چهار دسته در قَعْر سَقَر نهاده شده، و به درون دوزخ سپرده شده‌اند، كه البتّه از قعر آن هیچوقت امید بیرون آمدن را ندارند.

 ٤٩ ـ و دیگرى، رایتى است كه در مقابل آن حیدر حركت میكند، و چنان چهره او مى‌درخشد كه گوئى خورشید است كه طلوع كرده و از افق سر بر آورده است.

 ٥٠ ـ آرى در فرداى قیامت است كه حیدر با مصطفى ملاقات‌

میكند، و لواء و رایت حمد است كه براى او بالا میرود.

 ٥١ ـ حیدر: علىّ بن أبى طالب، آن أمیرمؤمنانى است كه بهشت در زیر فرمان اوست، و آتش از جلال و ابَّهَت او در فَزع و ترس است.

 ٥٢ ـ اوست، تنها امام صدق و پیشواى راستین؛ و براى او پیروان و شیعیانى است كه از حوض كوثر سیراب میگردند، و هیچگاه منع نمى‌شوند.

 ٥٣ ـ به این مطالب و این حقائق، از جانب پروردگار ما وحى رسیده است؛ و بنابراین اى شیعه حقّ! هیچگاه جزع مكنید!

 ٥٤ ـ حِمیرى مَدّاح شماست، پیوسته و بر دوام؛ گرچه او را انگشت به انگشت قطعه قطعه كنند.

 ٥٥ ـ و بعد از درگذشت حمیرى، شما پیوسته بر مصطفى و صِنو و همتاى او: حیدر أصلع، درود و صلوات بفرستید!

## علمائى كه قصیده سید حمیرى را نقل كرده‌اند

 این قصیده را مجلسى رضوان الله علیه در ج ١١ «بحار» كمپانى از ص ٢٠٢ تا ص ٢٠٤ آورده است. و سید شهید، قاضى نور الله شوشترى در «مجالس المؤمنین» در ص ٤٦٢ إلى ص، حالات حمیرى را نقل كرده، و در ص ٤٦٥ این قصیده را ذكر نموده است. و حاج میرزا حسین نورى، در «دار السّلام» ج ١، ص ٤٤ آورده است. و علّامه أمینى در «الغدیر» ج ٢، از ص ٢١٣ إلى ص ٢٨٩، ترجمه و شرح حالات سید را بیان كرده و بیست و سه قصیده غدیریه از سید نقل كرده، و در ص ٢١٩ غدیریه دهمین را همین قصیده ذكر كرده است. و نیز أحمد أمین در «ضُحَى الإسلام» ج ٣، ص ٣٠٩ آورده‌

است و نیز در آخر مجموعه اى كه در آن شرح معلّقات سبع و أشعار دیگرى آمده، به طبع رسیده است.

## بحث پیرامون قصیده غدیریه حمیریه‌

 و در «دیوان حمیرى» در ص ٢٦٢ این قصیده را ذكر كرده است و آن را از كتاب «ظَرافه الاحلام» روایت كرده و گفته است كه روایت كتاب «ظرافه الاحلام» منقّح و منقول از نسخه‌هاى خطّى قبل از ششصد سال است، و مجموع ابیات آن را پنجاه بیت آورده است. و مرحوم مجلسى در «بحار» و مرحوم نورى در «دار السّلام» ابیات را پنجاه و چهار بیت ذكر كرده‌اند، و بیت سى و ششم:

 را ذكر نكرده‌اند.

 و علّامه أمینى در «الغدیر» گوید كه: مجموع این قصیده پنجاه و چهار بیت است.

 و در «مجالس المؤمنین» مجموع ابیات پنجاه و یك بیت است؛ زیرا أوّلًا بیت ٣٦ را نیاورده است. و ثانیاً بیت ٤٦ و ٤٨ و ٥٠ و ٥١ را نیز ذكر نكرده است؛ و چون یكى از ابیات را به دو مضمون مكرّر:

 آورده است، لذا مجموع ابیات را ٥١ بیت ذكر كرده است.

 و امّا در «دیوان حمیرى» كه این أشعار را از «ظرافة الاحلام» نقل كرده است، و مجموعاً پنجاه بیت آورده است، أوّلًا بیت ٣٦ را آورده، و ثانیاً پنج بیت دیگر را كه عبارت‌اند از ٤٦ و ٤٧ و ٤٨ و ٥٤ و

٥٥ نیاورده است.

 و به نظر حقیر روایت «مجالس المؤمنین» كه بیت ٤٦ را نیاورده است به واقع نزدیك، و روایت «ظرافه الاحلام» كه هم بیت ٤٦ و هم بیت ٤٧ را نیاورده است به واقع نزدیك‌تر است.

 چون معلوم است كه حمیرى میخواهد، چهار رایت و پرچم ضلال را به دست چهار تن بسپارد كه آخرین آنها معاویة بن أبى سفیان است؛ و در صورتى كه ما بیت ٤٦ و ٤٧ را جزءِ قصیده بیاوریم، از جهاتى وضع ترتیب بهم مى‌خورد، و لازم مى‌شود كه سامرىّ را عطف تفسیر براى عِجْل و گوساله قرار دهیم، و این خلاف معهود است.

 لیكن همان طور كه ذكر شد در «مجالس المؤمنین» بیت ٤٦، و در «ظرافه الاحلام» بیت ٤٦ و ٤٧ را ذكر نكرده است. و بنا به نقل «دیوان حمیرى» از «ظرافة الاحلام» ترتیب ابیات این‌طور مى‌شود:

 ١ ـ پس بنابراین، در روز قیامت و عرصات محشر، رایات مردم پنج دسته است، كه از آنها چهار دسته در هلاكتند.

 ٢ ـ پیشوا و جلودار آن چهار رایت، گوساله و فرعون و سامرىّ این امّت است كه بسیار فظیع و شنیع است.

 ٣ ـ و دیگر كسى كه از دینش خارج شده و داراى نقصان است؛ و اوست بنده سیاه چهره و لئیم و احمق (و یا كسى كه شست پاى او كج شده است).

 ٤ ـ و رایتى است كه جلودار آن داراى سیما و چهره اى است كه چون خورشید در وقت طلوع خود مى‌درخشد.

 و بنا بر آنچه گفته شد، ترتیب، واضح و روشن است؛ و مراد از مارقِ از دین و مُخْدج و عبد أسود لُكَع و أوكَع معاویه مى‌باشد كه تمام این صفات در او جمع بوده است.

 و شاهد بر گفتار ما روایتى است كه علّامه مجلسى در «بحار الانوار» ج ١١ (كمپانى) ص ٢٠٢ بیان مى‌كند و در آن روایت دو بیت ٤٦ و ٤٧ را ذكر نكرده است.

 علّامه مجلسى از «رجال كشّى» از نصر بن صبّاح، از إسحق بن محمّد بصرى، از علىّ بن إسمعیل، از فُضَیل رَسّان روایت میكند كه او میگوید: بعد از آنكه زید بن علىّ بن الحسین را شهید كردند، من بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدم، مرا در اطاقى كه داخل در اطاق دیگرى بود وارد كردند، و حضرت به من فرمود:

 یا فُضَیلُ! قُتِلَ عَمِّى زَیدٌ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: رَحِمَهُ اللهُ! أَمَا إنَّهُ كَانَ مُؤْمِناً، وَ كَانَ عَارِفًا، وَ كَانَ عَالِمًا، وَ كَانَ صَدُوقًا؛ أَمَا إنَّهُ لَوْ ظَفِرَ لَوَفَى! أَمَا إنَّهُ لَوْ مَلَكَ لَعَرَفَ كَیفَ یضَعُهَا!

 «اى فضیل! زید عموى مرا کشتند! من گفتم: من فداى تو گردم!

 حضرت فرمود: خداوند رحمتش کند! او مردى مؤمن بود، و

عارف بود، و عالم بود، و راستگو بود. آگاه باش! که هر آینه اگر او بر دشمن پیروز مى‌شد وفا مى‌نمود، و اگر حاکم مى‌گشت میدانست حکومت را کجا قرار دهد.»

 من به حضرت عرض كردم: آیا میل دارید من در این باره شعرى بخوانم؟!

 حضرت فرمود: قدرى درنگ کن! و حضرت امر فرمود تا پرده‌هائى را آویزان کردند و درهائى را باز نمودند.

 و پس از آن گفتند: اینک بخوان! و من شروع کردم به خواندن:

 و مرتّباً ابیات را مى‌خوانَد تا چون مى‌رسد به این بیت:

 مى‌گوید: صداى گریه بلندى از پشت پرده شنیدم، و حضرت به من گفتند: این أشعار از کیست؟!

 من عرض کردم: از سَید بن مُحمَّد حِمیرى است! حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند.

 من عرض کردم: من خودم دیدم که او نبیذ مى‌خورد! حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند.

 من گفتم: من خودم دیدم که او نبیذ رستاق مى‌خورد! فرمود: یعنى شراب و خَمر مى‌خورد؟!

 گفتم: آرى! حضرت گفتند: خداوند او را بیامرزد و این بر خداوند سنگین نیست که مورد غفران خود قرار دهد دوست و محبّ‌

على علیه السّلام را!

 بارى شاهد از ذكر این روایت آن بود كه طبق نقل مجلسى أشعار حمیرى را از زبان فضیل در محضر حضرت صادق علیه السّلام بیت ٤٦ و ٤٧ را ذكر نكرده و بر همین ترتیبى كه ما ترجیح دادیم آورده است.

 در اینجا لازم است به ذكر چهار فائده اشاره كنیم:

 فائده اوّل‌ آنكه: همان طور كه ذكر شد، قاضى نور الله در «مجالس المؤمنین» این قصیده را آورده است، لیكن أوّلًا شرح خواب حضرت رضا علیه السّلام را همان طور كه مجلسى از بعضى از تألیفات اصحاب ذكر كرده است، او از أبو عَمرو كَشّى در كتاب رجال خود از سهل بن ذبیان روایت نموده است.

 ثانیاً شرح خوابى را كه او بیان كرده است، با شرح خوابى را كه مجلسى بیان كرده است، در چند مورد تفاوت دارد:

 از جمله آنكه سَهل بن ذبیان میگوید: چون خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم، آن حضرت را متفكّر دیدم، كه سر مبارك را پیش انداخته و با انگشت بر روى زمین اشاراتى داشتند؛ و چون حضرت مرا دیدند فرمودند: ـ الخ.

 و نیز آنكه حضرت رضا علیه السّلام میفرماید: چون در قبّه خضراء وارد شدم، دیدم رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم نشسته بودند، و از جانب راست ایشان، جوانى خوبروى بر سر زانوى پیرمردى نشسته، كه آن مرد پیر از غایت پیرى، موى ابروى‌

او بر روى چشمانش ریخته و حاجب باصره او شده بود؛ و آن مرد پیر سید إسمعیل حمیرى‌ بود.

 و نیز آنكه چون حمیرى، در موقع قرائت أشعار نزد رسول الله، به این ابیات رسید كه:

 «به پیامبر گفتند: ایكاش كه ما را مطّلع مى‌كردى كه: بعد از تو پناه و ملجأ و مقصود امّت كیست؟»

 حضرت دست مبارك خود را به جانب آسمان برداشتند و گفتند:

 إلَهِى وَ سَیدِى أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَیهِمْ وَ عَلَى أَنَّنِى قَدْ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ الْغایةَ وَ الْمَفْزَعَ إلَیهِ، وَ أَوْمَأَ بِیدِهِ إلَى أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَالَ: یا عَلِىُّ! احْفَظْ هَذِهِ الْقَصِیدَةَ وَ مُرْ شِیعَتَنَا بِحِفْظِهَا!

 «بار پروردگار من و آقاى من! تو گواه هستى بر ایشان، و بر اینکه من آنان را آگاه و مطّلع گردانیدم که: ملجأ و پناه و مقصود امّت اوست؛ و با دست خود اشاره به أمیر المؤمنین کردند و گفتند: اى علىّ! این قصیده را حفظ کن! و امر کن شیعیان ما را که آن را حفظ کنند!»

 درحالى‌كه طبق روایت مجلسى، در وقتى كه رسول الله به خدا عرض كردند: خدایا من به آنها فهماندم كه ملجأ و پناه آنان كیست، اشاره به أمیر المؤمنین كردند. و سپس به حضرت رضا علیه السّلام امر كردند به حفظ آن و امر نمودنِ شیعیان را به حفظ آن؛ نه به أمیر المؤمنین علیه السّلام كه در آن‌وقت از دنیا رحلت كرده بودند.

 بارى مرحوم نورى در «دار السّلام» اشاره به اختلاف روایت مجلسى با روایت قاضى نور الله مى‌نماید، و سپس مى‌گوید: من این روایتى را كه قاضى نور الله از «رجال كشّى» نقل كرده است، در رجال او نیافتم، با آنكه نسخه‌هاى عدیده از رجال كشّى در نزد من موجود است. و سپس میگوید: احتمال بعیدى مى‌رود كه قاضى نور الله، بر نسخه اصل رجال كشّى دست یافته است و این روایت را از آن نسخه اصل نقل كرده باشد؛ چون این «رجال كشّى» فعلى، مختصرى است از اصل رجال كشّى كه شیخ طوسى رحمة الله علیه آن را مختصر نموده است، و الآن از آن كتابِ اصل رجال، عین و اثرى نیست.

 فائده دوّم‌: براى قصیده عینیه حمیریه آنچه مسلّم است دو روایت وارد است:

 اوّل: روایت علّامه مجلسى در «بحار الانوار»[[430]](#footnote-430) از بعضى از تألیفات اصحاب از سهل بن ذبیان كه خواب حضرت رضا علیه السّلام را نقل كرده است، و همین قضیه خواب است كه قاضى نور الله در «مجالس المؤمنین» آورده، و آن را به «رجال كشّى» نسبت داده است.[[431]](#footnote-431)

 دوّم: روایت علّامه مجلسى از «رجال كشّى» از نصر بن صبّاح، از إسحق بن محمّد بَصرى، از علىّ بن إسمعیل، از فضیل بن‌

زبیر رسّان است؛[[432]](#footnote-432) و این روایت مسند، اینك در نسخ «رجال كشّى» موجود است‌[[433]](#footnote-433)، و لیكن در آن ذكرى از رؤیا و خواب نیست، بلكه فقط دوازده بیت از قصیده را كه فضیل نزد حضرت صادق علیه السّلام انشاد كرده است، آورده است.

 علّامه أمینى گوید: «این قصیده را بو على در رجال خود: «منتهى المقال» ص ١٤٣، از «عیون أخبار الرّضا» ى شیخ صدوق آورده است؛ و شیخ معاصر: مامَقانى در «تنقیح المقال» ج ١، ص، و سید محسن أمین در «أعیان الشّیعة» ج ١٣، ص ١٧٠، از بو على در رجال او پیروى كرده و آورده‌اند؛ و لیكن ما در نسخه‌هاى مخطوطه و مطبوعه از «عیون الاخبار» نیافتیم.[[434]](#footnote-434)»

 فائده سوّم‌: براى قصیده عینیه حمیریه، شروح بسیارى علماء و بزرگان آورده‌اند:

 در كتاب «الذَّریعة إلى تصانیف الشّیعة» تألیف استاد و شیخ ما در علم رجال و درایه و حدیث: علّامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانى، شانزده شرح به زبان عربى و فارسى و اردو، از أعلام در تحت شماره‌هاى ١٥١٠ تا ١٥٢٣ نقل كرده است.[[435]](#footnote-435) و عالم خبیر و

معاصر ما: علّامه أمینى در «الغدیر» پانزده شرح ذكر كرده و متذكّر شده است كه: ما بعضى از آنها را خود یافتیم، و بعضى را از كتاب «الذّریعة» نقل كرده‌ایم. و نیز جمعى از علماء از جمله شیخ حرّ عاملى، و نواده او شیخ عبد الغنىّ عاملى، و شیخ حسن بن مجلى خطّى، و سید على نقى نقوى هندى، آن را تخمیس كرده‌اند.[[436]](#footnote-436)

 فائده چهارم‌: در این قصیده آمده است كه وسعت حوض كوثر به قدر وسعت ما بین‌ أیلَة و صَنْعاء است، یا بیشتر از آن؛ و در بسیارى از روایات چنین است. و در بعضى از روایات چون روایت ثقلین كه از مقدّمه «تفسیر علىّ بن إبراهیم» آوردیم، وسعت آن را ما بین‌ بُصرَى‌ و صَنعاء ذكر فرموده است.

 أیلة همان طور كه «معجم البلدان» آورده است، شهرى است در ساحل بحر قُلْزُم نزدیك به شام. و بعضى گفته‌اند: أیلة آخرِ سرزمین حجاز، و أوّل سرزمین شام است.

 و در «لغت نامه دهخدا» گوید: «قُلْزُم نام شهرى است میان مصر و مكّه، نزدیك كوه طور. و به سوى آن مضاف است بحر قُلْزُم، بدان جهت كه بر طرف آن واقع است. (منتهَى الإرَب) (أقرب الموارد).»

 و نیز در «معجم» گوید: بُصرَى‌ نام قریه ایست از اطراف دمشق، و آن قصبه قریه حَوران است.

 و صَنعاء موضعى است در یمن.

 و بنابراین مراد از بحر قُلزُم، دریاى أحمر و یا دریاى سرخ است، كه از بحر الرّوم: دریاى مدیترانه شروع مى‌شود و به باب المَنْدَب منتهى میگردد؛ و چون شهر قلزم كه در مصر است، در نزدیكى این بحر است لذا آن را بحر قلزم گویند. و أمّا أیلة در مصر نیست، بلكه در طرف دیگر این دریاست، و نسبت به كسانى كه با كشتى از فلسطین به مكّه مى‌روند در سمت چپ واقع است، و این شهر در ساحل بحر أحمر است و از أراضى شامات است. و البتّه چون چنین حوضى كه وسعتش بین أیلة و صنعاء باشد، از طرف عرض نیز بسیار وسیع است؛ لذا طبعاً جانب شمالى آن از بُصرى میگذرد كه از نواحى دمشق است.

 و على هذا بین روایات تنافى نیست، و أیلة و بصرى دو ناحیه نزدیك بهم هستند كه در بعضى از روایات بصرى را حدّ معین كرده، و در برخى أیلة را، و حقیقت یكى است با دو عنوان مُعرّف.

 و چون‌ صنعاء از نواحى یمن است و یمن در جنوب حجاز و عربستان است، معلوم مى‌شود كه بزرگى این حوض تمام سرزمین عربستان را از شام تا آخرین نقطه جنوبى فرا گرفته است؛ و این تشبیه و تنظیرى است بسیار لطیف براى سعه مقام ولایت، همچنان كه قدح‌ها و إبریق‌ها كه به عدد ستارگان است دلالت بر چنین سعه اى دارد.

## صلوات محیى الدّین عربى بر أمیر المؤمنین علیه السّلام‌

 (وَ صَلَواتُ اللهِ وَ مَلائِکتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ مِن أَرْضِهِ وَ سَمائِهِ):

 عَلَى سِرِّ الاسْرارِ، وَ مَشْرِقِ الانْوارِ، الْمُهَنْدِسِ فِى الْغُیوبِ اللاهوتیةِ، السَّیاحِ فى الْفَیافِى الْجَبَروتیةِ، المُصَّوِّرِ لِلْهَیولَى الْمَلَکوتیةِ، الْوالى لِلْوَلایةِ النّاسوتیةِ، أُنْموذَجِ الْواقِعِ وَ شَخْصِ الإطْلاقِ، الْمُنْطَبِعِ فِى مَرایا الانْفُسِ وَ الآفَاقِ، سِرِّ الانْبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، سَیدِ الأوْصِیاءِ وَ الصِّدّیقینَ، صورَةِ الامانَةِ الإلَهیةِ، مَآدَّةِ الْعُلومِ الْغَیرِ الْمُتَناهیةِ، الظّاهِرِ بِالْبُرْهانِ، الْباطِنِ بِالْقُدرَةِ وَ الشّانِ، بَسْمَلَةِ کتابِ الْمَوْجودِ، فاتِحَةِ مُصْحَفِ الْوُجودِ، حَقیقَةِ النُّقْطَةِ الْبائیةِ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَراتب الإنْسانیةِ، حَیدَرِ ءَاجامِ الإبْداعِ، الْکرّارِ فى مَعارِک الاخْتِراعِ، السِّرِّ الْجَلىِّ، وَ النَّجْمِ الثّاقِبِ: عَلیبْنِ أبى طالِبٍ عَلَیهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ.[[437]](#footnote-437). «درود و تحیات بى شائبه خداوند و فرشتگان او و حمل كنندگان عرش او، و جمیع آفرینش او از مخلوقات آسمانى و زمینى، بر حقیقت مقام ولایت باد؛ كه او سرّ أسرار كاخ آفرینش است، و محلّ إشراق و طلوع أنوار حضرت أحدیت؛ و او در عوالم لاهوت و غیوب صفات و ذات، مهندسى خبیر است؛ و در فضاى عوالم جبروت، سیاحى بصیر و داناست؛ و در عوالم مَلَكوت، مصوِّر هَیولاى عالم صورت است؛ و در عوالم ناسوت، والى و حكمران ولایت است.

 نمونه و مختصر و شالوده و جوهرى از واقع است؛ و شخص‌

مُجسَّم عالَم كلّى و وجود إطلاقى.

 شعاع نور أحدیت ذات، منعكس در آئینه‌هاى آفاق و نفوس است؛ و ولایت ساریه و جاریه، در ظواهر و بواطن و سرّ و حقیقت تمام أنبیاء و مرسلین است؛ و سروَر و سالار تمامى أوصیاء و صدّیقین؛ صورت امانت خداوندى است؛ و مادّه و ریشه علوم نامتناهى؛ هویت آن حقیقت در نظرها آشكار و هویدا است؛ و جلالت و عظمت او بر عقول انسان‌ها مخفى و پنهان.

 بسم الله الرّحمن الرّحیمِ كتاب موجود است؛ و فاتحه و آغاز مُصحَف وجود؛ حقیقت نقطه بائیه است، كه تحقّق جمیع مراتب موجودات از اوست؛ و تحقّق مراتب انسانیت بدوست؛ شیر نِیستان كاخ إبداع؛ و صاحب حملات مكرّره در معركه‌هاى اختراع؛ سرّ آشكاراى حضرت خداوندى؛ و ستاره درخشان جناب سرمدى: عَلىّ بنِ أبى طالب عَلَیه الصَّلَاةُ وَ السَّلامُ.»

## قصیده فؤاد كرمانى در مدح أمیر المؤمنین علیه السّلام‌

1. آيه ٨، از سوره ٣٠: الرّوم [↑](#footnote-ref-1)
2. صدر آيه ٩٦، از سوره ١٦: النّحل [↑](#footnote-ref-2)
3. آيه ٢١، از سوره ١٥: الحِجر [↑](#footnote-ref-3)
4. آيه ٢٧، از سوره ٣٨: ص [↑](#footnote-ref-4)
5. آيه ١٩٠ و ١٩١، از سوره ٣: ءَال عِمران [↑](#footnote-ref-5)
6. آيات ١٦ تا ٢٨، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-6)
7. آيه ١٧، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-7)
8. آيه ٣٨، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-8)
9. آيه ١٥٩ و ١٦٠، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-9)
10. صدر آيه ٢٩، از سوره ٤٥: الجاثيَة [↑](#footnote-ref-10)
11. آيه ٢٩، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-11)
12. آيه ٩٣ تا ٩٥، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-12)
13. ذيل آيه ١٦٦، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-13)
14. »! آيه ٩٤، از سوره ٦، الانعام [↑](#footnote-ref-14)
15. قسمتى از آيه ٨٧، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-15)
16. صدر آيه ٩، از سوره ٦٤: التّغابن [↑](#footnote-ref-16)
17. ذيل آيه ٣٦ و آيه ٣٧، از سوره ٨: الانفال [↑](#footnote-ref-17)
18. آيه ٥ و ٦، از سوره ٤٦: الاحقاف [↑](#footnote-ref-18)
19. ذيل آيه ١٣ و آيه ١٤: از سوره ٣٥: فاطر [↑](#footnote-ref-19)
20. ذيل آيه ٦٣، از سوره ٢٨: القَصص [↑](#footnote-ref-20)
21. آيه ٢٠ و ٢١، از سوره ١٦: النّحل [↑](#footnote-ref-21)
22. آيه ١٨٠، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-22)
23. جلد هفتم همين کتاب، مجلس ٤٧ و ٤٨ [↑](#footnote-ref-23)
24. آيه ١٩، از سوره ٦٧: المُلک [↑](#footnote-ref-24)
25. آيه ٣ و ٤، از سوره ١٠٥: الفيل [↑](#footnote-ref-25)
26. تفسير «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٥، ص ٥٤٠ و ٥٤١؛ و «الميزان فى تفسير القرءان» ج ٢٠، ص ٥١٢ [↑](#footnote-ref-26)
27. ذيل آيه ١٦ و ١٧، از سوره ٢٧: النّمل [↑](#footnote-ref-27)
28. آيه ١٨، از سوره ٢٧: النّمل [↑](#footnote-ref-28)
29. آيه ١٩، از سوره ٢٧: النّمل [↑](#footnote-ref-29)
30. ذيل آيه ٣ و آيه ٤، از سوره ٦٧: المُلک [↑](#footnote-ref-30)
31. آيات ٢٠ تا ٢٢، از سوره ٢٧: النّمل [↑](#footnote-ref-31)
32. آيه ٢٧ و ٢٨، از سوره ٢٧: النّمل [↑](#footnote-ref-32)
33. در «منتهى الآمال» طبع رحلى علميّه اسلاميّه، ج ٢، ص ٢٨ از «جلاء العيون» و «بصائر الدّرجات» آورده است که: حضرت صادق عليه السّلام ميفرمود که پدرم حضرت باقر عليه السّلام ميفرمود که چون وقت وفات پدرم حضرت زين العابدين عليه السّلام فرا رسيد فرمود: اين شبى است که مرا وعده وفات داده‌اند؛ ناقه مرا در حظيره ضبط کن و علفى براى آن مهيّا کن.

    چون آن حضرت را دفن کردند، ناقه، خود را رها کرد و از حظيره بيرون آمد و نزديک قبر رفت بدون آنکه قبلًا قبر را ديده باشد و سينه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فرياد و ناله ميکرد و آب از ديده‌هايش ميريخت، چون اين خبر به حضرت باقر رسيد به نزد ناقه آمد و فرمود: ساکت شو و برگرد خدا به تو برکت دهد! ناقه برخاست و به جاى خود برگشت. و باز بعد از اندک زمانى به نزد قبر برگشت و ناله و اضطراب ميکرد و مى‌گريست. در اين زمان که خبر آن را به حضرت گفتند فرمود: بگذاريد آن را که بى تاب است. و چنين ناله و اضطراب ميکرد تا بعد از سه روز هلاک شد. [↑](#footnote-ref-33)
34. آستان مقدّس رضوى اين شتر را از صاحبش خريد و آن را در بيابان با سائر شترهاى حضرت آزادانه روان ساخت. [↑](#footnote-ref-34)
35. «مقتل مقرّم» ص ٣٣٢، از کتاب «تظلّم الزّهراء» ص ١٢٩؛ و از «بحار الانوار» ج ١٠، طبع کمپانى، ص ٢٠٥ [↑](#footnote-ref-35)
36. آيه ١٠، از سوره ٢٧: النّمل [↑](#footnote-ref-36)
37. آيه ٣٦، از سوره ٣٨: ص [↑](#footnote-ref-37)
38. آيه ٣٠، از سوره ٣٩: الزّمر: «اى پيامبر! حقّاً که تو مرده هستى؛ و اين مردم نيز مردگانند.» [↑](#footnote-ref-38)
39. آيه ١٥ و ١٦، از سوره ٢٣: المؤمنون: «سپس بعد از اين مراحل، شما خواهيد مرد، و سپس حقّاً شما در روز قيامت برانگيخته خواهيد شد.» [↑](#footnote-ref-39)
40. آيه ١٥، از سوره ٣٥: فاطر: «اى مردم شما نيازمندانى صرف و بدون شرط بسوى خدائيد! و خداوند فقط او بى نياز است.» [↑](#footnote-ref-40)
41. ذيل آيه ١٨، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-41)
42. قسمتى از ايه ١٢٣، از سوره ١١: هود [↑](#footnote-ref-42)
43. آيه ٥، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-43)
44. آيه ١١، از سوره ٣٠: الرّوم [↑](#footnote-ref-44)
45. آيه ٤٢، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-45)
46. آيه ٣، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-46)
47. «الميزان فى تفسير القرءَان» ج ١، از ص ١٥٦ تا ص ١٨٨ [↑](#footnote-ref-47)
48. «رساله الإنسان بعدَ الدّنيا» نسخه خطّى، از ص ٥٦ تا ص ٦٣ [↑](#footnote-ref-48)
49. قسمتى از آيه ٨٥، از سوره ٤: النّسآء: «هر کس شفاعت نيکوئى کند براى خود او بهره اى است از آن شفاعت؛ و هر کس شفاعت نکوهيده اى بنمايد براى او نيز نصيبى است از آن شفاعت.» [↑](#footnote-ref-49)
50. «زمانى که جرم گناهکارى که مستلزم اجراى حدّ شرعى است به حاکم شرع رسيد و حکم حدّ بنا شد جارى شود، خداوند لعنت کرده است کسى را که براى رهائى مجرم نزد حاکم شفاعت کند، و لعنت کرده است آن کسى را که اين شفاعت را قبول کند.»

    و اين حديث را مالک در «موطّأ» در کتاب حدود، حديث ٢٩ آورده است. [↑](#footnote-ref-50)
51. «کسى که سنّت نيکوئى در بين مردم بگذارد، از براى اوست اجر آن سنّت و اجر تمام کسانى که به آن عمل ميکنند؛ و کسى که سنّت بدى بگذارد، از براى اوست گناه آن سنّت و گناه کسانى که به آن سنّت عمل مى‌کنند.» [↑](#footnote-ref-51)
52. قسمتى از آيه ٢٥٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-52)
53. قسمتى از آيه ٣، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-53)
54. آيه ١١٥، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-54)
55. آيه ١٠٩، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-55)
56. صدر آيه ٢٣، از سوره ٣٤: سبأ [↑](#footnote-ref-56)
57. آيه ٢٦، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-57)
58. آيه ٨٦، از سوره ٤٣: الزُّخرُف [↑](#footnote-ref-58)
59. قسمتى از ايه ٧٠، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-59)
60. آيه ٢٣، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-60)
61. قسمتى از آيه ٣١، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-61)
62. صدر آيه ٤٨، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-62)
63. صدر آيه ١٦٠، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-63)
64. ». آيه ٢١، از سوره ٥٢: الطّور: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ کلُّ امْرِئٍ بِما کسَبَ رَهِينٌ [↑](#footnote-ref-64)
65. آيه ٤٨، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-65)
66. آيه ١٢٣، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-66)
67. آيه ٢٥٤، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-67)
68. ذيل آيه ١٩، از سوره ٨٢: الإنفطار [↑](#footnote-ref-68)
69. ذيل آيه ١٦٦، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-69)
70. آيه ٣٠، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-70)
71. آيه ٩٤، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-71)
72. صدر آيه ٤١، از سوره ٤٤: الدّخان [↑](#footnote-ref-72)
73. صدر آيه ٣٣، از سوره ٤٠: المؤمن [↑](#footnote-ref-73)
74. آيه ٢٥ و ٢٦، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-74)
75. آيه ١٨، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-75)
76. ذيل آيه ١٨، از سوره ٤٠: المؤمن [↑](#footnote-ref-76)
77. آيه ١٠٠ و ١٠١، از سوره ٢٦: الشّعراء [↑](#footnote-ref-77)
78. آيه ٤، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-78)
79. قسمتى از ايه ٥١، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-79)
80. صدر آيه ٤٤، از سوره ٣٩: الزُّمَر [↑](#footnote-ref-80)
81. قسمتى از آيه ٢٥٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-81)
82. صدر آيه ٣، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-82)
83. آيات ٢٦ تا ٢٨، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-83)
84. آيه ٨٦، از سوره ٤٣: الزُّخرُف [↑](#footnote-ref-84)
85. آيه ٨٧، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-85)
86. آيه ١٠٩ و ١١٠، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-86)
87. صدر آيه ٢٣، از سوره ٣٤: سبأ [↑](#footnote-ref-87)
88. آيه ٢٦، از سوره ٥٣: النَّجم [↑](#footnote-ref-88)
89. صدر آيه ٦٥، از سوره ٢٧: النَّمل [↑](#footnote-ref-89)
90. صدر آيه ٥٩، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-90)
91. آيه ٢٦ و صدر آيه ٢٧، از سوره ٧٢: الجنّ [↑](#footnote-ref-91)
92. «جامع الصّغير» حرف شين، اين روايت را از أحمد حنبل و از أبى داود و از نسائى و از ابن حبان و از حاکم در «مستدرک» همگى از جابر بن عبد الله أنصارى، و نيز از «معجم کبير» طبرانى از ابن عباس، و نيز از خطيب در «تاريخ بغداد» از ابن عمر و از کعب بن عُجْره آورده است. [↑](#footnote-ref-92)
93. «جامع الصّغير» حرف شين، از خطيب در «تاريخ» از أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السّلام آورده است. [↑](#footnote-ref-93)
94. «جامع الصّغير» حرف شين، در روايت صحيح از ابن منيع از زيد بن أرقم و متجاوز از ده نفر از ديگر صحابه روايت کرده است. [↑](#footnote-ref-94)
95. «مسند أحمد حنبل» جلد دوّم، ص ٣٠٧ و ص ٥١٨ [↑](#footnote-ref-95)
96. همان کتاب، ج ٥، ص ٣٤٧ [↑](#footnote-ref-96)
97. همان کتاب، ج ٢، ص ٤٤٤ [↑](#footnote-ref-97)
98. همان کتاب، ج ٢، ص ٤٧٨ [↑](#footnote-ref-98)
99. همان کتاب، ج ٢، ص ٣١٣، ص ٤٠٩، ص ٤٣٠، ص ٤٨٦، ص ٤٨٧ [↑](#footnote-ref-99)
100. همان کتاب، ج ٣، ص ٢٠؛ و در روايات شيعه اين روايت به لفظ ادَّخَرْتُ آمده است، يعنى من ذخيره کردم و نگاه داشتم، و البتّه از نقطه نظر معنى بهتر است. و ممکنست در روايات عامّه نيز ادَّخَرْتُ بوده است و ناسخ و يا راوى، دال را در موقع نوشتن فراموش کرده باشد. [↑](#footnote-ref-100)
101. «سنن دارمى» مقدّمه ٨؛ و «صحيح مسلم» کتاب إيمان، حديث ٣٣٢ و ٣٣٠ [↑](#footnote-ref-101)
102. «سنن ابن ماجه» کتاب زهد، باب ٣٧؛ اين روايت را در «خصال» صدوق از طريق خاصّه از پدرش از حميرى از هارون از ابن صدقه از جعفر بن محمّد از پدرانش از حضرت أمير المؤمنين عليهم السّلام از رسول خدا صلّى اللهُ عليه و آله و سلّم آورده است. («خصال» طبع سنگى، باب الثّلاثه، ج ١، ص ٧٥) [↑](#footnote-ref-102)
103. «صحيح بخارى» در کتاب توحيد باب ١٩ و ٢٤ و ٣٦، و کتاب رقاق، باب ٥١، و کتاب أنبياء، باب ٣؛ و «صحيح مسلم» کتاب إيمان، حديث ٣٢٢ و ٣٢٧؛ و «صحيح ترمذى» در کتاب صفت قيامت؛ و ابن ماجه در کتاب زهد؛ و دارمى در مقدّمه ٨؛ و أحمد حنبل، در ج ١، ص ٥ [↑](#footnote-ref-103)
104. «مسند أحمد حنبل» ج ٤، ص ٢١٢ [↑](#footnote-ref-104)
105. «مستدرک حاکم» ج ٤، ص ٥٨٨ و ٥٨٩ [↑](#footnote-ref-105)
106. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ١، ص ١٠٣ و ١٠٤ [↑](#footnote-ref-106)
107. «خصال» طبع حروفى، ص ٢٩ [↑](#footnote-ref-107)
108. «أمالى» صدوق، طبع سنگى، ص ١٧٧ [↑](#footnote-ref-108)
109. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣٧ به نقل از «أمالى» شيخ طوسى، طبع سنگى، ص ٣٦ [↑](#footnote-ref-109)
110. «، خصال»، طبع حروفى، ص ٢٩٢ [↑](#footnote-ref-110)
111. «محاسن» برقى، ج ١، ص ١٨٤ [↑](#footnote-ref-111)
112. «همان. [↑](#footnote-ref-112)
113. محاسن» برقى، ج ١، ص ١٨٤ [↑](#footnote-ref-113)
114. همان [↑](#footnote-ref-114)
115. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٥٦ [↑](#footnote-ref-115)
116. از ادعيه حضرت امام زين العابدين عليه السلام است که در سجده تکرار مى‌نمودند و ترجمه‌اش اين است: «بار پروردگارا! به ما روزى کن که پهلو از اين خانه غرور دنيا تهى کنيم و به سوى خانه جاودان آخرت مجدانه دل دهيم، و استعداد مرگ را قبل از رسيدن آن به ما عنايت فرما.» [↑](#footnote-ref-116)
117. اين رساله با شش رساله ديگر که درباره ذات خدا و اسماء خداوند و افعال خداوند، و انسان قبل الدّنيا و فى الدّنيا و بعدالدّنياست، به رسائل سبعه توحيديّه علّامه طباطبائى مدّ ظلّه العالى معروف است. اين رسائل هنوز به طبع نرسيده است، و اينجانب در اوقاتى که در بلده طيّبه قم مشغول به تحصيل بودم از روى نسخه خطّى علّامه براى خود استنساخ نموده‌ام. [↑](#footnote-ref-117)
118. آيه ٥٣ و ٥٤، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-118)
119. صدر آيه ٤٨ و ١١٦، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-119)
120. آيه ٢٨، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-120)
121. آيه ٩، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-121)
122. قسمتى از آيه ٣٥، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-122)
123. ذيل آيه ١٥ و آيه ١٦، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-123)
124. قسمتى از آيه ٦٤، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-124)
125. آيه ٧، از سوره ٤٠: المؤمن [↑](#footnote-ref-125)
126. آيه ٥، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-126)
127. ذيل آيه ٢٨٦، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-127)
128. قسمتى از ايه ٢٥٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-128)
129. صدر آيه ٢٣، از سوره ٣٤: سبأ [↑](#footnote-ref-129)
130. آيه ١٠٩، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-130)
131. آيه ٣٨، از سوره ٧٨: النّبأ [↑](#footnote-ref-131)
132. آيه ٨٦، از سوره ٤٣: الزُّخرف [↑](#footnote-ref-132)
133. قسمتى از آيه ٢٥٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-133)
134. آيه ١٠٩، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-134)
135. آيه ٧٨، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-135)
136. قسمتى از آيه ٤، از سوره ٣٢: السجدة [↑](#footnote-ref-136)
137. آيه ٢٣، از سوره ٣٤: سبأ [↑](#footnote-ref-137)
138. قسمتى از آيه ٣، از سوره ١٠: يونس: «و پس از آن بر عرش استيلا يافت؛ خداوند تدبير امر را ميکند، هيچ شفيعى نيست مگر با اذن خداوند.» [↑](#footnote-ref-138)
139. آيه ٤١ و صدر آيه ٤٢، از سوره ٤٤: الدّخان [↑](#footnote-ref-139)
140. قسمتى از آيه ١٥٦ و صدر آيه ١٥٧، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-140)
141. آيه ١٠٧، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-141)
142. آيه ١٦، از سوره ٤٥: الجاثية [↑](#footnote-ref-142)
143. آيه ٧٩، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-143)
144. آيه ٢، از سوره ١: الحمد [↑](#footnote-ref-144)
145. آيه ٥، از سوره ٩٣: الضّحَى [↑](#footnote-ref-145)
146. «تفسير قمّى» ص ٥٣٩ [↑](#footnote-ref-146)
147. «محاسن» برقى، ج ١، ص ١٨٣ [↑](#footnote-ref-147)
148. اين عبارت در نسخه «بحار» (طبع حروفى، ج ٨، ص ٤٧) بدين صورت وارد است: سپس ما را مى‌آورند، پس پروردگار ما بر عرش قرار ميگيرد، و نامه‌هاى اعمال را مى‌آورند، و ما بدانها مراجعه مى‌کنيم و عليه دشمنانمان- إلخ. (م) [↑](#footnote-ref-148)
149. «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ٣١٠ تا ص ٣١٣ [↑](#footnote-ref-149)
150. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٣٨٧؛ و از طبع حروفى نجف، ج ٢، ص ٢٥ [↑](#footnote-ref-150)
151. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٣٨٧؛ و از طبع حروفى نجف، ج ٢، ص ٢٥ [↑](#footnote-ref-151)
152. «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ٣١٣ [↑](#footnote-ref-152)
153. همان مصدر، ص ٣١٤ [↑](#footnote-ref-153)
154. همان مصدر، ص ٣١٣ و ص ٣١٥ [↑](#footnote-ref-154)
155. همان [↑](#footnote-ref-155)
156. «تفسير برهان» طبع حروفى، ج ٢، ص ٤٣٩ و ٤٤٠ [↑](#footnote-ref-156)
157. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٥٧ [↑](#footnote-ref-157)
158. انجيل برنابا در سنه ١٧٠٩ مسيحى توسّط يکى از مستشارهاى پادشاه پروس به نام کريمر که در آمستردام اقامت داشت، کشف شد. اصل اين نسخه به زبان و خطّ ايطاليائى بوده و بسيار کهنه و قديمى است، و غير از نسخه ايطاليائى، نسخه اسپانيائيى که از روى آن نوشته شده است و آن نيز بسيار قديمى است به دست آمده است. نسخه ايطاليائى را به زبان انگليسى ترجمه کرده‌اند و اسم اين انجيل به عبارت انگليسى چنين است:

     True Gos Pel of Jesus Called Christ

     يعنى انجيل راست عيسى مسمّى به مسيح.

     و در ١٥ مارس سنه ١٩٠٨ ميلادى دکتر خليل سعادت آن را به عربى ترجمه کرده؛ و در شهر ربيع الاوّل سنه ١٣٤١ هجرى قمرى ترجمه آن از انگليسى به فارسى توسّط مرحوم سردار حيدر قلى کابلى پايان يافت. و در ١٣١١ هجرى شمسى مطابق با ١٣٥٠ هجرى قمرى در مطبعه سعادت کرمانشاه به طبع رسيد.

     بارى، چون اين انجيل با آيات قرآن درباره بشارت حضرت عيسى به قدوم حضرت محمّد عليهما الصّلاة و السّلام مطابقت دارد و از بهترين اناجيل است، بر خلاف اناجيل اربعه (لوقا، متّى، يوحنّا، مرقس) ظهور آن در اروپا و در کليساهاى انگلستان غوغا و هياهوئى بر پا کرد و چون تصديق به آن مساوق با تصديق به خاتَميّت رسول الله بود، نخواستند آن را بپذيرند و لذا آن را رسمى نشمردند. [↑](#footnote-ref-158)
159. يسوع نام عيسى بن مريم است. [↑](#footnote-ref-159)
160. «انجيل برنابا» ترجمه حيدر قلى خان کابلى، از ص ١٢٥ تا ص ١٢٨ [↑](#footnote-ref-160)
161. «انجيل برنابا» ترجمه حيدر قلى خان کابلى، از ص ٢٤٣ تا ص ٢٤٥ [↑](#footnote-ref-161)
162. قاضى نظام الدّين متوفّى در سنه ٦٧٨ هجرى قمرى است. نامش محمّد است و او پسر قاضى القضاة إسحق بن مظهر اصفهانى است؛ از بزرگان ادباء شيعه و در فنون و فضائل فريد عصر و يگانه دهر بوده است، و در أقطار و بلاد عراق به سمَت قاضى القضاتى منصوب، و با خواجه شمس الدّين محمّد جوينى ملقّب به صاحب الدّيوان و متوفّى در سنه ٦٨٣ مأنوس بوده و مخالطه داشته است. و شعرى بليغ در مدح سلطان المحقّقين خواجه نصير الدّين طوسى متوفّى در سنه ٦٧٢ سروده است.

     ترجمه احوال او در «مجالس المؤمنين» ص ٢٢٦ و «تاريخ ءَاداب اللغة العربيّة» جرجى زيدان، در ج ٣، ص ١٣ ذکر شده است. («الغدير» ج ٥، ص ٤٣٥ و ٤٣٦) [↑](#footnote-ref-162)
163. «الغدير» ج ٥، ص ٤٣٤ و ٤٣٥ [↑](#footnote-ref-163)
164. اين قصيده مشهور است به بردة و سراينده آن محمّد بن سعيد مصرى بوصرى است. و در سبب انشاء آن خود شاعر چنين گفته است که: من به فلج مبتلا شدم که نصف بدن من از کار افتاد، در نظر گرفتم که قصيده اى در مدح پيغمبر صلّى الله عليه و آله بگويم تا خدا مرا شفا دهد اين قصيده را سرودم و خوابيدم و پيغمبر را در خواب ديدم و با دست مبارک خود بر بدن من کشيد و همان وقت شفا يافتم.

     فرداى آن شب، صبحگاه از خانه بيرون آمدم ديدم که بعضى از ارباب حال و فقرا دنبال اين قصيده ميگردند و ميگويند: اوّلش اينست:﴿ أ مِنْ تذکرِ جيرانٍ بِذى سلَمِ.﴾ پس من تعجّب کردم زيرا احدى را از اين قصيده مطّلع ننموده بودم، آن صاحب حال گفت: سوگند به خدا که من شنيدم که تو اين قصيده را در نزد همان که برايش سروده اى ميخواندى و رسول الله همانند شاخه سبز از شنيدن آن شکوفا بودند.

     من اين قصيده را به آن فقير دادم و داستان در بين مردم به زودى فاش شد و چون به وزير ملک طاهر رسيد بسيار تعريف کرد و با خود نذر کرد که آن را نشنود مگر ايستاده و سر و پا برهنه. و آن وزير و اهلش از اين قصيده برکات و خيرات کثيرى بردند.

     پس از چندى مهردار اين وزير به چشم درد شديدى مبتلا شد که نزديک بود کور شود و در خواب ديد که گويا گوينده اى ميگويد: برو به نزد وزير و برده را از او بگير و بر چشمهايت بگذار! مهردار اين خواب را براى وزير گفت، وزير گفت من چيزى ندارم که نامش برده باشد و ليکن در نزد من مديحه پيغمبر است که ما با آن استشفا مى‌کنيم و آن مديحه را آورد و بر چشمان مهردار خود گذارد، و در حالى که مهردار نشسته بود آن قصيده خوانده شد و در همان وقت خداوند او را شفا داد. لذا بدين مناسبت آن را برده گويند و در طلب حاجات ميخوانند و براى نزول مهمّات از آن بهره ميگيرند؛ چون داراى برکات عظيم و موجب برآورده شدن دعاهاست. و شايد آن هاتف غيبى در خواب نام آن را برده گفته است به جهت آنکه اين قصيده در معنى يک لباس شريفى است که بر قامت رسول الله بريده شده است. [↑](#footnote-ref-164)
165. آيات ٢٦ تا ٢٨، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-165)
166. آيه ٨٦، از سوره ٤٣: الزّخرف [↑](#footnote-ref-166)
167. «أمالى» صدوق، طبع سنگى، مجلس چهل و ششم، ص ١٦٦ [↑](#footnote-ref-167)
168. «أمالى» صدوق، طبع سنگى، مجلس هفتاد و سوّم، ص ٢٩١ و ٢٩٢ [↑](#footnote-ref-168)
169. طبق تصريح قرآن لنگرگاه کشتى نوح بعد از طوفان، کوه جودى بوده. به ادّعاى صاحب «مراصد الاطّلاع» و «منجد العلوم» اين کوه در ٤٠ کيلومترى شمال شرقى جزيره ابن عمر (شهر کوچکى است در سوريه مشرف به نهر دجله و به سال ٩٦١ توسّط حسن بن عمر بن خطّاب ثعلبى بنيان گذارى شده) مى‌باشد. و بنا به نقل ديگران (از جمله مؤلّف بزرگوار تفسير «الميزان») لنگرگاه در آرارات از جبال ارمنيّه بين ايران و ترکستان روس واقع در ديار بکر از نواحى موصل بوده که البتّه همه اين نظرات با وادى قاف در مسکو محلّ اکتشاف تخته‌ها سازش دارد؛ چه اگر اين محلّ يا نزديک به اين محلّ نبوده، امکان دارد با مرور زمان بر اثر امواج دريا و تحولّاتى که در طول چند هزار سال رخ داده، آن تخته‌ها در منطقه مزبور، و در اعماق زمين قرار گرفته باشد. (تعليقه) [↑](#footnote-ref-169)
170. کتاب «ايليا ...» به زبان اردو، ضمن ٤٥ صفحه به عنوان چهل و دوّمين نشريّه دار المعارف اسلاميّه- لاهور پاکستان، به سال ١٣٨١ هجرى به چاپ رسيده است. (تعليقه) [↑](#footnote-ref-170)
171. چنانچه در صفحه ١٩٨ گذشت، اين فاصله تا زمان اکتشاف کشتى است. [↑](#footnote-ref-171)
172. مجلّه «درسهائى از مکتب اسلام» سال دوازدهم، شماره ١٠، شماره مسلسل ١٤٢، تاريخ رمضان ١٣٩١ هجريّه قمريّه

     و نيز عين مندرجات اين شماره را مسجد شفاء طهران بمناسبت عيد فطر ١٣٩١ هجرى قمرى طبع، و تحت عنوان: علم به کمک مذهب مى‌شتابد، در جزوه اى مستقّلًا، به عموم برادران اهداء نموده است.

     و اين حقير مطالب مندرجه در مجلّه «مکتب اسلام» را چندين سال قبل از نشر اين مجلّه، از بعضى از فضلاى هندى که از دوستان نجفى ما بودند در نجف اشرف از انتشارات هند و پاکستان شنيده بودم ولى چون اصل آن مدارک در دسترس نبود به نقل از اين مجلّه اکتفا شد. [↑](#footnote-ref-172)
173. آيه ١٠٠ و ١٠١، از سوره ٢٦: الشّعراء [↑](#footnote-ref-173)
174. آيه ١٠٢، از سوره ٢٦: الشّعراء [↑](#footnote-ref-174)
175. قسمتى از آيه ٢٨، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-175)
176. «تفسير فرات بن إبراهيم» ذيل آيه ١٠١ از سوره شعراء، ص ١١٣ تا ص ١١٥؛ و «بحار الانوار» ج ٨، ص ٥١ و ٥٢ [↑](#footnote-ref-176)
177. در روايت وارد است که: رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند: إنَّما سُمِّيَتِ ابْنَتِى فَاطِمَةَ، لِانَّ اللهَ عَزّ وَ جَلَّ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مَنْ أَصَبَّها مِنَ النّارِ. يا اينکه: لِانَّهَا فَطِمَتْ هِىَ وَ شِيعَتُها مِنَ النّارِ. يا اينکه: فَطَمَتْ شيعَتَها مِنَ النَّار. «دخترم فاطمه ناميده شد، چون خداوند عزّ و جل او و هر کس که او را دوست داشته باشد را از آتش جدا کرده است. يا اينکه چون خود او و شيعيان او از آتش بريده شدند. و يا اينکه او شيعيان خود را از آتش بريده است.» («بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٤٠٣، باب ٢، ص ١٠ تا ص ١٩؛ «علل الشّرائع» باب ١٤٢، ص ١٧٨ و ١٧٩) [↑](#footnote-ref-177)
178. «علل الشّرائع» طبع نجف، باب ١٤٢، ص ١٧٩ [↑](#footnote-ref-178)
179. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٥٩ [↑](#footnote-ref-179)
180. «محاسن» برقى، ج ١، ص ١٨٣ [↑](#footnote-ref-180)
181. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٤١ [↑](#footnote-ref-181)
182. «محاسن» برقى، ج ١، ص ١٨٣ [↑](#footnote-ref-182)
183. «تفسير عيّاشى» ج ١، ص ١٣٦ [↑](#footnote-ref-183)
184. قسمتى از آيه ٢، از سوره ١٠، يونس [↑](#footnote-ref-184)
185. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٤٣؛ و «مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سنگى، ج ١، بابُ أنَّهُ السّاقى و الشَّفيع، ص ٣٥٢ [↑](#footnote-ref-185)
186. صدر آيه ٣٣، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-186)
187. قسمتى از آيه ١٩، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-187)
188. «مناقب» ج ١، ص ٣٥٢ [↑](#footnote-ref-188)
189. آيه ٢٦، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-189)
190. آيه ١٠٩ و ١١٠، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-190)
191. «معادشناسى» ج ٧، مجلس ٤٤ [↑](#footnote-ref-191)
192. آيه ٨٦، از سوره ٤٣: الزّخرف [↑](#footnote-ref-192)
193. قسمتى از آيه ١٩، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-193)
194. آيات ٩٩ تا ١٠٢، از سوره ٢٦: الشّعراء [↑](#footnote-ref-194)
195. «روضه کافى» ص ١٠١ [↑](#footnote-ref-195)
196. «خصال» طبع حيدرى، باب الثّلاثه، ص ١٥٦ [↑](#footnote-ref-196)
197. همان مصدر، ص ٦١٤ [↑](#footnote-ref-197)
198. همان مصدر ص ٦٢٤ [↑](#footnote-ref-198)
199. «علل الشّرائع» طبع نجف، ص ٩٤، در باب علّت اينکه چه بسا انسان بدون سبب محزون و مسرور مى‌شود، در ذيل حديث مفصّلى از أبو بصير آورده است. [↑](#footnote-ref-199)
200. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٤١؛ و «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» طبع مصطفوى، ص ٢٠٣ [↑](#footnote-ref-200)
201. «بحار الانوار» طبع کمپانى، ج ٣، ص ٣٠١؛ و طبع حروفى، ج ٨، ص ٤٢؛ ولى در «محاسن» مطبوع، ج ١، ص ١٨٥ بجاى لفظ وَ لَا تَسْتَعْطِهِ، وَ لَا تَسْتَطْعِمْهُ «و از او طعام و خوراک مخواه» آورده است. [↑](#footnote-ref-201)
202. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٥٥ [↑](#footnote-ref-202)
203. همان مصدر [↑](#footnote-ref-203)
204. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٥٩ [↑](#footnote-ref-204)
205. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٥٩ [↑](#footnote-ref-205)
206. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٥٨، از «عقائد» صدوق، ص ٨٥؛ و در بعضى از نسخ «عقائد»، لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ را لِلْمُذْنِبِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ ضبط کرده است و شايد أنسب باشد. [↑](#footnote-ref-206)
207. قسمتى از آيه ٢٨، از سوره ٤٥: الجاثية: «و مى‌بينى از هر جماعتى را که به زانو به روى درافتاده اند! و هر امّتى بسوى کتابش دعوت مى‌شود!» [↑](#footnote-ref-207)
208. «مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سنگى، ج ١، ص ٣٥٢ [↑](#footnote-ref-208)
209. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٥، ص ٣٩٢ [↑](#footnote-ref-209)
210. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٥٦ [↑](#footnote-ref-210)
211. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٦١ [↑](#footnote-ref-211)
212. همان مصدر، ص ٤٣ [↑](#footnote-ref-212)
213. قسمتى از آيه ٨٩، از سوره ١٦: النّحل [↑](#footnote-ref-213)
214. آيه ٤١ و صدر آيه ٤٢، از سوره ٤٤: الدّخان [↑](#footnote-ref-214)
215. آيه ٧٢ و ٧٣، از سوره ٣٣: الاحزاب [↑](#footnote-ref-215)
216. آيات ٣٠ تا ٣٥، از سوره ٦٩: الحاقّة [↑](#footnote-ref-216)
217. آيه ٧٠، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-217)
218. آيات ٣٨ تا ٤٨، از سوره ٧٤: المدّثّر [↑](#footnote-ref-218)
219. قسمتى از آيه ٣١، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-219)
220. «الميزان فى تفسير القرءَان» ج ١٤، ص ٣٠٨ [↑](#footnote-ref-220)
221. آيه ٧١، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-221)
222. قسمتى از آيه ٢٨، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-222)
223. آيه ١٠٩، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-223)
224. قسمتى از آيه ٧، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-224)
225. ذيل آيه ٩٦، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-225)
226. آيات ٨٥ تا ٨٧، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-226)
227. آيه ٧٤ و ٧٥، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-227)
228. آيه ٦٠ و ٦١، از سوره ٣٦: يس [↑](#footnote-ref-228)
229. قسمتى از آيه ٨٠، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-229)
230. «تفسير مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٣، ص ٥٣١؛ و اين عهد و وصيّت را در «تفسير علىّ بن إبراهيم» ص ٤١٦ به عين همين الفاظ آورده است، و فقط بجاى جمله وَ ءَانِسْ فى الْقَبْرِ وَحْشَتى، جمله وَ أَسَرَّ فى الْفِتَنِ وَحْدى را آورده است؛ يعنى: در آن صورت من در امتحانات و فتنه‌ها به تنهائى مخفى‌تر و کتوم‌تر بودم.

     و نيز در کتاب «وسائل الشّيعة» طبع امير بهادر، جلد دوّم، کتاب وصايا، ص ٦٦١ از محمّد بن يعقوب کلينى روايت کرده است که او از علىّ بن إبراهيم از علىّ بن إسحق از حسين بن حازم کلبى خواهر زاده هشام بن سالم از سليمان بن جعفر از حضرت صادق عليه السّلام روايت کرده است. و پس از ختم بيان اين عهد گفته است که: «اين عهد را نيز شيخ طوسى و همچنين شيخ صدوق با إسناد خود از علىّ بن إبراهيم، و علىّ بن إبراهيم در تفسير خود از پدرش از حسن ابن محبوب از سليمان بن جعفر از پدرش از حضرت صادق عليه السّلام آورده‌اند.

     و همچنين شيخ طوسى در «مصباح» مرسلًا با زياديهائى در دعا روايت کرده است، و سپس گفته است:﴿ قَالَ النَّبىُّ لِعَلىّ عَلَيْهِما السَّلامُ: تَعَلَّمْها أنْتَ وَ عَلِّمْها أهْلَ بَيْتِک وَ شِيعَتَک!﴾

     «رسول الله به أمير المؤمنين عليهما السّلام فرمودند: اين عهد و وصيّت را ياد بگير و آن را به أهل بيت خود و شيعيان خود بياموز.»

     و کفعمى در «مصباح» نيز مرسلًا با همان زيادتى را که شيخ آورده، آورده است.»- تا اينجا تمام شد گفتار صاحب «وسائل الشّيعة».

     و اين حقير گويد: و مناسب است بعد از شهادت به اينکه:﴿ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُک وَ رَسُولُک‌﴾ بگويد:

     وَ أَنَّ عَلىَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ أميرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصىُّ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمينَ وَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلىٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ موسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلىَّ بْنَ موسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلىٍّ وَ عَلىَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلىٍّ وَ الْحُجَّةَ الْقآئِمَ الْمَهْدىَّ أئِمَّتى بِهِمْ أتَوَلَّى وَ مِنْ أعْدآئِهِمْ أَتَبَرَّءُ إِلَى اللهِ تَعَالَى. [↑](#footnote-ref-230)
231. «أمالى» ص ٥؛ و «عيون» طبع سنگى (سنه ١٢٧٥) ص ٩١؛ و «بحار الانوار» از اين دو کتاب، ج ٨، ص ٣٤ [↑](#footnote-ref-231)
232. «تفسير علىّ بن إبراهيم» ص ٤١٧ [↑](#footnote-ref-232)
233. «أمالى» صدوق، مجلس ٤٩، ص ١٧٧ [↑](#footnote-ref-233)
234. «أمالى» شيخ، طبع نجف، ج ١، جزء يازدهم، ص ٣٠٤؛ و «بحار» ج ٨، ص ٣٩ و ٤٠ [↑](#footnote-ref-234)
235. «أمالى» شيخ، طبع نجف، ج ١، ص ٣٨٩ [↑](#footnote-ref-235)
236. «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ٣٦؛ و نيز شيخ اين روايت را با سند خود از حضرت امام رضا از پدرانش عليهم السّلام تا رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم در «أمالى» ج ١، در جزء دهم، ص ٢٨٦ آورده است؛ و نيز در جزء سيزدهم ص ٣٧٦ آورده است. [↑](#footnote-ref-236)
237. «بحار الانوار» طبع حروفى، جلد ٨، ص ٥٨ [↑](#footnote-ref-237)
238. همان مصدر، ص ٥٩ [↑](#footnote-ref-238)
239. تفسير فرات» ص ١٠٨ [↑](#footnote-ref-239)
240. «روضه کافى» ص ١٦٢ [↑](#footnote-ref-240)
241. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٥٦ [↑](#footnote-ref-241)
242. همان مصدر، ص ٥٠ [↑](#footnote-ref-242)
243. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٥٠ [↑](#footnote-ref-243)
244. همان مصدر، ص ٥٠ [↑](#footnote-ref-244)
245. همان مصدر، ص ٤٠ [↑](#footnote-ref-245)
246. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣٦١ و ٣٦٢ [↑](#footnote-ref-246)
247. آيه ٩ و ١٠، از سوره ٩١: الشّمس [↑](#footnote-ref-247)
248. قسمتى از آيه ٥٣، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-248)
249. قسمتى از آيه ١٧، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-249)
250. ناصب و ناصبى کسى را گويند که عَلَم مخالفت با آل محمّد را برافراشته است، و يا با آنان دشمنى مى‌کند و سبّ و شتم و لعن مى‌نمايد. جمع آن نواصب است و در پارسى بايد ناصبيان بگوئيم. [↑](#footnote-ref-250)
251. قسمتى از آيه ٧٠، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-251)
252. قسمتى از آيه ١٠، از سوره ٣٥: فاطر [↑](#footnote-ref-252)
253. ذيل آيه ٤٠، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-253)
254. قسمتى از آيه ٢٨٦، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-254)
255. آيه ٢١، از سوره ٥٢: الطّور [↑](#footnote-ref-255)
256. قسمتى از آيه ٥٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-256)
257. صدر آيه ٦١، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-257)
258. صدر آيه ٦٣، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-258)
259. در «عيون أخبار الرّضا» طبع سنگى، در باب ٢٨، ص ١٧٨ از أحمد بن زياد بن جعفر همدانى از علىّ بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از عبد السّلام بن صالح هروى روايت مى‌کند که قال:

     قُلْتُ لِابى الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسولِ اللهِ! ما تَقولُ فى حَديثٍ رُوىَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلامُ، أَنَّهُ قَالَ: إذا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذَرارىَ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ بِفِعالِ، ءَابآئِها؟! فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: هُوَ کذَلِک.

     فَقُلْتُ: وَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَ‌ «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى‌» مَا مَعْناهُ؟! قالَ: صَدَقَ اللهُ فى جَمِيعِ أقْوالِهِ وَ لَکنَّ ذَرارىَ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ يَرْضَوْنَ بِفِعالِ ءَابآئِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِها؛ وَ مَنْ رَضىَ شَيْئاً کانَ کمَنْ أتاهُ، وَ لَوْ أنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضىَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فى الْمَغْرِبِ لَکانَ الرّاضى عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَريک الْقَاتِلِ. وَ إنَّما يَقْتُلُهُمُ الْقَآئِمُ إذا خَرَجَ لِرِضاهُمْ بِفِعالِ ءَابائِهِمْ.

     عبد السّلام هروى مى‌گويد: به حضرت رضا عليه السّلام عرض کردم: يا بن رسول الله! نظر شما درباره روايتى که از حضرت صادق عليه السّلام آمده است که چون حضرت قائم ظهور کنند ذرّيّه قاتلان حسين را به سبب کار پدرانشان مى‌کشند، چيست؟! حضرت فرمود: همينطور است.

     من عرض کردم: پس معناى گفتار خداى تعالى: «هيچ نفس حمل کننده اى بار نفس ديگرى را حمل نمى‌کند» چيست؟

     حضرت رضا فرمودند: خداوند در جميع گفتارش راست ميگويد، و ليکن ذرّيّه و فرزندان قاتلان حسين به کارهاى پدرانشان راضى هستند و بدان افتخار مى‌کنند؛ و کسى که به کارى راضى باشد مانند آنست که خود او بجاى آورده است؛ و اگر چنانچه مردى در مشرق عالم کشته شود و به کشتن او مردى در مغرب عالم راضى باشد، آن مرد راضى در نزد خداوند عزّ و جلّ شريک قاتل است. و قائم چون خروج کند آنها را بواسطه رضايت آنان به کار پدرانشان مى‌کشد. [↑](#footnote-ref-259)
260. آيه ٤ و ٥، از سوره ٨٨: الغاشية [↑](#footnote-ref-260)
261. آيه ٢٣، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-261)
262. ثفاله مأخوذ از ثُفْل همان تفاله است که در فارسى آن را با تاء دو نقطه دار استعمال مى‌کنند. [↑](#footnote-ref-262)
263. آيه ٧٩، از سوره ١٢: يوسف [↑](#footnote-ref-263)
264. : آيه ٦٠، از سوره ٣: ءال عمران [↑](#footnote-ref-264)
265. قسمتى از آيه ٦٧ و آيه ٦٨، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-265)
266. قسمتى از آيه ٨٢، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-266)
267. قسمتى از آيه ١١٧، از سوره ٣: ءال عمران؛ قسمتى از آيه ٣٣، از سوره ١٦: النَّحل- جمله اى بدين ترکيب در قرآن کريم نيست و آنچه هست سه گونه است:

     ١-﴿ وَ أَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. ٢-﴿ وَ ما رَبُّک بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ ٣-﴿ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. و بنابراين ممکنست کلام حضرت اقتباسى از قرآن باشد نه استشهادى به آن. [↑](#footnote-ref-267)
268. آيه ١٢ و قسمت اوّل از آيه ١٣، از سوره ٢٩: العنکبوت [↑](#footnote-ref-268)
269. آيه ٢٥، از سوره ١٦: النّحل [↑](#footnote-ref-269)
270. قسمتى از آيه ٧٠، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-270)
271. قسمتى از آيه ٣٢، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-271)
272. ذيل آيه ٣٢، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-272)
273. ذيل آيه ٢٩، و قسمتى از آيه ٣٠، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-273)
274. ذيل آيه ٣٠، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-274)
275. «علل الشرائع» باب ٣٨٥، نوادر العِلل، روايت ٨١، طبع مطبعه حيدريّه نجف اشرف (سنه ١٣٨٥) از ص ٦٠٦ تا ص ٦١٠ [↑](#footnote-ref-275)
276. ذيل آيه ٢٧، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-276)
277. صدر آيه ٩٨، از سوره ١١: هود [↑](#footnote-ref-277)
278. ذيل آيه ٣٦ و آيه ٣٧، از سوره ٨: الانفال [↑](#footnote-ref-278)
279. «أمالى» شيخ طوسى، طبع سنگى، از قسمت أمالى ابن الشّيخ، مجلس روز ٢١ ربيع الآخر ٤٥٧، ص ٣٩ و ٤٠؛ و «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٨٨ [↑](#footnote-ref-279)
280. «منية المريد» طبع نجف، ص ٢٧؛ و در «بحار الانوار» ج ١٥ کمپانى، قسمت دوّم که در اخلاقيّات است، در ص ٨٧ از «منية المريد»، و در ص ٧٧ از «غَوالى اللآلى» روايت کرده است. [↑](#footnote-ref-280)
281. «محاسن» برقى، ج ١، کتاب مصابيح الظّلم، باب ٣٣: نيّت، ص ٢٦٠، حديث ٣١٥ [↑](#footnote-ref-281)
282. همان مصدر، ص ٢٦١، حديث ٣٢٠ [↑](#footnote-ref-282)
283. همان مصدر، ص ٢٦٢، حديث ٣٢٥ [↑](#footnote-ref-283)
284. «محاسن» برقى، ج ١، کتاب مصابيح الظّلم، باب الحبّ و البغض فى الله، ص ٢٦٥، حديث ٣٤١ [↑](#footnote-ref-284)
285. چون ممکن است از ناحيه دشمن خدا ضررى مالى و اعتبارى، نه دينى و حياتى به انسان برسد، و در اين صورت مبغوض داشتن او چنين اثرى ندارد؛ و امّا اگر مبغوض داشتن او به جهت نفس دشمن بودن او با خدا و اولياى خداست، داراى چنين اثرى است. [↑](#footnote-ref-285)
286. قسمتى از آيه ٧، از سوره ٤٩: الحجرات [↑](#footnote-ref-286)
287. «محاسن» برقى، ج ١، کتاب مصابيح الظّلم، باب الحبّ و البغض فى الله، ص ٢٦٢، حديث ٣٢٦ [↑](#footnote-ref-287)
288. «محاسن» برقى، ج ١، کتاب مصابيح الظّلم، ص ٢٦٣، حديث ٣٣١ [↑](#footnote-ref-288)
289. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٦ و ١٢٧ [↑](#footnote-ref-289)
290. «سفينة البحار» طبع سنگى، ج ١، مادّه حبب، ص ١٩٩؛ و در «ينابيع المودّة» طبع اسلامبول، ص ١٨١، از بخارى و مسلم از رسول خدا روايت کرده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، و از ترمذى آورده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ لَهُ مَا اکتَسَبَ، و نيز از ترمذى آورده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ. و اصل روايتى را که از «سفينة البحار» آورديم در «بحار الانوار» طبع کمپانى، ج ٦، ص ١٩٥ است. [↑](#footnote-ref-290)
291. «سفينة البحار» طبع سنگى، ج ١، مادّه حبب، ص ١٩٩؛ و «بحار الانوار» طبع کمپانى، ج ١٥، جزء اوّل، ص ٢٨٤ [↑](#footnote-ref-291)
292. «سفينة البحار» ج ١، مادّه حبب، ص ٢٠١ [↑](#footnote-ref-292)
293. مجلسى رضوان الله عليه در «بحار الانوار» مجلّد مزار، از طبع کمپانى، ج ٢٢، ص ١٣٨ و ص ١٣٩ روايت شريفى را از «عيون أخبار الرّضا» و از «أمالى» صدوق از ماجيلويه از على از پدرش از ريّان بن شبيب نقل مى‌کند که گفت: در اوّل ماه محرّم الحرام داخل شدم بر حضرت امام رضا عليه السّلام.

     و پس از مطالب کثيرى راجع به اقامه عزادارى حضرت أبا عبد الله الحسين عليه السّلام، به اينجا مى‌رسد که حضرت به او مى‌گويند:

     يا بْنَ شَبيبٍ! إنْ سَرَّک أَنْ يَکونَ لَک مِنَ الثَّوابِ مِثْلُ ما لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقُلْ مَتَى مَا ذَکرْتَهُ: يَا لَيْتَنى کنْتُ مَعَهُمْ فَأَفوزَ فَوْزاً عَظِيمًا. يا بْنَ شَبيبٍ! إنْ سَرَّک أَنْ تَکونَ مَعَنا فى الدَّرَجاتِ الْعُلَى مِنَ الْجِنانِ، فَاحْزَنْ لِحزنِنا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنا وَ عَلَيْک بِوِلايَتِنَا؛ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجَراً لَحَشَرَهُ اللهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. [↑](#footnote-ref-293)
294. «محاسن» برقى، ج ١، کتاب مصابيح الظّلم، ص ٢٦٤، حديث ٣٣٧ [↑](#footnote-ref-294)
295. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٦ [↑](#footnote-ref-295)
296. «محاسن» ج ١، کتاب الصَّفوة و النّور و الرَّحمة، ص ١٥٢، حديث ٧٥ [↑](#footnote-ref-296)
297. در «رجال کشّى» آمده است: عمر بن يزيد بَيّاع سابرى: مولى ثقيف، حديث کرد مرا جعفر بن معروف از يعقوب بن يزيد از محمّد بن عذافر از عمر بن يزيد که: قالَ: قالَ لى أبو عَبْدِ اللهِ عليه السّلام: يا بْنَ يَزيدَ أَنْتَ وَ اللهِ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ.- تا آخر اين روايتى را که ما آورديم. و در «رجال» اردبيلى نيز به همين منوال آورده و تمام مطالب فوق را از «رجال کشّى» نقل نموده است، و گويد که: شيخ طوسى در «رجال» خود در باب اصحاب حضرت صادق عليه السّلام او را نام برده و گفته است که کوفى بوده است. و در «فهرست» و در باب اصحاب حضرت کاظم عليه السّلام از کتاب «رجال» خود گفته است: ثقه بوده و کتابى نيز داشته است؛ على أىّ تقدير با اين مدحى که حضرت صادق عليه السّلام از او کرده‌اند جلالت او معلوم مى‌شود. [↑](#footnote-ref-297)
298. آيه ٦٨، از سوره ٣: ءال عمران [↑](#footnote-ref-298)
299. قسمتى از آيه ٣٦، از سوره ١٤: إبراهيم [↑](#footnote-ref-299)
300. طبق تواريخ و احاديث جابر در آخر عمر خود نابينا شده است؛ و امّا درباره اينکه آيا در وقت زيارت قبر مطهر حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام نابينا بوده يا نه، تحقيقى در جلد سوّم از کتاب «امام‌شناسى» از دوره علوم و معارف اسلام، درس سى و يکم، در ضمن بيان حديث جابر درباره أئمّه اثنى عشر عليهم السّلام آورده شده است. [↑](#footnote-ref-300)
301. «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ٧٤ و ٧٥ [↑](#footnote-ref-301)
302. «الميزان فى تفسير القرءان» ج ١٣، ص ١٩١؛ و نيز در ج ١، ص ١٧٨ آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-302)
303. «الميزان فى تفسير القرءان» ج ١٣، ص ١٩١؛ و نيز ج ١، ص ١٧٨ [↑](#footnote-ref-303)
304. «الميزان فى تفسير القرءان» ج ١٣، ص ١٩١ و ١٩٢؛ و اين روايت را نيز در ج ١، ص ١٧٧ آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-304)
305. «الميزان فى تفسير القرءان» ج ١٣، ص ١٩١ و ١٩٢ [↑](#footnote-ref-305)
306. در بحث معاد که آخر کتاب «تجريد» است. [↑](#footnote-ref-306)
307. اين طائفه را وعيديّه گويند، چون در غضب خدا سخت گيرند. [↑](#footnote-ref-307)
308. ذيل آيه ١٨، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-308)
309. ذيل آيه ٢٧٠، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-309)
310. قسمتى از آيه ١٢٣، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-310)
311. قسمتى از آيه ١٢٣ از سوره البقرة [↑](#footnote-ref-311)
312. آيه ٤٨، از سوره ٧٤: المدّثّر [↑](#footnote-ref-312)
313. قسمتى از آيه ٢٨، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-313)
314. «کشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد» علّامة حلّى، طبع حروفى مطبعة قم، ص ٢٦٢ و ٢٦٣ [↑](#footnote-ref-314)
315. «شرح تجريد» قوشجى، بحث معاد که آخر کتاب است. [↑](#footnote-ref-315)
316. آيه ٤٨، از سوره ٧٤: المدّثّر [↑](#footnote-ref-316)
317. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٦٢ و ٦٣ [↑](#footnote-ref-317)
318. همين کتاب («معادشناسى» ج ٩)، مجلس ٦٠، ص ١٠٤؛ و مجلس ٦٣ ص ٢٤٦ و ص ٢٥٩ تا ص ٢٦٤ [↑](#footnote-ref-318)
319. همين کتاب «معاد شناسى» ج ٩) مجلس ٦١، ص ١٤٩ و ١٥٠ [↑](#footnote-ref-319)
320. «روضه کافى» ص ١١ [↑](#footnote-ref-320)
321. ذيل آيه ١٨، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-321)
322. «توحيد» صدوق، باب ٦٣: الامر و النّهى و الوعد و الوعيد، ص ٤٠٧ و ٤٠٨ [↑](#footnote-ref-322)
323. آيه ٤٢ و ٤٣، از سوره ١٥: الحجر [↑](#footnote-ref-323)
324. صدر آيه ١٥٣، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-324)
325. ذيل آيه ٤٣، از سوره ٣٥: فاطر [↑](#footnote-ref-325)
326. ذيل آيه ٢٩، از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-326)
327. آيه ٣٩، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-327)
328. قسمتى از آيه ٦٤، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-328)
329. صدر آيه ٤٨، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-329)
330. صدر آيه ٣١، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-330)
331. ذيل آيه ٩٩، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-331)
332. آيه ١٤، از سوره ٨٣: المطفّفين [↑](#footnote-ref-332)
333. صدر آيه ١٠، از سوره ٣٠: الرّوم [↑](#footnote-ref-333)
334. قسمتى از آيه ٢٥٤، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-334)
335. آيه ٤٨، از سوره ٧٤: المدّثّر [↑](#footnote-ref-335)
336. قسمتى از آيه ٣، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-336)
337. قسمتى از آيه ٢٥٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-337)
338. قسمتى از آيه ٢٨، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-338)
339. آيه ٦ و صدر آيه ٧، از سوره ٨٧: الاعلى [↑](#footnote-ref-339)
340. صدر آيه ١٠٧، از سوره ١١: هود [↑](#footnote-ref-340)
341. صدر آيه ٤٨، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-341)
342. قسمتى از آيه ٧، از سوره ٣: ءال عمران [↑](#footnote-ref-342)
343. «الميزان فى تفسير القرءان» ج ١، از ص ١٦٤ تا ص ١٧١ [↑](#footnote-ref-343)
344. آيه ٧، از سوره ٣٠: الرّوم [↑](#footnote-ref-344)
345. آيات ٣٨ تا ٤٢، از سوره ٧٤: المدّثّر [↑](#footnote-ref-345)
346. ذيل آيه ١٠٠، از سوره ٢٣: المؤمنون [↑](#footnote-ref-346)
347. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٤٤٩ [↑](#footnote-ref-347)
348. آيه ٤٩، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-348)
349. آيه ٧١، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-349)
350. «أمالى» صدوق طبع سنگى، مجلس ٤٧، ص ١٧٧ [↑](#footnote-ref-350)
351. «بيان السَّعادة» طبع سنگى، ج ٢، ص ٣١٦ [↑](#footnote-ref-351)
352. «تفسير فرات بن إبراهيم» ص ٢١٥؛ و «بحار» ج ٨، ص ٥٧ [↑](#footnote-ref-352)
353. آيه ٥٦، از سوره ١٥: الحِجر [↑](#footnote-ref-353)
354. ذيل آيه ٨٧، از سوره ١٢: يوسف [↑](#footnote-ref-354)
355. آيات ٥٣ تا ٥٥: از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-355)
356. قسمتى از آيه ٢٢، از سوره ٤٢: الشّورَى: «براى بهشتيان در بهشت در نزد پروردگارشان هر چيزى است که بخواهند و اراده شان به آن تعلّق گيرد.» [↑](#footnote-ref-356)
357. آيه ٣٥، از سوره ٥٠: ق: «براى بهشتيان در بهشت هر چيزى است که بخواهند، و در نزد ما علاوه بر آن زياديهائى است.» [↑](#footnote-ref-357)
358. صدر آيه ١٧، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-358)
359. آيه ٧ و ٨، از سوره ٩٨: البيّنة [↑](#footnote-ref-359)
360. ذيل آيه ١٢٨، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-360)
361. صدر آيه ٦٩، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-361)
362. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٥٨١ [↑](#footnote-ref-362)
363. ممکن است مراد از گوهر در اينجا ياقوت باشد، يا گوهر ديگرى که اسم نداشته باشد. [↑](#footnote-ref-363)
364. عبارت روايت اين‌طور است: فَأُقْبِلُ مُتَّزِراً بِريطَةٍ مِنْ نورٍ. «من جلو مى‌آيم در حالى که ريطه‌اى از نور را ازار خود کرده‌ام.» و ريطه عبارت است از يک شقّه از پارچه که به پارچه ديگر دوخته و پيوسته نباشد. [↑](#footnote-ref-364)
365. «بحار» ج ٧، ص ٣٢٦ و ٣٢٧؛ و اصل روايت در «تفسير قمّى» ص ٦٤٤ و ٦٤٥ است. [↑](#footnote-ref-365)
366. «معانى الاخبار» طبع حيدرى، باب معنى الوسيلة، ص ١١٦ و ١١٧؛ و «أمالى» صدوق، طبع سنگى، مجلس ٢٤، ص ٧١ و ٧٢ [↑](#footnote-ref-366)
367. «بصائر الدّرجات» طبع سنگى، باب ثامن عشر از جزء ثامن، ص ١٢٢ و ١٢٣ [↑](#footnote-ref-367)
368. قسمتى از آيه ١٨٥، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-368)
369. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ١١٦ و ١١٧؛ و در اين نسخه مطبوعه چنين وارد است که: يُدْعى‌ بِإسْمَاعيلَ فَيُکسى حُلَّةً بَيْضآءَ فَيُقامُ عَلَى يَمينِ أميرِ الْمُؤْمِنينَ عليهِ السّلام. ليکن در نسخه مجلسى از «تفسير قمّى» که در «بحار الانوار» ج ٧، طبع حروفى، ص ٣٢٨ آورده است چنين است که: يُدْعى‌ بِإسْمَاعيلَ فَيُکسى حُلَّةً بَيْضآءَ فَيُقامُ عِنْدَ يَسارِ إبْراهيم؛ امّا چون به ظنّ قوى نسخه مجلسى اصحّ است، لذا ما در ترجمه طبق نسخه مجلسى ترجمه کرديم. [↑](#footnote-ref-369)
370. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٧، ص ٣٣٠ و ٣٣١ [↑](#footnote-ref-370)
371. همان مصدر [↑](#footnote-ref-371)
372. «تفسير فرات» طبع بيروت، ص ٢٨٧؛ و از طبع نجف، ص ١٠٤ و ١٠٥ [↑](#footnote-ref-372)
373. سنان، پيکان تيزى است که بر سر نيزه فرو مى‌برند، و از آنجا به دشمن حمله مى‌کنند. [↑](#footnote-ref-373)
374. زُجّ، آهنى است که چون ته نيزه را مى‌تراشند، در آن محکم فرو مى‌برند تا آنکه حکم پايه و حافظ نيزه بوده باشد. [↑](#footnote-ref-374)
375. «أمالى» صدوق، طبع سنگى، مجلس ٥٧، ص ١٩٥؛ «بحار» ج ٨، ص ١ و ٢ [↑](#footnote-ref-375)
376. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٤ [↑](#footnote-ref-376)
377. همان مصدر، ص ٦ [↑](#footnote-ref-377)
378. در آيه ١٦٤، از سوره ٣٧: الصّافّات، وارد است که: وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ. «و هيچ يک از ما نيست مگر آنکه براى او مقام و درجه معلومى است.» [↑](#footnote-ref-378)
379. همين کتاب، مجلس ٦٥، ص ٤٠١ [↑](#footnote-ref-379)
380. صدر آيه ٢٣، از سوره ٨٩: الفجر [↑](#footnote-ref-380)
381. همين کتاب («معادشناسى» ج ٩)، مجلس ٦١، ص ١٥٠ تا ص ١٥٨، روايت وارده از «تفسير عيّاشى»؛ اين روايت را مرحوم مجلسى در «بحار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٤٥ تا ص ٤٧ به همين الفاظى که در اينجا آورديم نقل نموده است. و اصل روايت در «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ٣١٠ تا ص ٣١٣ است، و در آنجا بجاى جمله اخير دارد: فَنَجْلِسُ عَلَى عَرْشِ رَبِّنا. [↑](#footnote-ref-381)
382. قسمتى از آيه ١١٠، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-382)
383. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٤٧ [↑](#footnote-ref-383)
384. «اصول کافى» ج ١، ص ٢٣؛ و «تحف العقول» ص ٣٧؛ و در «بحار الانوار» طبع کمپانى، ج ١٧ (روضه) ص ٤١؛ و در طبع حروفى، ج ٧٧، ص ١٤٠، از «تحف العقول» روايت کرده است. [↑](#footnote-ref-384)
385. آيه ١٥٩ و ١٦٠، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-385)
386. جزء صلوات معروفه و مشهوره محيى الدّين عربى است، ص ٩٥ و ٩٦ که مرحوم ملّا صالح موسوى خلخالى آن را به فارسى شرح نموده و به قطع کوچک به طبع سنگى رسيده است. [↑](#footnote-ref-386)
387. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٥، ص ٥٤٩ [↑](#footnote-ref-387)
388. آيه ١٠٨، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-388)
389. «بشارة المصطفى» طبع نجف، ص ٣؛ و «مجالس» مفيد، مجلس ٣٤، ص ١٧٠ و ١٧١؛ و «أمالى» طوسى، طبع سنگى، ص ٤١ [↑](#footnote-ref-389)
390. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٤٢٣ [↑](#footnote-ref-390)
391. «مجالس» مفيد، مجلس ٣٥، ص ١٧٣؛ و «أمالى» طوسى، طبع سنگى، ص ٤٣؛ و «بشارة المصطفى» ص ٥ و ٦؛ و «بحار» ج ٨، ص ١٨ [↑](#footnote-ref-391)
392. «عيون أخبار الرّضا» طبع سنگى، ص ٩١؛ و «أمالى» صدوق، مجلس ٢، طبع سنگى، ص ٥ [↑](#footnote-ref-392)
393. «أمالى» صدوق، طبع سنگى، مجلس ١٤، ص ٣٧؛ و همين روايت را صدوق در «عيون أخبار الرّضا» در باب ٢٨، ص ١٩١ از طبع سنگى، با همين سند آورده است. و مراد از حمزة بن محمّد علوى، حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن علىّ بن حسين بن علىّ بن أبى طالب است، و مراد از علىّ، علىّ بن إبراهيم است. [↑](#footnote-ref-393)
394. «بحار الانوار» ج ٨، ص ١٩؛ و «أمالى» صدوق، مجلس ٤٧، ص ١٦٨ [↑](#footnote-ref-394)
395. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٤ و ٥؛ و فَرَط به فتح فاء و راء، به کسى گويند که براى طلب آب از گروه خود جلو بيفتد. و واحد و جمعش يکسان است؛ گويند: رَجُلٌ فَرَطٌ و قَوْمٌ فَرَطٌ.

     و حِجّه الوَداع به کسر حاء بر وزن فِعْلَه، براى بيان نوع است و کيفيّت، و به فتح حاء نيست که براى مرّه بوده باشد؛ يعنى آن نوع حجّى که رسول الله در آن وداع نمودند. [↑](#footnote-ref-395)
396. حديث اربعمائه، حديثى است که أمير المؤمنين عليه السّلام در مجلس واحدى، چهار صد مطلب از مطالبى که به درد دين و دنياى مؤمن مى‌خورد براى اصحاب خود بيان فرموده‌اند. [↑](#footnote-ref-396)
397. «خصال» طبع سنگى، ج ٢، ص ١٦٣ [↑](#footnote-ref-397)
398. «أمالى» طوسى، طبع سنگى، جزء ٣، ص ٥٧ و ٥٨ [↑](#footnote-ref-398)
399. «أمالى» طوسى، جزء ٤، ص ٧٢؛ و «أمالى» مفيد، مجلس ٤٠، ص ٢٠٠ [↑](#footnote-ref-399)
400. «مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سنگى، ج ١، ص ٣٥٠ [↑](#footnote-ref-400)
401. همان [↑](#footnote-ref-401)
402. همان [↑](#footnote-ref-402)
403. همان [↑](#footnote-ref-403)
404. همان [↑](#footnote-ref-404)
405. آيه ٢١، از سوره ٧٦: الدّهر: «و ربّ آنان به آنها از شراب طهور، آب داد و سيراب کرد.» [↑](#footnote-ref-405)
406. «مناقب» طبع سنگى، ج ١، ص ٣٥٠ [↑](#footnote-ref-406)
407. در نسخه «مناقب» اين‌طور است؛ ولى صحيح آن همان طور که در خود کتاب «الفائق» آمده، البعير الصّاد مى‌باشد. (م) [↑](#footnote-ref-407)
408. «مناقب» طبع سنگى، ج ١، ص ٣٥٠ [↑](#footnote-ref-408)
409. «عقائد» صدوق، ص ٨٥ [↑](#footnote-ref-409)
410. قسمتى از آيه ٣٠، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-410)
411. روايات در اين معنى به مضامين مختلفى وارد است که اوّل ما خَلَق اللهُ، ماء است، و يا قلم، و يا لوح، و يا عقل، و يا نور. در «مرصاد العباد» ص ٤٦ و ص ٥٢ گويد: أَوَّلُ ما خَلَق اللهُ الْعَقْلُ. و نيز در ص ٥٢ گويد: أوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ القَلَمُ. و نيز در ص ٣٧ و ص ٥٢ و ص ٤٠٣ گويد: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ روحى. و نيز در ص ٣٧ و ص ١٣٣ و ص ١٥٩ گويد: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِى.

     و ليکن استاد ما علّامه طباطبائى مدّ ظِلّه العالى نظرشان اين است که از همه اين روايات روشن‌تر و قوى‌تر همين کلام رسول خداست که به جابر فرمود: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورُ نَبِيِّک يا جابِرُ. («مهر تابان» طبع دوّم، انتشارات علّامه طباطبائى، ص ٣٥٠؛ و اصل روايت در «بحار» ج ١٥، ص ٢٤ آمده است). [↑](#footnote-ref-411)
412. همان [↑](#footnote-ref-412)
413. همان. [↑](#footnote-ref-413)
414. آيه با مضامين مختلف در سى و هشت مورد در قرآن کريم آمده است؛ و محصّل مفاد همه آنها اينست که خداوند به کسانى که ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام ميدهند، وعده داده است که آنان را در بهشت‌هائى که در زمين آنها نهرهائى جارى است داخل کند. [↑](#footnote-ref-414)
415. آيه ٤٥، از سوره ١٥: الحِجر؛ و آيه ١٥، از سوره ٥١: الذّاريات [↑](#footnote-ref-415)
416. آيه ٤١، از سوره ٧٧: المرسلات [↑](#footnote-ref-416)
417. آيه ٦، از سوره ٧٦: الدَّهر [↑](#footnote-ref-417)
418. آيه ٢٨، از سوره ٨٣: المطفّفين [↑](#footnote-ref-418)
419. ذيل آيه ٢١، از سوره ٧٦: الدَّهر [↑](#footnote-ref-419)
420. در تفسير «مجمع البيان» مجلّد ٥، ص ٤١١، در ذيل اين آيه شريفه آمده است: و قيل يطهِّرهم عن کلِّ شى‌ءٍ سِوى اللهِ إذ لا طاهرَ مِن تَدنّس بشى‌ءٍ مِنَ الاکوان إلّا الله؛ روَوْه عن جعفرِ بنِ محمّدٍ عليهما السّلام. (م) [↑](#footnote-ref-420)
421. اين جمله در کتب اهل سلوک دائر است، و شيخ نجم الدّين رازى در «مرصاد العباد» در ص ٢١٢ و ص ٢٢٥ و ص ٣٦٩ و ص ٥١١، و نيز در کتاب «عشق و عقل» ص ٦٤ آورده است. و معلِّق و مصحِّح و شارح لغات آن در ص ١٠٩ و ١١٠ از مصحِّح کتاب «فيه ما فيه» مثنوى نقل کرده است که اين جمله از سخنان أبو القاسم إبراهيم بن محمّد نصرآبادى است.

     و جامى در شرح حال إبراهيم بن أدْهَم با مختصر اختلافى آورده است که:﴿ جَذْبَةٌ مِن جذباتِ الحقّ تُرْبى علَى عملِ الثَّقلَين.﴾

     أبو سعيد أبو الخير نيز با تعبير﴿ کما قال الشّيخ‌﴾ اين عبارت را ذکر کرده است. («أسرار التّوحيد» چاپ طهران، ص ٢٤٧)

     و مولانا جلال الدّين نيز در «مثنوى» فرموده است:

     اين چنين سيرى است مستثنى ز جنس‌ \*\* كان فزود از اجتهاد جنّ و انس‌

     اين چنين جذبى است نى هر جذب عام‌ \*\* كه نهادش فضل أحمد و السّلام‌ [↑](#footnote-ref-421)
422. آيه ١٧، از سوره ٧٦: الدَّهر [↑](#footnote-ref-422)
423. آيه ٥، از سوره ٧٦: الدَّهر [↑](#footnote-ref-423)
424. آيه ٤ و ٥، از سوره ٨٨: الغاشية [↑](#footnote-ref-424)
425. إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِي نَعِيمٍ\* عَلَى الْأَرائِک يَنْظُرُونَ\* تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ\* يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ\* خِتامُهُ مِسْک وَ فِي ذلِک فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ. (آيات ٢٢ تا ٢٦، از سوره ٨٣: المطفّفين) [↑](#footnote-ref-425)
426. «کنز العُمّال» ج ١٢، ص ٢٠١، حديث ١١٣٠ (طبع هند- ١٣٨٤)؛ و «وسائل الشّيعة»، طبع حروفى، ج ١٨، ص ٥٢ [↑](#footnote-ref-426)
427. اين جمله از کلمات مشهور رسول الله است، و بزرگان از محدّثين و مورّخين نقل کرده‌اند. و ما اينک آن را- در ضمن حديث عشيره که به امر رسول الله، حضرت أمير المؤمنين قوم و عشيره را در مجلسى براى دعوت به اسلام گرد آوردند- مى‌آوريم: که رسول الله فرمود: أيُّکمْ يَنْتَدِبُ أن يَکونَ أخى وَ وَزيرى وَ وَصيّى و خَليفَتى فى أُمَّتى وَ وَلىَّ کلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدى؟ فَسَکتَ الْقَوْمُ حَتَّى أعادَها ثَلاثًا. فَقالَ عَلىُّ: أنَا يا رَسُولَ اللهِ. («الغدير» ج ٢، ص ٢٨٢) [↑](#footnote-ref-427)
428. آيه ٥٠، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-428)
429. چون مادر حضرت باقر عليه السّلام، فاطمه دختر امام حسن مجتبى بود، لذا حضرت باقر را ابن الخيرتين گويند؛ يعنى از طرف پدر و مادر هر دو پسنديده و نيکوست. فلذا حضرت باقر از طرف پدر حسينى، و از طرف مادر حسنى هستند. و حضرت امام حسن هم همچون حضرت امام حسين، جدّ آن حضرت است. و على هذا أئمّه طاهرين از حضرت باقر تا حضرت صاحب‌الامر همگى از اولاد حسنين هستند. و اينکه مى‌بينيم در زيارات به لفظ يا بن الحسن و الحسين آمده است، براى اين جهت است. و بر همين اساس حضرت رسول الله در اين رؤيا و خواب به حضرت رضا فرمودند: بر دو پدرت يعنى بر حسن و حسين عليهما السّلام سلام کن! [↑](#footnote-ref-429)
430. «بحار الانوار» طبع کمپانى، ج ١١، ص ٢٠٣؛ و از طبع حروفى ج ٤٧، ص ٣٢٨ تا ص ٣٣٢ [↑](#footnote-ref-430)
431. «مجالس المؤمنين» طبع سنگى، ص ٤٦٤ و ٤٦٥ [↑](#footnote-ref-431)
432. «بحار الانوار» طبع کمپانى، ج ١١، ص ٢٠٢؛ و از طبع حروفى، ج ٤٧، ص ٣٢٥ و ٣٢٦ [↑](#footnote-ref-432)
433. «رجال کشّى» طبع بمبئى، ص ١٨٤ و ١٨٥؛ و طبع دانشگاه مشهد، ص ٢٨٥ و ٢٨٦ [↑](#footnote-ref-433)
434. «الغدير» ج ٢، ص ٢٢٣ [↑](#footnote-ref-434)
435. «الذّريعة» ج ١٤، ص ٩ تا ١١؛ (البتّه دو شرح از اين شروح به علّت آنکه به نام ديگرى موسوم است و در محلّ ذکر آن نام، رقم خورده است، در اينجا بدون شماره آمده است.- م) [↑](#footnote-ref-435)
436. «الغدير» ج ٢، ص ٢٢٣ تا ص ٢٢٥ [↑](#footnote-ref-436)
437. جزء صلوات معروفه و مشهوره محيى الدّين عربى است که مرحوم ملّا صالح موسوى خلخالى آن را به فارسى شرح کرده، و به قطع کوچک به طبع سنگى رسيده است (ص ١٤١ و ١٤٢). [↑](#footnote-ref-437)